

علمای بزرگ اسلام

تألیف مرجع عالیقدر

حضرت آیت الله العظمی حسین نوری همدانی مد ظله العالی

فهرست

(فهرست عناوین)

| | |
|--|-----------|
| فهرست | ۲ |
| مقدمه | ۲۶ |
| هدایت فراگیر خداوندی | ۲۷ |
| هدایت الهی در اجرام آسمانی | ۲۷ |
| حرکات منظم زمین نمونه‌ای از هدایت الهی است | ۲۸ |
| هدایت در عالم اتم‌ها | ۲۸ |
| هدایت الهی در عالم گیاهان | ۲۹ |
| هدایت خداوند در عالم جانوران | ۳۰ |
| هدایت در سلول نباتی و حیوانی | ۳۱ |
| جایگاه بلند انسان در خلقت | ۳۲ |
| قدر خود بشناسیم | ۳۵ |
| تفاوت زندگی انسان با زندگی حیوانات | ۳۵ |
| چهار عامل مهم برای هدایت انسانها | ۳۶ |
| ۱ - عقل | ۳۶ |
| عقل محور امر و نهی و ثواب و عقاب الهی است | ۳۷ |
| ۲ - پیامبران خدا (ص) | ۳۸ |
| دلیل بعثت پیامبران از دیدگاه علم کلام | ۳۹ |
| بعثت پیامبران در همه اعصار و برای همه انسانها | ۴۰ |
| کلام امیر مؤمنان(ع) در بعثت پیامبران (ص) | ۴۰ |
| ۳ - ائمه هدی : نیز هدایتگران راه خدایند | ۴۱ |

- ۱ - حدیث ثقلین ۴۲
- ۲ - جریان غدیر خم ۴۳
- مذاکره ابن ابی الحدید با استاد خود ۴۴
- آیا عبدالله بن عمر، و عایشه، و معاویه دلسوزترند؟ ۴۵
- ائمہ : دوازده نفر می باشند ۴۶
- ۴ - چهارمین عامل هدایت علمای ربّانی است ۴۶
- علماء مانند ستارگان آسمانند ۴۹
- علماء بعد از پیامبر عزیزترین افراد می باشند ۴۹
- شفاعت علماء ۴۹
- علماء وارثان پیغمبرانند ۵۰
- فضیلت حضور در محضر علماء و همنشینی با آنها ۵۱
- ثواب نگاه به چهره علماء ۵۲
- فضیلت زیارت علماء ۵۲
- علماء در میان مردم مانند ماه شب چهارده می باشند ۵۲
- پادشاه علماء با زیادی علم و جدّیت آنها در ارشاد مردم رابطه دارد ۵۲
- بشارت بدهید به علمای شیعه ما ۵۳
- علمای شیعیان ما مرزبانانی در برابر شیطان و لشکریان شیطان ... ۵۴
- فضیلت یک ساعت مطالعه عالم ۵۴
- مرگب علماء از خون شهیدان بالاتر است ۵۵
- اگر علماء نبودند همه از دین خدا برمی گشتند ۵۵
- احترام و تجلیل حضرت هادی(ع) از یک فقیه ۵۶
- ثواب خدمت قلمی ۵۷

- عظمت علماء در عرصه آسمانها..... ۵۷
- علم وسیله اطاعت خدا در زندگی و نام نیک بعد از مرگ است..... ۵۷
- علم، نام نیک جاویدان و محبت در قلوب مسلمانان است..... ۵۹
- محبت به علمای ربّانی، شعاعی از محبت به اهل بیت : است..... ۵۹
- علماء دارای نام جاویدان و محبوبیت در اجتماع مسلمانان..... ۶۱
- ۱ - مشعل فروزان جهاد و اجتهاد سیّد محمد مجاهد..... ۶۱
- ۲ - عالم ربّانی و وحید روزگار سیّد محمد باقر شفتی..... ۶۱
- عزت تو دهی به هر که خواهی..... ۶۵
- حمل وجوهات از هندوستان با فیل..... ۶۶
- یک صحنه از تقسیم وجوهات..... ۶۶
- عالم ربّانی و انسانی در همه ابعاد انسانی و اسلامی..... ۶۷
- جامع خصلتهای پسندیده و دارای موقعیتی بی نظیر..... ۶۸
- مسجد سیّد در اصفهان..... ۶۹
- تربت سیّد الشهداء(ع) آخرین توشه او از دنیا..... ۶۹
- در سوک یک عالم ربّانی، آفاق جهان را غبار غم فرا گرفت..... ۷۰
- ۳ - مربّی فقها و محدّثین و تاج زُهاد و ناسکین ملاّ عبداللّه شوشتری..... ۷۱
- روز درگذشت او مثل روز عاشورا بود..... ۷۲
- ۴ - عالم بزرگوار حاج میرزا حسن آشتیانی..... ۷۲
- یا یک قلیان در انظار مردم بکش یا از شهر برو بیرون!!..... ۷۲
- میرزای آشتیانی و رنجهای راه تحصیل..... ۷۳
- در درس شیخ اعظم انصاری از او کم سنّ و سالتر نبود..... ۷۴
- امر مرجعیت بعد از شیخ انصاری میان چند نفر دور می زد که یکی از آنها

- ۷۴ میرزای آشتیانی بود
- ۷۵ عظمت میرزای آشتیانی
- ۷۵ جلوه‌ای از محبوبیت علمای راستین اسلام
- ۷۶ لمثل هذا فلیعمل العاملون
- ۷۶ ۵ - زعیم و مرجع بزرگوار شیعه میرزای شیرازی
- ۷۷ میرزای شیرازی مجدد مذهب
- ۷۸ بزرگ است آن خدائی که این همه کمالات را در یک نفر جمع می‌کند ...
- ۷۸ حضور در درس پر برکت شیخ اعظم انصاری
- ۷۹ میرزای شیرازی در شیراز و اصفهان
- مسافرت به نجف و حضور در درس صاحب جواهر و آل کاشف
- ۸۰ الغطا
- تشکیل مجلس شورا و انتخاب میرزای شیرازی برای زعامت
- ۸۰ و مرجعیت
- ۸۱ مرجعیت، مسؤولیت بسیار خطیر و بار سنگین
- ۸۲ میرزای شیرازی و صرف بیت‌المال
- ۸۳ روش و اخلاق کریمانه میرزای شیرازی
- ۸۴ حمله و تجاوز دولت روسیه به کشور ایران
- ۸۵ دنیای کفر و استکبار خود را برای مقابله با اسلام مجهز می‌کند ...
- ۸۷ حرکت مجاهدین شجاع و مصلحی آزاداندیش
- نامه سید جمال‌الدین اسد آبادی به پیشگاه زعیم شیعه میرزای
- ۸۷ شیرازی
- ۹۰ ارزش و تأثیر نامه سید جمال‌الدین اسد آبادی

- ۹۱..... اعطای انحصار تنباکو به کمپانی انگلیس: رژی
- ۹۱..... ارزش مرگب نوشتار علماء از خون شهیدان بالاتر است
- ۹۲..... هر که فقهاء را قبول ندارد ما را قبول ندارد
- صدور فتوای تحریم تنباکو و تبدیل نجف اشرف به پایگاهی برای
- ۹۳..... مبارزات سیاسی
- ۹۴..... خودداری میرزای شیرازی از ملاقات با ناصرالدین شاه
- ۹۵..... تربیت شدگان حوزه درس میرزای شیرازی
- ۹۷..... اغلب این شاگردان بعداً پرچمدار مبارزات سیاسی شدند
- ۹۷..... هجرت میرزای شیرازی به سامراء
- ۹۸..... طوبی له و حسن مآب
- ۹۹..... هر که می خواهد خوب بمیرد باید سعی کند که خوب زندگی کند ...
- ۹۹..... تشییع جنازه پر شور و بی نظیر
- ۱۰۱..... قصیده سید جعفر حلی در مرثیه میرزای شیرازی
- ۶ - علامه امینی مصلح اجتماعی و مشعل افروز وحدت اسلامی ... ۱۰۳
- ۱۰۳..... منشأ اختلاف و ضعف مسلمانان چیست؟
- ۱۰۴..... تاریخ سخن می گوید
- ۱۰۴..... مسأله رهبری سرنوشت ساز است
- ۱۰۵..... اختلاف میان شیعه و اهل سنت به مسأله رهبری برمی گردد
- ۱۰۵..... ۱ - دلیل عقلی
- ۱۰۶..... ۲ - اصل وصایت در شرایع و ادیان الهی
- ۱۰۶..... ۳ - دلائل نقلی: جریان غدیر خم، و حدیث ثقلین
- ۱۰۷..... مسأله غدیر خم به همه انسانها در همه اعصار ارتباط دارد

- ۱۰۸..... اکمال دین و اتمام نعمت در سایه غدیر.....
- ۱۰۸..... با کمال تأسف قدرت طلب‌ها صاحب غدیر را خانه‌نشین کردند.....
- ۱۰۹..... ۴۰۸۶۸۴ حدیث مجعول در کتب اهل سنت.....
- ۱۱۱..... ده هزار جلد کتاب مطالعه کرده‌ام تا الغدیر را نوشته‌ام.....
- ۱۱۳..... الغدیر نتیجه سفرهای طولانی و راههای دراز.....
- ۱۱۴..... نشر ولای علی (ع) و فلسفه سیاسی حکومت غدیر.....
- ۱۱۴..... ۶۲۰۰۰۰ کتاب را در چهار ماه مورد بررسی قرار داد.....
- ۱۱۵..... ۱ - تقریظ علامه سید شرف‌الدین.....
- ۱۱۶..... ۲ - تقریظ دکتر عبدالرحمان کیالی از حلب.....
- ۳ - تقریظ دکتر محمد غلاب از اساتید جامع دانشگاه از هر مصر... ۱۱۷.....
- علماء، یگه تازان میدان اندیشه و قلم، و پیشتازان میدان جهاد و شهادت می‌باشند... ۱۱۷.....
- ۱۱۸..... علامه امینی خطیب تاریخ.....
- ۱۱۹..... کتابخانه عمومی امیرالمؤمنین (ع).....
- ۱۱۹..... علامه امینی نمونه مجسم فضائل اسلامی.....
- ۱۲۰..... عشق به ولایت اهل بیت :.....
- ۱۲۱..... در حالت بیماری نیز قلم در دست و کتاب در پیش‌رو داشت.....
- ۱۲۱..... علامه امینی: در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم.....
- ۱۲۲..... تشییع جنازه‌ای مثل تشییع جنازه شیخ مفید.....
- ۱۲۴..... ۱ - مسؤولیت مرزبانان اسلام.....
- ۱۲۵..... ۲ - اصلاح کلی محیط بدون قدرت ممکن نیست.....
- ۱۲۶..... ۳ - رنج بزرگ و جانکاه علمای اسلام.....
- ۱۲۷..... ۴ - آرزوی تأسیس حکومت اسلامی.....

- بهترین حکومت‌ها، حکومت صالح است ۱۲۸
- رهبری معصوم یا جانشین او ۱۳۰
- این بهترین شکل حکومت است ۱۳۲
- دین از سیاست و حکومت جدا نیست ۱۳۳
- استقلال یکی از مظاهر حکومت اسلامی است ۱۳۳
- نفی و طرد قدرتهای طاغوتی مقدمه حکومت اسلامی است ۱۳۵
- سیاست جزء دین است ۱۳۵
- متن دین اسلام با صدای رسا می‌گوید: سیاست جزء دین است ۱۳۶
- سیاستنامه امیر مؤمنان (ع) ۱۳۷
- حق عیانست ولی طائفه‌ای بی بصرند ۱۳۸
- عهدنامه مالک اشتر از منشور سازمان ملل برتر و بالاتر است ۱۴۲
- آفتاب آمد دلیل آفتاب ۱۴۲
- ۷ - آرمان سید جمال‌الدین: وحدت مسلمانان و تأسیس حکومت اسلامی... ۱۴۴
- ملاقات سید جمال‌الدین اسد آبادی با ناصرالدین شاه ۱۴۶
- شهادت سید جمال‌الدین اسد آبادی ۱۴۶
- قصیده‌ای در عظمت سید جمال‌الدین اسد آبادی ۱۴۶
- ۸ - خروش فقیه شجاع و مجاهد شیخ فضل‌الله نوری ما مشروطه
مشروع می‌خواهیم ۱۵۰
- شیخ فضل‌الله نوری: اسلام فعلاً یک قربانی می‌خواهد و چه سعادت
است که آن قربانی من باشم ۱۵۱
- من هرگز زیر پرچم کفر نمی‌روم ۱۵۲
- دستگیری و محاکمه شیخ شهید، فضل‌الله نوری ۱۵۳

- ۱۵۴..... محکومی در گوشه زندان در انتظار وصال شهادت
- ۱۵۵..... در بلاهم می چشم لذات او
- ۱۵۶..... چوب دار در انتظار حماسه شیخ شهید
- ۱۵۶..... کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا
- رفتار با جنازه شیخ شهید کار یزیدیان در صحرای کربلا را تداعی می‌کرد
- ۱۵۸..... مقبره شیخ شهید در قم این زمین ناشناس روزی معروف خواهد شد
- ۱۵۹..... دیده در خون جگر زد غوطه - باد لعنت به چنین مشروطه
- ۱۶۰..... انتقام استعمار از دین و روحانیت و پرچمی سرخ بر بام مملکت ... ۱۶۲
- راه مبارزه با قدرتهای استکباری در کلام امام (ره)..... ۱۶۲
- ۹ - خروش مصلح دیگر یعنی شیخ محمد خیابانی ۱۶۴
- گر خون خیابانی مظلوم بجوشد ۱۶۵
- استکبار بزرگترین بلای جامعه بشری ۱۶۶
- معنای استکبار و استضعاف ۱۶۷
- نشانه‌ها و ویژگیهای مستکبرین ۱۶۸
- تاریخ استعمار ۱۷۰
- تهاجم استعمارگران به کشورهای اسلامی ۱۷۱
- چهره استعمار در کشورهای آفریقا ۱۷۲
- «استعمار» اسلام را خوب می‌شناخت ۱۷۴
- کلام استاد علامه طباطبائی ۱۷۶
- دین اسلام و علمای اسلام مهمترین مانع نفوذ استعمار ۱۷۷

- قیام علمای شیعه در برابر استعمار ۱۷۷
- یورش استعماری انگلیس و آمریکا به ایران ۱۷۹
- شکستن رضا خان عهدی را که در حرم امیر مؤمنان (ع) بسته بود ۱۸۰
- جنايات دوره رضا خانی ۱۸۱
- وضع علمای اسلام در زمان رضاخان ۱۸۳
- ۱۰ - مصلحی فریاد گر و سیاستمداری شجاع از اردستان ۱۸۴
- سختی‌ها و مشقتها قهرمان‌پرور است ۱۸۵
- تحصیلات مدرس در اصفهان ۱۸۶
- تحصیلات در حوزه نجف ۱۸۶
- مراجعت از نجف اشرف به اصفهان ۱۸۷
- اعزام مدرس از نجف اشرف برای نظارت بر مصوبات مجلس ۱۸۷
- مدرس در کلام امام خمینی (ره) ۱۸۷
- ویژگیهای شهید مدرس ۱۸۹
- مدرس و تعلیم و تربیت طلاب ۱۹۴
- مدرس: من یک رأی برای خودم نوشتم آن کجا است؟ ۱۹۴
- چرا رضا شاه کمر به قتل مدرس بست ۱۹۵
- بر سیه دل چه سود خواندن و عظ ۱۹۶
- رضا خان و نقشه ترور مدرس ۱۹۷
- قدرت روحی و فراست این عالم مجاهد و شجاع ۱۹۸
- تلگراف مدرس به شاه: به کوری چشم دشمنان مدرس نمرده است ۱۹۸
- این سیاست که تو داری غلط اندر غلط است ۲۰۰
- مدرس خانه‌نشین شد ۲۰۱

- تبعید مدرّس ۲۰۲
- قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا أَلَا أَحَدَى الصُّنَيْنِ ۲۰۳
- کلمات حضرت امیر (ع) بدرقه راه همه ابوذرها است ۲۰۵
- صدای آزادیخواهی خاموش شد ۲۰۶
- ده سال در زندان مخروبه و تاریک ۲۰۷
- هر کجا تو با منی من خوشدلیم ۲۰۸
- تبعیدگاه محل فریاد گران تاریخ است ۲۱۰
- زندان، آنچنان را آنچنان تر می‌کند ۲۱۱
- زندانی شدن در راه هدف صحیح درس است ۲۱۲
- انتقال مدرّس از زندان خواف به زندان کاشمر ۲۱۵
- در مسلخ عشق جز نکو را نکشند ۲۱۵
- جنازه‌اش را شبانه برداشتند و مخفیانه دفن کردند ۲۱۸
- پاداش کشتن مدرس نفری ۷۵ تومان ۲۱۸
- مرا هر کجا دفن کنند قبرم زیارتگاه خواهد شد ۲۱۹
- رضا خان و مسأله کشف حجاب ۲۲۰
- زن نخستین معلّم زندگی انسانها ۲۲۰
- زن عامل آسایش و آرامش و صفا است ۲۲۱
- فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی زن ۲۲۲
- اسلام: کاربرد و جلوه غریزه جنسی به هر شکل تنها باید در کادر ازدواج باشد ۲۲۳
- تبلیغات علیه حجاب زن و پاسخ آن ۲۲۴
- مضرّات بی‌حجابی ۲۲۵

نقش زن از زبان یک بانوی ادیب ۲۲۷

۱۱ - خروش یک فقیه مجاهد از خراسان که اسلام فدائی

می‌خواهد و من حاضرم ۲۲۸

بیت آیت‌الله قمی تحت نظر قرار گرفت ۲۲۸

برای جلوگیری از کشف حجاب، ده هزار نفر که یکی از آنها من باشم

کشته شود جائز است ۲۲۹

بیت آیت‌الله قمی تحت محاصره قرار گرفت ۲۲۹

حرکت یک کاروان کوچک با هدفی بزرگ ۲۳۰

مردم مسلمان تهران علاقه خود را به فقیه مجاهد به نمایش گذاشتند ... ۲۳۰

ملاقات با آیت‌الله قمی ممنوع و باغ سراج‌الملک محاصره شد ۲۳۱

من حرف خود را فقط به پهلوی می‌گویم ۲۳۱

دیکتاتورها زبان منطق نمی‌فهمند ۲۳۱

اعتراض مردم مشهد و سخنرانی بهلول در مسجد گوهرشاد ۲۳۱

تحصن مردم در مسجد گوهر شاد و صدور قطعنامه ۲۳۲

دستور قتل عام متحصنین و واقعه خونین مسجد گوهرشاد ۲۳۳

بیش از سه هزار نفر کشته شدند ۲۳۳

توقیف عدّه زیادی از معروفین و حبس و قتل میرزا محمد کفائی ... ۲۳۳

تأسف شدید آیت‌الله قمی از فاجعه خونین مسجد گوهرشاد و منطق

سفسطه‌بازان ۲۳۴

تبعید آیت‌الله قمی به عراق ۲۳۵

۱۲ - خروش یک عالم ربّانی فریادگر از حوزه علمیه قم ۲۳۶

همسر شاه بی‌حجاب در غرفه ایوان حضرت معصومه (س) در

انظار مردم ۲۳۸

سید ناظم واعظ: آهای خانم‌ها یا خود را بپوشانید یا فوراً از اینجا

۲۳۸

بروید

آقای حاج شیخ! زن شاه بالای ایوان آینه بی حجاب نشسته تکلیف

چیست؟ ۲۳۹

رفع حجاب حرام است مخصوصاً در حرم دختر پیغمبر (ص) ۲۴۰

شاه: من الان می‌آیم قم به رئیس شهربانی بگوئید آن سید و آن شیخ را

دستگیر کنند ۲۴۲

شاه مثل بُرج زهر مار وارد قم و با چکمه وارد حَرَم شد ۲۴۳

شاه: آن سید و آن شیخ کجا هستند؟ ۲۴۴

شیخ با دلی محکم و سرشار از اخلاص و ایمان رو در روی جلاّد

ایستاد ۲۴۴

۱۳ - تدبیر عاقلانه و حکیمانه مؤسس حوزه علمیه قم حاج

شیخ عبدالکریم حائری ۲۴۷

تدبیر حکیمانه و حفظ شجره طیّبه ۲۴۸

سرانجام جریان شیخ محمد تقی بافقی ۲۴۹

درسها و پیامهای مکتب عاشورا ۲۴۹

بُعد حماسه‌ای عاشورا ۲۵۱

جلوه‌ای از حماسه یاران سیدالشهداء (ع) ۲۵۲

بُعد روضه‌خوانی و عزاداری ۲۵۶

خون جاویدان ۲۵۶

عاشورا همیشه باید زنده باشد ۲۵۷

عاشورا منبع ایمان و عشق و عقل و احساس است ۲۵۷

رضاخان متوکل زمان ما بود ۲۵۸

دوران سلطنت محمد رضاخان ۲۵۹

مراجعت آیت‌الله قمی از نجف به ایران و پنج پیشنهاد به شاه ۲۶۰

جنايات دوره سلطنت محمدرضا شاه

۱ - پشتیبانی و کمک به دولت صهیونیستی اسرائیل ۲۶۲

۲ - تغییر تاریخ هجری اسلامی به تاریخ شاهنشاهی ۲۶۳

۳ - مسأله کاپیتولاسیون ۲۶۳

۴ - اهانت به اسلام و مقدسات اسلام ۲۶۵

ای کورش آسوده بخواب که ما بیداریم ۲۶۶

۵ - حکومت اختناق و سلب آزادی ۲۶۷

۱۴ - طلوع امام خمینی (ره) شکننده بت استعمار و

بر قرار کننده حکومت اسلامی ۲۶۹

وَ تَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ ۲۷۰

موقف امام خمینی (ره) ۲۷۲

نامه مرجعی برای مرجع راه شما راه پیغمبران اولوالعزم است ... ۲۷۳

امام خمینی (ره) یکی از بت‌شکنان تاریخ ۲۷۴

شجاعت و قاطعیت ۲۷۵

اطلاعیّه امام، نمایندگان کارتر رئیس جمهور آمریکا را در هوا

برگرداند ۲۷۷

که روح‌الله بخشد جان به پیکر ۲۷۸

ویژگی این انقلاب این است که صد در صد دینی است ۲۷۹

- تصریح مکرر امام و تأکید او که این نهضت اسلامی است ۲۸۰
- شِگرفترین بُعد انقلاب در وجود امام خمینی است ۲۸۲
- آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست ۲۸۲
- هدف نزدیک می‌گردد ۲۸۴
- بازشناسی اسلام از برکت انقلاب ۲۹۱
- پیام مهم و تاریخی حضرت امام خمینی ۱ به آقای گورباچف صدر
هیئت رئیسه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی ۲۹۲
- نامه امام به گورباچف حاوی چند نکته است ۲۹۵
- امام: اصول قوانین اسلامی با آنچه که استعمارگران می‌گویند متفاوت است ... ۲۹۶
- انقلابی به وسعت پهنه زمین و درازای همه اعصار ۲۹۶
- شکر و تشکر و بیداری ۲۹۷
- حَزْم و احتیاط را هیچ وقت نباید از دست بدهیم ۲۹۸
- ای وارث بر حق علی دست مریزاد ۲۹۹
- مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید ۳۰۰
- نُواب مخصوص امام زمان (ع) ارواحنا فداه ۳۰۳
- عثمان بن سعید نائب اول حضرت صاحب‌الزّمان (ع) ۳۰۵
- جلالت و عظمت عثمان بن سعید نائب اول امام عصر (ع) ۳۰۶
- حضرت عسکری (ع): هر کس بمیرد و فرزند من و حجّت بعد از من
را نشناسد مرگ او مرگِ زمان جاهلیت است ۳۰۷
- محمد بن عثمان نائب دوم حضرت صاحب‌الزّمان (ع) ۳۰۸
- نامه تسلیت حضرت صاحب‌الزّمان (ع) به محمد بن عثمان و اظهار
مسرت از این که او جای پدر خود را گرفته است ۳۰۸

حضرت صاحب‌الزّمان (ع): محمّد بن عثمان مورد وثوق من است... ۳۱۰

مقام علمی و فقهی محمّد بن عثمان نائب دوم امام عصر (ع)..... ۳۱۰

حضرت عسکری (ع): کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرگ

او مرگ زمان جاهلیت است..... ۳۱۱

حضرت صاحب‌الزّمان (ع) هر سال در مراسم حج حضور پیدامی‌کند... ۳۱۱

کرامت محمّد بن عثمان در راهنمایی به آنچه که گم شده بود..... ۳۱۲

تقاضای چهل نفر از بزرگان اصحاب حضرت عسکری (ع) از آن

حضرت که امام زمان (ع) را به آنها نشان بدهد..... ۳۱۳

نواب امام زمان (ع) برای افزایش ایمان و اطمینان مردم کرامت‌های

فراوانی را از خود نشان می‌دادند..... ۳۱۴

کرامت محمّد بن عثمان در رابطه با اموالی که احمد دینوری از دینور و

کرمانشاه آورده بود..... ۳۱۴

امر حضرت صاحب‌الزّمان (ع) به محمّد بن عثمان که آماده رفتن به

سفر آخرت باشد و تعیین تاریخ مرگ..... ۳۱۶

محمّد بن عثمان از طرف حضرت صاحب‌الزّمان (ع) مأمور می‌شود که

برای خود جانشین معرفی کند..... ۳۱۷

حسین بن روح نائب سوم حضرت صاحب‌الزّمان (ع)..... ۳۱۷

نامه علی بن بابویه به حسین بن روح و درخواست دعا از امام

عصر (ع) برای تولّد فرزند..... ۳۱۸

علی بن بابویه برای رفتن به حج از حضرت صاحب‌الزّمان (ع) اجازه

می‌خواهد..... ۳۱۸

همانطور که از خورشید پشت پرده ابر مردم بهره‌مند می‌شوند از وجود

امام زمان (ع) نیز که در پشت پرده غیبت است مردم

- ۳۱۹..... بهره‌مند می‌شوند.....
- ۳۲۰..... این تشبیه اشاره به این نکته‌ها دارد.....
- حسین بن روح: آنچه را که از اموال به همراه آورده‌ای در دجله بیانداز و
از من تحویل بگیر..... ۳۲۱.....
- راهنمایی حسین بن روح به قطعه طلائی که آورنده، آن را گم کرده
بود..... ۳۲۳.....
- نشان دادن حسین بن روح قطعه طلائی که آورنده، در بین راه آن را گم
کرده بود..... ۳۲۴.....
- علی بن محمد سمّری نائب چهارم حضرت صاحب الزّمان (ع)..... ۳۲۴.....
نامه صاحب الزّمان (ع) به نائب چهارم خود که شش روز دیگر از دنیا
خواهی رفت و بجای خود نائب تعیین مکن..... ۳۲۵.....
- شیعیان بدون مشاهده امر خارق‌العاده خمس اموال خود را به گیرنده آن
تحویل نمی‌دادند..... ۳۲۶.....
- حضرت صاحب الزّمان (ع) قبل از تحویل گرفتن اموال نام و نشان را
بیان می‌کند..... ۳۲۷.....
- اهمیت دادن شیعیان به ادای خمس و نقل آن به محضر امام (ع) و نواب او
با شرائط مشکل و طاقت‌فرسا..... ۳۲۸.....
- از این تاریخ وظیفه هدایت و اداره امور مسلمین به علماء محوّل
می‌شود..... ۳۳۰.....
- فقهای اسلام نیز با وظیفه بسیار خطیری مواجه شدند..... ۳۳۲.....
- تشیع اسلام اصیل است..... ۳۳۲.....

- هویت تشیع ۳۳۳
- الف - تأسیس حوزه‌های علمی ۳۳۴
- ب - تدوین و تألیف و تحقیق و ابتکار ۳۳۵
- ج - گفتگو و مناظره ۳۳۵
- د - مرزبانی فرهنگ جهاد و شهادت ۳۳۶
- هـ - حضور اجتماعی ۳۳۷
- رمز فضیلت و برتری عالم بر عابد ۳۳۷
- اسلام با گوشه‌گیری مسلمانان مخصوصاً علماء مخالف است. ... ۳۳۹
- فریاد امام خمینی ۱ بر سر رفاه‌طلبان و ترس‌های گوشه‌گیر ۳۴۰
- و - شناخت زمان ۳۴۱
- ز - وارث پیامبر بودن و رأفت و رحمت پیامبرانه به مردم داشتن ... ۳۴۲
- ح - مردمی زیستن ۳۴۳
- ط - علماء ربانی بیش از همه شایستگی خدمتگزاری مردم را دارند. ... ۳۴۴
- ی - موضع‌گیری صحیح ۳۴۵
- یا - شناخت بدعتها و جلوگیری از آنها یکی از وظائف علماء است. ... ۳۴۶
- چهل و یک فصل در شرح زندگی علمای اسلام ۳۴۸
- زهد و ساده‌زیستی ۳۵۰
- زهد حضرت فاطمه زهرا (س) و گفتار پیغمبر (ص): پدرش فدای او
- باد ۳۵۱
- ایثار یکی از نتایج و ثمرات زهد است ۳۵۱
- ایثار خاندان رسالت و نزول سوره هل اتی ۳۵۲
- وَ يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۳۵۲

خیر و حکمت و سلامت و حلاوت ایمان همه و همه در سایه زهد

است ۲۵۳

زهد بالاترین زینت انسانی است ۲۵۴

حضرت امیر (ع) : خوشا به حال زاهدان ۲۵۴

علم بدون تعلّم در سایه زهد است ۲۵۵

نتیجه علم بدون زهد دوری از خدا است ۲۵۵

با هر عالمی نشست و برخاست نکنید ۲۵۵

خداوند این دسته از علماء را دوست می‌دارد ۲۵۶

خداوند بر پیشوایان عادل واجب کرده است که وضع زندگی خود را

همطراز زندگی فقرا قرار بدهند ۲۵۶

حضرت امیر (ع) در مدت پنج سال حکومت خود نه خشتی روی خشت

گذاشت و نه زمینی به خود اختصاص داد ۲۵۸

اگر من در روز آخر حکومت خود چیزی غیر از آنچه را که روز اوّل

حکومت مالک بودم داشته باشم جزء خیانتکاران می‌باشم ۲۵۹

هنگامی که حضرت امیر مؤمنان (ع) از دنیا رفت هشتصد هزار درهم

مدیون بود ۲۶۰

زهد و ساده زیستی شیوه همه پیغمبران خدا صلوات‌الله علیهم

است ۲۶۱

زندگی همه پیامبران بر اساس ساده‌زیستی است ۲۶۲

که پاکیزه‌ترین خلق خدا است (در ساده‌زیستی از پیغمبر خدا

پیروی کنید ۲۶۵

امیر مؤمنان (ع): از وصله زننده پیراهن خودم شرمنده شدم ۲۶۶

- ۱- زهد و ساده‌زیستی **سید رضی** (ره)..... ۳۶۷
- از رهگذر خاک سر کوی شما بود ۳۶۸
- پدر **سید رضی** یک عالم مجاهد و قدرتمند..... ۳۶۹
- عظمت مادر **سید مرتضی** و **سید رضی** (ره) ۳۷۰
- خوابی الهام‌بخش و آئینه بیداری..... ۳۷۰
- مرثیه **سید رضی** در مرگ مادر و تمجید از زهد و ساده‌زیستی مادر... ۳۷۲
- سید رضی**: نیل به کمالات انسانی در گرو زهد و سبکباریست... ۳۷۳
- عزت نفس **سید رضی** (ره)..... ۳۷۴
- سید رضی**: به وزیر بگوئید من از هیچکس هدیه قبول نمی‌کنم... ۳۷۵
- ۲ - **شیخ اعظم انصاری** می‌خواهم که نامم تا آخر عمر در طومار فقرا باقی
بماند..... ۳۷۶
- شیخ انصاری** برای ادای دین خود فرش زیر پای خود را فروخت و از
بیت‌المال استفاده نکرد..... ۳۷۷
- شیخ انصاری**: بعد از این روزی دو سیر و نیم بیشتر گوشت نخريد... ۳۷۸
- شیخ انصاری** مالی به ارث نگذاشت و بازماندگانش پول مجلس ترحیم
نداشتند..... ۳۷۸
- شیخ انصاری** به مادرش گفت: برای برادرم منصور هر چه می‌خواهی
بردار ولی روز قیامت باید جوابگو باشی ۳۷۹
- شیخ انصاری**: حدّاکثر کار من، کار خَرکچی‌های کاشان است... ۳۸۰
- ۳ - **بانوی شایسته**، مادر ملامحمد تقی مجلسی: ترک شیوه قناعت بدون
تدبیر صحیح کار ناپسندی است..... ۳۸۲
- ۴ - **ملا محسن یزدی**: صلاح ما نیست که با کاخ‌نشینان وصلت کنیم... ۳۸۳
- ۵ - امتناع **سید طباطبائی** و صاحب فصول و صاحب ضوابط ازدواج با
کاخ‌نشینان..... ۳۸۴

- ۶ - مقدّس اردبیلی اموال خود را با فقرا تقسیم می‌کرد و برای خود
 به اندازه سهم یکی از فقرا نگاه می‌داشت..... ۲۸۵
- این جامه چرکین مرا شستشو بده و بیاور..... ۲۸۵
- ۷ - حاج شیخ عبدالکریم همان شبی که از دنیا رفت خانواده او شام
 نداشتند..... ۲۸۶
- نمونه‌هایی از عقل و تدبیر یک عالم ربّانی خدمتگزار..... ۲۸۷
- نمونه‌ای از ساده‌زیستی و خدمتگزاری..... ۲۸۸
- ابعاد شخصیت حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره)..... ۲۸۹
- بنده خدای کریم مهمان خدای کریم گردید..... ۲۹۰
- رؤیای صادق، خوابی که چراغ راه بیدار دلان است..... ۲۹۰
- ۸ - فقیه عالی مقام سیّد محمّد کاظم یزدی: می‌خواهم گذشته خویش را
 فراموش نکنم..... ۲۹۱
- ۹ - حکیم وارسته حاج ملاّ هادی سبزواری..... ۲۹۲
- حکیم حاج ملاّ هادی شاه و وزیر نمی‌شناسد ولی شاه حکیم را
 می‌شناسد..... ۲۹۳
- مهمترین کرامت او این بود که نفس خود را اسیر و مسخّر کرده بود... ۳۹۵
- ۱۰ - عالم ربّانی صاحب معالم از مال دنیا بیش از مخارج یک هفته و یا
 یک ماه برای خود نگه نمی‌داشت..... ۳۹۵
- ۱۱ - عالم شجاع و بیدار گر شهید مدرّس..... ۳۹۶
- ۱۲ - زهد و ساده‌زیستی مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمّد
 کوهستانی..... ۳۹۶
- ۱۳ - فقیه وارسته حاج آقا رضا همدانی که مصباح الفقیه او چراغی است

فرا راه فقهای شیعه ۳۹۸

۱۴ - سیدالفقهاء حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین

بروجردی ۳۹۹

۱۵ - عالم بزرگوار و سید عالی مقدار سید محمد باقر دُرچهای ۴۰۱

۱۶ - عالم وارسته و محدث احادیث اهل بیت عصمت : حاج شیخ عباس قمی ... ۴۰۲

موقعیت اجتماعی و محبوبیت در سایه زهد ۴۰۳

۱۷ - استاد الفقهاء صاحب جواهر اعلى الله مقامه ۴۰۴

۱۸ - حضرت آیت‌الله العظمی آخوند ملا علی همدانی ۴۰۵

غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده ۴۰۷

همین عبای کهنه هم برای من زیاد است ۴۰۸

۱۹ - عالم ربانی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی ۴۰۸

۲۰ - حکیم الهی و عارف ربانی علامه سید محمد حسین

طباطبائی ۴۱۰

علامه طباطبائی در قم ۴۱۲

آسایش جاویدان جز با تحمل رنج فراوان بدست نمی‌آید ۴۱۳

هشدارهای امام خمینی (ره) :

این تشریفات باعث می‌شود که روحانیت شکست بخورد ۴۱۴

امام خمینی (ره): صاحب جواهر کاخ‌نشین نبود و یک منزل محقر

داشت ۴۱۵

امام خمینی (ره): روحانیون باید ساده زندگی کنند تا منشأ آثار بزرگ و

موجّه باشند ۴۱۵

امام خمینی (ره): ارزش انسان به داشتن هیاهو و اتومبیل و خانه خوب

-
- ۴۱۵..... نیست
- امام خمینی (ره): اگر روحانیون وضع خود را تغییر بدهند اسلام و
- ۴۱۶..... جمهوری اسلامی از بین می‌رود
- امام خمینی (ره): بزرگی شما روحانیون به تشریفات دنیا نیست، به این
- ۴۱۶..... است که پیش خدا آبرومند باشید

اسلام مجسم

علمای بزرگ اسلام

تألیف مرجع عالیقدر

حضرت آیت الله العظمی حسین نوری همدانی مد ظله العالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَىٰ خَاتَمِ الرُّسُلِ، وَ هَادِيَ السُّبُلِ، سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ، وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، الْهُدَاةَ الْمُهْدِيَيْنَ سَيِّمًا مَوْلَانَا الْحُجَّةَ الثَّانِي عَشَرَ، الْإِمَامَ الْمَهْدِيَّ الْمُنْتَظَرَ، وَ اللَّعْنَ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمُ الضَّالِّينَ الْمَضِلِّينَ.

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که خلقت را با هدایت همراه گردانید، و با چراغ هدایت راه هر موجودی را که در کارگاه خلقت پدید آورد روشن کرد، و همه مخلوقات را به پیمودن صراط مستقیم رهنمون گردید.

درود و سلام فراوان بر آفتاب عالمتاب هدایت الهی، حضرت محمد بن عبدالله (ص) که با نور پر برکت خود آفاق زندگی بشریت را روشن نمود، و سلام بی کران به اهل بیت مکرم او: که هر یک مشعلی فروزان و روشنی آفرین می باشند و به فضای زندگی نسلها و عصرها نور و درخشندگی بخشیدند.

بویژه سلام ما بر پیشگاه مقدس ماه پر فروغ آسمان ولایت و هدایت، حضرت ولی عصر، (أَرْوَاحُنَا لِتُرَابٍ مَّقْدَمِهِ الْفِدَاءُ) که همه نعمت های خداوندی، و برکات و فیض الهی بر همه جهانیان در سایه نور پر برکت آن وجود مبارک و مقدس است که:

بِيَمِينِهِ رِزْقَ الْوَرَى، وَ بِوُجُوْدِهِ تَبَتَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ، اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ، وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ، اللَّهُمَّ أَرِنَا الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ.

سلام ما بر علمای بزرگ و ربّانی اسلام که ستارگان برج فضیلت، و وارثان رسالت انبیاء، و جانشینان اولیای خدا می باشند، آنان که در عصر غیبت حضرت صاحب الامر (ع) وظیفه هدایت امت اسلامی را بعهده گرفتند، و هیچگاه از پا ننشستند و خستگی نشناختند تا این وظیفه مقدس را به انجام رساندند:

جَزَاهُمْ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ خَيْرًا.

ما در این کتاب با توفیق خداوند تبارک و تعالی و توجّه حضرت صاحب الامر (ع) تاریخ زندگانی آنها را با ابعاد مختلف، مورد بحث قرار خواهیم داد: اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْإِطْهَارِ.

هدایت فراگیر خداوندی

موضوع هدایت موجودات، یکی از براهین مُتَقِن خدانشناسی است، و در قرآن کریم نیز در موارد متعددی پس از ذکر خلقت - با همه اسرار و شگفتی‌هایی که دارد - هدایت الهی نیز ذکر شده است. برای نمونه به این دو مورد توجه کنید.

۱. رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ^۱.

«خدای ما آن پروردگاری است، که به هر چیزی خلقت مناسب داده، و سپس آن را رهبری و هدایت کرده است.»

۲. سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ^۲.

«تسبیح و ستایش کن پروردگاری را که برتر و بالاتر از همه موجودات است، خدائی که عالم را آفرید، و هر چه را که آفرید در حد کمال خلقت کرد، خدائی که هر چیز را اندازه‌ای داد و آن را هدایت نمود.»

هدایتِ خداوند مهربان همه موجودات را اعم از جمادات و گیاهان و جانوران و انسان در بر گرفته است.

هدایت الهی در اجرام آسمانی

می‌دانیم که در فضای پهناور هستی، میلیاردها ستاره آسمانی که با تالو و درخشندگی خاصی زینت بخش این سقف نیلگون می‌باشند، در حال حرکت هستند که «در این پرده یک رشته بی‌کار نیست». ولی هر یک در مدار و مسیر مخصوصی راه می‌پیمایند، و در ظرف میلیونها سال که این حرکت شتابنده ادامه داشته است هرگز با هم برخورد نکرده و نمی‌کنند، و بدون تَخَلُّف هر یک راه خود را می‌رود. این خود یک نمونه بزرگی از هدایت پروردگار است که:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| در این دریای پهناور شتابان | هزاران کشتی نور است تابان |
| پدید آورنده خود را طلبکار | همه هستند سرگردان چو پرکار |
| چرا کین نقش دائم سرسری نیست | ترا بهتر زگردون رهبری نیست |
| که با گردنده گرداننده‌ای هست | بلی در طبع هر داننده‌ای هست |

۱. آیه ۵۰، سوره طه.

۲. آیه ۱ - ۳، سوره اعلی.

حرکات منظم زمین نمونه‌ای از هدایت الهی است

در اینجا لازم است توجه کنیم که زمین زیر پای ما نیز جزء همین منظومه و مجموعه است، و دارای حرکت هائی است که همه آنها با نظم و برنامه دقیق براساس هدایت الهی صورت می‌گیرد، و در «حرکت انتقالی خود» - که در مدار وسیعی به دور خورشید می‌گردد، و در نتیجه آن فصول چهار گانه سال که پیدایش آن نقش مهمی در فراهم آمدن نیازمندیهای زندگی انسانها دارد به وجود می‌آید - در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر، و در هر دقیقه ۳۰۰ فرسخ، و در هر ساعت ۱۸ هزار فرسخ، در این فضای پهناور راه طی می‌کند، و آفریدگار بزرگ جهان طوری آن را در این حرکت سریع و مداوم رهبری کرده و پیش می‌برد که ما اصلاً این حرکت را حس نمی‌کنیم چنانکه فرموده است:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ.^۲

«خدا آن پروردگاری است که زمین زیر پای شما را - مانند شتر رهوار - در عین حرکت خود رام و آرام گردانیده است. بنابراین، شما در پستی و بلندیهای آن گام بردارید، و از انواع روزی هائی که در سطح آن فراهم شده است استفاده کنید، ولی بدانید که بازگشت همه شما به سوی اوست.»

این بود نمونه‌ای از هدایت خداوند تبارک و تعالی در جهان بزرگتر، اکنون اگر میل دارید جلوه‌ای از هدایت او را در جهان ریز و کوچکتر ببینید، به جهان ریزترین موجودات خلقت یعنی به جهان «اتم‌ها» سری بزنید.

هدایت در عالم اتم‌ها

می‌دانیم که در یک قطره آب و در یک سر سوزن میلیاردها «اتم» موجود است، و اجزاء چرخنده هر یک از اتم‌های عناصر مختلف که بر گرد هسته مرکز یخود با سرعت می‌چرخند و در هر ثانیه هزاران کیلومتر راه را در یک محیط بسیار کوچکی طی می‌کنند، هیچ وقت از مدار خود خارج نمی‌شوند، و با یکدیگر اصطکاک پیدا نمی‌کنند.^۴

۳. آیه ۱۵، سوره ملک.

۴. اگر می‌خواهید به عالم اتم‌ها قدم بگذارید، و از اسرار اتم‌ها که واحد ساختمانی همه موجودات جهان هستند بیشتر آگاه شوید به این عبارتها توجه کنید:

اگر کسی بخواهد اتم‌های

موجود در یک میلی‌متر مکعب «اکسیژن» را دانه دانه بشمارد، و در هر دقیقه صد عدد آن را شماره نماید، این شمارش

(اطلاعات عمومی، ص ۱۴۶)

پس از ۹ قرن پایان می‌یابد.

این خود جلوه‌ای است از عنایت و هدایت خداوندی که این مخلوقات را به این ترتیب به حرکت در آورده است.

هدایت الهی در عالم گیاهان

می‌دانیم تعداد، و انواع گیاهان روی زمین، با گستردگی وسیعی که دارند به چند صد هزار نوع بالغ می‌شود، و با اینکه بر همه آنها یک خورشید می‌تابد، و یک ابر باران فرو می‌ریزد، و یک نسیم می‌وزد، و اغلب از یک زمین می‌رویند با این وصف در خاصیت و اثر، در رنگ و بوی، با هم تفاوت دارند! این شیرین‌است و آن ترش، این چرب است و آن یک بدون چربی، این گندم است و آن عدس، این سرخ است و آن سفید، این بنفش است آن زرد، این خوشبو است و آن بدون بوی، این خوشه زرین انگور است و آن حقه یا قوت انار.

| | |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| عقل عاجز شود از خوشه زرین عنب | فهم حیران شود از حقه یا قوت انار |
| ارغوان ریخته بر درگه خضرای چمن | نقشهایی که در او خیره بماند ابصار |
| این هنوز اول آثار جهان افروز است | باش، تا خیمه زند دولت نیسان و ایار |
| خوشه‌های رطب از نخل فرو آویزند | نخلبندان قضا و قدر شیرینکار |
| گو نظر باز کن، خلقت نارنج ببین | ای که باور بکنی، فی الشجر الاخضر نار |
| تا قیامت سخن اندر کرم و قدرت او | همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار |

رمز این تفاوتها این است که با هدایت پروردگار، ریشه هر نوع از انواع گیاهان، عناصر مخصوصی را که در دل خاک موجود است، با میزان و مقدار خاصی می‌مکد و به ساقه گیاه تحویل می‌دهد، در

بدن یک انسان بالغ از ۷ میلیارد میلیارد اتم تشکیل یافته است. (مرزهای نجوم، ص ۶۱)

قطر متوسط اتم یک ده میلیونیم میلیمتر است، و در یک قطره آب بیش از جمعیت روی زمین اتم وجود دارد، و سرعت الکترون اتم هیدروژن در هر ثانیه ۳۰ هزار کیلومتر در اتم اورانیم سرعت الکترون در هر ثانیه ۲۰۱۱۶۴ کیلومتر است. فکر کنید در این میدان بی‌نهایت کوچک، چه قدرتی اینها را به این ترتیب به حرکت در آورده است! بعضی از اتمها، دارای الکترونهاى متعددی هستند که هر یک از آنها در مدار مخصوص خود حرکت می‌کنند، و هرگز از مدار خود خارج نمی‌شوند.

ساقه گیاه نیز با هدایت الهی فعل و انفعال خاصی صورت می‌گیرد تا این تنوع دامنه دار، در صفحات مزارع و چمن تحقق می‌پذیرد.

این هم یک نمونه از هدایت خداوند هدایتگر موجودات عالم هستی است و لذا:

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

نه تنها هر نوعی از انواع گیاهان به ما درس توحید می‌دهد، بلکه ورقی از برگهای هر گیاه با انجام عمل کربن‌گیری و تعرق و تنفس خود ما را به پیمودن راه توحید رهنمون می‌شود.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفترست معرفت کردگار

هدایت خداوند در عالم جانوران

در عالم جانوران نیز گستردگی وسیعی حکمفرماست، از حیوانات تک یاخته‌ای گرفته تا پُریاختگان، از بی مهرگان گرفته تا مهره‌داران، در مهره‌داران نیز انواع ماهیان، دوزیستان، خزندگان، پرندگان و پستانداران وجود دارد، و همه اینها تولید مثل دارند، و به دنبال قوت و غذای خود می‌روند، آنچه را که برای زندگی خود لازم می‌دانند فراهم می‌کنند، برای خود لانه و آشیانه می‌سازند حتی دوست و دشمن خود را می‌شناسند.

شما در لانه زنبور عسل و لانه مورچه و موریانه دقت کنید؛ تا نمونه‌ای از شاهکار خلقت را ببینید، و لانه عنکبوت را با مثلث‌های متساوی الساقین، و زاویه‌های منظم، و دایره‌های مرتب مورد بررسی قرار دهید که این حیوان با اینکه:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| نه ریاضی خوانده است نه هندسه | نه معلم دیده است نه مدرسه |
| کار آماده ولی ابزار نه | دائره صد جا ولی پرکار نه |
| دائره بی حد، مثلث بی شمار | این مهندس را کی بود آموزگار؟ |

همه مصالح زندگی خود را تشخیص می‌دهد.

در این عرصه که عرصه خلقت و هدایت خداوندی است، میان کوچک و بزرگ، و قوی و ضعیف فرقی نیست که مولای متقیان امیر مومنان (ع) فرمودند:

وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ الْأَسْوَاءِ^۵.

«بزرگ و کوچک، و سنگین و سبک، و قوی و ضعیف در مکتب خلقت خداوندی مساوی می‌باشند.»

اگر پای پیلست اگر پرّ مور بهر یک تو دادی ضعیفی و زور

هدایت در سلول نباتی و حیوانی

اینجا مناسب این است که برای توضیح بیشتر، سلول نباتی و حیوانی را موردنظر قرار بدهیم، با این توضیح که پیکر کلیه گیاهان از ریشه، ساقه و برگ گرفته تا شکوفه و میوه، و بدن همه حیوانات از چشم و گوش تا اعضا و دستگاههای دیگر، از واحدهایی بنام سلول ساخته شده است که این سلولها کارهای لازم را در میان خود تقسیم می‌کنند، و هر دسته‌ای به انجام یک قسمت از آن کارها می‌پردازد، و چون در این مورد موضوع بسیار دامنه‌دار است، ما برای پی بردن به هدایت خداوندی در عرصه سلولها ۴ مورد را برای نمونه و مثال ذکر می‌کنیم:

۱. سلولهای پستان مادر، بطور دقیق می‌داند که کودک چه زمانی به دنیا خواهد آمد، از این رو، به هر نسبتی که کودک در عالم رحم رشد می‌کند، به همان نسبت فعالیت سلولهای پستان، برای ساختن شیر تشدید می‌شود، و درست در آستانه تولد نوزاد، پستان از ماده حیاتی شیر پر می‌شود، حتی در پستان مادر ماده‌ای زرد رنگ و غلیظتر از شیر بنام «آغوز» وجود دارد که این ماده برای کودک نوزاد یک ماده حیاتی، و بسیار با ارزش و ضروری، و دارای مقدار زیادی «پروتئین» است، در ابتدا این ماده را تهیه می‌کند که کودک با خوردن آن نیروی سرشاری پیدا می‌کند، و پس از دو سه روز - یعنی بعد از رفع احتیاج - شیر عادی جای آنرا می‌گیرد.

۲. بچه تا هنگامی که باید از شیر تغذی کند، به ترتیبی که گفته شد، سلولهای پستان مادر شیر تولید می‌کند، ولی هنگامی که دوران شیر خوارگی رو به پایان است و لازم است کودک از انواع خوردنی‌هایی که خداوند متعال در این عالم فراهم کرده است استفاده کند، سلولهای لثه دندانهای طفل، فعالیت جدیدی را آغاز می‌کنند که از میان لثه‌ها، دندانهای جوانه می‌زند و بطور مرتب در ردیف معینی با اشکال مختلف - یعنی دندانهای ثنایا، و انیاب، و دندانهای کرسی - صف می‌بندند تا برای خوردن غذاها فعالیت کنند.

۳. مواد غذایی که وارد معده می‌شود، در معده، در هر سانتیمتر مربع، بطور معمول، تعداد ۱۸ هزار غده وجود دارد (غده‌ها، چشمه‌هایی است که از آنها مایع مخصوصی ترشح می‌کند) این غده‌ها، در برابر هر نوع غذا، ترشحات مخصوصی دارند، تا اذنا قابل هضم می‌شود، و در موقع هضم، سلولهای جهاز هاضمه، آنرا سه قسمت می‌کنند: قسمتی را بصورت خون بطرف قلب می‌فرستند، و قسمتی را در

«کبد» ذخیره می‌کنند، و قسمت سوّم را که باید دفع شود از راه روده‌های بزرگ و مثانه برای خارج شدن از بدن آماده می‌کنند.

۴. سلّولهای دهن، «بزاَق»، و سلّولهای چشم، اشک، و سلّولهای معده، اسید تولید می‌کنند که اوّلی شیرین، و دوّمی شور، و سوّمی ترش است، و هر یک از آنها در جای خود لازم، و برای محلّ خود مناسب است.

اینها، نمونه‌ای است از هدایت الهی، که بر اساس حکمت خداوند حکیم، سراسر جهان را زیر چتر خود گرفته است.

اکنون لازم است به شرح هدایت الهی در عالم انسان که مورد نظر اصلی در این بحث است بپردازیم، ولی از باب مقدمه به جایگاه بلند، و موقعیت ممتاز انسان در عالم خلقت باید نظر بیفکنیم:

جایگاه بلند انسان در خلقت

«انسان» در عالم آفرینش، موقعیت مخصوص، و جایگاه بلندی دارد، قرآن مجید، انسان را یک مخلوق ممتاز، و مورد عنایت و تکریم مخصوص خداوندی معرفی می‌کند، و در جای این کتاب الهی از عظمت «انسان» سخن می‌گوید:

«انسان» را خلیفه خداوند در روی زمین معرفی می‌کند^۶ و تاج و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ^۷ را فقط بر فرق انسان می‌گذارد، و خلقت مواهب آسمانی و زمینی را به آفرینش انسان ربط داده و انسانها را مخاطب قرار داده می‌فرماید:

وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ^۸

وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ^۹

وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْآنْهَارَ^{۱۰}

هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا^{۱۱}

۶. آیه ۳۰، سوره بقره.

۷. آیه ۷۰، سوره اسراء.

۸. آیه ۳۳، سوره ابراهیم.

۹. آیه ۱۲، سوره نحل.

۱۰. آیه ۳۲، سوره ابراهیم.

وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ^{۱۲}
 أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتَ بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ^{۱۳}
 يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ^{۱۴}
 الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ
 مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ^{۱۵}
 وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ^{۱۶}
 وَصَوِّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ^{۱۷}
 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ^{۱۸}
 وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^{۱۹}
 وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ^{۲۰}

خداوند سقف آسمان را بر فرق شما برافراشته، و بساط زمین را زیر پای شما گسترانیده، و برای شما از آسمان باران فرو ریخته، و برای خاطر شما از زمین میوه‌های گوناگون پدید آورده، و ماه و

خورشید و شب و روز را به نفع شما به چنبر تسخیر کشانده است، و «نهرهای روان» را مسخر شما گردانیده، و دریاها را برای راندن کشتی‌ها و استفاده از گوشت‌های حیواناتی که در آغوش آنها پرورش

۱۱. آیه ۱۴، سوره نحل.

۱۲. آیه ۳۲، سوره ابراهیم.

۱۳. آیه ۶۵، سوره نحل.

۱۴. آیه ۱۱، سوره نحل.

۱۵. آیه ۲۲، سوره بقره.

۱۶. آیه ۱۱، سوره انفال.

۱۷. آیه ۶۴، سوره غافر.

۱۸. آیه ۴، سوره التین.

۱۹. آیه ۲۹، سوره حجر.

۲۰. آیه ۱۳، سوره جاثیه.

می‌یابند فرمانبردار شما کرده است، «ابرها» از آسمانها برای خاطر پاکیزه ساختن محیط زندگی شما باران فرو می‌ریزند، «گیاهان گوناگون» بمنظور بوجود آمدن باغها و بستانهای بهجت افزا برای شما سر از خاک در می‌آورند، و انواع میوه‌های چرب و شیرین و حبوبات که مورد استفاده خوراکی شما قرار می‌گیرند و مخصوصاً زیتون و خرما و انگور را برای خاطر شما بوجود آورده‌است.

و بالاخره، ابر و باد و مه خورشید و فلک کمر خدمت برای شما بسته است و آنچه را که در آسمانها و زمین است، خداوند مسخر شما کرده است، و خداوند مهربان و دانا و توانا، با دست قدرت خود، چهره‌های شما را تصویر کرده، و شما را در بهترین و کاملترین خلقت آفریده، و آن روحی را که مخلوق ممتاز خداوند است در کالبد شما دمیده است، و در یک کلام این مهمانسرای باشکوه، و کامل را برای خاطر شما انسانها این چنین آراسته است.

گویا سخن سرای نامی، سعدی شیرازی، از این عبارات الهام گرفته است و چنین می‌گوید:

| | |
|---|--|
| شب از بهر آسایش تست و روز | مه روشن و مهر گیتی فروز |
| نسیم از برای تو فرآش وار | همی گستراند بساط بهار |
| اگر تشنه مانی بسختی مجوش | که سقای ابر آبت آرد بدوش |
| اگر باد و برفست و باران و میغ | و گر رعد چوگان زند برق تیغ |
| همه کار داران و فرمان برند | که تخم تو در خاک می‌پرورند |
| ز خارت گل آورد و از نافه مشک | زر از کان و برگ‌تر از چوب خشک |
| عسل دادت از نحل و من از هوا ^{۲۱} | رطب دادت از نخل و نخل از نوا ^{۲۲} |
| ز خاک آورد رنگ و بو و طعام | تماشا گه دیده و مغز و کام |
| خور و ماه و پروین برای تو آند | قن، ادیل سقف سرای تو آند |
| بدست خودش چشم و ابرو نگاشت | که مَحْرَم به اغیار نتوان گذاشت |
| توانا که او نازنین پرورد | به الوانِ نعمت چنین پرورد |

۲۱. مَنْ اِشَارَه بَه جَرِيَانِ مَنْ وَ سَلْوَى اِسْتِ كَه اَز اَسْمَانِ بَرَاى قَوْمِ حَضْرَتِ مُوسَى ﷺ نَازِلِ مِى‌شَد وَ دَر قُرْآنِ كَرِيمِ دَر آيَه ۵۷ اَز سُورَه بَقْرَه ذَكَر شُدَه اِسْت.

۲۲. «نوا» يَعْنَى هَسْتَه خَرْمَا.

قدر خود بشناسیم

بنابر آنچه که ذکر گردید بر ما لازم است که قدر این موقعیت ممتاز و جایگاه بلندی که خداوند بزرگ به ما عنایت کرده است را بدانیم، و به شایستگی‌هایی که در گنجینه وجود ما ذخیره شده است پی ببریم، و استعدادهای خدا داد خود را شکوفا سازیم، و خود را در این تجارتگاه جهان ارزان نفروشیم، و شکر گزار نعمت‌های الهی باشیم، و برای دستیابی به کمال، و سعادت دنیا و آخرت، که بر اساس «برنامه هدایتی مخصوصی» که آفریننده حکیم این جهان تنظیم کرده است حرکت کنیم:

به قول حکیم سنائی غزنوی:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| آفرینش نثار فرق تواند | بر مچین چون خسان ز راه نثار |
| حلقه در گوش ماه و انجم کن | تا کنندت بـه بندگی اقرار |
| قائد و سائق صراط الله | بـه ز قرآن مدان و به ز اخبار |
| جز بدست و دل محمد (ص) نیست | حلّ و عـقد خزینه اسرار |
| چون دلت پر ز نور احمد شد | بـه یقین دان که ایمنی از نار |

تفاوت زندگی انسان با زندگی حیوانات

باید توجه داشت که «انسان» بر این اساس که جایگاه ممتاز و بلندی در عالم خلقت دارد - چنانکه ذکر گردید - در زندگی خود از این جهات با جانداران دیگر فرق دارد:

۱. چون خداوند حکیم، در وجود انسان استعدادهای فراوانی قرار داده است؛ مقتضای حکمت خداوندی آن است که این استعدادها شکوفا گردد و به مرحله فعلیت برسد. لذا لازم است اسباب و عواملی وجود داشته باشد تا این هدف تحقق پیدا کند، و خداوند این اسباب را چنانکه خواهیم گفت بوجود آورده است.

۲. زندگی جانداران دیگر، یک بُعدی و یک نواخت است، به این معنا که آنها در مسیر معینی که قضا و قدر الهی معین کرده است حرکت می‌کنند، و همین بُعد را در طول تاریخ و اعصار تکرار می‌کنند، و هرگز از چهار چوبه این بُعد خارج نمی‌شوند و نمی‌توانند خارج شوند.

شما، در برنامه زندگی زنبور عسل، مورچه و موریانه که دارای زندگی تشکیلاتی است اگر دقت کنید، خواهید دید که یک زندگی یک نواختی بر آنها حکمفرما است، و هرگز تغییر و تنوع در آن راه نیافته است، و علت این موضوع، این است که زندگی حیوانات بر اساس «غریزهای» که خالق عالم در وجود آنها قرار داده است صورت می‌گیرد، و این غریزه است که آنها را به ساختن لانه و آشیانه مخصوص، و طرز پرورش نوزادان خود، و تهیه قوت و غذا می‌کشاند، و مقتضای غریزه، همین یک راه است، ولی زندگی انسان ابعاد مختلفی دارد و دارای تنوع است، هم بُعد فرهنگی دارد و هم بُعد سیاسی، هم بُعد اجتماعی دارد و هم بُعد فردی، هم بُعد اقتصادی دارد و هم اخلاقی، هم جسمی و هم روحی، و علت این موضوع این است که منشأ کارهای انسان «غریزه» نیست، بلکه منشأ اعمال او «اختیار» او است، و این یک امتیاز بسیار مهمی برای انسان است که انسان موجودی است مختار، که با اراده و اختیار و قدرت انتخاب، حرکت می‌کند و غرائز انسانی نیز در زیر چتر اختیار او قرار دارد، و لذا احتیاج بیشتری به هدایت خداوندی دارد؛ زیرا اگر هدایت و نقشه صحیح در زندگی او حکمفرما نباشد گام در جاده انحرافی می‌گذارد و دچار سقوط و انحطاط می‌شود.

چهار عامل مهم برای هدایت انسانها

به مقتضای آنچه که ذکر شد خداوند متعال برای هدایت انسانها چهار عامل مهم قرار داده است:

۱- عقل

پروردگار جهان، در نهاد انسان، چراغی بنام عقل روشن کرده است تا آنرا در هر بُعدی از ابعاد زندگی خود فرا راه خود قرار بدهد و بر اساس آن گام بردارد. قرآن مجید، در ۶۴ مورد، از «نیروی عقل» با عبارات مختلفی تمجید بعمل آورده است، و انسانها را به پیمودن راه عقل و تسلیم در برابر منطق عقل دعوت کرده است، و با تأکید و تکرار به تفکر و تدبّر، بمنظور روشن شدن راه عقل، و دستیابی به رشد عقلی، و درک صحیح تشویق نموده است.

توجه به یک مورد در اینجا برای نمونه کافی است:

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا
الْأَلْبَابِ^{۲۳}

«بشارت بده بندگان مرا، و آنها، کسانی هستند که به گفتارهای گوناگون گوش فرا می‌دهند ولی از بهترین گفتارها پیروی می‌کنند، اینان افرادی هستند که هدایت خداوندی شامل آنها شده و صاحبان عقل می‌باشند.»

و بالاخره، قرآن مجید، سقوط انسان از درجات انسانی، و گرفتار گردیدن او در درکات جهنمی را چیزی جز سرپیچی از هدایت عقل نمی‌داند و می‌گوید:

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ.^{۲۴}

اهل جهنم، در جواب متصدیان اداره جهنم که از آنها می‌پرسند شما چرا به جهنم گرفتار شده‌اید؟ می‌گویند: اگر ما به حرفهای منطقی گوش فرا می‌دادیم و از هدایت عقل پیروی می‌کردیم، هرگز جزء جهنمیان نمی‌شدیم.

عقل محور امر و نهی و ثواب و عقاب الهی است

از آنجا که عقل جایگاه بسیار بلندی در اسلام دارد، لذا محدثین عالی مقام در نقل احادیث اسلامی، نخستین فصل از فصول احادیث را به «عقل» اختصاص می‌دهند، و احادیثی را که نمایانگر عظمت و شرافت عقل است در آن فصل ذکر می‌کنند.

اکنون به این حدیث که نخستین حدیث از فصل عقل کتاب کافی است توجه کنید:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ، اسْتَنْطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَاَقْبَلْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبِرْ، ثُمَّ قَالَ: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي، مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ، أَمَا أَنِّي أَيَّاكَ آمُرُ، وَ أَيَّاكَ أَنْهِي، وَ أَيَّاكَ أُعَاقِبُ وَ أَيَّاكَ أُثِيبُ.^{۲۵}

۲۳. آیه ۱۷ - ۱۸، سوره زمر.

۲۴. آیه ۱۰، سوره ملک.

۲۵. حدیث از لحاظ سند صحیح است، و سند این است: عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع).

محمد بن یحیی، از اساتید کلینی، و از طبقه ۸، و از اجلاء محدثین است که ۵۹۸۵ حدیث نقل کرده است.

احمد بن محمد بن عیسی، از اعظام طبقه ۷ و ۲۲۹۰ حدیث نقل نموده است.

و حسین بن محبوب از بزرگان طبقه ۶، و راوی ۱۵۱۸ حدیث است.

و علاء بن رزین از موثقین طبقه ۵، و راوی ۳۹۲ حدیث می‌باشد.

حضرت باقر (ع) فرمودند:

خداوند، پس از اینکه عقل را آفرید آن را وادار به سخن گفتن کرد، سپس آن را مخاطب قرار داد و به آن گفت: پیش بیا، عقل اطاعت کرد و به پیش آمد، و گفت: به عقب برو و آن نیز اطاعت کرد و به عقب رفت، بعد از آن فرمود:

به عزت و جلال خودم سوگند که مخلوقی محبوبتر از تو - در پیشگاه خودم - نیافریده‌ام، و تو را جز در کسیکه دوستش می‌دارم به سر حد کمال نرسانده‌ام، آگاه باش که تو محور امر و نهی و عقاب و ثواب من می‌باشی.^{۲۶}

باید توجه داشت که عقل بعد از اینکه شرع را با برهان عقلی شناخت و تصدیق کرد، تابع شرع می‌شود و گام به گام بر اساس راهنمایی شرع پیش می‌رود، پس هدایت اجمالی با عقل است ولی هدایت تفصیلی با شرع است.

۲- پیامبران خدا:

دومین عامل «هدایت خداوندی» پیامبران می‌باشند، این رجال الهی از طرفی ارتباط با خداوند متعال دارند و احکام و قوانین زندگی بشر را از آن منبع عالم‌هستی می‌گیرند، و از طرفی با مردم مربوط می‌باشند، و مطابق عقل و در کمردم با آنها سخن می‌گویند، و دریافت خود را به گوش مردم می‌رسانند، و با اقامه دلائل و براهین، راه حق را روشن می‌سازند.

بعلاوه، با داشتن درجات عالی از صفای نفس و تقوا و تعهد و شایستگی و رأفت و ایثار، و به عبارت دیگر، با داشتن مقام عصمت، هم از خطا و لغزش مصون می‌باشند، و هم وجود آنان بعنوان یک مربی مهربان و مهذب، و یک معلم دلسوز و ایثار گر برای جامعه «أسوه و الگو» شناخته می‌شود.

و محمد بن مسلم از اکابر و اجلای طبقه ۴ و راوی ۲۲۷۶ حدیث است.

و این طبقه بندی، بر اساس طبقه بندی استاد راحل آیت الله العظمی، آقای بروجردی، اعلی‌الله مقامه است، و آمار مذکور از کتاب المعجم المفهرس آیت الله العظمی، آقای خوئی، رضوان الله علیه بدست آمده است.

۲۶. جلو آمدن، و عقب رفتن «عقل» در حدیث فوق، کنایه از مطیع و فرمانبردار بودن «عقل» در برابر امر و نهی خداوند متعال است.

دلیل بعثت پیامبران از دیدگاه علم کلام

متکلمین، در علم کلام، در فصل نبوت، دلیل بعثت پیامبران را به این چند مقدمه استوار نموده‌اند:

۱- تردیدی نیست که عالم هستی با همه بدائع و نظاماتی که دارد از یک منبع علم و قدرت و حکمتی صادر شده است.

۲- شکی نیست که خداوند قابل رویت نمی‌تواند باشد تا شخصاً به میان مردم بیاید و آنها را هدایت کند؛ زیرا تا چیزی «جسم» نباشد قابل رویت نیست؛ چون دستگاه بینائی، طوری ساخته شده است که بینائی، در نتیجه این سه قانون که هر سه با جسم ارتباط دارد صورت می‌گیرد:

۱- قانون پخش نور؛

۲- قانون انعکاس نور؛

۳- قانون انکسار نور (شکست نور).

روشن است که تا جسمی در معرض تابش نور قرار نگیرد، این سه قانون تحقق‌پذیر نیست.

از طرفی نیز شکی نیست که هر جسمی احتیاج به مکان دارد، بعلاوه، هر جسمی مرکب است، و بعلاوه، هر جسمی تلاشی‌پذیر و فنا پذیر است، و از طرفی دیگر دلائل و براهین توحیدی ثابت کرده است که **خداوند** از احتیاج و ترکیب منزّه است، و ازلی و ابدی است، بنابراین، **خداوند** هرگز قابل رویت نیست.

۳- مردم در پیمودن راه زندگی احتیاج شدید به قوانینی دارند که حقوق افراد جامعه را بطور شفاف روشن کند و وظائف انسانها را بر اساس مصالح و تأمین سعادت دنیا و آخرت مشخص سازد، چنانکه احتیاج شدیدی نیز به دانستن وظائف خود در برابر خداوند دارند، از طرفی بر **خداوند** مهربان که حاجت هر حاجتمندی را بر می‌آورد لازم است که از راه لطف این احتیاج را نیز که از احتیاجات و ضرورت‌های درجه اول است - چون احتیاج مردم به داشتن چنین قوانینی پیش از احتیاج آنها به نان و آب است - برآورده کند، و این قوانین و ضوابط را به مردم برساند.

۴ - برطرف شدن این احتیاج - یعنی هدایت مردم به این قوانین و معارف بستگی به این دارد که مردم آن **هدایتگر** و **معلم** و **مرئی** را ببینند، و با او انس بگیرند، و با او معاشرت نمایند، و اعمال و اخلاق او را سرمشق زندگی خود قرار بدهند.

نتیجه این مقدمات این است که: **بر خداوند از راه لطف لازم است، کسانی را که از جنس خود مردم باشند - یعنی در لباس بشریت باشند - مبعوث کند؛ تا مردم بتوانند با آنها انس بگیرند، و معارف دین خود را فرا بگیرند، و آنها را الگو قرار بدهند.**

این افراد، پیامبران خدا هستند که پیامهای ربّانی را به عنوان بشیر و نذیر که به اطاعت کنندگان مژده پاداش می‌دهند و به مخالفت کنندگان اعلان کیفر و عذاب می‌کنند می‌رسانند.

و نیز لازم است که آن پیغمبران دارای معجزاتی باشند؛ تا افرادی که دارای این مقام نیستند، از راه دروغ به فکر تصاحب این مقام نیفتند.

بعثت پیامبران در همه اعصار و برای همه انسانها

این دلیل عقلی، مورد تأیید دلیل نقلی، یعنی آیات محکم قرآنی، و احادیث معتبر دینی نیز می‌باشد که از جمله خداوند متعال فرمودند:

وَأَنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ^{۲۷}

هیچ امتی و ملّتی در دنیا پا به عرصه وجود نگذاشته است، مگر اینکه در میان آنها از جانب خداوند پیغمبر مبعوث شده است.

کلام امیر مومنان (ع) در بعثت پیامبران (ص)

حضرت امیر مومنان (ع) در مورد بعثت پیغمبران خدا فرمودند:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ؛ لِيَسْتَأْذِنُوا مِنْهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ، وَ
يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُنِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرْوُهُمُ الْآيَاتِ الْمُقَدَّرَةَ؛ مِنْ سَقْفِ فَوْقَهُمْ
مَرْفُوعٍ، وَ مِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَمَعَايِشٍ
تُحْيِيهِمْ، وَ آجَالٍ تُفْنِيهِمْ، وَ أَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَ أَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ، وَ لَمْ يُخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ.^{۲۸}

خداوند، پیغمبران خود را در میان مردم برانگیخت، و آنان را پی در پی بسوی مردم فرستاد تا از مردم بخواهند، به عهد و پیمانی که در فطرت آنها بسته شده است وفا کنند، و نعمت هائی که مورد غفلت و فراموشی مردم واقع شده است را به یاد مردم بیاورند، و در میان مردم بر اساس دلیل و برهان به تبلیغ احکام الهی بپردازند، و عقلهای مردم را که در زیر غبارهای غفلت و تبلیغات باطل پنهان شده است بر انگیزند و آشکار نمایند، و آیات قدرت الهی را به ایشان نشان بدهند، و آن آیات عبارت است از:

۲۷. آیه ۲۴، سوره فاطر.

۲۸. نهج البلاغه، خطبه اول.

- ۱- آسمانی که در بالای سرشان برافراشته شده؛
 - ۲- زمینی که در زیر پای آنها گسترده شده؛
 - ۳- وسائلی که زندگی آنها را تأمین می‌کند؛
 - ۴- آجل هائی که باعث فنای آنها می‌شود؛
 - ۵- بیماریهائی که آنان را پیرو فرسوده می‌گرداند؛
 - ۶- حوادث و پیش آمد هائی که پی در پی بر آنها وارد می‌شود.
- و خداوند، هرگز بندگان خود را از کتاب آسمانی، یا پیشوا و امامی که معین کرده، و راهی که استوار نموده است خالی نگذاشته است.

۳- ائمه هدی : نیز هدایتگران راه خدایند

این مطلب نیز روشن است که هیچیک از پیغمبران خدا سلام الله علیهم در دنیا جاوید نمی‌مانند، و از قانون **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ**^{۲۹} مستثنی نیستند، و لذا آنها در حال حیات، برای خود جانشینی انتخاب و معین می‌کردند، تا چراغ هدایت همیشه روشن، و پرچم هدایت همواره در اهتزاز باشد.

پیغمبر بزرگوار اسلام (ص) نیز به موازات تأسیس یک امت قدرتمند، و آوردن کتاب آسمانی از جانب خداوند متعال یعنی: **قرآن مجید**، و وضع قوانین زندگی بشر، که جوابگوی کلیه احتیاجات در همه اعصار باشد، و تشکیل یک حکومت مقتدر، و تربیت گروهی از انسانهای بزرگ و وارسته، به موضوع امامت و خلافت پس از خود - به امر پروردگار متعال - نظر و اهتمام داشت، و در موارد متعدّد از عامل هدایت پس از خود سخن گفت، و موضوع امامت و وصایت را بطور مکرر مورد تأکید قرار داد، و ما در اینجا به سه مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- حدیث ثقلین

حدیث ثقلین یکی از معروفترین احادیث اسلام و در نزد شیعه و سنی متواتر است به این مضمون:

اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنِ، مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِنَّ لَنْ تَضِلُّوْا: کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِرَّتِی، وَاِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.

«من در میان شما دو چیز گرانقدر: کتاب خدا و عترت خود را بجا می‌گذارم، تا هنگامی که به این دو چنگ درزنید و از آنها پیروی کنید، گمراه نخواهید بود، و این دو از یکدیگر جدا نشوند، تا در کنار «حوض کوثر» بر من وارد شوند(یعنی تا قیامت).»

فراوانی مأخذ این حدیث از طریق خود اهل سنت ثابت، و غیر قابل تردید است، از جمله، ۶ جلد، از کتاب بسیار ارزشمند و عظیم **عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ** تألیف علامه، مجاهد کبیر، **میر حامد حسین هندی** متوفای ۱۳۰۶ هجری قمری، مخصوص سنَد و شرح این حدیث است.

مفاد این حدیث، این است که در صورتی امت اسلامی از ضلالت و گمراهی در امان خواهد بود که به **قرآن و اهل بیت پیغمبر (ص)**، هر دو با هم تمسک بجویند، و از هر دو با هم پیروی کنند، که پیروی از یکی از آنها و کنار گذاشتن یکی دیگر، هرگز موجب نجات از گمراهی نخواهد شد.

و مطلب دیگری که از این حدیث استفاده می‌شود، این است که **پیامبر اکرم (ص)**، عترت خود را قرین و ردیف قرآن مجید قرار داده است، و می‌دانیم که قرآن تا ابد - یعنی برای همیشه - در میان امت باقی است، از اینجا معلوم می‌شود که از عترت پیغمبر (ص) نیز کسی که شایسته مقام هدایت امت باشد لازم است که همواره وجود داشته باشد.^{۳۰}

و بالاخره، چون حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، وَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.^{۳۱}

«من شهر علم هستم و علی هم در آن شهر است، و کسی که می‌خواهد به علم و حکمت نائل شود لازم است که از در این شهر وارد شهر بشود راه استفاده از نور هدایت الهی نبوی منحصر به استفاده از درخشندگی هدایت علوی است.»

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| خداوند امر و خداوند نهی | چو گفت آن خداوند تنزیل و وحی |
| درست این سخن گفت پیغمبر است | که من شهر علمم علیم در است |
| تو گوئی دو گوشم با آواز اوست | گواهی دهم کاین سخن راز اوست |

۳۰. برای توضیح بیشتر درباره این حدیث به کتاب «المراجعات» مراجعه ۸، ص ۴۱ - ۴۳ و به «الغدیر» ج ۱ و ۳ مخصوصاً ص ۸۰ مراجعه نمایند.

۳۱. «الغدیر» ج ۴، ص ۶۱، و از ۱۴۳ کتاب، از کتاب‌های محدثین و اعلام اهل سنت این حدیث را نقل کرده است.

× × ×

فَهُوَ بَابٌ فَمَنْ أَتَاهُ أَتَاهَا

إِنَّمَا الْمُصْطَفَى مَدِينَةُ عِلْمٍ

× × ×

همره جان مصطفی جانش
هر دو یكروح و كالبدشان دو
دو برادر چو موسی و هارون
هر دو پیرایه شرف بودند
نـدهد سنت پیمبر بر

مرتضائی که کرده یزدانش
هر دو یک قبله و خردشان دو
دو رونده چو اختر گردون
هر دو یک دُرّ ز یک صدف بودند
تا نه بگشاد علم حیدر در

۲- جریان غدیر خم

بنابر نقل مسلم تاریخ شیعه و سنّی، حضرت رسول اکرم (ص) در سال دهم هجرت، پس از مراجعت از حجّه الوداع، به امر خداوند متعال حضرت امیر مومنان (ع) را در میان ۱۲۰،۰۰۰ نفر، بعنوان جانشین خود معرفی کرد، و خداوند بنابر نقل معتبر شیعه و اهل سنّت این آیه را در مورد نصب خلافت آن حضرت در آن روز نازل فرمود:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^{۳۲}

«امروز دین شما را به سر حدّ کمال رساندم، و نعمت خود را بر شما تمام کردم، و اسلام بعنوان دین کامل، مورد رضایت من قرار گرفت.»

مفاد آیه این است که اسلام بدون امام و پیشوائی که از جانب خداوند برای آن معین بشود دین کامل نیست، و لذا شیخ کاظم از ری بغدادی در قصیده مشهور هائیه می‌گوید:

أَنْبِيٌّ بِأَوْصِيَّ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ سَفَهَاها

۳۲. آیه ۳، سوره مائده، به ج ۱ الغدير مراجعه کنید.

آیا پیامبر بدون وصی و جانشین می‌شود؟ خدا و دین خدا بالاتر از این سخنان نا خردمندانه است.

مذاکره ابن ابی الحدید با استاد خود

در این مورد، بیاد سوال ابن ابی الحدید و جواب استاد او ابو جعفر نقیب علوی می‌افتیم:

ابن ابی الحدید می‌گوید:

«من به استادم ابو جعفر نقیب گفتم: دلم راضی نمیشود که بگویم اصحاب پیغمبر (ص) معصیت کردند و بر خلاف گفته او رفتند و نص «غدير» را زیر پا گذاشتند (یعنی با اینکه پیغمبر (ص) حضرت علی (ع) را به عنوان خلیفه بعد از خود معین کرده باشد اصحاب مخالفت نموده ابوبکر را به خلافت برگزینند).»

نقیب در جواب گفت:

دل من نیز راضی نمیشود که بگویم پیامبر (ص) اهمال کار بود و اُمت خود را همینگونه رها و ول کرد و رفت و مسلمانان را بی سرپرست گذاشت با اینکه او هر گاه از مدینه بیرون می‌رفت برای مدینه امیری معین می‌کرد و این در حالی بود که هنوز خود زنده بود و از مدینه نیز چندان دور نمی‌شد، پس، چگونه ممکن است برای پس از مرگ خود کسی را امیر مسلمانان قرار ندهد؟^{۳۳}

آیا عبدالله بن عمر، و عایشه، و معاویه دلسوز ترند؟

شگفتا ملاحظه کنید که اینها در کتب خود این مطالب را نقل می‌کنند:

۱. **عبدالله بن عمر** به پدر خود گفت: مردم می‌گویند تو نمی‌خواهی کسی را جانشین خود قرار دهی! اگر تو ساربانی، یا چوپانی می‌داشتی، و او نزد تو می‌آمد و شتران، یا گوسفندان تو را همین گونه رها

۳۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۴۸ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر.

۲. می‌کرد، تو می‌گفتی این‌چوپان مقصّر است. در حالی که اداره و سرپرستی مردم از چرانندگان گوسفندان و شتران مهمتر است، ای پدر! چون به نزد خدای - عزّ و جلّ - رسی چه پاسخ می‌دهی در صورتی که کسی را برای سرپرستی بندگان او، بجای خویش تعیین نکرده باشی؟^{۳۴}

۲. عائشه به عبدالله بن عمر گفت: «پسرم سلام مرا به پدرت، عمر برسان، و بگو اُمّت محمد را بی سرپرست رها مکن، کسی را در میان آنان جانشین خود ساز، و مسلمانان را چون رمّه بی شبان رها مکن؛ می‌ترسم آشوب برپاشود.»^{۳۵}

۳. معاویه، هنگامی که خواست فرزند خود، یزید را به خلافت بعد از خود برگزیند گفت: من هراسناکم از اینکه اُمّت محمد را پس از خود چون رمّه‌ای بی شبان رها کنم.^{۳۶}

تعجب اینجا است که اینها می‌گویند عبدالله بن عمر، و عائشه و معاویه برای اُمّت اسلام، و بی سرپرست ماندن اُمّت، آن هم پس از قوام یافتن و تثبیت اسلام نگرانند و دل می‌سوزانند!!! ولی خدا و پیغمبر خدا (ص) به این امر توجه ندارند و در روزگاری که هنوز اسلام نو پا است محمد (ص)، اُمّت اسلام را همین گونه، بحال خود رها می‌کند و سرپرستی، برای بعد از خود در نظر نمی‌گیرد و از دنیا می‌رود، واقعاً جای شگفت است.

ائمه : دوازده نفر می‌باشند

باید دانست همانطور که روایات صحیح و صریح از طرق شیعه، حضرات ائمه دوازده‌گانه: را با اسم و نسب و اوصاف و شوون و سائر خصوصیات معرفی کرده است، از طرف اهل سنت نیز، روایات متعددی وارد شده است که مضمون آنها این است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

«امامان بعد از من ۱۲ نفر می‌باشند».^{۳۷}

۳۴. این روایت را علامه امینی، رضوان الله علیه در ج ۷ «الغدیر»، ص ۱۳۲ - ۱۳۳ از مآخذ معتبر اهل سنت یعنی: سنن بیهقی ج ۸، ص ۱۴۹ (از صحیح مسلم)، سیره عمر تألیف ابن الجوزی، ص ۱۹۰، الریاض النضره، ج ۲، ص ۷۴، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۴۴، فتح الباری، شرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۱۷۵ (از صحیح مسلم) نقل کرده است.

۳۵. الاتمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۲.

۳۶. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷۰، الاتمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۵۱.

و از مضامین این روایات این سه مطلب استفاده می‌شود:

۱. قوام دین اسلام، بستگی به خود این امامان دوازده‌گانه دارد.
 ۲. این روایات، دلالت دارند که آنها، تا قیامت باقی هستند. و لازمه این معنی آن است که عمر یکی از آنها بسیار طولانی باشد.
 ۳. مودت آنها واجب است و هر کس که راه عداوت با آنها را در پیش بگیرد خداوند او را «به روی» در آتش جهنم می‌افکند.
- بنابراین، این روایات با این مضامین، فقط به ائمه دوازده‌گانه‌ای که شیعه امامیه به آن معتقد است انطباق دارد.^{۳۸}

۴- چهارمین عامل هدایت علمای ربّانی است

هر چند ملل و اقوام جهان، دانشمندان خود را بزرگ می‌شمارند و در تعظیم و تکریم آنها می‌کوشند، ولی گامهای بلندی که اسلام، در بزرگداشت مقام علم و عالم و متعلم برداشته، و تعظیم و تکریمی که برای آنان قائل شده، و توصیه‌هایی که در زمینه اکرام و اجلال آنها بعمل آورده، و تعبیراتی که در رابطه با فضیلت و عظمت و بزرگداشت آنان بکار برده است بی‌نظیر است.

قرآن کریم در ۸۰ مورد از علم و علماء، تمجید و تکریم می‌کند، و همانطور که می‌گوید:

«ظلمات و نور، نابینائی و بینائی، آفتاب سوزان و سایه آرام بخش، و مرده وزنده

مساوی نیست.»

می‌گوید:

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.^{۳۹}

«آیا عالمان و جاهلان مساوی می‌باشند؟»

۳۷. صحیح بخاری، ج ۹، کتاب الاحکام، ص ۱۰۱، و صحیح مسلم، ج ۳، کتاب الاتّماره، ص ۱۴۵۲ و این احادیث را با مختصر تفاوتی در مضمون، در صحیح ابوداود، و مسند دارامی، و مسند احمد، و صحیح ترمذی، و مسند طیالسی، و کنز العمال، و حلیه الاتّولیاء نیز می‌توانید ببینید.

۳۸. اهل سنت، هر چند، سعی فراوانی در توجیه این روایات بکار برده‌اند، ولینتوانسته‌اند توجیه صحیحی - روی عقیده خودشان - ارائه کنند و نخواهند توانست.

۳۹. آیه ۹، سوره زمر.

یعنی علم، نور و بینائی، و سایه آرام بخش، و زندگی است، و جهل ظلمات، و نابینائی، و آفتاب سوزان، و مردگی است.

و بالاخره، می‌گوید:

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ.^{۴۰}

«خداوند متعال عالمان با ایمان را به درجاتی بالا می‌برد و رفعت و عظمت به آنها

می‌بخشد.»

پیغمبر بزرگوار اسلام (ص)، طلب علم را مانند جهاد در راه خدا معرفی می‌کند و می‌فرماید:

طَالِبُ الْعِلْمِ، لَهُ كَالغَادِي وَالرَّائِحِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَقَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ، كَبَيْتِ خَرِبٍ، فَتَعَلَّمُوا وَعَلَّمُوا.^{۴۱}

«کسیکه در راه طلب علم گام بر می‌دارد، و به تحصیل علم می‌پردازد اجر او مانند کسی است که صبح و شام در راه جهاد حرکت می‌کند، و هر دلی که در آن چیزی از علم و حکمت نیست مانند خانه خراب است. بنابراین، علم را فرا بگیرید و به دیگران نیز یاد بدهید.»

و نیز فرمودند:

مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَهُوَ كَالصَّائِمِ نَهَارَهُ، الْقَائِمِ لَيْلَهُ، وَانَّ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ يَتَعَلَّمُهُ الرَّجُلُ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَبُو قُبَيْسٍ ذَهَباً فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^{۴۲}

«کسی که علم طلب می‌کند، مانند کسی است که روزها روزه می‌گیرد، و شبها به عبادت می‌پردازد، و ثواب آموختن یک فصل از فصول علم بالاتر و بیشتر از آن است که به اندازه کوه ابو قُبَیْس، طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند.»

و فرمودند:

أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاءَ الْعِلْمِ.^{۴۳}

«آگاه باشید خداوند، طلب کنندگان علم را دوست می‌دارد.»

معاذبن جبل از حضرت رسول اکرم (ص) نقل کرد که حضرتش فرمودند:

۴۰. آیه ۱۱، سوره مجادله.

۴۱. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

۴۲. منیة المرید، ص ۹.

۴۳. اصول کافی، ص ۳۰.

تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ لَشَاءٌ حَسَنٌ، وَدِرَاسَتَهُ تَسْبِيحٌ، وَالْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ، وَطَلَبُهُ عِبَادَةٌ، وَتَعْلِيمُهُ صِدْقَةٌ، وَبَدَلُهُ لِأَهْلِهِ قُرْبَةٌ؛ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَبَيَانُ سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَالْمُونِسُ فِي الْوَحْشَةِ، وَالْمُحَدِّثُ فِي الْخَلْوَةِ، وَالْجَلِيسُ فِي الْوَحْدَةِ، وَالصَّاحِبُ فِي الْغُرْبَةِ، وَالْمُعِينُ عَلَى الضَّرَاءِ، وَالزَّيْنُ عِنْدَ الْإِخْلَاءِ، وَالسَّلَاحُ عَلَى الْإِعْدَاءِ.^{۴۴}

«علم را یاد بگیرید که یاد گرفتن آن برای خدا دارای ثواب و حسنه است، و درس دادن آن ثواب تسبیح خدا را دارد، و اشتغال به بحث علمی جهاد در راه خدا است، و طلب علم عبادت است، و تعلیم علم دارای ثواب تصدق در راه پروردگار است؛ زیرا احکام حلال و حرام در سایه علم بدست می‌آید، و علم‌نشانگر راه بهشت و سعادت است، علم مونس انسان در حال وحشت، و سخنگوی در خلوت، و همنشین در حال تنهایی، و رفیق در حال غربت، و راهنمای راههای مسرت بخش است، و در سختیهای روزگار کمک و یاور انسان، و در نزد دوستان زینت، و در برابر دشمنان سلاح انسان است.»

بطور خلاصه: پیغمبر اکرم (ع) علماء را عزیزترین مردم پس از پیغمبران و وارثان انبیاء و جانشینان خود معرفی می‌کند، و نگاه بر چهره آنها را عبادت، و مجالست با آنان را فضیلت، و دشمنی با آنها را هلاکت می‌داند.

حضرت امیر (ع)، علماء را در میان مردم، در درخشندگی و تابش مانند ماه‌شبه چهارده قلمداد می‌کند و حضرت صادق (ع)، مرگب علماء را بالاتر از خون‌شهادت می‌داند و امثال این تعبیرات در کلمات معصومین دیگر: فراوان است:

علماء مانند ستارگان آسمانند

حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

مَثَلُ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ كَالنُّجُومِ^{۴۵} فِي السَّمَاءِ يُهْتَدَى بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ.

۴۴. شرح نهج البلاغه، بحرانی، ج ۵، ص ۶۷.

۴۵. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵ و منیه المرید، ص ۱۲.

«همانطور که ستارگان آسمان وسیله هدایت در تاریکی های خشکی و دریا می باشند
علماء نیز در روی زمین وسیله هدایت هستند.»

علماء بعد از پیامبر عزیزترین افراد می باشند

حضرت نبی اکرم (ص) فرمودند:

انَّ أَكْرَمَ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ الْعُلَمَاءُ.^{۴۶}

«با کرامت ترین و عزیزترین مردم در پیشگاه خداوند متعال بعد از پیغمبران علماء
هستند.»

شفاعت علماء

پیغمبر بزرگوار اسلام می فرماید:

ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُشَفِّعُهُمُ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.^{۴۷}

«سه طائفه در روز قیامت شفاعت می کنند و خداوند شفاعت آنان را می پذیرد:

۱- پیغمبران.

۲- علماء.

۳- شهدای راه خدا.»

علماء وارثان پیغمبرانند

حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

انَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ.^{۴۸}

«علماء وارثان پیغمبران می باشد.»

خدایا جانشینان مرا مورد رحمت خود قرار بده حضرت نبی اکرم فرمودند:

۴۶. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۸.

۴۷. بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۴ و ج ۲، ص ۳۱ و الخصال، ج ۱، ص ۷۵.

۴۸. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۴.

اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي.

«خدایا جانشینان مرا مورد رحمت و لطف خود قرار بده.»

این جمله را سه مرتبه گفتند و از آن حضرت پرسیده شد: جانشینان تو کیستند؟

در پاسخ فرمودند:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي، ثُمَّ يُعَلِّمُونَهَا أُمَّتِي.^{۴۹}

«جانشینان من کسانی هستند که از سنت من پیروی می‌کنند، و آن را بر امت من نیز تعلیم

می‌نمایند.»

و نیز فرمودند:

رَحِمَ اللَّهُ خَلْفَائِي.

«خداوند جانشینان مرا رحمت کند.»

پرسیده شد یا رسول الله خلفای تو چه کسانی هستند؟ در جواب فرمودند:

الَّذِينَ يُحْيُونَ سُنَّتِي وَ يُعَلِّمُونَهَا عِبَادَ اللَّهِ.^{۵۰}

«آنها، کسانی هستند که سنت مرا احیاء می‌کنند، و به بندگان خدا نیز آن را می‌آموزند.»

فضیلت حضور در محضر علماء و همنشینی با آنها

حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَقْعُدُ سَاعَةً عِنْدَ الْعَالِمِ الْأَنَادَاهُ رَبُّهُ؛ جَلَسَتْ أَلَى حَبِيبِي؟ وَعِزَّتِي وَ جَلَالِي
لَأَسْكُنَنَّكَ الْجَنَّةَ مَعَهُ.^{۵۱}

«هر مومنی یک ساعت در نزد عالم بنشیند خداوند او را ندا می‌کند: در نزد حبیب من

نشستی؟ قسم به عزت و جلال خودم تو را در بهشت با او همنشین می‌گردانم.»

۴۹. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴۴.

۵۰. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵.

۵۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴۴.

و نیز فرمودند:

حُضُورُ مَجْلِسِ عَالَمٍ، أَفْضَلُ مِنْ حُضُورِ أَلْفِ جَنَازَةٍ، وَ مِنْ عِيَادَةِ أَلْفِ مَرِيضٍ، وَ مِنْ قِيَامِ أَلْفِ لَيْلَةٍ، وَ مِنْ صِيَامِ أَلْفِ يَوْمٍ؛ إِنَّ اللَّهَ يُطَاعُ بِالْعِلْمِ، وَيُعْبَدُ بِالْعِلْمِ، وَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ.^{۵۲}

«حاضر شدن در مجلس عالم، از حضور در نزد هزار جنازه به منظور تشییع، و از عیادت هزار مریض، و از شب زنده داری هزار شب، و روزه گرفتن در هزار روز بالاتر است؛ زیرا عبادت و اطاعت خدا در سایه علم انجام می‌گیرد، و خیر دنیا و آخرت وابسته به علم است.»

و نیز آن حضرت فرمودند:

مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ.^{۵۳}

«همنشینی با علماء عبادت است.»

ثواب نگاه به چهره علماء

حضرت پیغمبر (ص) فرمودند:

النَّظَرُ إِلَى الْعَالَمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ اِغْتِكَافِ سَنَةٍ فِي الْبَيْتِ الْحَرَامِ.^{۵۴}

«نگاه کردن به چهره عالم از انجام اعتکاف به مدت یک سال در خانه خدا بالاتر است.»

فضیلت زیارت علماء

حضرت امیر مومنان (ع) فرمودند:

زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا حَوْلَ الْبَيْتِ.^{۵۵}

۵۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۴.

۵۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۴.

۵۴. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۵.

۵۵. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۵.

«ثواب زیارت علماء در نزد پروردگار متعال از هفتاد مرتبه طواف خانه خدا بالاتر است.»

علماء در میان مردم مانند ماه شب چهارده می باشند

حضرت امیر المومنین (ع) فرمود:

إِنَّمَا الْعُلَمَاءُ فِي النَّاسِ كَالْبَدْرِ فِي السَّمَاءِ.^{۵۶}

«علماء در میان مردم مانند ماه تمام در آسمان است.»

پاداش علماء با زیادی علم و جدیت آنها

در ارشاد مردم رابطه دارد

حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (س) فرمودند:

من از پدر بزرگوام شنیدم که فرمودند:

إِنَّ عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا يُحْشَرُونَ فَيُخْلَعُ عَلَيْهِمْ مِنْ خِلَعِ الْكَرَامَاتِ عَلَى قَدْرِ كَثْرَةِ عُلُومِهِمْ وَ جِدَّتِهِمْ فِي أَرْشَادِ عِبَادِ اللَّهِ.^{۵۷}

«علمای شیعیان ما در روز قیامت که محشور می شوند از طرف خداوند به اندازه درجات و مراتب علوم آنها و مراتب جدیت و کوشش آنها در راه ارشاد و هدایت بندگان خدا به آنها پاداش و جایزه های کرامت الهی داده می شود.»

حضرت امام صادق (ع) فرمود:

قال رسول الله (ص):

أَعْدُو عَالَمًا، أَوْ مُتَعَلِّمًا، أَوْ أَحَبُّ الْعُلَمَاءِ، وَلَا تُكُنْ رَابِعًا فَتَهْلِكَ بِبُغْضِهِمْ.^{۵۸}

حضرت پیغمبر (ص) فرمودند:

۵۶. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۱.

۵۷. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳.

۵۸. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۷.

«یا عالم باش و یا متعلم و یا دوستدار علماء، اگر غیر از اینها باشی دشمن علماء خواهی شد، و دشمن علماء اهل هلاکت است.»

بشارت بدهید به علمای شیعه ما

حضرت امام سجاد (ع) فرمودند:

فَأُبَشِّرُوا عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا بِالنَّوَابِ الْأَعْظَمِ وَالْجَزَاءِ الْاَوْفَرِ.^{۵۹}

«علمای شیعیان ما را بشارت بدهید که بزرگترین ثواب الهی و کاملترین پاداش به آنها داده خواهد شد.»

علمای شیعیان ما مرزبانانی

در برابر شیطان و لشکریان شیطان

حضرت امام صادق (ع) فرمودند:

عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالنَّغْرِ الَّذِي يَلِي ابْلِيسَ وَ عَقَارِيئَهُ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ إِلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ ابْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ مِنَ النُّوَاصِبِ، أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرُكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ أَلْفَ مَرَّةٍ؛ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَيْدَانِهِمْ.^{۶۰}

«علماء شیعه ما مرزبانانی هستند که در لبه مرز شیطان و لشکریان واقع شده‌اند و مانع می‌شوند که شیعیان ما مورد حمله و هجوم شیاطین و دشمنان قرار بگیرند، از این مطلب نیز آگاه باشید که این دسته از علماء، بر جهاد گرانی که با سلاحهای جنگی به جهاد

۵۹. بحارالانوار، ج ۲، ص ۴.

۶۰. بحارالانوار، ج ۲، ص ۵.

دشمنان دین می‌روند فضیلت بیشتری دارند؛ زیرا آنها از آب و خاک و بدنهای مسلمانان دفاع می‌کنند، ولی اینها از حریم دلها دفاع می‌نمایند و نمی‌گذارند دشمنان دین در دلهای مومنان و عقیده‌های آنان رخنه کنند.»

فضیلت یک ساعت مطالعه عالم

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

يَا عَلِيُّ! سَاعَةٌ الْعَالَمُ يَتَكِيءُ عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً.^{۶۱}
 «یا علی یک ساعت که عالم بر بالش تکیه می‌زند و مطالعه علمی انجام می‌دهد از عبادت هفتاد سال بالاتر است.»

مرکب علماء از خون شهیدان بالاتر است

حضرت صادق (ع): فرمودند:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، وَوَضَعَتِ الْمَوَازِينُ فَتُوزَنُ دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَيُرَجَّحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ.^{۶۲}

«در روز قیامت هنگامی که خداوند همه مردم را در یک بیابان جمع می‌کند و میزانهایی برای سنجش اعمال برقرار می‌شود، خونهای شهیدان راه خدا با مرکب علماء (مرکبی که با آن نوشته‌هایی برای هدایت مردم نوشته‌اند) سنجیده می‌شود و مرکب علماء بر خونهای شهیدان رجحان و برتری پیدا می‌کند.»

اگر علماء نبودند همه از دین خدا بر می‌گشتند

حضرت عسکری (ع) فرمودند:

۶۱. عده الداعی، ص ۶۶.

۶۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴ و ۱۶ و ج ۷، ص ۲۲۶.

لَوْ لَا مَا يَبْقَى بَعْدَ غَيْبِهِ قَائِمِكُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِدِينَ لَضِعْفَاءَ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ ابْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَابِصِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِكُونَ أَرْزَمَةَ قُلُوبِ

ضِعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ السَّقِينَةِ سُكَّانَهَا أَوْلَئِكَ هُمُ الْإَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ).^{۶۳}

«اگر بعد از غیبت حضرت مهدی (ع) علمائی که مردم را به سوی آن حضرت دعوت می‌کنند و از دین خدا با اقامه دلائل و براهین دفاع می‌نمایند و بندگان ضعیف خداوند را از دامهای شیاطین و اتباع شیاطین و دشمنان اهل بیت نجات می‌دهند وجود نداشتند یک نفر در دین خدا باقی نمی‌ماند و همه از صراط حق منحرف می‌شدند. ولی این علمای اسلام هستند که دل‌های شیعیان را از انحراف نگاه می‌دارند به همانطور که کشتی بان کشتی را حفظ می‌کند و نگاه می‌دارد این علماء در نزد خدا با فضیلت‌ترین افراد می‌باشند.»

احترام و تجلیل حضرت هادی (ع) از یک فقیه

حضرت هادی (ع) از اینکه یکی از فقهای شیعه با یکی از دشمنان، درباره یکی از موضوعات اسلامی مناظره‌ای انجام داده و آن دشمن دین را با اقامه دلیل و برهان محکوم کرده است اطلاع پیدا کرد.

از آن پس، آن فقیه به قصد زیارت آن حضرت به محضر آن امام وارد شد، در حالی که حضرتش در مجلسی نشسته بود که در صدر آن مجلس مسندی قرار داده شده بود و در خدمت آن حضرت جمعی از علویین و هاشمیین نیز حضور داشتند تا چشم حضرت هادی (ع) به آن فقیه افتاد به احترام او از جابر خواست و او را با تکریم و تجلیل در صدر آن مجلس روی آن مسند نشانید، و با محبت و تکریم به آن فقیه اقبال و توجه کرد.

این احترام شایان نسبت به یک فقیه، به سادات حاضر در آن محضر گران آمد و یکی از هاشمیین که از جهت سنّ و سال از همه آنها بزرگتر بود گفت: یا بن رسول الله چرا شما یک عامی^{۶۴} را بر سادات بنی هاشم مقدّم می‌دارید؟ حضرتش در پاسخ فرمودند: آیا شما نمی‌بینید که خداوند فرموده است:

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ.^{۶۵}

و نگفته است:

أُوتُوا شَرَفَ النَّسَبِ دَرَجَاتٍ.

۶۳. المَحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ، ج ۱، ص ۳۵ و امل الامل، ج ۱، ص ۹.

۶۴. منظور از عامی در اینجا کسی است که از سادات نباشد.

۶۵. آیه ۱۱، سوره مجادله.

«خداوند درجات و امتیازات را برای علم و ایمان قرار داده است، نه برای شرافت نسب.»

و نیز فرمود:

آیا نمی‌نگرید که خداوند مقام علم را بالا برده و فرموده است:

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.^{۶۶}

«آیا عالمان و جاهلان یکسانند؟»

بنابراین شما هرگز نباید این احترام و تجلیل را مورد اعتراض قرار بدهید، بدانید کاری که این فقیه انجام داده و در مجمعی از حق دفاع کرده و با اقامه دلائل و براهین، منطق دشمن اسلام را در هم شکسته است از هر شرافت نسبی بالاتر است.^{۶۷}

ثواب خدمت قلمی

حضرت نبی اکرم (ص) فرمودند:

إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ وَ تَرَكَ وَرَقَةً وَ أَحَدَهُ عَلَيْهَا عِلْمٌ، تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ
وَ بَيْنَ النَّارِ.^{۶۸}

«اگر مومنی پس از مردن، یک ورقه که بر آن مطالب علمی نوشته باشد یادگار بگذارد، آن یک ورقه در روز قیامت میان آن مومن و آتش جهنم حجاب می‌شود و مانع از رسیدن آتش جهنم به او می‌گردد.»

عظمت علماء در عرصه آسمانها

حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند:

۶۶. آیه ۹، سوره زمر.

۶۷. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳.

۶۸. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶۸.

مَنْ تَعَلَّمَ لِلَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ)، وَ عَمِلَ لِلَّهِوَعَلَّمَ لِلَّهِ، دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا، وَقِيلَ: تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ.^{۶۹}

«کسیکه برای خداوند علم را فرا بگیرد، و برای خدا به علم خود عمل کند، و برای خدا به مردم تعلیم کند نام او در عرصه آسمانها به عظمت برده می‌شود، و گفته می‌شود برای خدا یاد گرفت و برای خدا عمل کرد و برای خدا یاد داد.»

علم وسیله اطاعت خدا در زندگی و نام نیک بعد از مرگ است

حضرت امیر مومنان (ع) به کمیل بن زیاد که از خواص یاران آن حضرت است فرمودند:

يَا كَمِيلَ بْنَ زِيَادٍ! إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا، أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَ لَمْ يَلْجُوا وَآلِيَ رُكْنٍ وَثِيقٍ؛

يَا كَمِيلُ! الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ يَزُكُّكَ عَلَى الْإِنْفَاقِ وَ صَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ؛

يَا كَمِيلَ بْنَ زِيَادٍ! مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْأَحْدُوثِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ؛

يَا كَمِيلُ! هَلَكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ، وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.^{۷۰}

«ای کمیل بن زیاد: این دلها ظرفهائی هستند، و بهترین دلها پر ظرفیت ترین و نگهدارنده ترین آنها است، حفظ کن آنچه را که می‌گویم:

مردم سه دسته‌اند:

۱. عالم ربّانی (عالمی که تربیت شده معارف دینی و تربیت کننده دیگران است).
۲. طالب علم و آموزنده‌ای که در راه نجات و رستگاری گام بر می‌دارد.
۳. مگسان کوچک و ناتوان که پیرو هر آواز کننده‌ای هستند و با هر بادی حرکت می‌کنند، از نور علم روشنی نطلبیده‌اند، و بر پایه محکمی (اعتقادات حق و صحیح که بر عقل و علم استوار شده باشد) پناه نبرده‌اند.

۶۹. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵.

۷۰. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۹.

ای کمیل! علم از مال بهتر است؛ زیرا علم تو را حفظ می‌کند ولی مال را تو حفظ می‌کنی. مال را بخشیدن و خرج کردن کم می‌کند، اما علم را هر قدر که ببخشی - به دیگران یاد بدهی - افزونی می‌یابد، پرورده شده مال، و شخصیت یافته بوسیله مال با از دست رفتن مال، سقوط می‌کند ولی عظمت و شخصیت کسیکه بوسیله علم عظمت یافته است هرگز از بین رفتنی نیست.

ای کمیل بن زیاد! آشنائی با علم و تحصیل علم جزء دین است و موجب جزا و پاداش الهی است. علم وسیله اطاعت خدا و رسول خدا (ص) در حال زندگی و وسیله نام نیک بعد از مرگ است.

ای کمیل! آنها که ثروت و مال را جمع کرده و گنج برای خود ترتیب دادند تباه شدند اما علماء همیشه باقی و جاوید می‌باشند، اشخاص آنها از میان مردم رفته است ولی صورتها و نام نیک آنها در میان جامعه باقی و برقرار است.»

علم، نام نیک جاویدان و محبت در قلوب مسلمانان است

چنانکه ملاحظه کردید امیر مومنان (ع) درباره اهمیت و مزیت علم فرمودند:

بِه يَكْسِبُ الْاِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْاُحْدُوْثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، يَا كَمِيْلُ! هَلْكَ خُزَانُ الْاَمْوَالِ وَ هُمْ اَحْيَاءُ، وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، اَعْيَانُهُمْ مَفْقُوْدَةٌ وَ اَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوْبِ مَوْجُوْدَةٌ.»^{۷۱}

«علم، وسیله اطاعت خداوند در زندگی، و دستیابی به نام نیک بعد از مرگ است، ای کمیل، ثروت اندوزان در عین اینکه زنده‌اند به هلاکت و تباهی محکوم می‌باشند، ولی علماء تا دنیا باقی است، زنده و جاوید هستند، آنها هرچند از میان مردم رفته و از انظار آنها غائب شده‌اند، ولی نام و خاطره آنان همیشه در دلها ثبت است.»

در اینجا لازم است توجه کنیم که این کلام بلاغت نظام مولای متقیان حضرت امیر مومنان (ع)، بیان یکی از واقعیتهای ثابت زندگی انسانها است، چه اینکه ما می‌بینیم جباران تاریخ، و کشور گشایان، و ثروت اندوزان، و قارون صفتان فراوانی، در صحنه این جهان عربده‌ها کشیدند و قدرت نمائی‌ها کردند، ولی نه تنها در حریم دلها راه نیافتند، بلکه نام‌های آنها از صفحه روزگار محو شد، و اگر نامی از آنها

مانده است فقط در گوشه کتابها است، ولی علمای راستین اسلام چون در زندگی، موضعگیری صحیح و اسلامی داشته‌اند، مانند مشعلی، راه زندگی انسانها را روشن نموده‌اند و نامشان با عظمت و جاویدان باقی است، و فاتحان مرزهای دلها شده‌اند، و دل‌های حق‌شناسان، از محبت‌های آنها سرشار است.

محبت به علمای ربّانی، شعاعی از محبت به اهل بیت: است

قرآن مجید در ضمن ذکر احوال حضرت ابراهیم (ع) می‌گوید: حضرت ابراهیم (ع) درباره ذریّه خود دعا کرد، و گفت:

فَجَعَلُ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ.^{۷۲}

«خداوندا! دل‌های مردم را به فرزندان من متمایل بگردان، و محبت آنها را در دل‌های مردم جا بده.»

ائمه اطهار: فرمودند:

نَحْنُ دَعْوَةُ اِبْرَاهِيمَ، قُلُوبُ النَّاسِ تَحْنُ اِلَيْنَا.^{۷۳}

«در دعای ابراهیم (ع) تنها ما مورد نظر می‌باشیم، و دل‌های مردم به سوی ما پرواز می‌کند، و محبت ما در دل آنها جای دارد.»

این مطلب روشن است که محبت به علمای ربّانی اسلام، شعاعی از محبت به اهل بیت عصمت و طهارت: است، چه اینکه احترام و عزّت و عظمت علمای بزرگ اسلام، همه از این جهت است که آنها از رهروان ثابت قدم راه اهل بیت: می‌باشند، و در مکتب اهل بیت: تربیت شده‌اند، و راه آنها را رفته‌اند، آنچه استاد ازل گفت: بگو، گفتند، و بالاخره، همه این محبت‌ها، به محبت به خداوند متعال منتهی می‌شود.

اینکه حضرت پیغمبر اکرم (ص) فرمودند:

مَنْ اَكْرَمَ فَقِيْهًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللهَ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ.^{۷۴}

«هر کس عالم فقیهی را احترام کند خدا را در روز قیامت در حالی ملاقات می‌کند که خداوند از او خشنود است.»

۷۲. آیه ۳۷، سوره ابراهیم.

۷۳. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۱۸.

۷۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۴.

و حضرت امیر مومنان (ع) فرمودند:

مَنْ وَقَرَ عَالِمًا فَقَدْ وَقَرَ رَبَّهُ.^{۷۵}

«کسی که عالمی را مورد احترام و توقیر قرار بدهد، خداوند را مورد احترام و توقیر قرار داده است همه شاهد گفتار ما است، آفتاب آمد دلیل آفتاب.»

علماء دارای نام جاویدان و محبوبیت در اجتماع مسلمانان

از آنجا که مطالب این کتاب که با توفیق خداوند تبارک و تعالی هم اکنون به قلم این بنده ناچیز جاری می‌گردد درباره تاریخ زندگی علمای بزرگ اسلام است و لذا با ذکر نمونه‌هایی از تاریخ زندگی تعدادی از آنها که نمایانگر عظمت موقعیت آنها در اجتماع و نقش آنها در حیات جامعه مسلمانان است بحث خود را آغاز می‌کنیم:

۱- مشعل فروزان جهاد و اجتهاد سید محمد مجاهد

این عالم بزرگ و ربّانی - که در فصل علمای مجاهدین به شرح حالش با توفیق الهی می‌پردازیم - یکی از علمائی است که خود پرچم جهاد را به دوش گرفته و قدم به میدان جهاد با دنیای کفر پرداخت و اجمال مطلب از این قرار است که دولت «روسیه» در عهد سلطنت فتحعلی شاه قاجار، کشور اسلامی ایران را، مورد حمله و هجوم قرار داده، و تعدادی از شهرهای ایران را تصرف کرد، و افکار و عقاید و حیثیت مسلمانان را مورد تجاوز قرار داد در این رابطه این فقیه نامور فرمان جهاد با روسیه را صادر کرد و خود شخصاً از عتبات عالیات، پرچم این جهاد مقدّس را بدوش گرفت و به ایران آمد، و در حالی که براساس فرمان این مرجع عالی مقام در تمام ایران جوش و جنبش عظیمی بوجود آمده و همه مردم مسلمان ایران، پیر و جوان، و زن و مرد، در راه انجام وظیفه جهاد، بسیج شده بودند و مانند سیل به طرف مرز ایران در حرکت بودند، وارد قزوین شد، و در حوض مسجد شاه قزوین وضو ساخت، اهالی قزوین، آب حوض را برای تبرک و تیمّن - در یک چشم بهم‌زدن - بردند، بطوریکه یک قطره آب در حوض باقی نماند، و حوض یکسره خالی شد.^{۷۶}

۷۵. غرر الحکم، ص ۲۸۵.

۷۶. قصص العلماء، ص ۱۲۵.

۲- عالم ربّانی و وحید روزگار سیّد محمد باقر شَفْتی

یکی از علمای بزرگ که در سال ۱۱۷۵ هجری قمری، در قریه شَفْت، از توابع رشت به دنیا آمده و در سنّ پانزده سالگی بمنظور تحصیل علوم اسلامی به عتبات مقدّسه مسافرت کرده و در درس استاد اکبر وحید بهبهانی، و درس سیّد بحر العلوم، و در حوزه درسی صاحب ریاض، و درس ملا مهدی نراقی، و درس شیخ جعفر کبیر، شرکت کرده است عالم بزرگوار سیّد محمد باقر شَفْتی است. او که با فقر و تنگدستی بسیار شدید، درس خوانده و خوشه‌هائی از خرمن فضیلت و علم علمای بزرگ نامبرده

چیده بود، در سال ۱۲۱۶ با عائله خود، از نجف، به قصد اصفهان، که یکی از مراکز مهم علمی آن روز بود حرکت کرد و زمانی که وارد اصفهان گردید، جز یک دستمال - که سفره نان او و حاوی مقداری نان خشک بود - و یک کتاب مدارک چیز دیگری همراه نداشت، و بالاخره، با زحمت زیاد، مقدار کمی پول فراهم کرد، و به بازار رفت؛ تا برای قوت و غذای عائله‌اش چیزی بخرد، و در نظر گرفت که باید غذائی را که ارزان‌تر باشد تهیه کند؛ تا بتواند با این پول کم شکم خود و عائله‌اش را سیر کند؛ و لذا شش گوسفندی را از قصاب خرید، و به طرف عائله خود حرکت کرد، و در بین راه که از خرابه‌ای عبور می‌کرد چشمش به سگی در گوشه‌خرابه افتاد که ضعیف و لاغر است و بچه‌های آن برای خوردن شیر از پستان‌مادر دور آن جمع شده‌اند و معلوم است که بواسطه گرسنگی، شیر، در پستان ندارد، آن عالم با دیدن این منظره، دلش بحال آن سگ سوخت، و سیرکردن شکم آن سگ و بچه‌هایش را بر سیر کردن شکم خود و عائله‌اش ترجیح داد، و آن شش گوسفند را به جلو آنها انداخت، و خود به تماشا ایستاد، آنها شتابان بطرف آن شش حرکت کردند، و با اشتها و رغبت زیاد آن را خوردند، عالم مزبور از این جریان لذت می‌برد که هر چند خود و عائله‌اش سخت گرسنه‌مانده‌اند، ولی توانسته‌است در نتیجه ایثار، شکم حیوانی را با بچه‌هایش سیر کند، سگ، پس از خوردن، رو به آسمان کرد، گویا دعا می‌کرد.^{۷۷}

این عمل، این کلام قرآنی را:

وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.^{۷۸}

که در مقام مدح و تمجید از فقیرانی است که تأمین احتیاج دیگر محتاجان را بر خود مقدم می‌دارند و ایثار می‌کنند در نظر مجسم می‌کند.

۷۷. قصص العلماء، ص ۱۴۱.

۷۸. آیه ۹، سوره حشر.

صاحب ریحانة الادب درباره او می‌گوید:

«حجّت الاسلام^{۷۹} سید محمد باقر بن محمد تقی موسوی الشیبی شفتی رشتی، از اعظم علمای امامیه، که فقیه، اصولی، ادیب، نحوی، رجالی و ریاضی بوده، در فقه و اصول و رجال و در ایه و هیأت و علوم ادبیه و فنون عربیه از مشاهیر زمان، و در مراحل اخلاقیه، وحید روزگار بشمار می‌رفت و در عبادت و مناجات و سخاوت و عطایا و اقامه حدود و

اوارد و نوافل او نوادر بسیاری منقول، و فوائدی که از وی به سادات و فقرا و طلاب علوم دینیّه عاید می‌گردیده، خارج از حدّ احصا می‌باشد، و در مراتب علمیه، از شاگردان آقای بهبهانی، و بحر العلوم، و سید مهدی، و صاحب ریاض، و کاشف الغطا شیخ جعفر، و ملا مهدی نراقی، و میرزای قمی و دیگر اکابر وقت بوده و شرح جلالت وی خارج از قوه تقریر و تحریر است.»

و تألیفات بسیاری دارد:

۱. آداب صلوة اللیل و فضلها

۲. الاجازات

۳. الاستقبال فی شرح مبحث القبلة من التحفة

۴. مطالع الانوار.

۵. قضا و شهادات و کتابهای دیگری در فقه و رجال که حاکی از احاطه کامل علمی وی می‌باشد.^{۸۰}

در کتاب قصص العلماء می‌گوید:

«حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی، ساکن اصفهان، ملقب به حجّت الاسلام، وحید ایام و مقتدای انام، و در علم عربیت و هیأت و فقه و رجال و در ایه، از مَهْره اعلام، و حَدَقَه علماء کرام، عالم عاقل و بارع و فاضل و علیم باذل، استاد اکامل افاضل، و در زهد و ورع و تقوا، او را ثانی و تالی نبوده، اما علم آن جناب، پس، از حیث تحریر دبیر، خارج، و جمیع مراقی و مراتب علم را عارج، و در تفریع، او حد زمان و در استدلال، نهایت دقیق و با کمال تحقیق، حافظه او ضرب‌المثل دوران، و تألیفات او بسیار.»^{۸۱}

۷۹. حجت الاسلام، لقب او بوده است، و لذا در بسیاری از تراجم از او به عبارت حجت الاسلام شفتی تعبیر کرده‌اند.

۸۰. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۱۵ - ۳۱۶.

۸۱. قصص العلماء، ص ۱۳۵.

علامه سید محمد باقر خوانساری صاحب روضات الجنّات^{۸۲} می‌گوید:

«مقام او بالاتر از آن است که توصیف کنندگان بتوانند وصف‌کنند و یا گویندگان از عهده ستایش مقام او برآیند، من با او هم‌عصر بودم و مکارم اخلاق ده گانه‌ای که در پیغمبران خدا (ص) جمع می‌شود در او وجود داشت:

۱. در عقل، از جمیع اهل عصر خود کاملتر بود.
۲. در تدبیر و تقوا و تعهد اسلامی، به اعتراف کلیه کسانی که با او معاشر بودند در حدّ کمال بود.
۳. در مراتب علمی، فقیه‌ترین افراد بود و به براهین و دقائق فقه یا حاطه کامل داشت.
۴. در جود و سخاوت به حدّی بود که همه رهین احسان او بودند، او با علم و مال و شأن و شخصیت خود در راه تأمین رفاه و گشودن گره‌های مشکلات زندگی مردم همواره سعی می‌کرد و گام بر می‌داشت.
۵. در حلم و بردباری او را حلیم‌ترین افراد در مقام فروبردن خشم و غیظ خود دیدم.
۶. در توجّه و رعایت آداب عرفی و حسن معاشرت یگانه روزگار بود و همه در برابر بزرگواری و حسن معاشرت او خاضع بودند و مسجد اعظمی که در اصفهان ساخته است نشانه بزرگی بر علوّ همّت او است.
۷. در صفای نفس و وسعت نظر طوری بود که بسیاری از اشخاص که از بستگان و برادران او در مقام قطع ارتباط با او بودند او همیشه در برقراری روابط با آنها و احسان نسبت به آنها کوشا بود.
۸. در صبر و تحمل به نحوی بود که بیشتر از همه تملک نفس داشت و مانند کوهی در مقابل اندوهها و مشکلات پابرجا بود و هرگز تزلزل و ضعف در وجود او راه پیدا نمی‌کرد.

۸۲. سید محمد باقر خوانساری فرزند سید زین العابدین، صاحب روضات الجنّات، عالم متبحر کامل، و رجالی مشهور است که در سال ۱۳۱۳ درگذشت، و قبرش در تخته فولاد اصفهان است و بر سنگ مرقد شریفش نوشته شده است: قد طار من غرف الروضات طاثرها

نحو الجنان و ابقی من مآثره

قال المورخ فی تاریخ رحلته

تعطل العلم من فقدان باقره

۹. بسیار مراقب بود که شکر نعمت‌های خداوند را ادا کند همانطور که قلباً به نعمت‌ها و الطاف خداوند همیشه توجه داشت، در بیان خود نیز همواره متذکر آنها می‌شد و عملاً سعی می‌کرد آن نعمت‌ها در مواردی که شرع اسلام معین کرده است مصرفشود.

۱۰. در نرمی و ملایمت آن قدر اخلاقش لطیف و ملائم بود که من‌اخلاق او را همیشه به اخلاق جدّ بزرگوارش حضرت سید المرسلین (ع) تشبیه می‌کردم.

و بالاخره، همه مدارج کمال را پیموده بود و میان ستارگان علم و فضیلت او بدر تمام، و در جنب دریاهای علوم، او اقیانوس مواج و متلاطم، و در عصر خود حجت پروردگار متعال برای مردم بود.^{۸۳}

عزت تو دهی به هر که خواهی

در زمانی که عظمت و محبوبیت و اشتهار عالم ربّانی حجت الاسلام سید محمد باقر شفتی به اوج خود رسیده بود محمد شاه ولیعهد فتحعلی شاه قاجار به اصفهان آمد و قرار شد ملاقاتی میان حجت الاسلام شفتی و محمد شاه در نقطه‌ای از شهر صورت بگیرد.

حجت الاسلام شفتی برای انجام این ملاقات بر استری سوار شد و شخصی بنام سید علینقی عرب که صدای بسیار رسا و جالبی داشت - بطوری که حجت الاسلام شفتی که در مسجد بید آباد اصفهان اقامه نماز جماعت می‌کرد و سید علینقی بعنوان مکبر تکبیر می‌گفت صدای او تا نیم فرسخ از بیرون شهر شنیده می‌شد.^{۸۴} - مهار استر را گرفته با لحن حجاز و قرائت جالب از قرآن در پیشاپیش حجت الاسلام حرکت می‌کرد و آیاتی از قرآن مجید را تلاوت می‌نمود و در مسیر حرکت در طرفین راه برای تجلیل از حجت الاسلام ازدحام عجیبی بوجود آمده بود، محمد شاه در عمارت هفت دست - که کاخ مخصوصی بود - این جریان را تماشا می‌کرد چون سید علینقی به نزدیک محل ملاقات رسید این آیه را خواند:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ.^{۸۵}

۸۳. روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۰۳.

۸۴. قصص العلماء، صف ۱۴۴.

۸۵. آیه ۲۶، سوره آل عمران.

و چون به کلمه **تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ** رسید **محمد شاه** گفت: یقیناً عزت دست خدا است که این مرد را اینقدر عزیز کرده است و این اندازه به او عزت و عظمت بخشیده است و چون به محل ملاقات نزدیکتر شد **سید علی نقی** عرب این آیه را خواند:

يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ.^{۸۶}

یک دفعه تمام لشکریان و اعیان دولت و انبوه خدمتکاران **محمد شاه** برای دست بوسی و زیارت **حجّت الاسلام شفتی** از اردوگاه بیرون آمده به طرف او سرانیز شدند و ازدحام و جمعیت به حدی بود که بسیاری به بوسیدن دست او موفق نشدند و بیشتر آنها، آن استر و سم آن استر او را می بوسیدند و به همین اندازه دلشاد بودند. **محمد شاه** از این جلال و عظمت حیرت کرد و چون به درب محل ملاقات رسیدند «**سید علی نقی عرب**» این آیات را تلاوت کرد:

أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِئْسَ.^{۸۷}

«ما بطرف فرعون پیغمبری فرستادیم و چون فرعون از آن پیغمبر اطاعت نکرد او را با گرفتاری هلاک کننده مأخوذ داشتیم.»

این نمونه ای است از این که خداوند به آن طلبه ای که با دست خالی وارد اصفهان شد چه عزت و عظمتی بخشید.

حمل وجوهات از هندوستان با فیل

روزی **فتحعلی شاه** که به اصفهان آمده و در عمارت هفت دست - که کاخ مخصوصی بود - اقامت داشت با دوربین اطراف شهر را مورد نظر قرار داده بود دید فیلی که باری بر پشت دارد به طرف اصفهان در حال حرکت است سلطان به ملازمان خود گفت: فیلی برای ما می آورند اما پس از چند دقیقه دید «فیل» را از جلو کاخ گذرانده بجانب شهر می برند سلطان استفسار کرد که: فیل مال کیست؟ و بارش چیست؟ به سلطان گفته شد که: این فیل را بازرگانان هندوستان برای **حجّت الاسلام شفتی** فرستاده اند و بار او وجوهاتی است که تجار هندوستان به محضر **حجّت الاسلام شفتی** تقدیم داشته اند.^{۸۸}

۸۶. آیه ۱۸ سوره نمل - آیه درباره حرکت موبک حضرت سلیمان علیه السلام است که مورچه ای خطاب به مورچگان گفت: ای

مورچگان به لانه های خود داخل شوید که سلیمان و لشکریانش شما را زیر پا، پایمال نکنند.

۸۷. آیه ۱۴ - ۱۵، سوره مزمل.

۸۸. قصص العلماء، ص ۱۴۲.

یک صحنه از تقسیم وجوهات

پس از اینکه پایگاه علمی و اخلاقی **حجّت الاسلام سید محمد باقر شفتی** بر همگان روشن شد و عظمت و جامعیت و موقعیت او در اطراف و اکناف ایران و غیر ایران اشتهار پیدا کرد، سیل وجوهات شرعیّه به محضر او سرازیر می‌شد و او بر اساس مبنای فقهی خود بدون تأخیر در راه اداره حوزه‌های علمیّه، تعظیم شعائر، و تأمین معیشت خدمتگزاران اسلام از علماء و افاضل، و در راه مساعدت به زندگی

حاجتمندان، و برای تأسیس مراکز تعلیم و تربیت صرف می‌کرد، یکی از علمای آن عصر که نامش ملا **علی اکبر خوانساری** است می‌گوید:

«من روزی وارد کتابخانه **حجّت الاسلام سید محمد باقر شفتی** شدم دیدم او نشسته و آن قدر طلا و نقره در پیش روی او ریخته شده‌است نزدیک بود او از پشت پولها پیدا نباشد. پس، قلیانی برای من خواست و من شروع به کشیدن قلیان کردم، در این حال مشاهده کردم که فقرا و سادات که قبلاً برای گرفتن وجوه خبر داده شده بودند حضور پیدا کردند و **حجّت الاسلام** با دست خود به هر کس یک چنگ از آن می‌داد بطوریکه در همان مجلس که من هنوز از کشیدن قلیان فارغ نشده بودم مجموع آن پول تمام شد و من از روی تعجب گفتم:

شما در تقسیم اموال امام (ع) جرئت زیادی دارید، آن جناب در جواب گفت: بلی، پسر در مال پدر بیش از این تصرف می‌نماید.»^{۸۹}

عالم ربّانی و انسانی در همه ابعاد انسانی و اسلامی

علامه **سید محمد باقر شفتی** در همه ابعاد انسانی و اسلامی کامل بود و این فضیلت‌ها و خصلت‌ها در تاریخ زندگانی او ثبت است.

۱. همیشه مراقب بود که زهد و ساده‌زیستی را از دست ندهد و در وضع طلبگی خود تغییری بوجود نیاورد.

۲. مراقبت و اهتمام زیادی به تهجد و شب زنده‌داری داشت و بسا که از خوف خداوند در دل شب در ضمن مناجات با خدا گریه کرده بود جریان اشک چشم در اطراف چشمهای او اثر کرده بود و هنگامی که بنماز بر می‌خواست لرز هدر اعضا و اندامش می‌افتاد و اشک از چشمهایش سرازیر می‌گردید.^{۹۰}

در کتاب **قصص العلماء** می‌گوید:

«عبادت این بزرگوار بنحوی بود که از نصف شب تا بصبح به‌گریه و زاری و تضرع اشتغال داشته و در صحن کتابخانه‌اش مانند دیوانگان می‌گردید و دعا و مناجات می‌خواند و بر سر و سینه‌اش می‌زد تا صبح.

در کثرت گریه و تضرع، کسی را نشان نداریم مگر پسرایشان **سید اسد الله و حاج ملا محمد اشرفی و شهید ثالث** که او هم مناجات خمسه عشر را از حفظ در سجود و نحو آن مداوم بود.»^{۹۱}

۳. به وضع معیشتی طلاب علوم دینی و علماء، توجه کامل می‌نمود، و برای هر یک به اندازه‌ای که زندگی او را کفایت کند ماهیانه کمک می‌کرد، و از این جهت شهریه آنها با هم تفاوت داشت.

۴. درس‌ها و بحثهای حوزه‌های علمیه را تحت ضوابط دقیق درآورد و در جهت بخشیدن به کارهای فرهنگی اهتمام زیاد داشت.

۵. اهتمام زیاد به نشر معارف دینی و تعلیم مسائل شرعی و امر به معروف و نصب ائمه جماعات - برای اقامه نماز جماعت در شهرها و روستاها - و تعلیم احکام شرعی.

۶. اهتمام فراوان به موضوع نهی از منکر و اجرای حدود شرعی بطوری که شخصاً ۹۰ نفر یا بنابر نقلی ۱۲۰ نفر را در رابطه با اجرای حدود شرعی بقتل رسانده و برای آنها قبرستان مخصوصی بوجود آورده بود.^{۹۲}

۷. توجه دقیق و کامل به احوال فقرا و اهتمام به اداره وضع معاش آنها، در این راستا دکانهای نانوائی و قصابی مخصوصی ترتیب داده بود که آنها نان و گوشت لازم را بطور رایگان از آن دکانین می‌گرفتند.^{۹۳}

۸. طاقت شنیدن مصائب **اهل بیت عصمت**: را نداشت و لذا در هر زمانی او در مسجد حضور داشت، ذاکرین بالای منبر نمی‌رفتند و صبر می‌کردند تا او از مسجد خارج شود.^{۹۴} در صفحات قبل نیز مطالبی در مزایا و مکارم اخلاقی او از عالم معاصر ایشان **سید محمد باقر صاحب روضات الجنات** نقل نمودیم.

۹۰. فوائد الرضویة، ص ۲۹۴.

۹۱. قصص العلماء، ص ۱۳۷.

۹۲. روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۰۱.

۹۳. فوائد الرضویة، ص ۲۷۴.

۹۴. قصص العلماء، ص ۱۳۷.

جامع خصلت‌های پسندیده و دارای موقعیتی بی نظیر

علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه می‌گوید:

«سید محمد باقر شفتی رشتی گیلانی، فقیه و پیشوا و رئیس مسلمانان در اصفهان بود، و از رشت برای تحصیل علوم دینی به عراق مسافرت کرد، و در حوزه علمیّه نجف در درس علامه بحر العلوم طباطبائی، و در حوزه علمیّه کربلا در درس صاحب ریاض، و در کاظمین در حوزه صاحب محصول حضور یافت، و از این درس‌ها استفاده‌های شایانی برد و در مراجعت به ایران از محضر میرزای قمی نیز استفاده کرد و تصمیم به رفتن به اصفهان - در حالی که چیزی از مال دنیا به همراه نداشت - گرفت ولی عاقبت آنقدر ثروت و مال و املاک برای او فراهم شد که برای هیچیک از علما فراهم نشده است و ریاست و مرجعیتی با قدرت و عظمتی پیدا کرد که در ضمن، حدود شرعیّه را نیز اجرا می‌کرد. او آثار بزرگی از خود به یادگار گذاشت که از جمله مسجدی است در اصفهان در منطقه بید آباد که در سال ۱۲۴۵ آن را بنا کرد.

و در او خصلتها و مزایای پسندیده‌ای از قبیل: علم و فضل و تقوا و سخاوت و اهتمام به امور مسلمانان و موقعیت عظیم و سعی در نشر احکام اسلام و تعظیم شعائر و عظمت و هیبت در نظر سلاطین فراهم گردید که در هیچیک از اقران او چنین موقعیتی فراهم نشده است.»^{۹۵}

مسجد سیّد در اصفهان

این مشعل فروزان که عظمت و محبوبیت او چشم جهان اسلام را خیره ساخته بود در سال ۱۲۴۵ در بید آباد که آن روز از محله‌های بزرگ اصفهان بود شروع به ساختن مسجد اعظم اصفهان کرد، و در حدود صد هزار دینار برای ساختن آن خرج کرد، و در اطراف آن مسجد حجره‌هایی برای طلاب علوم دینیّه و مدرّسه‌هایی برای درس گفتن و مذاکرات علمی تأسیس نمود. و در جوار مسجد مذکور مقبره‌ای نیز برای دفن خود مهیا کرد که هم اکنون آن مرقد منور مانند شاهد پیغمبران و ائمه: زیارتگاه است و مردم از دور و نزدیک برای زیارت آن می‌آیند و برای تبرک جستن از آن بار سفر می‌بندند.^{۹۶}

۹۵. اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۸۸.

۹۶. روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۰۳.

تربت سید الشهداء (ع) آخرین توشه او از دنیا

صاحب روضات الجنّات که خود معاصر آن عالم ربّانی است می‌گوید:

«در روز یکشنبه دوم ربیع الاول، در سال ۱۲۶۰ از دنیا درگذشت، و روز عظیمی مانند روز وفات او تا کنون در اصفهان دیده نشده است، مردم، فوج فوج، زن و مرد در عزای او

مانند کسی که پدر مهربان خود را از دست داده باشد بطوری شیون و ناله سرداده و اشک می‌ریختند که صدای شیون از خارج شهر نیز بگوش می‌رسید، در این مصیبت در جمیع شهرهای ایران مردم با حزن و اندوه مجالس عزا برپا کردند، تا اینکه خبر به شهرهای هندوستان و ترکستان و ماوراء النهر رسید و همه غرق ماتم شد و تا یک سال مجالس عزا در اطراف و اکناف جهان بواسطه حق بزرگی که این بزرگمرد بر همه مردم عصر خود داشت برپا بود.»^{۹۷}

و صاحب قصص العلماء می‌گوید:

«در آخرین لحظه از عمر خود مقداری از تربت حضرت سیدالشهداء (ع) را - که تا آخرین توشه‌اش از دنیا تربت امام حسین (ع) باشد - تناول نمود و فوراً طائر روحش به آستان قدس پرواز کرد و حاجی کلباسی از شنیدن این خبر بیهوش شد، و ملاً علی اکبر خوانساری او را غسل داد، از آن پس دستهای مبارکش را بوسیدند و در میان کفن گذاشتند.»^{۹۸}

در سوک یک عالم ربّانی، آفاق جهان را غبار غم فراگرفت

اشعار و مرثیه‌های بسیاری در سوک آن عالم بزرگوار سروده شده که مضمون یکی از آنها این است:

۱. لَمَنِ الْعَزَاءُ وَ هَذِهِ الزُّفَرَاتُ مَا هِيَ فِي الزُّمْرِ؟ تبکی السماء و فی الارض الفساد به ظهر
۲. وَ اغْبَرَّتْ الافاق و اخلَّتْ السیاق بِأسنره و تغیرت شمس المشارق منه و انخسف القمر
۳. ما أَكْثَرَ الحُزنَ الجدید و أَكْبَرَ الهول الشدید و أعظم الرّزء المفخّم فی الخلائق للبشر

۹۷. روضات الجنّات، ج ۲، ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

۹۸. قصص العلماء، ص ۱۶۸ و ترجمه مختصری از این عالم بزرگوار در معارف الرجال، ج ۲، ص ۱۹۵ - ۱۹۷ نیز مذکور است.

۴. من فقد سیدنا الامام الباقر العَلَم الَّذی جَلَّتْ عن العَدَّ المحامد منه و الکرامات الکبیر
 ۵. بگَاء جوف اللَّیل من خوف الاله و مُقْتَدیَ طول النَّهار علی نیابته الاتمام المنتظر^{۹۹}

۱. این عزا و ماتم برای کیست و این ناله گروههای مردم برای چیست؟
 آسمان گریه می‌کند و در زمین اختلال بوجود آمده است
۲. آفاق جهان را غبار غم فرا گرفته و نظم زندگی بهم خورده است
 چهره خورشید دگرگون گشته و ماه گرفته است
۳. این حزن و اندوهی که رخ داد و این تأسف و دگرگونی چه قدر شدید
 و این مصیبت فراگیر عالم بشریت چه قدر عظیم بود؟
۴. از درگذشت سرور و پیشوای ما باقر، آن پرچمی که
 خصلتهای نیک و کرامات بزرگ او از شماره خارج است
۵. آن کسیکه در دل شب از خوف خدا اشک می‌ریخت
 و در روز بواسطه نیابتی که از حضرت ولی عصر (ع) داشت مقتدا و اسوه مردم بود

۳- مرّبی فقها و محدّثین و تاج زُهاد و ناسکین ملاً عبدالله شوشتری

- از شاگردان برجسته و وارسته عالم ربّانی مقدّس اردبیلی است که ۳۰ سال از برکات محضر او استفاده کرد^{۱۰۰} و از این پس به اصفهان آمد.
- انتشار فقه و حدیث در حوزه علمیّه اصفهان بواسطه او بود، هنگامی که به اصفهان آمد تعداد طلاب اصفهان به پنجاه نفر نمی‌رسید، ولی موقعی که او از دنیا رفت بیش از هزار نفر از فضلاء و طلاب در حوزه علمیّه اصفهان در نتیجه همت و تربیت او بوجود آمدند.
- او وحید عصر و پرهیزکارترین اهل زمان خود بود صائم الدّهر و قائم اللیل همیشه روزها روزه و شبها متعبد بود.

۹۹. روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۴.

۱۰۰. مستدرک، ج ۳، ط ق ۴۱۵.

آنقدر در انجام عبادت‌ها کوشا بود که هرگز چیزی از نوافل از او فوت نمی‌شد، همیشه در خانه‌اش به روی مردم باز بود و همواره شبها جلسه علمی و اخلاقی در خانه او برقرار، و مردم برای استفاده و تعلّم در آن جمع می‌شدند و برای همه مردم مانند پدر مهربان بود.

خوراک و پوشاک در پائین‌ترین حدّ، قناعت و ساده زیستی او ضرب المثل بود.

عمامه‌ای را به چهارده شاهی خرید و چهارده سال همان یک عمامه را بر سر می‌گذاشت.^{۱۰۱}

روز درگذشت او مثل روز عاشورا بود

روز درگذشت او مثل روز عاشورا بود، در حدود صد هزار نفر در تشییع جنازه‌اش شرکت کردند، و همه مردم نوحه می‌خواندند و با شدّت گریه می‌کردند، اشراف و اعیان سعی می‌کردند که دستشان به جنازه او بمنظور تبرک و تیمّن برسد، ولی بواسطه کثرت جمعیت و شدّت ازدحام میسر نمی‌شد، تا اینکه جنازه او را به مسجد جامع اصفهان آوردند و سید داماد با جمعی از علمای بزرگ بر جنازه او نماز خواندند و در مقبره امامزاده اسماعیل امانت گذاشتند و بعد از مدتی برای حمل به کربلا بیرون آوردند و هیچ تغییری در جسد مطهر او حاصل نشده بود.^{۱۰۲}

۴- عالم بزرگوار حاج میرزا حسن آشتیانی

حاج میرزا حسن آشتیانی از علمای مشهوری، که در عرصه تحقیق و تدقیق در رشته فقه و اصول ممتاز، و از شاگردان بزرگ شیخ اعظم انصاری است، و او اوّل کسی است که افکار و انظار و ابتکارات شیخ انصاری را - بر این اساس که او درسهای فقه و اصول شیخ انصاری را نوشته و مقررّ درس او بود - در ایران منتشر کرد، طلاب علوم دینیّه که از اطراف و اکناف ایران می‌خواستند در داخل کشور، در سطح عالی درس بخوانند رو به حوزه میرزای آشتیانی آوردند و از خرمن علم و فضل او بهره‌مند شدند و مطالب شیخ اعظم انصاری را از زبان این عالم بزرگوار شنیدند.^{۱۰۳}

۱۰۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۱.

۱۰۲. روضات الجنّات، ج ۷، ص ۷۸؛ فوائد الرضویّه، ص ۲۴۶ - ۲۴۸؛ ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۹۵ - ۲۰۴؛ مستدرک، ج ۳، ص ۴۱۴

- ۴۱۵؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۸.

۱۰۳. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۷ و ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۹.

یا یک قلیان در انظار مردم بکش یا از شهر برو بیرون!!

در جریان مبارزه مرجع عالی مقدار و قهرمان حماسه تحریم تنباکو میرزای شیرازی با ناصرالدین شاه که امتیاز تنباکو را به دولت انگلستان داده بود، میرزا حسن آشتیانی با موقعیت عظیمی که در آن

عصر در ایران داشت، در بسیج مردم مسلمان ایران دخالت و نقش موثری داشت و چون فتوای میرزای شیرازی دائر بر تحریم تنباکو موج بسیار عظیمی در ایران علیه ناصرالدین شاه بوجود آورد و او سلطنت خود را در خطر دید برای خوابانیدن این موج به میرزای آشتیانی پیغام داد که: یا در تهران در انظار عمومی یک قلیان بکش و یا از شهر تهران برو بیرون، او در جواب پیغام شاه بطور قاطع و محکم گفت: چون مرجع تقلید بزرگوار حاج میرزا حسن شیرازی تنباکو را حرام کرده و فرمان مرجع برای همه مردم واجب الاتباع است هرگز قلیان نمی‌کشم ولی از شهر خارج می‌شوم.

در این حال هنگامی که در میان مردم تهران این خبر شایع شد که حاج میرزا حسن آشتیانی می‌خواهد شهر تهران را ترک کند تهران یکسره تکان خورد و مردم فوج فوج به حرکت درآمدند و برای پشتیبانی از میرزای آشتیانی بازار تهران را بستند و به خیابانها ریختند. ناصرالدین شاه ناچار پیغام خود را پس گرفت و تقاضا کرد که از شهر خارج نشود.^{۱۰۴}

این هم یک نمونه است از عظمت و محبوبیت علمای ربّانی در جامعه مسلمانان.

میرزای آشتیانی و رنجهای راه تحصیل

میرزای آشتیانی سه ساله بود که پدر او از دنیا رفت و چون به سنّ تمییز رسید مادرش او را به معلّم قرآن و معلّم خط سپرد، پس از آنکه مقداری درس خواند و نکاوت و هوش او مورد تمجید واقع و شایستگی او روشن شد، در سنّ ۱۳ سالگی برای تحصیل علوم به بروجرد که در آن زمان بواسطه اشتهار و تجرّ علمی عالم بزرگوار ملاّ اسد الله بروجردی یکی از مراکز علم محسوب می‌شد رفت و مدّت چهار سال در آنجا به تحصیل علوم عربی صرف و نحو، و علوم فصاحت و بلاغت اشتغال داشت، و در این ضمن با اینکه آنقدرها سنّ و سال نداشت درس نیز می‌گفت، و در درس مطوّل او جمع نسبتاً زیادی که در میان آنها تعدادی پیر مرد نیز وجود داشت شرکت می‌کردند، از آن پس در سنّ ۱۷ سالگی در حال نهایت فقر و تهیدستی به قصد تحصیل در عتبات عالیات به طرف عراق حرکت کرد و در بین راه جانورانی که «غریب گز» نامیده می‌شد و در آن زمان در بعضی از شهرهای سر راه عراق فراوان بود جاهای متعددی از بدن او را گزید و در اثر آن، جاهائی از بدن او متورّم گردید، و لذا موقعی که وارد

نجف اشرف شد و حضرت امیر مومنان (ع) را زیارت کرد به آن حضرت برای شفا از درد و ناراحتی در بدن نیز متوسل گردید و شفا یافت.^{۱۰۵}

در درس شیخ اعظم انصاری از او کم سن و سالتر نبود

چون میرزا حسن آشتیانی، سطوح عالی را در درسهای نجف اشرف تمام کرد، در درس شیخ اعظم انصاری که آن روز در دنیای اسلام باشکوهترین و عالیترین درسهها بود حضور پیدا کرد، اما بواسطه کمی سن و سال خود - که آن روز در آن درس از همه جوانتر بود - خجالت می کشید و برای اینکه از انظار تا حدی پنهان باشد در پشت یکی از ستونهای مسجدی که محل درس شیخ اعظم انصاری بود می نشست تا اینکه بعد از چند روز به منبر درس شیخ انصاری نزدیک شد و در بین درس به مطالب شیخ اشکال کرد، شیخ از متانت کلام و از حسن تعبیر و دقت او خوشش آمد؛ و چون عادت او مهربانی با شاگردان بود و به تربیت استعدادها اهمیّت زیادی قائل می شد، او را تحسین کرد و از او خواست به منبر نزدیکتر شود و او چون به نزدیکتر آمد، شیخ انصاری از اسم او و شهر او سوال کرد و او را مورد تفقد و عنایت قرارداد و از او دعوت کرد که به خانه شیخ برود و او به خانه شیخ رفت و شیخ که مقدار بیشتری با او صحبت کرد شایستگی او برای شیخ روشنتر شد و آنقدر مورد عنایت شیخ قرار گرفت که شیخ در بسیاری از اوقات که برای تدریس می آمد او را همراه خود می گرفت و بارها از او در درس خود تمجید و تعریف می کرد تا اینکه او مقرر^{۱۰۶} درس شیخ اعظم انصاری گردید، که در شرائط آن روز حوزه علمیه نجف اشرف و درس با عظمت شیخ انصاری، مقرر درس شیخ انصاری بودن یک موقعیت و مقام بزرگی محسوب می شد.

امر مرجعیت بعد از شیخ انصاری میان چند نفر دور می زد که یکی از آنها

میرزای آشتیانی بود

حاج میرزا حسن آشتیانی همچنان در نجف اشرف اقامت داشت و بطور مداوم در درس شیخ اعظم انصاری شرکت می کرد تا اینکه در سال ۱۲۸۱ شیخ به رحمت ایزدی پیوست و از آن پس امر مرجعیت شیعه بین چند نفر از اعظام شاگردان شیخ از قبیل: میرزا حسن شیرازی، و میرزا حبیب الله رشتی، و

۱۰۵. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۸.

۱۰۶. مقرر به کسی می گفتند که بعد از درس استاد، همه مطالب درس را دوباره بیان می کرد و اگر کسی اشکال بر درس داشت آن اشکال را جواب می گفت و اگر توضیح لازم بود توضیح می داد.

میرزا حسن آشتیانی دور می‌زد، ولی همه آنها بواسطه شایستگی‌های فراوانی که در وجود میرزای شیرازی جمع بود او را بعنوان مرجع عام معرفی کردند.

بالاخره، میرزای آشتیانی یک سال بعد از درگذشت شیخ اعظم انصاری به ایران مراجعت کرد و در تهران اقامت گزید و ریاست علمای تهران، بلکه ریاست علمی همه ایران را حائز گردید.

عظمت میرزای آشتیانی

در جریان تحریم تنباکو که خود حماسه‌ای عظیم و با شکوهی علیه ناصرالدین‌شاه قاجار و حکومت استبداد و استکبار انگلیس بود، پشتیبانی قاطع و شجاعانه میرزای آشتیانی از قهرمان این حماسه یعنی میرزای شیرازی، موجب عظمت فوق العاده وی گردید، در این جنبش استقلال طلبانه عالم بزرگوار شیخ فضل الله نوری هم نقش موثری داشت.

میرزای آشتیانی در سال ۱۳۱۱ به حج مشرف شد، علامه سید محسن امین‌می‌نویسد:

«وی در ضمن مسافرت خود به بیت الله الحرام با جلالت و عظمتی که یک مرجع داشت وارد دمشق شد و در آن شهر میان او و عده‌ای از علماء مباحثاتی واقع شد که با بیان روشن و مطالب دقیق سئوالات همه عالمان را پاسخ داد و عظمت و جایگاه بلند علمی و محاسن اخلاقی او در انظار علمای دمشق مسلم گردید، سپس از دمشق به طرف عتبات عالیات حرکت کرد، میرزای شیرازی دستور داد که طلاب و علمای سامرا از او استقبال کنند و در نتیجه استقبال شایانی از مقدم او به عمل آمد و مرجع بزرگوار، میرزای شیرازی او را مهمان خود گردانید و اکرام و تعظیم شایسته‌ای از او بعمل آورد.»^{۱۰۷}

جلوهای از محبوبیت علمای راستین اسلام

از آنجا که در جریان تحریم تنباکو که از طرف مرجع بزرگوار شیعه میرزای شیرازی آغاز گردید میرزا حسن آشتیانی با ناصرالدین شاه مبارزه قاطعی چنانکه قبلاً گفته شد - انجام داده بود، ناصرالدین شاه از اقدامات و مبارزات میرزای آشتیانی سخت ناراحت شده بود و لذا موقعی که اطلاع پیدا کرد که میرزای آشتیانی از سفر حج مراجعت می‌کند دستور اکید صادر کرد: که یک نفر از مردم تهران نباید

به استقبال میرزای آشتیانی برود، ولی چون میرزای آشتیانی عظمت فوق العاده‌ای در انظار و محبوبیت زائد الوصفی در دل‌های مردم داشت، همه مردم تهران، پیر و جوان، و زن و مرد برای استقبال او راه‌افتادند و از شهر خارج شدند و مقدم او را گرامی داشتند، و با تجلیل و احترام‌شایانی او را به

شهر تهران وارد کردند بطوریکه یک نفر در تهران - که قدرت‌رفتن به استقبال داشته باشد - باقی نماند که به استقبال او نرفته باشد.^{۱۰۸}

این برگ از تاریخ درخشان علمای راستین اسلام نیز بنوبت خود نمونه‌روشنی است که علمای ربّانی تا چه حدّی در دل‌های مردم مسلمان جا و محبوبیت دارند و جبّاران روزگار چه اندازه از حریم دل‌ها دورند.

لمثل هذا فلیعمل العاملون

و بالاخره، میرزای آشتیانی پس از یک عمر تحصیل و تعلّم و تربیت و تألیف کتابهای مفید که یکی از آنها بحر الفوائد است که بهترین و مشروحترین حاشیه بر فرائد الاصول استاد اعظم خود شیخ انصاری است و در حوزه‌های علمیه مورد استفاده و مراجعه افاضل است، در سال ۱۳۱۹ قمری چشم از این جهان فرو بست و به لقاء الله پیوست و جنازه‌اش از تهران به نجف اشرف حمل و در کنار عالم ربّانی شیخ جعفر شوشتری مدفون گردید:

حَسَرَ هُمَا اللهُ مَعَ أَوْلِيَائِهِمَا الطَّاهِرِينَ.^{۱۰۹}

۵- زعیم و مرجع بزرگوار شیعه میرزای شیرازی^{۱۱۰}

او یکی از نوابغ روزگار و از نوادر اعصار است.

علامه سید محسن امین می‌گوید:

كَانَ أَمَامًا عَالِمًا، فَفِيهَا مَاهِرًا، مُحَقِّقًا مُدَقِّقًا، رَئِيسًا دِينِيًّا عَامًّا، وَرِعًا تَقِيًّا رَاجِحَ الْعَقْلِ، ثَاقِبَ الْفِكْرَةِ، بَعِيدَ النَّظْرِ، مُصِيبَ الرَّأْيِ، حَسَنَ التَّدْبِيرِ، وَاسِعَ الصَّدْرِ، مُنِيرَ الْخُلُقِ، طَلَّقَ الْوَجْهَ، صَادِقَ

۱۰۸. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۸.

۱۰۹. معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۴۰.

۱۱۰. نام شریف او حَسَن و در بعضی از تراجم محمد حسن است.

النَّظَرُ، أَصِيلَ الرَّأْيِ، صَائِبَ الْفَرَأْسَةِ، قَوِيَّ الْحِفْظِ، عَلَى جَانِبِ عَظِيمٍ مِنْ كَرَمِ الْإِخْلَاقِ، يُوقَّرُ الْكَبِيرَ وَيَحْتُو عَلَى الصَّغِيرِ، وَيَرْفُقُ بِالضَّعِيفِ وَالْفَقِيرِ،

أَعْجُوبَةٌ فِي أَحَادِيثِهِ، وَسِعَةٌ مَادَّتِهِ، وَجُودَةٌ قَرِيحَتِهِ، آيَةٌ فِي ذِكَائِهِ وَدِقَّةُ نَظَرِهِ وَغُورِهِ. «پیشوائی عالم، فقیهی ماهر، محقق دقیق، دارای ریاست مذهبی فراگیر، با ورع و با تقوا، صاحب عقل کامل، و فکر عمیق، و نظر صادق، و رأی صائب، و تدبیر نیکو، و سعه صدر، و اخلاق عالی، و چهره گشاده و فراستی صائب، و حافظه قوی، و ذکاوت فوق العاده، و دارای اخلاق کریمانه و رفتار حکیمانه و کوشش زیاد در احترام بزرگان، و رووف بر زیر دستان و ضعفاء، و در قریحه و ذوق آیتی از آیات الهی است.

در ضمن ادیب ماهر بود، شعر و ادب را دوست می داشت، و برای سرودن اشعار نیکو و صحیح جائزه می داد و از همین شعرا و ادبا از عرب و عجم به پیشگاهش می شتافتند و ادب و شعر در عصر او رواج زیادی پیدا کرد.

ریاست مذهب امامیه در عصر او به او منتهی گردید، و آوازه علم و عظمت او به جمیع اقطار عالم رسید، و در جمیع مناطق و شهرهای عرب و فارس و ترک و هند و غیر آن با اینکه در عصر او علما و مجتهدین فراوانی وجود داشت مرجعیت پیدا کرد.»^{۱۱۱}

و محدث قمی می گوید:

«از غرائب اتّفاقی که مانند او را تاریخ به خاطر ندارد و چشم روزگار مثل آن را ندیده است، این است که ریاست مذهب جعفری در تمام دنیا در این یک نفر منحصر گردید و در میان طائفه امامیه نیز رئیسی مانند او در جلالت و نفوذ کلمه و مطاع و فرمانروا بودن بوجود نیامده است.»^{۱۱۲}

میرزای شیرازی مجدد مذهب

بیشتر کسانی که احوال این عالم بزرگوار را نگاشته اند، و یا کتاب مستقلی در شرح زندگانی او تألیف کرده اند از وی به «مجدد مذهب» تعبیر نموده اند و این تعبیر اشاره به حدیث معروفی است که از طریق شیعه و اهل سنت از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده است که فرمودند:

۱۱۱. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۴.

۱۱۲. فوائد الرضویة، ص ۴۸۴ - ۴۸۵.

ان الله يبعث لهذه الأمة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها.

«خداوند برای این اُمت در سر هر صد سال شخصی را که آداب و رسوم این‌دین را تجدید کند و رونق ببخشد بر خواهد انگیخت.»^{۱۱۳}

بزرگ است آن خدائی که این همه کمالات را در یک نفر جمع می‌کند

محدث عالی مقام حاج شیخ عباس قمی در شرح حال عالم ربّانی میرزای شیرازی می‌نویسد:

«او در حسن اخلاق و اصالت رأی و فکر و قوّت حافظه و فراست و تیزبینی و متانت گفتار و سخاوت و بلند نظری و بذل و بخشش و کوشش در قضای حوائج مردم و مداومت در انجام عبادتها و زهد کامل و ساده زیستی و اعتناء نداشتن به زخارف دنیا و تخلّق به کمالات نفسانیّه دارای مقامات و کراماتی است و تاریخشان ندارد که همه اینها در یک فرد جمع شده باشد.»

لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ^{۱۱۴}

آری، از قدرت خداوند هرگز بعید نیست که جهانی از کمالات را در وجود یک نفر جمع کند.

و در ریحانة الادب می‌گوید:

«تشرّف او به شرف ملاقات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه محلّ تردید

نمی‌باشد.»^{۱۱۵}

حضور در درس پر برکت شیخ اعظم انصاری

میرزای شیرازی پس از اینکه صاحب جواهر در سال ۱۲۶۶ درگذشت به حوزه‌درسی پر برکت شیخ اعظم انصاری پیوست و در هر دو درس فقه و اصول آن‌استاد عظیم الشان، و مربّی فقهاء شرکت کرد، و چون در درس شیخ اعظم انصاری در مواقع مقتضی حرف می‌زد و حرفهای او بر اساس متانت کلام و استحکام مطالب و اصالت فکر و استقامت نظر بود مورد توجه و عنایت فوق‌العاده شیخ انصاری قرار می‌گرفت، و لذا شیخ اعظم انصاری بطور مکرّر در آن مجمع درسی عظیم که صدها فقیه و مجتهد ماهر

۱۱۳. ما با توفیق خداوند در یک فصل از این کتاب درباره این حدیث و مجددین مذهب بحث‌خواهیم کرد.

۱۱۴. الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۹۳.

۱۱۵. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۲۴.

و رجال علم شرکت داشتند **میرزای شیرازی** را مورد تکریم و تجلیل قرار می‌داد و از فضل و جایگاه بلند علمی و فکری **میرزای شیرازی** سخن می‌گفت، و چندین مرتبه به «اجتهاد» او تصریح کرد، و موقعی که **میرزای شیرازی** لب به سخن می‌گشود **شیخ انصاری** همه شاگردان را امر به سکوت و گوش دادن به سخنان **میرزا** می‌کرد و می‌گفت: **جناب المیرزا ینکلم**.

و بالاخره، بارها در درس خود اظهار کرد که من برای این سه نفر درس می‌گویم: **میرزا محمد حسن شیرازی**، و **میرزا حبیب الله رشتی**، و **آغا حسن تهرانی** (نجم آبادی).

در حقیقت **شیخ اعظم انصاری** با این عبارات افق آینده را روشن می‌کرد و راه مرجعیت و زعامت **میرزای شیرازی** را هموار می‌نمود.

و **میرزای شیرازی** تا وقتی که **شیخ اعظم انصاری** حیات داشت در حوزه‌درس او حضور می‌یافت تا اینکه او در سال ۱۲۸۱ به جوار رحمت حق نائل‌شد.

میرزای شیرازی در شیراز و اصفهان

میرزای شیرازی در سال ۱۲۳۰ قمری در شیراز پا به عرصه این جهان گذاشت و چون از آغاز، آثار نبوغ و نکات سرشار در او پیدا بود، پدرش در سن چهار سالگی او را به معلم سپرد، و در ظرف دو سال قرائت قرآن و نوشتن خط را کاملاً یاد گرفت، و در سن ۶ سالگی به فراگرفتن علوم عربی مشغول شد و با سرعت آن را یاد گرفت و به خواندن فقه و اصول روی آورد و با نبوغ و هوش خود بزودی در فقه و اصول مهارت پیدا کرد بطوری که تدریس کتب فقهی را شروع کرد و در سن ۱۵ سالگی شرح لمعه را تدریس می‌کرد. تا اینکه در سن تقریباً شانزده سالگی به اصفهان که آن روز که یکی از مراکز مهم علمی بود مسافرت کرد و در روز ورود خود در حوزه درس عالم بزرگوار و استاد برجسته **شیخ محمد تقی صاحب هدایه المسترشدين** حضور یافت و مورد توجه او قرار گرفت و مدتی در درس او شرکت داشت تا اینکه آن استاد بزرگوار به رحمت ایزدی پیوست، از آن پس، در درس عالم نبیل و جلیل **سید حسن بید آبادی مدرس** شرکت جست، و او به این شاگرد شایسته و عظیم الشان اجازه اجتهاد عنایت کرد و در ضمن، در درس عالم ربّانی **حاج محمد ابراهیم کلباسی** نیز شرکت نمود.

و در این ایام در سایه نبوغ علمی و نکات و استعداد و حافظه قوی که داشت یکی از مدرسین حوزه علمیه اصفهان بود که جمعی از افاضل حوزه در درس او حضور پیدا می‌کردند و از خرمن علم و فضیلت او بهره‌مند می‌شدند.

مسافرت به نجف و حضور

در درس صاحب جواهر و آل کاشف الغطا

در سال ۱۲۵۹ در سن ۲۹ سالگی برای تکمیل مراتب علمی خود به نجف اشرف مسافرت کرد و در حوزه درسی پر برکت و عالم پرور شیخ الفقهاء صاحب جواهر شرکت کرد و بعد از اینکه رفته رفته نبوغ و ذکاوت و مراتب علمی و فضیلت او برای استاد بزرگوارش صاحب جواهر روشن گردید، صاحب جواهر به «اجتهاد او» تصریح کرد و در ضمن، در درس عالم بزرگوار شیخ حسن آل کاشف الغطا صاحب انوار الفقاهة نیز حضور می‌یافت.

تشکیل مجلس شورا و انتخاب میرزای شیرازی

برای زعامت و مرجعیت

می‌دانیم که استاد الفقهاء شیخ اعظم انصاری که دارای جایگاه بسیار بلند علمی و تحقیقی و نیروی خلاقیت و ابتکار و قدرت علم و بیان و محاسن اخلاقی ممتاز بود، شاگردان بسیاری که تعداد آنها به صدها نفر می‌رسید تربیت کرد که در میان آنها مجتهدان مسلم و رجال علم و فضیلت که هر یک چراغ روشنی برای اجتماع آن روز محسوب می‌شدند وجود داشت، اینها همه پس از درگذشت شیخ در منزل عالم ربانی و استاد با فضیلت میرزا حبیب الله رشتی بمنظور تعیین مرجع اجتماع کردند.

و در بین اینها نیز چند نفر: میرزا حسن شیرازی، و میرزا حبیب الله رشتی، و میرزا حسن آشتیانی، و آقا حسن تهرانی (نجم آبادی) و میرزا عبد الرحیم نهاوندی دارای برجستگی و شایستگی بیشتری بودند.

همه اینها با توجه به اوضاع زمان و جهان و اوضاع مخصوص مسلمانان در آن روز، و سبک و سنگین کردن شخصیت‌های علمی و اجتماعی، رجال علمی نجف اشرف، میرزای شیرازی را به خاطر جامعیتی که داشت برای این منصب خطیر یعنی مرجعیت و زعامت مسلمین برگزیدند او هم بواسطه

اصرار آنها در حالی که اشک از چشمهایش سرازیر بود^{۱۱۶} و این موضوع را برای خود بار سنگین و امتحان بزرگی تلقی می‌کرد بر این انتخاب صحه گذاشت و قبول کرد و از خداوند تبارک و تعالی با چشم

گریان مسألت کرد که خداوند به او توفیق بدهد تا بتواند به وظائفی که در این راستا متوجه او می‌شود عمل بکند و این بار سنگین را به منزل برساند.

مرجعیت، مسئولیت بسیار خطیر و بار سنگین

در اینجا باید توجه کنیم که در بعضی از نوشته‌ها مسأله قبول کردن امر مرجعیت و عدم قبول آن را به نحوی مطرح می‌کنند که از آن اینطور برداشت می‌شود که قبول نکردن مرجعیت کار بسیار خوبی است و در نتیجه مفهوم آن این است که قبول کردن آن عمل خوبی نیست و حال اینکه مسأله در این مورد این است که مرجعیت، نیابت از حضرت ولی عصر (ع) است، و چنانکه اگر خود آن حضرت در میان مردم بود در کلیه شوون اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و اخلاقی جامعه دخالت می‌کرد و به اداره همه شوون زندگی قیام می‌نمود و در میان دریای پر تلاطم زندگی انسانها، کشتی‌ی نجات بود و امت اسلامی را به ساحل سلامت می‌رسانید، کسی که مرجعیت را قبول می‌کند و خود را عهده دار این موضوع معرفی می‌نماید، لازم است در خود این قدرت را احساس کند که می‌تواند این مسئولیت را به انجام برساند و کسی که قبول نمی‌کند توان این امر را در خود نمی‌بیند.

روشن است که مسأله مرجعیت، مسأله وراثت انبیاء است، و لازم است یک مرجع، نقش پیغمبران خدا در جامعه بشری را ایفا کند و در زندگی خود، هم و هدفی جز هدایت و رهبری و سعی و کوشش در راه تأمین رفاه مردم نداشته باشد.

مسأله مرجعیت، مسأله مرزبانی قرآن و حفظ موارث اسلام است.

مسأله مرجعیت، مسأله اداره جامعه اسلامی با آگاهی به اوضاع زمان و آگاهی از نقشه‌ها و ترفندهای دشمنان اسلام، علیه اسلام است.

مسأله مرجعیت، مسأله اداره حوزه‌های علمی تشیع و تربیت صحیح شاگردان و سربازان حضرت ولی عصر (ع) است.

۱۱۶. فوائد الرضویه، ص ۸۴، باید توجه داشت که در این بین عده‌ای از فضلاء آذربایجان در مسأله مرجعیت به عالم و فقیه بزرگوار سید حسین کوه کمری متمایل شدند ولی او هم پس از مدت کوتاهی درگذشت و آذربایجان نیز به میرزای شیرازی رجوع کرد.

مسأله مرجعیت، مسأله بودن یک پناهگاه محکم و ملجأ دلسوز و مهربان برای مسلمانان مخصوصاً ضعیفان و محرومان و مظلومان، بویژه با آگاهی از رنجهای رنج کشیدگان و همراهی و هم آهنگی در زندگی با آنها در ساده‌زیستی و اکتفا به حداقل معیشت و کمک به آنها است.

مسأله مرجعیت، مسأله هدایت و حرکت و موضعگیری صحیح در حوادث و پیش آمدهائی است که در زندگی انسانها اتفاق می‌افتد که **حضرت ولی عصر (ع)** فرمودند:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ أَحَادِيثًا.^{۱۱۷}

مسأله مرجعیت، مسأله مبارزه با طاغوت‌های روزگار و جبّاران اعصار و در نظر گرفتن کلام حضرت **امیر مومنان (ع)** است که فرمود:

وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبٍ مَظْلُومٍ.^{۱۱۸}

«خداوند از علماء پیمان گرفته است که در برابر جهانخواری جهانخواران، و ستم و کینه ورزی ستمگران، و گرسنگی و محرومیت مظلومان قرار و آرام‌نگیرند.»

مسأله مرجعیت، مسأله حفظ بیت المال و دقت در صرف آن در مورد لازم آن است.

مسأله مرجعیت، مسأله سعی و کوشش در اجراء فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی و حفظ امت اسلامی از کجیها و کاستی‌ها است.

و بالاخره، **مسأله مرجعیت**، مسأله حفظ کیان تشیع، و احیای فرهنگ و آثار اهل بیت عصمت: - که فرهنگ خروش و حرکت و تعلیم و تربیت و ایثار است- می‌باشد.

کسیکه در خود این قدرت را نمی‌بیند قبول نمی‌کند، و کسی که این توان را در خود احساس می‌کند به این وظیفه خطیر قیام می‌نماید و همیشه از خداوند توفیق می‌خواهد و از حضرت ولی عصر (ع) استمداد می‌کند تا بتواند راه شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و شیخ انصاری و امام خمینی ۱ را برود.

میرزای شیرازی و صرف بیت المال

از آنجا که عالم ربّانی **میرزای شیرازی** در حدود سی سال مرجع کل شیعیان جهان بود؛ لذا اموال زیادی از شرق و غرب جهان یا بقول علامه سید محسن‌امین از اقصای کشور چین و ماوراء النّهر به

۱۱۷. وسائل، ج ۲۷، ص ۱۴۰.

۱۱۸. نهج البلاغه، خطبه ۳، شقشقیّه.

طرف او جلب می‌شد و او با وسعت‌نظر و سخاوتی که داشت همه آنها را در راه کمک‌های شایان به حوزه‌های علمیّه و علمای مناطق مختلف مخصوصاً حوزه نجف اشرف که در عصر او دوازده هزار طلبه در آن به درس خواندن اشتغال داشتند صرف می‌کرد.

او در هر شهر و منطقه وکیل مخصوصی داشت که برای هر یک دفتری فرستاده می‌شد که در آن اسامی علمائی که در آن منطقه و شهر زندگی می‌کردند و مقدار وجوهی که باید به آنها داده شود ثبت شده بود، بر آن اساس برای آن افراد مرتب شهریه‌هایی از جانب ایشان فرستاده می‌شد.

بعلاوه، او به بیوت علماء نیز توجه مخصوصی داشت، و همه آنها را اداره می‌کرد، و نیز تجّار و کسبه‌ای که ورشکست شده بودند، یا کسانی که به هر علّتی نابسامانی و اختلال در وضع مالی آنها بوجود آمده بود را بطوری اداره می‌کرد که خود غالباً نمی‌دانستند بوسیله چه کسی اداره می‌شوند، تا اینکه بعد از درگذشت او متوجّه شدند که از طرف این مرجع بزرگوار اداره می‌شده‌اند و بالاخره، او در مرتبه‌ای از بزرگواری و سخاوت بود که هر کس از هر نقطه‌ای که به امیدی به بیت او که بیت الشرف بود روی می‌آورد هرگز محروم بر نمی‌گشت.

در سال ۱۲۸۸ قحطی عظیم و فراگیری در کشورهای عراق و ایران پدید آمد و در نتیجه توجه و سعی و همت و کمک و مساعدت آن مرجع و زعیم عالی مقام حوائج زندگی همه مردم تأمین شد و این گرانی به آنها آنقدر فشار و آسیب وارد نکرد.

این مرجع بزرگوار از این همه اموال که به دستش می‌رسید هرگز چیزی از آن برای خود نگه نمی‌داشت، و موقعی که از دنیا رفت برای اولاد خود مال و ثروتی باقی نگذاشته بود.^{۱۱۹}

روش و اخلاق کریمانه میرزای شیرازی

روش و رفتار آن مرجع و زعیم بزرگوار همیشه با احترام به اشخاص و اکرام و ادب و تواضع توأم بود، او با آن سخاوت و وسعت نظری که داشت هر موقع که چیزی به کسی می‌داد این اعطا همواره با ادب و اکرام بلکه اغلب با اختفاء و پنهان دادن نیز همراه بود، بطوری که گیرنده هرگز احساس ناراحتی نمی‌کرد و چه بسا می‌شد که با شخص در حالی که با احترام و ادب صحبت می‌کرد عطیه خود را

طوری در جیب آن شخص می گذاشت که او متوجه نمی شد و یا اگر عطیّه ای برای کسی می فرستاد طوری می فرستاد که آن کس نمی دانست که این عطیّه از طرف کی فرستاده شده است!

هیچیک از شهرهای دور و نزدیک نبود مگر اینکه او در آن شهر کسانی را معین کرده بود که محتاجان و تنگدستان آن شهر را در نظر بگیرند و معلوم کنند و از جوهی که از طرف ایشان فرستاده می شد به آنها داده شود تا حوائج زندگی آنها تأمین شود.

و بارها می‌گفت: انصاف نیست که ما وجوهات را از یک شهر حتی یک محله دریافت کنیم و به فقرای آن شهر و آن محله توجه نکنیم و آنها را اداره نکنیم.

او نسبت به همه افراد مخصوصاً طلاب علوم دینی بسیار مهربان بود، حسن معاشرت او از جهت توأم بودن با اکرام و ادب و تواضع بسیار بزرگوارانه و کریمانه بود بطوریکه همه او را پدر مهربان خود می‌دانستند.

حتی برای کسانی که عبادت استیجاری انجام می‌دادند کمک‌هایی می‌فرستاد که علاوه بر وجهی که برای انجام عبادت به آنها داده می‌شد وجهی هم برای انتظام امور زندگی آنها باشد.^{۱۲۰}

و بطور خلاصه، در شرح زندگی این عالم بزرگوار آنقدر دقائق و کرائم اخلاقی دیده می‌شود که انسان را به یاد شیوه حضرت رسول اکرم (ص) که کریمه «أَنْكَ أَعْلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ»^{۱۲۱} درباره او نازل گردید می‌اندازد:

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.^{۱۲۲}

حمله و تجاوز دولت روسیه به کشور ایران

از آنجا که یکی از کارهای مهم زعیم عالی قدر شیعه، میرزای شیرازی فرمانی است که در رابطه با تحریم تنباکو صادر کرده و با این جهاد مقدس، نقشه‌استعمار را در هم شکسته است لازم است برای روشن شدن مطلب به موضوعی که ذیلاً اشاره می‌شود توجه کنیم.

در حدود سال ۱۲۲۶ قمری، در عصر فتحعلی شاه قاجار، دولت روسیه به کشور ایران تجاوز کرد و چندین شهر از شهرهای این کشور که از جمله آنها گنجه و شیروان و دربند است را تصرف نمود و حیثیت و حقوق مسلمانان را مورد تجاوز و تعدی قرار داد.^{۱۲۳} و در این میان چون اطفال مسلمانان در زیر چتر تعلیمات مدارس غیر اسلامی درس می‌خواندند و از دین اسلام منحرف می‌شدند، مسلمانان از

۱۲۰. فوائد الرضویة، ص ۴۸۳؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۴ - ۳۰۷، ترجمه هدیه الرازی، ص ۵۸.

۱۲۱. آیه ۴، سوره قلم.

۱۲۲. آیه ۲۱، سوره حدید.

۱۲۳. این تجاوز به کشور ایران که لشکر فتحعلی شاه نیز به جلوگیری از آن پرداخت و شکست خورد به عهدنامه گلستان منجر گردید و فرمان جهاد با روسیه از طرف سیدمحمد مجاهد در حدود سال ۱۳۴۲ بود.

این جریان رنج می‌بردند و بطور خلاصه مسلمانان آن مناطق با مصیبت‌های بزرگی مواجه شده بودند و لذا نامه‌هایی به علماء می‌نوشتند و پیغام‌هایی به مسوولین امور حکومتی می‌دادند و از همه‌استمداد می‌کردند که بفریاد آنها برسند، مسلمانان داخل کشور مخصوصاً علمای دین نیز از این جریان سخت ناراحت بودند و **فتحعلی شاه** چون در خود قدرت مقابله با دولت روس را نمی‌دید نامه‌ای به عتبات عالیات برای **مرجع تقلید** آن روز علامه عالی مقام **سید محمد مجاهد** نوشت و از او تقاضا کرد که در این مورد اقدام کند و مردم مسلمان ایران نیز نامه‌هایی قبلاً به محضر او نوشته بودند و مسلمانان دربند دست دولت کفر نیز شرح گرفتاریهای خود را به محضر آن مرجع عالی مقدار نگاشته، مخصوصاً تذکر داده بودند که جوانان و کودکان ما را جبهه کفر بر اساس رسوم خود تعلیم می‌کنند، و به **قرآن** و **مساجد** و سائر شعائر اسلام جسارت می‌نمایند، و انواع امنیت از ما سلب شده است؛ لذا آن **مرجع بزرگوار** با شجاعت و صلابتی که داشت با جمعی از علمای حوزه **کربلا** و **نجف** به طرف ایران حرکت کرد و از داخل ایران نیز تعدادی از علمای بزرگ مانند **حاج ملا احمد نراقی** از کاشان و **حاج شیخ محمد تقی** از قزوین (**شهید ثالث**) به ایشان ملحق شدند.

آن **مرجع بزرگوار** از دروازه ایران که وارد شد به هر شهری که قدم می‌گذاشت تمام مردم آن شهر، زن و مرد و پیر و جوان به استقبال او می‌رفتند و مقدمش را گرامی می‌داشتند و خاک پایش را بر چشم می‌کشیدند تا اینکه در ورود به **تهران**، بعد از اینکه مردم آن شهر تماماً، و اعیان دولت و شخص **فتحعلی شاه قاجار** به استقبال آمده بودند **فرمان جهاد با روسیه** را صادر کرد و در نتیجه همه مردم مسلمان ایران، مرد و زن و پیر و جوان بسیج شدند و برای انجام این جهاد مقدس به طرف مرز ایران با جوش و جنبش بی سابقه‌ای حرکت کردند، و بعد از رویارویی با دولت روسیه در حدود بیست ماه با **امپراطوری روسیه** جنگیدند و در این جهاد نیز هر چند لشکر ایران شکست خورد ولی علت شکست جز خدعه و مکر دولت **قاجار** - به علت احساس خطری که برای حکومت خود کرد - چیز دیگری نبود و ما با توفیق پروردگار متعال در فصل جهاد علماء به شرح این جهاد مقدس و معرفی بیشتر قهرمان این حماسه دینی و علت شکست خواهیم پرداخت این مطلب را فعلاً لازم می‌دانیم با این توضیح تذکر بدهیم که:

دنیای کفر و استکبار خود را برای مقابله با اسلام مجهز می‌کند

دنیای کفر و استکبار از آن روز برای حوزه‌های علمی و علمای بزرگ شیعه حساب دیگری باز کرد؛ زیرا به این موضوع پی برد که **مرجعیت و حوزه‌های علمی** تشیع قدرت عظیمی در بسیج مردم و مسلمانان و به حرکت درآوردن آنها دارد، او می‌تواند با یک سطر حکم جهاد، میلیون‌ها انسان را به دریائی مواج و متلاطم تبدیل کند و آنها را با صلابت سخت‌تر از صخره‌های سنگین، مقاوم نماید و به

مقابل مدرن‌ترین سلاح‌های جنگی بفرستد، این بود که استعمار و استکبار تمام قدرت خود را در تقویت ریشه‌های استعماری و سپردن پست‌های کلیدی و حسّاس به کسانی که تابع و فرمانبر دنیای استکبار باشند بکار برد و ضمناً تهاجم فرهنگی به کشورهای اسلامی را آغاز کرد، و به تضعیف روحانیت و تضعیف ایمان مذهبی مسلمانان، و ایجاد اختلاف میان آنها با نقشه‌ها و ترفندهای وسیعی اقدام کرد.

استکبار سعی می‌کرد که در میان مردم غفلت بیافریند، و مردم مسلمان را نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی بی تفاوت کند، تعهد اجتماعی را تضعیف نماید و با القاء کلماتی از قبیل اینکه **دین از سیاست جدا است، یا عیسی، بدین خود، موسی بدین خود**، مردم مسلمان را نسبت به امور سیاسی که سرنوشت آنها به آن بستگی دارد بی تفاوت کند و ضمناً آنها را مرعوب دنیای غرب نماید، و در آنان خود باختگی و خود کم بینی بوجود بیاورد، و معارف دین اسلام را در عبادت و انجام امور فردی محصور کند، مساجد که در صدر اسلام مرکز تعلیم و تربیت همه جانبه، مخصوصاً محل تربیت مجاهدین، و جایگاه تصمیم‌گیرهای اجتماعی و سیاسی بود از هویت اسلامی خود خالی کند تا، در آنها نه سخنی از مبارزه با دشمنان اسلام و نشر عدالت اسلامی گفته شود، و نه مطلبی درباره حریت و تحرک در آنها بگوش برسد؛ تا مردم مسلمان رفته رفته چنین فکر می‌کردند که بهترین عالم آن کسی است که در سیاست دخالت نکند، و بهتر از آن کسی است که اصلاً معنای سیاست را نداند، و بهترین مسلمان آن فردی است که سر خود را پائین بیندازد و کج کج راه برود و از اطراف و جوانب خود بکلی بی‌خبر باشد، بعبارت بهتر متحجّر باشد، و در یک کلمه سرلوحه برنامه استکبار این بود که بهترین فرهنگ و تمدن‌ها، فرهنگ و تمدن غرب است.

در این راستا **ناصرالدین شاه** و **مظفرالدین شاه** را چند مرتبه به کشورهای اروپائی بردند و آنها را در مجالس رقص و شراب و عیاشی شرکت دادند و آنها شیفته فرهنگ غرب شدند و برگشتند.

و اگر در این میان مردی مانند **امیر کبیر** در بین مردم مسلمان این کشور پیدا می‌شد و برنامه‌ای بر اساس اتکاء به نفس و استقلال ارائه می‌کرد او را فوراً به شمشیر جلاّد می‌سپردند. و استبداد به اندازه‌ای شدت داشت که کسی جرئت نفس کشیدن نداشت.

این بساط درد آور اختصاص به ایران نداشت، استکبار این نقشه را در کل کشورهای اسلامی با شکلهای مختلفی پیاده کرده بود، به هر کجا که می‌رفتی آسمان را به همین رنگ می‌دید.

حرکت مجاهدی شجاع و مصلحی آزاد اندیش

در این میان مردی مجاهد و شجاع، و مصلحی آزاد اندیش از دیدن این اوضاع به هم ریخته مسلمانان، و شخصیت خرد شده رجال اسلام، و سکوت و خموشی و جمود حاکم بر کشورهای اسلامی - با آگاهی و شجاعتی که داشت - دیگر آرام نشستن را روا ندانست و قفل خموشی را شکست و حرکت موج آفرینی آغاز کرد، او در ابتدا در شهرهای ایران به گردش و بررسی اوضاع و احوال پرداخت، از آن پس با در دست گرفتن مشعل آزادیخواهی به هندوستان و مصر و فرانسه و لندن و افغانستان و ترکیه رفت، نابسامانی اوضاع مسلمانان و سیطره استعمار را ملاحظه کرد و چنگال استعمار را در همه جا در پیکر کشورهای اسلامی فرو رفته دید و برای مجاهده کمر همت بست و به هدایت و بیدارگری پرداخت و در این راه رنجا کشیده و مصیبتها دید^{۱۲۴} و در ضمن نامه‌ای به مرجع و ملجاء و پناهگاه مسلمانان و زعیم اسلام میرزای شیرازی نوشت تا هم دردهای دل خود را بگوید و هم استغاثه کند و این مرد بزرگ و مجاهد سید جمال الدین اسد آبادی همدانی است.

نامه سید جمال الدین اسد آبادی

به پیشگاه زعیم شیعه میرزای شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَبِزَ الْأُمَّةِ، وَ بَارِقَةَ أَنْوَارِ الْأَيْمَةِ، دِعَامَةَ عَرْشِ الدِّينِ، وَ اللِّسَانُ النَّاطِقُ عَنِ الشَّرْعِ الْمُبِينِ، الْحَاجُّ مِيرْزَا حَسَنُ الشَّيرَازِي صَانَ اللَّهُ بِهِ حَوْزَةَ الْإِسْلَامِ وَ رَدَّهُ بِهِ كَيْدَ الزَّنَادِقَةِ اللَّئَامِ...^{۱۲۵}

ای عالم امت! و ای شعاع برق انوار ائمه هدی!؛ ای ستون خیمه دین!؛ ای زبان گویای شرع مبین!؛ حاج میرزا حسن شیرازی، خداوند ببرکت وجود او حوزه اسلام را حفظ و کید و مکر دشمنان دین را دفع نماید.

خداوند نیابت حجّت کبرا، حضرت ولی عصر (ع) را امروز مخصوص تو گردانیده و تو را از میان این امت برگزیده، و زمام سیاست ملت و حفظ حقوق و صیانت دلها را بدست تو سپرده است.

۱۲۴. ما مجاهدات و جریان کار سید جمال الدین را در فصل مجاهدات علماء اسلام خواهیم نگاشت.

۱۲۵. نامه عربی است و ما ترجمه آن را با رعایت اختصار آورده‌ایم.

تو وارث پیامبران می باشی، کلید امور مهم این مردم که سعادت دنیوی و رفعت مقام اخروی به آن بستگی دارد در دست تست.

ملت اسلام، دور و نزدیک، حاضر و غائب وضیع و رفیع، همه و همه به ریاست ربّانی شما اذعان و ایمان دارند.

خیر و سعادت و فوز و نجات این امت و آمال و آرزوهای همه بر محور وجود تو می چرخد.

هم اکنون حوادث سهمگین بر ملت ایران می گذرد، حوادثی که مردم مسلمان را به کام فساد و تباهی می کشاند، بیگانگان حقوق مسلمانان را پایمال می کنند تو مسوولیت این امت و حقوق آنها را داری، خواب و سکوت مرگباری امت اسلام را فراگرفته است، کلمه جامع و برهان ساطع در اختیار شما است.

اگر شما قیام و اقدام کنید، مردم هم پشت سر شما حرکت می کنند و در نتیجه مجد و عظمت امت اسلامی حفظ می شود، ولی اگر شما بنشینید مردم هم می نشینند و در نتیجه ضعف و ذلت بر آنها راه پیدا می کند.

کیست که امروز برای حفظ عظمت و اقتدار اسلامی از شما لایق تر باشد؟

ای زعیم بزرگ! سیره و روش پادشاه ایران بسیار منحط و پست گردیده بطوریکه از اداره شهرها و مناطق کشور و تأمین مصالح بندگان خدا عاجز مانده است او زمام امور مملکت را بدست مشتى فاجر و خیانتکار سپرده است.

هم اکنون در محافل و مجامع ایران مطالبی مطرح است که اصلاً با اسلام سازگار نیست.

روسای دین در ایران و قرو احترامی ندارند، شاه ایران پس از مراجعت از سفر اروپا آنقدر تحت تأثیر فرهنگ غرب واقع شده است که علناً به فسق و فجور و دوست داشتن کفار و دشمن داشتن اخیار و ابرار تظاهر می کند.

منابع ثروت مملکت ایران: معادن، راهها از اهواز تا تهران، کاروانسراها، مزارع و بساتین حتی قهوه خانه ها را به اجانب فروخته است. بانکها را در اختیار کفار یعنی دشمنان اسلام قرار داده است.

مردابهای رشت، و نهرهای مازندران، و راهها از بندر آنزلی تا خراسان و مزرعه ها و باغها و مهمانخانه ها همه و همه را به بیگانگان با قیمت بسیار پائین داده است که این کار هم خیانت است و هم سفاهت.

ای حجت اسلام! شما اگر امروز برای کمک به این امت قیام نکنید و اقدامی در جهت ایجاد وحدت و اتحاد ملت ایران انجام ندهید و سلطنت و حکومت را از دست این شاه فاجر نستانید، حوزه اسلام بکلی در زیر سیطره بیگانگان قرار می گیرد، و آنها مطابق امیال پست خود، آنچه را که دلشان می خواهد

انجام می‌دهند، بدانید که اگر شما از این فرصت استفاده نکنید و جلو حرکت دشمنان اسلام را نگیرید بطوریکه با وجود شما در میان این ملت، بیگانگان بر آنها مسلط شوند، نام نیکی از شما در اوراق تاریخ باقی نخواهد ماند.

شما خوب می‌دانید که چشم‌های علمای ایران و دلهای آنها که از این جریانها جریحه دار است، همه بسوی شما است و از شما انتظار حرکت دارند.

ای حجت اسلام! بواسطه این قدرتی که خداوند به شما داده است می‌توانید، وحدت و اتحاد میان مسلمانان ایران ایجاد کنید و همه آنها را بسیج نمائید؛ تاشر و فساد را از این مملکت دفع کنید و حوزه اسلام را حفظ نمائید بنابراین شما مسوول هستید.

فَالْکُلُّ مِنْکُمْ وَ بِکُمْ وَ الْیَکَ وَ اَنْتَ الْمَسْئُولُ عَنِ الْکُلِّ عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ.

شما به همه نوع از اقدامات، قدرت و توانائی دارید، می‌توانید سرچشمه اصلاحات باشید و همه توجهات به سوی شما و همه چشم‌ها در انتظار حرکت شما است و شما به جهت اینکه زعیم و مرجع این ملت می‌باشید نسبت به همه جریانها، هم در نزد خداوند مسوولیت دارید و هم در پیش مردم.

شما می‌دانید که الان زندانهای رژیم شاه از علمائی که علیه استبداد و حق‌کشی‌ها و انحراف از راه اسلام، حرکتی انجام داده‌اند و یا سخنی گفته‌اند انباشته شده است.

هم اکنون واعظ شایسته و مشهور حاج ملا فیض الله در بندی، عالم مجتهد، حاج سید علی اکبر شیرازی، و جوان شایسته میرزا محمد رضا کرمانی، و افراد دیگری همه در گوشه زندان زیر شکنجه قرار دارند.

ای زعیم بزرگ شیعه! آیا می‌دانید که این شاه ظالم با من چه کرد؟ ستمی که او نسبت به من انجام داد دلهای مؤمنان را پاره پاره کرد. در نتیجه فرمان ظالمانه او، مرا در تهران تحت فشار و شکنجه قرار دادند و من ناچار در حالی که سخت مریض بودم از تهران خارج شده و در حضرت عبدالعظیم (ع) از ظلم شاه متحصن شدم، او دستور داد، مرا کشان کشان در هوای بسیار سرد، روی برفها با ذلت و شکنجه به کلانتری بردند.

اَنَا لَلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

بعد از آن کماندوهای اوباش شاه مرا با اینکه سخت مریض و ناتوان بودم به زنجیر بسته بر قاطری سوار کردند و در فصل سرمای زمهریر در میان برفها و یخبندان تا خانقین بردند و از آنجا عده‌ای از شُرطه‌ها ما را به بغداد رساندند و نامه‌ای به والی بغداد دادند که مرا به بصره تبعید کند و فعلاً در بصره به حالت تبعید و تحت نظر بسر می‌برم.

اگر مرا به حال خود می‌گذاشتند شخصاً به محضر مبارک شما مشرف می‌شدم و کتاب سراسر غم و رنجهای جانکاه دلم را در جلو شما می‌گشودم و جریانهای شرّ و فسادى که از دست این شاه دامنگیر مردم مسلمان ایران شده است را شرح می‌دادم و از محضر شما تقاضا می‌کردم که برای حفظ عزّت اسلام و فریاد رسی مسلمانان بپاخیزید.

ای زعیم بزرگ! آیا می‌دانید که این شاه برای اینکه قیام و نهضت من در ایران رابی اثر سازد مرا مورد چه تهمت‌هایی قرار داد؟! حتی در میان مردم شایع کرد که من مختون نیستم! وا اسلام‌ماه چرا باید این شاه که یک آدم پست و آلوده است فرمانروای مملکت ایران اسلامی باشد و این مملکت را برای تأمین مقاصد پست خود به بیگانگان بفروشد؟

من این نامه را به محضر شما نوشتم و می‌دانم که خداوند بزرگ با دست شما جریانی را برای دفع نقشه دشمنان اسلام و تأمین عزّت و عظمت اسلام پیش خواهد آورد و السلام علیک و رحمة الله و برکاته.^{۱۲۶}

ارزش و تأثیر نامه سید جمال الدین اسد آبادی

این نامه که بیانگر دردهای آن روز ملت مسلمان ایران و نشان دهنده وسعت فساد و انحطاطی است که از جهت حکومت جباران ستمگر دامنگیر مردم این مملکت بود - چنانکه ملاحظه کردید - بدست مجاهد بزرگ و بیدار گر، **سید جمال الدین اسد آبادی همدانی**، به محضر زعیم بزرگ و مرجع عالی مقام شیعه، **میرزای شیرازی** نوشته شد، و سیّد در این نامه با انواع عبارات هیجان آفرین و تأثیر گذار، زعیم اسلام را به مبارزه و درگیری فراخواند و به فریاد رسی مسلمین و یاری دین و حماسه آفرینی دعوت کرد.

این نامه، آن روز پس از اینکه بدست **زعیم شیعه** رسید و در **نجف اشرف** منتشر شد، بدست علمای بزرگ که هر یک در حوزه **نجف اشرف** وزنه‌ای از علم و فضیلت بودند نیز رسید و عمق و گسترش فساد در ایران اسلامی و پیشرفت استعمار و مقاصد شوم استعماری برای همه روشن گردید. و **زمینه‌ای برای صدور فتوای تحریم تنباکو را ایجاد کرد.**

اینکه این نامه درد انگیز و حماسه آفرین موجب صدور فتوای تحریم تنباکو از طرف زعیم عالی قدر شیعه **میرزای شیرازی** گردید، یا لااقل تأثیر و نقشی در آن داشته است مورد تصدیق تعدادی از محققین تاریخ است.^{۱۲۷}

۱۲۶. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۳ - ۲۱۵.

۱۲۷. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۱۵ و بیدادگران اقلیم قبله، ص ۵۰.

اعطای انحصار تنباکو به کمپانی انگلیس: رژی

ناصر الدین شاه قاجار در سال ۱۳۰۷ قمری امتیاز تنباکو را در برابر اخذ شوه‌ای معادل سالی ۱۵،۰۰۰ گینی (هر گینی ۲۲ شیلینگ و هر صد شیلینگ یک پوند انگلیسی است) و یک چهارم سود شرکت، به یک شرکت انگلیسی بنام رژی واگذار کرد، و این انحصار نامه که فعالیت تولیدی و تجاری یک‌کالای مورد احتیاج و استفاده مردم را در اختیار یک دولت استعمار پیشه قرار می‌داد از جهت اینکه رشته اقتصادی مهمی را که منشأ کار برای مردم بیکار و فقیر بود و بازرگانان ایرانی نیز از عهده آن بخوبی بر می‌آمدند از دست مردم ایران خارج می‌کرد، و مهم‌تر از آن، این عمل که راه استعمار بر کشور ایران را هموارتر، و تسلط استعمار پیشگان بر این کشور را بیشتر می‌کرد بضرر ایران بود، لذا باعث نگرانیها و ناراحتی‌ها و سرو صداها از اقشار مختلف، مخصوصاً علمای بلاد گردید، تا اینکه، بالاخره طی نامه‌ها و پیغامها، فریاد خود را به گوش زعیم و مرجع عالی مقام شیعیان جهان میرزا حسن شیرازی رساندند و آن زعیم بزرگ و بیدار با اینکه از تمام جریانهای که بر مسلمانان جهان می‌گذشت آگاه بود و همه حوادث کشورهای اسلامی را زیر نظر داشت، فتوای تاریخی و حماسه‌ای خود را صادر کرد که می‌بینیم.

ارزش مرگب نوشتار علما از خون شهیدان بالاتر است

نائب رشید امام زمان (ع) زعیم و مرجع بیدار دل و عالی مقام میرزای شیرازی با اطلاع از این جریان که حکومت ایران بیش از پیش، تعهد و استقلال خواهی خود را از دست داده و مرعوب تهاجم فرهنگی و استعماری غرب گردیده و استعمار پیشگان فرصت طلب، مملکت اسلامی ایران را مورد تاخت و تاز خود قرار داده‌اند، دست به قلم برد و این فتوا را صادر کرد: امروز استعمال تنباکو محاربه با امام زمان (ع) است.

با صدور این فتوای حماسه آفرین و حرکت بخش، یکبار دیگر در تاریخ مجاهدات علمای راستین اسلام، این گفتار با عظمت حضرت رسول اکرم (ص) که ارزش مرگبی که علماء با آن مطالب دینی می‌نویسند و افق اسلامی را در برابر دیدگان ملت اسلام روشن می‌کنند از خون شهیدان راه خدا بالاتر است متجلی گردید؛ زیرا امتیاز ناصر الدین شاه را پوچ و بی اعتبار کرد و کمر استعمار را شکست و راه را برای نهضت‌های ضد استعماری‌ای که بعداً بوجود آمد نیز باز کرد.

هر که فقهاء را قبول ندارد ما را قبول ندارد

مردم متعهد و مسلمان، از آغاز زندگی خود این گفتار حضرت صادق (ع) را از اعماق دل پذیرفته‌اند که:

الرَّادُّ عَلَيْهِمُ الرَّادُّ عَلَيْنَا، وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ.^{۱۲۸}

«هر که، حرف فقهای اسلام را قبول ندارد ما را قبول ندارد، و کسیکه ما را قبول ندارد، خدا را قبول ندارد.»

و نیز به این نامه حضرت امام زمان (ع) ایمان دارند که فرمود:

أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا؛ فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^{۱۲۹}

«در جریانهای حوادث و پیش آمدها، به کارشناسان حدیث ما مراجعه کنید و تکلیف و وظیفه خود را از گفتار آنها بدست بیاورید؛ زیرا آنها حجت من هستند بر شما و من هم حجت خداوند هستم بر ایشان.»

و لذا موقعی که فتوای نجات بخش و حماسه آفرین تحریم تنباکو - که از زعیم و فقیه بزرگ اسلام میرزای شیرازی صادر شده بود - به ایران رسید با موجی از جوش و جنبش مردم مواجه گردید، مردم ایران قلیانها و هر وسیله‌ای را که برای استعمال دخانیات بکار برده می‌شد شکستند، و به هر نقطه‌ای که این فتوا می‌رسید جنبشی ایجاد می‌کرد و صدای شکستن قلیانها را بدنبال می‌آورد.

حتی بانوان قصر سلطنتی ناصر الدین شاه تمام قلیانهای را که در کاخ وجود داشت بدون اینکه به شاه بگویند خرد کردند، و شاه چون عادت به کشیدن قلیان داشت، از خادم خود قلیان خواست، خادم برای آوردن قلیان رفت، ولی دیر کرد، شاه دوباره درخواست قلیان را تکرار کرد تا در دفعه سوم به خشم آمد و نهیب زد، خادم گفت: تمام کاخ را زیر و رو کردم یک عدد قلیان وجود ندارد و همه مخدرات می‌گویند: چون مرجع تقلید ما میرزای شیرازی، کشیدن قلیان را حرام کرده است، ما قلیانها را، همه را، شکستیم. شاه، ناچار سکوت کرد و در دریائی از خشم و خود خوری فرو رفت.

این جریان، در قهوه خانه‌ها که قلیانهای متعددی با شکلهای مختلف در آنجا وجود داشت پر رنگ‌تر بود و شکستن قلیانها طنین بیشتری ایجاد کرده بود.

۱۲۸. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹.

۱۲۹. اکمال الدین صدوق، ص ۲۶۶.

در این میان که صدای شکستن قلیانها در هر کوی و برزن بگوش می‌رسید، افراد بی‌تقوا و فسّاق نیز به شکستن قلیانهای خود مبادرت می‌کردند، وقتی، از برخی از قلیان کش‌های بی‌مبالات پرسیده شد: شما که از ارتکاب هیچ گناهی پروا ندارید چرا قلیانهای خود را خرد می‌کنید؟

آنها در پاسخ گفتند: ما در عین اینکه مرتکب گناه می‌شویم امید داریم که در روز قیامت پیغمبر اسلام (ص) و اهل بیت او سلام الله علیهم درباره ما شفاعت کنند و بوسیله شفاعت آنها از جهنم نجات پیدا کنیم، ولی اگر اکنون به فتوای مرجع تقلید که نایب اهل بیت است عمل نکنیم دیگر نمی‌توانیم چشم شفاعت به اهل بیت داشته باشیم.

و بالاخره، تعداد بیست میلیون نفر در ایران، استعمال دخانیات را ترک کردند.^{۱۳۰}

این جریان مهم تاریخی، نفوذ و عظمت و محبت علمای راستین اسلام در دلها و دور بودن جباران و ستمگران از حریم دلها را بار دیگر ثابت کرد.

صدور فتوای تحریم تنباکو

و تبدیل نجف اشرف به پایگاهی برای مبارزات سیاسی

از این تاریخ که فتوای زعیم بزرگ جهان تشیع، میرزای شیرازی دائر بر تحریم تنباکو که کمر استعمار را شکست از نجف اشرف صادر شد، این شهر- مخصوصاً با توجه به شاگردانی که میرزای شیرازی تربیت کرده بود پایگاهی برای مبارزات سیاسی و اجتماعی گردید و به مرکزی برای همه جنبشهای اصلاح طلبانه تبدیل شد بطوری که بعد از آن کسانی که بمنظور تأمین استقلال عراق با دولت عثمانی مبارزه می‌کردند مرکز آنها نجف اشرف بود.

چنانکه بعد از آغاز جنگ جهانی اول و اشغال عراق بوسیله حکومت استعمارگر انگلیس، دو مرجع دینی مجاهد و شجاع، رهبری قیام و انقلاب عراق را در سال ۱۳۳۷ بعهدہ گرفتند و عراق را از چنگال استعمار نجات دادند، اولی، عالم بزرگوار، میرزا محمد تقی شیرازی، و دومی، عالم ربّانی، شریعت اصفهانی بود، این را نیز می‌دانیم که نهضت مشروطه ایران نیز از مراجع بزرگوار نجف‌مانند آخوند خراسانی و میرزا محمد حسین نائینی الهام می‌گرفت و به کمک و هدایت آنها گام بر می‌داشت.

خودداری میرزای شیرازی از ملاقات با ناصر الدین شاه

یکی از موضوعاتی که در مکتب اهل بیت عصمت: مورد اهتمام است، مبارزه با ستمگران و جباران است، ستمگرانی که جز به حکومت خود، به چیز دیگری نمی‌اندیشند و به جهت رو آوردن به «فرهنگ کاخ نشینی» در تجملات و لذت‌گرایی غرق می‌شوند و از احوال و اوضاع و دردها و رنجهای کوخ نشینان بی‌خبر می‌مانند و گاهی برای فریب و دلخوشی ضعفاء و دردمندان در حالی‌که در برج عاج نشسته‌اند از آزادی و رفاه و عدالت با الفاظ دهن پرکنی سخن می‌گویند ولی در عمل گامی در این راه بر نمی‌دارند.

احادیث اهل بیت عصمت: از طرفی بر لزوم مبارزه با ستم و ستمگران تأکید می‌نماید و حکومت ظالمان را منشاء پیدایش فقر و فساد و انحراف از حق و پایمال شدن حقوق و رونق یافتن باطل قلمداد می‌کند.^{۱۳۱} و از طرف دیگر احترام و اکرام ظالمان و دوست داشتن آنها و کمک به آنها را یکی از گناهان کبیره معرفی می‌نماید که مصدر همه اینها **قرآن مجید** است که می‌گوید:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ.^{۱۳۲}

«هرگز به طرف ظالمان متمایل نشوید که آتش عذاب الهی شما را فرامی‌گیرد.»

و از طرف سوّم این مطلب نیز روشن است که حکومت امثال ناصرالدین شاه‌جز حکومت ستمگران تاریخ، چیز دیگری نمی‌تواند باشد؛ زیرا او هر چند در تکیه دولت تهران مجالس عزاداری حضرت سید الشهداء (ع) را برپا می‌کرد و اشک می‌ریخت و احياناً اشعاری هم در مصیبت آن حضرت می‌سرود، ولی امیر کبیر آزادی خواه و اصلاح طلب را بدست جلاد می‌سپرد و به دژخیمان دستور می‌داد تا سید جمال الدین اسد آبادی را به فجیع‌ترین صورت از داخل بست حضرت عبدالعظیم بیرون بکشند و با تن برهنه و در سرمای سوزان زمستانی، از راه گردنه‌های اسد آباد همدان از ایران خارج کنند و به عراق تبعیدکنند.

و بالاخره، مفاسد حکومت او را در صفحات قبل از مضمون نامه‌ای که عالم مجاهد، سید جمال الدین اسد آبادی برای زعیم و مرجع بزرگوار شیعه میرزای شیرازی نوشته است خواندیم.

و لذا ناصر الدین شاه که در سال ۱۲۸۷ برای زیارت عتبات مقدّسه به عراق آمد، هر چند تعدادی از علماء در کربلا و نجف از او استقبال کردند و در نجف هم عده‌ای برای ملاقات او رفتند، ولی زعیم و مرجع شیعیان میرزای شیرازی خود را در جبهه مبارزه منفی با او قرار داد و به او اعتنا نکرد، نه به

۱۳۱. تحف العقول، ص ۲۴۵، حدیث را از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است.

۱۳۲. آیه ۱۱۳، سوره هود.

استقبال او رفت، و نه به ملاقات او، شاه برای آن علمائی که به استقبال و ملاقات او رفته بودند پول فرستاد، برای **میرزای شیرازی** نیز فرستاد اما **میرزای شیرازی** قبول نکرد، شاه، وزیر خود **حسن خان** را به محضر **میرزا فرستاد** و او با عتاب و و خطاب از **میرزای شیرازی** خواست که به ملاقات شاه برود ولی او به صراحت و تاکید امتناع کرد، وزیر گفت: بالاخره ممکن نیست که شاه ایران به نجف بیاید و شما را که مرجع دینی هستید نبیند، آیا شما میل دارید که شاه برای زیارت شما بیاید؟ او در جواب گفت: من با پادشاهان کار و ارتباطی ندارم، وزیر دوباره اصرار کرد که ممکن نیست، شاه شما را نبیند، و چون وزیر خیلی الحاح و اصرار کرد **میرزا فرمود**: من به حرم حضرت امیر المومنین (ع) می‌آیم شاه هم آنجا بیاید.

موقعی که **میرزای شیرازی** به حرم مشرف شد **ناصرالدین شاه** هم به حرم آمد و به طرف **میرزا آمد** و با او مصافحه کرد و گفت: شما حضرت امیر(ع) را زیارت کنید تا ما هم با شما به زیارت آن حضرت بپردازیم، **میرزای شیرازی** زیارت آن حضرت را خواند، شاه هم پشت سر او زیارت نامه را خواند و از هم جدا شدند.

علامه **سید محسن امین** می‌گوید: از همین جا مردم **میرزای شیرازی** را بهتر شناختند و به عظمت روحی او بهتر پی بردند و این مورد نخستین موردی بود که کی است و بعد نظر **میرزای شیرازی** برای مردم معلوم گردید.^{۱۳۳}

تربیت شدگان حوزه درس **میرزای شیرازی**

یکی از کارهای مهمی که عالم ربّانی و زعیم عالی مقام **میرزا حسن شیرازی** انجام داد، تربیت شاگردان مبرز و با فضیلت بود که هر یک از آنها در دنیای آن روز مشعل فروزانی گردیدند.

محدث عالی مقام، حاج شیخ عباس قمی در این رابطه می‌گوید:

أَخَذَ مِنْهُ كَثِيرٌ مِنْ فُحُولِ الْعُلَمَاءِ، وَ رَبَّاهُمْ وَ هَدَبَهُمْ عَادُوا أُمَّةً يُقْتَدَى بِهِمْ، قَدْ نَشَرُوا عِلْمَهُ الْجَمِّ وَ فَضْلَهُ الْبَاهِرَ عَلَى صَهَوَاتِ الْمَنَابِرِ وَ بَيْنَ طَيَّاتِ الْكُتُبِ وَ الدَّفَاتِرِ.^{۱۳۴}

«بسیاری از علمای بزرگ از خرمن فضیلت و علم او خوشه چینی کردند، و او در تربیت آنها کوشش کرد و آنها را از لحاظ اخلاق تهذیب نمود که هر یک از آنها پیشوائی مورد اتباع گردیدند، و آنان بودند که علم فراوان و فضیلت درخشان **میرزای شیرازی** را از فراز منبرها و در صفحات کتابها و دفاترشان منتشر ساختند.»

۱۳۳. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۵.

۱۳۴. الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۹۳.

ما در اینجا تعدادی از مشاهیر این شاگردان را برای نمونه ذکر می‌کنیم.

| | |
|--------------------|--|
| متوفای ۱۳۲۲ قمری | حاج آقا رضا همدانی صاحب مصباح الفقیه |
| متوفای ۱۳۲۱ قمری | سید اسماعیل عقیلی نوری، مولف کتاب کفایة الموحدين |
| متوفای ۱۳۱۸ قمری | آخوند، ملافتحعلی سلطان آبادی اراکی |
| متوفای ۱۳۲۶ قمری | حاج میرزا حبیب الله موسوی خوئی، صاحب شرح نهج البلاغه |
| شهادت در ۱۳۲۷ قمری | حاج شیخ فضل الله نوری |
| متوفای ۱۳۲۹ قمری | آخوند، ملا محمد کاظم خراسانی |
| متوفای ۱۳۲۸ قمری | آسید عبدالله بهبهائی، از رهبران مشروطیت |
| متوفای ۱۳۳۲ قمری | حاج سید احمد کربلائی، عالم اخلاقی معروف |
| متوفای ۱۳۳۶ قمری | آقا سید محمد کاظم یزدی، صاحب العروة الوثقی |
| | میرزا محمد تقی شیرازی، میرزای دوم، |
| متوفای ۱۳۳۸ قمری | صاحب فتوای معروف در مبارزه و جهاد با استعمار |
| متوفای ۱۳۴۱ قمری | آقا سید محمد طباطبائی، از رهبران مشروطیت |
| متوفای ۱۳۲۰ قمری | حاج میرزا حسین نوری، محدث و رجالی معروف |
| متوفای ۱۳۳۰ قمری | حاج شیخ حسن علی تهرانی ^{۱۳۵} |
| | حاج میرزا حبیب خراسانی، عالم مشهور و صاحب دیوان معروف متوفای ۱۳۲۷ قمری |
| متوفای ۱۳۵۴ قمری | سید حسن صدر |
| متوفای ۱۳۵۵ قمری | حاج شیخ عبدالکریم یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم |

اغلب این شاگردان بعداً پرچمدار مبارزات سیاسی شدند

۱۳۵. همین حاج شیخ حسنعلی تهرانی بوده است که در جلسات درس میرزا پیش از شروع درس بدستور وی مقداری از نهج البلاغه را می‌خوانده و توضیح می‌داده است.

این نکته نیز روشن است که اخلاق و روحیات استاد در شاگرد تأثیر بسزائی دارد، شاگرد که هر روز در انتظار درس بیاد استاد و بخاطر استاد می‌نشیند و موقع ورود وی بعنوان تعظیم و تکریم از جای خود بر می‌خیزد و سپس در مقابل او زانوی ادب به زمین می‌زند و از دل و جان به کلام استاد گوش می‌دهد و کلام استاد تا اعماق جانش نفوذ می‌کند و این جریان تکرار می‌شود، گاهی به چند سال می‌رسد، مسلماً اخلاق و حرکات استاد را نیز پذیرا می‌گردد، درس، تنها گوش دادن به مطالب علمی استاد نیست، بلکه اخلاق و اعمال او نیز درس است.

و لذا بزرگان علم و فضیلت مانند **خواجه نصیرالدین طوسی در آداب المتعلمین و شهید ثانی در منیه المرید** تأکید می‌کنند که در گزینش استاد از جهت تقوا و تعهد و اخلاق، وقت صرف کنید و کوشا باشید. بر این اساس است که اغلب شاگردان **میرزای شیرازی** علاوه بر داشتن مقام علمی - در حدّ اعلاء - مجاهد راه حق و **مشعلدار مبارزه** با استعمار و استبداد و پیشتانز در میدان مبارزه گردیدند.

همین‌ها بودند که در نهضت‌های ضدّ استعماری و ضد استبدادی که بعد از درگذشت او در عراق و ایران بوجود آمد پرچم مبارزه را بدوش گرفتند و نگذاشتند که این پرچم به زمین بیفتد و این چراغ خاموش شود تا اینکه نوبت مبارزه و جهاد به بزرگ مجاهد اسلام، بر هم زنده هیمنه و قدرت استکبار جهانی، و در هم کوبنده رژیم دو هزار و پانصد ساله رژیم شاهنشاهی، **امام خمینی (ره)** رسید و موفق گردید که در کشور ایران حکومت اسلامی را بنیان‌گذارد، این مرد مجاهد و بزرگ نیز شاگرد شاگرد **میرزای شیرازی** است.

ان فی ذلک لَذِکْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ^{۱۳۶}

هجرت میرزای شیرازی به سامراء

فقیه و زعیم بزرگوار اسلام **میرزای شیرازی** در اواخر عمر خود، در سال ۱۲۹۱ قمری به سامراء هجرت کرد و ۲۱ سال از عمر پر برکت خود را در این شهر سپری کرد و درباره سبب مهاجرت او به سامراء سخنهای زیادی گفته‌اند ولی بنظر برخی از شرح حال نویسندگان علت مهاجرت وی به سامراء این بود که آن شهر زیارتی که مرقد مطهر **عسکریین: حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری** ۸ در آن واقع شده است تا حدّی مهجور گردیده و بصورت یکدهکده کوچکی در آمده بود. و بواسطه

مهاجرت این مرجع عالی مقام که در آن عصر تنها مرجع تمام شیعیان در اقطار جهان بود **سامراء** شهرت و رونق عظیمی پیدا کرد و محل رفت و آمد عموم جهانیان، و مقصد مشتاقانی گردید که برای

ملاقات او و یا برای انجام حوائجی که داشتند به محضر مبارک او مشرف می‌شدند، و به برکت وجود آن زعیم بزرگ، حوزه علمیه پر رونقی در آن شهر بوجود آمد، جلسات درس و بحث فراوانی در آن برقرار گردید، مخصوصاً برقرار شدن درس او در **سامراء** که پرشکوه‌ترین و با عظمت‌ترین درسهای فقهی و اصولی آن روز بود جاذبیت بسیار موثری داشت که اعظام علماء، و افاضل فضلاء، و طلاب را به آن پایگاه مقدس می‌کشید، و به امر و همت این مرجع عالی مقام در آن شهر، مدارس تأسیس گردید، و در نتیجه، بناهای عظیم، و خانه‌های زیاد، و محله‌ها و بازارهای متعدد در **سامراء** بوجود آمد، و بالاخره، آن شهر مهجور که بارگاه ملکوتی **حضرت هادی و حضرت عسکری** ۸ بود به یک شهر مشهور و آباد مبدل گردید.

طوبی له و حسن مآب

روزی که آن عالم ربّانی، که حصن حصین اسلام بود، عزم رحیل به جهان‌دیگر کرد نام نیکو و آثار نیک بسیاری را پشت سر گذاشت.

او در طی عمر پر برکت خود صدها مسجد و مدرسه و بیمارستان و دارالشفاء و درمانگاه تأسیس کرده و **صدها هزار خانه** برای بی‌خانمانها ساخته بود.

او به زندگی صدها هزار بی سر و سامان، سر و سامان بخشیده بود او هزاران شاگرد از علمای طراز اول اسلام را در مکتب پر فضیلت خود تربیت کرده بود.

او صدها حوزه علمیه را در شرق و غرب جهان تأسیس کرده و هزاران حوزه علمیه را سالها اداره کرده و رونق بخشیده بود.

او صدها ابتکار علمی که هر یک پایه‌ای از پایه‌های علوم اسلامی بود بوجود آورده بود.

او کعبه مشتاقان و پناه بی پناهان و درمان دردمندان بود، و بالاخره، او میلیونها دل را بوسیله دادن درس ایمان و تقوا و محبت و ولایت **اهل بیت عصمت**: و زهد و ساده زیستی و اخلاص خود آباد ساخته بود.

او با همراه داشتن یک دنیا علم و کمال و سرمایه‌های معنوی از قبیل ملکات فاضله و نتایج اعمال صالحه به لقاء الله پیوست، مرگ برای او مبارک، و رسیدن به محبوب بود، او با سرمایه‌های عالی رفت،

و با همین سرمایه‌ها محشور خواهد شد. چه سعادت است این طور مردن! و چه قدر گوارا است! گوئیا درباره این چنین مرگها است:

راحتِ جان طلبیم از پی جانان بروم

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

هر که می‌خواهد خوب بمیرد باید سعی کند که خوب زندگی کند

اینکه گفتیم این سرمایه‌های عالی را همراه داشت و با همین سرمایه‌ها محشور خواهد شد، نظر به این احادیث داشتیم:

۱- كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ.

«با همان وضع و حال که زندگی می‌کنید خواهید مرد و با همان وضع و حال که مرده‌اید مبعوث خواهید شد و سر از خاک بر خواهید داشت.»

۲- لَا يُحْشَرُ الْمَرْءُ الْأَعْلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ وَلَا يَمُوتُ إِلَّا عَلَى مَا عَاشَ عَلَيْهِ.

«حشر هر کس با همان حالی است که مرده است و مرگ هر کس نیز با همان حالی است که با آن زندگی کرده است. و انسان با مردن عوض نمی‌شود و مرگ فقط وسیله انتقال از جهانی به جهان دیگر است.»

سنگ مرگ آمد نمکها را محک

هر کسی را دعوی حسن و نمک

تشییع جنازه پر شور و بی نظیر

از آنجا که تشییع جنازه این عالم ربانی و فقیه و زعیم اسلام از جهت شور و عظمت بی سابقه است و از طرفی شاهد بزرگی است برای بحث فعلی ما که محبوبیت علمای راستین اسلام است ذکر آن در این مورد مناسب است:

میرزای بزرگ شیرازی در شب چهارشنبه ۲۴ شعبان سال ۱۳۱۲ در شهر سامراء بعد از خواندن نماز مغرب و عشاء به لقاء الله پیوست همینکه مردم از رحلت او اطلاع پیدا کردند فوج فوج، اشک ریزان و به سر و سینه زنان و شیون کنان به طرف بیت او سرازیر شدند و چون تصمیم بر این بود که جنازه مطهر او در نجف، در آستانه مقدس ابو الائمه النقباء النجباء حضرت امیرالمؤمنین (ع) به خاک سپرده شود بعد از اینکه پیکر او را در شط سامراء غسل دادند عصر چهارشنبه تصمیم به حرکت دادن جنازه به طرف کاظمین گرفتند ولی ازدحام و صف نا پذیری بوجود آمد و تمام مردم سامراء، زن و مرد

با گریه و شیون و پرچمهای سیاه جمع شدند و هزار نفر هزار نفر برای نزدیک شدن به جنازه برای اینکه آن را بدوش بگیرند یا دست خود را به صندوقی که جنازه در داخل آن بود برسانند یا لااقل از نزدیکتر آن را ببینند هجوم می‌آوردند.

در کتاب اعیان الشیعه می‌نویسد:

وَ كَانَ يَوْمٌ وَ فَاتِهِ يَوْمًا عَظِيمًا، كَثُرَتْ فِيهِ الْحَسَرَاتُ وَ سَأَلَتْ الْعَبْرَاتُ.^{۱۳۷}

«روز وفات او روز بزرگی بود و حسرتها و تأثرها فراوان و سیل اشکها سرازیر بود.»

و بالاخره، جنازه روی دوش انبوه جمعیت حرکت داده شد ولی هر قدمی که برداشته می‌شد بر کثرت جمعیتی که از قرای اطراف با خبر می‌شدند و برای شرکت در تشییع می‌آمدند افزوده می‌شد، قبائل و عشائر و اهالی روستاهائی که در آن حوالی بودند همه و همه به سر و سینه زنان و اشکریزان با پرچمهای سیاه می‌آمدند و برای تیمن و تبرک در رساندن خود به نزدیک جنازه حرکت می‌کردند و فشار می‌آوردند و به همین ترتیب بود تا به اولین شهری که بر سر راه بود یعنی کاظمین نزدیک شدند اهالی کاظمین تا دو سه فرسخی با سینه زدن و اشک ریختن و شیون و فریاد زیاد و پرچمهای سیاه به استقبال جنازه آمدند و جنازه را که به شهر کاظمین رساندند آن را به حرم مقدس حضرت کاظم و حضرت جواد (ع) بردند و آن جنازه آن شب مهمان این دو امام (ع) بود.

صبح روز پنجشنبه جنازه را در میان انبوه جمعیت عزادار کاظمین به طرف بغداد حرکت دادند هنگامی که اهالی بغداد اطلاع پیدا کردند، شهر بغداد از جا کنده شد، مردم آن شهر حتی کفار ساکن بغداد برای استقبال جنازه با چشمهای اشکبار، سینه زنان، با پرچمهای سیاه حرکت کردند، با شور و شیون و غوغا به صف تشییع کنندگان پیوستند و در هر لحظه روند افزایش جمعیت ادامه می‌یافت تا نزدیک بغداد رسیدند جنازه را که روی زمین گذاشتند انبوه جمعیت با زدن به سر و سینه و خواندن نوحه و اشک و عزا اطراف جنازه را مانند پروانه احاطه کردند، بعد از چند ساعت، هنگامی که جنازه را از روی زمین برای حرکت به سوی کربلا برداشتند، مردم خاک روی زمینی را که جنازه روی آن گذاشته شده بود مُشت مُشت، ذره ذره، برای تبرک برمی‌داشتند، و بسیاری آن خاک را بصورت خود می‌مالیدند و یا مانند توتیا به چشم می‌کشیدند!!

مردم شهر کربلا نیز یکجا برای استقبال جنازه و شرکت در تشییع با پرچمهای سیاه و خواندن نوحه و مرثیه، و با اشک و آه به حرکت درآمدند، و با شور و فریاد به جمعیت تشییع کننده پیوستند و با این ازدحام وصف ناپذیر جنازه را به حرم حضرت سید الشهداء (ع) رساندند، و به داخل حرم برای زیارت

بردند و چند ساعت در آن حرم مطهر و اطراف آن برای اینکه وداع آن عارف ربانی از مولای خود صورت بگیرد، در حالی که اشک می‌ریختند و به سینه می‌زدند صبر کردند.

از آن پس، جنازه را از کربلا به طرف نجف در حالیکه هر اندازه که پیش می‌رفتند بر ازدحام جمعیت افزوده می‌شد حرکت دادند و اهالی نجف، علماء و غیر علماء، با پرچمهای سیاه و سینه زنان و خواندن نوحه و مرثیه و حالت اشک و عزا به استقبال آن جنازه آمدند، و با تأسّف و اندوه به صفوف تشییع کنندگان ملحق شدند تا اینکه این جمعیت عزادار و بسیار انبوه به همراه جنازه وارد نجف اشرف شدند.

و جنازه دربان این بارگاه با عظمت راه، این خدمتگزار موفق راه، این شاگرد مخلص راه، این عاشق ولایت راه، این عالم ربّانی راه، این سرباز مجاهد راه اسلام راه، این معلّم شاگردان امام صادق (ع) راه، این مربّی سربازان حضرت ولی عصر (ع) را در محضر صاحب ولایت، امیر المومنین (ع) بر زمین نهادند و بعد از زیارت، درب حرم را بستند تا این جنازه از اول شب تا نصف شب تنها مهمان حضرت امیرالمومنین (ع) باشد.

و جریان این تشییع از آغاز تا انجام، یک هفته طول کشید، روز چهارشنبه ۲۴ شعبان که از سامراء حرکت کرده بودند، در روز سه شنبه آخر شعبان وارد نجف شدند، و بعد از نصف شب اول ماه رمضان، جنازه را از حرم بیرون آوردند تا در محلی که نزدیک آن آستان مقدس بود و قبلاً در نظر گرفته بودند دفن کنند.

همینکه کندن و آماده کردن قبر تمام شد، از تربت مخصوص سیّد الشهداء (ع) که میرزای شیرازی در حال حیات برای مفروش کردن قبر خود ذخیره کرده و در نزد وکیل خویش حاج محمد ابراهیم کازرونی گذاشته بود کف قبر را مفروش کردند و آن جسد مطّهر را به بُرد یمانی که همراه داشتند پیچیدند و در آن شب که شب غرّه رمضان بود جهانی از علم و فضیلت و تقوا و اخلاق را در آغوش خاک جا دادند.^{۱۳۸} و مجالس عزاداری و ترحیم در شهرهای عراق و ایران و سرتاسر جهان تشییع برپا شد.

قصیده سید جعفر حلّی در مرثیه میرزای شیرازی

شعراء قصائد زیادی در مرثیه او سرودند که مقداری از یکی از آنها که آن را سید جعفر حلّی شاعر و ادیب فرزانه عرب سروده است این است:

۱. أَنَسَى تَقَوْمٌ لِدِينِ اللَّهِ قَائِمَةً
- و لَيْسَ فِيهَا الْإِمَامُ السَّيِّدُ الْحَسَنُ
۲. مَا سِرْتِ وَحَدَكِ فِي نَعَشٍ حُمِلَتْ بِهِ
- بَلْ أَنْتَ وَالْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ مُقْتَرَنُ

۳. كَمْ بَيْتٍ تَسْهَرُ وِ الْاِسْلَامِ فِي سِنَةٍ
 ۴. وَ كَمْ حَمِيَّتٌ تُغُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ هُمْ
 ۵. مِنْ لَوْفُودِ الْتِي تَأْتِي عَلَي ثِقَةٍ
 ۶. فَلَا يَبْذُلُكَ مَاءَ الْوَجْهِ مُبْتَذَلٌ
 ۷. كَأَنْ أَبَاءَ أَيْتَامِ الْوَرَى تَرَكَوْا
- مطاعناً مَنْ لَوْ أَهْمَلُوا طَعَنُوا
 مَا بَيْنَ أُنْيَابِ خُمْصِ الْأَسَدِ لَوْ فَطَنُوا
 بِأَنَّ وِ ادِيكَ فِيهِ الْعَارِضُ الْهَتَنُ
 وَ لَا يَمْنُكَ تَنْكِيْدُ وَ لَا مَتْنُ
 لَهُمْ كَنُوزاً بِسَامِرَاءَ تُخْتَزَنُ

یعنی

۱. چگونه ممکن است ستونی برای خیمه دین برپا شود و حال آن که امام سید حسن شیرازی در میان نیست.
۲. تو در آن جنازه‌ای که حمل شد تنها نبودی بلکه عدل و توحید همراه تو بود.
۳. چه روزگار طولانی که تو شبها بیدار ماندی و اسلام را پاس دادی تا اسلام در آرامش بسر برد.
۴. چه روزگار طولانی که تو مرزهای مسلمانان را که در میان شیران درنده قرار گرفته بودند حفظ کردی.
۵. بعد از تو چه کسی از اشخاصی که با اطمینان به رسیدن حوائج و آمال خود به طرف تو می‌آمدند و به حوائج و آرزوهای خود می‌رسیدند پذیرائی خواهد کرد؟
۶. تو آنقدر بلند نظر و بزرگوار بودی که در مقابل این همه احسان و مساعدت که می‌کردی لازم نبود که اشخاص از آبروی خود برای رسیدن به آن احسانها مایه بگذارند و احسان تو هرگز نقصان نمی‌پذیرفت و در دنبال آن هرگز منت گذاری نبود.
۷. تو پدر یتیمان بودی، همه یتیمان عصر تو، گنج خود و وسیله زندگی خود را در سامراء می‌دانستند.^{۱۳۹}

۶- علامه امینی مصلح اجتماعی و مشعل افروز وحدت اسلامی

علامه شیخ عبدالحسین، احمد امینی، تبریزی، نجفی، در سال ۱۳۲۰ هجری قمری در شهر تبریز در خانواده علم و تقوا قدم به عرصه این جهان نهاد، و در پرتو تربیت پدر خود میرزا احمد که یکی از

علمای معروف آن عصر بود راه تحصیل و کمال را در پیش گرفت، و بعد از تحصیل ادبیات و منطق در نزد اعلام آن عصر در حالی که نبوغ و استعداد از آغاز در سیمای او آشکار بود به تحصیل پرداخت، و سپس بمنظور نیل به مقامات عالی علمی راهی حوزه علمیه نجف اشرف شد و در درس آیات سید ابو تراب خوانساری متوفای ۱۳۴۶ هجری قمری و سید محمد فیروز آبادی متوفای ۱۳۴۵ هجری قمری شرکت جست، و پس از گذشت آنها در دروس اساطین دیگر حوزه نجف نیز حضور یافت و بعد از تکمیل مراتب علمی در راه انجام یک مقصد بسیار بزرگی که نام این نابغه علم و جهاد را جاویدان ساخت گام نهاد و در حقیقت آغاز گر یک نهضت عظیم علمی گردید که تاریخ مانند آن را کمتر در سینه خود ثبت کرده است.

همت او در خدمت به معارف محمدیه و شناساندن اهل بیت عصمت: از ستاره فرقدان بالاتر و از ثریا والاتر بود.

او در راه انجام نهضت خود تا آخرین نفس هرگز از پاننشست، مطالعات وسیعی انجام داد، یادداشتهای فراوانی برداشت، نوشته‌های بسیاری نوشت، مسافرتها کرد، شهرها و ممالک را زیر پا گذاشت، راههای پر فراز و نشیب برّو بحر و فضا را پیمود، تلخی‌ها و سختی‌ها را بر خود هموار کرد، از راحت‌زندگانی صرف نظر نمود، در راه هدف خود نه قلمش را آرامی و نه چشمشرا قرار داد، و در وحشت و تنهائی غربت زندگی، جز با قلم و دفتر انس‌نگرفت، و در شبهای تار چراغی جز تألیفات قرون و اعصار روشن نکرد، و شبهای بسیاری در کتابخانه‌ها به صبح رسانید، و فقط با یاد خدا دلش خوش بود، و با عشق ولایت اهل بیت: قلبش در سینه می‌تپید.

جَزَاهُ اللهُ عَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا وَ جَعَلَهُ مِنْ رُفَقَاءِ مَنْ كَانَ يُحِبُّهُ وَ يَتَوَلَّاهُ.

منشأ اختلاف و ضعف مسلمانان چیست؟

برای پی بردن به اهمیت کارِ علامه امینی، لازم است راهکارهای این عالم بزرگ‌مورد توجه قرار بگیرد:

نخستین موضوعی که فکر علامه امینی را به خود مشغول کرد، مشاهده‌احوال مسلمانان بود، او دید، در میان مسلمانان با داشتن قرآن مجید و معارف و احکام اسلامی که از جهت عبادات و آداب و اخلاق و

سیاست و اقتصاد و فرهنگ و در یک کلام در همه ابعاد کامل و سعادت بخش است، اختلاف و تفرقه‌بسیاری در اصول و فروع حکمفرما است و از جهت وضع سیاسی و اجتماعی هم مسلمانان با ضعف و انحطاط مواجه می‌باشند.

تاریخ سخن می‌گوید

او با فکر موّاج و دقیق خود برای ریشه یابی این موضوع، تاریخ اسلام و مسلمین را مورد مطالعه قرار داد و قسمت مهمّی از عمر خود را در مطالعه کتب تواریخ گذرانید و مطالب تاریخی را با دقّت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و بطوری در این قسمت غور و بررسی کرد که می‌توان او را **فقیه التاریخ** نیز نامید.

او می‌گفت:

«تاریخ اسلام یک واحد پیوسته و مربوط به هم است، مانند **حلقه‌های یک زنجیر یا بستر یک رود** که پاره‌ای از آن زمینه پاره‌دیگر است. و وضع کنونی امت نتیجه سیر تاریخی گذشته است و تاریخ نیز سرآغاز راه گشائی بسوی آینده است.»

بنابراین برای درک علّت وضع کنونی و اینکه چه علّت‌هایی باعث انحطاط امت اسلامی گردیده است؟ و منشأ این تفرقه‌ها چیست؟ و هم اکنون چه عاملی موجب پیشرفت در آینده می‌شود؟ باید تاریخ را مورد بررسی قرارداد؛ چون ریشه همه اینها در اعماق تاریخ گذشته مسلمانان است. بنابراین لازم است روش زندگی گذشتگان قرون و اعصار را بررسی کنیم.

مسأله رهبری سرنوشت ساز است

علامه امینی، مسأله رهبری و امامت امت اسلامی را نیز در راهکارهای خود مورد نظر و اهتمام قرار داده و گفت: **مسأله رهبری**، مسأله مهمی است و رهبر یک ملت تأثیر بسیار مهمّی در سرنوشت و اخلاق آن ملت دارد، **حضرت امیر(ع)** فرموده است:

النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ.^{۱۴۰}

«مردم به رهبر خویش بیش از پدرانشان شباهت دارند.»

می‌دانیم، اخلاق پدر و مادر، تأثیر بسیار مهمی در ساختار وجودی فرزندانشان دارد، ولی **حضرت امیر(ع)** تأثیر اخلاق رهبر را بیش از اخلاق پدر و مادر معرفی می‌کند.

۱۴۰. تحف العقول، کلمات حضرت امیر (ع).

و این را نیز می‌دانیم که پیغمبر اکرم (ص) خود، رهبر جامعه اسلامی بود و همین رهبری پیغمبر اسلام (ص) بود که مردم جاهلیت را به یک ملت مقتدر و کامل در همه ابعاد تبدیل کرد و از میان آنها ابوذرها، عمارها، مقدادها و... بوجود آورد.

اختلاف میان شیعه و اهل سنت به مسأله رهبری بر می‌گردد

علامه امینی گفت:

«ریشه اختلاف میان شیعه و اهل سنت مسأله رهبری است و اکنون که ریشه اختلاف روشن شد بیائید به بینیم حق با کدام طرف است تا آثار شوم این اختلاف و دوگانگی که موجب انحطاط عالم اسلامی و ضعف ملل مسلمان است از میان برداریم.»

اکنون باید دید آیا پیغمبر اکرم (ص) بعد از خود جانشینی برای خود معین کرد یا نه؟

آیا می‌توان پذیرفت که این دین که کاملترین و آخرین ادیان است و پیغمبر اسلام در تأسیس و تثبیت این دین، این اندازه مجاهدت و زحمت را متحمل شده است در موقع ارتحال، این دین و پیروان آن را همینطور رها کند و بدست‌زمانه بسپارد و برود؟

علامه امینی با اقامه این چند دلیل اثبات کرد که هرگز این منطق که حضرت پیغمبر اکرم (ص) کسی را برای جانشینی خود معرفی نکرده باشد، قابل قبول نیست:

۱- دلیل عقلی

پس از توجه به اینکه، مسأله رهبری از نظر عقلی، با اهمیّت‌ترین مسأله حیات بشر است و احتیاج مردم به رهبر و سرپرست در درجه اول احتیاجات زندگی است و حضرت رسول اکرم (ص) عاقلترین افراد انسانها است، گفتن این حرف که پیغمبر (ص) بدون وصایت و تعیین رهبر برای ملت مسلمان از میان ملت رفت، از منطق عقل بسیار دور است.

اهل سنت در نقل‌های خودشان از عمر و عائشه و عبدالله بن عمر و امثال آنها نقل می‌کنند - ما هم قبلاً در بحث در موضوع هدایت ذکر کردیم - که ملت را بی‌سرپرست گذاشتن هرگز صحیح نیست و آنوقت به پیغمبر اکرم (ص) نسبت می‌دهند که او مردم را بی‌سرپرست گذاشت و در گذشت!!!

به شهادت تواریخ اهل سنت اگر چند روز حضرت رسول اکرم (ص) در حال حیات خود از مدینه مسافرت می‌کرد جانشینی برای خود معین می‌کرد با این‌وصف چگونه ممکن است برای پس از درگذشت خود جانشین معین نکرده باشد!

۲- اصل وصایت در شرایع و ادیان الهی

یکی از اصول مهم در شرایع و ادیان الهی اصل وصایت است که پیغمبران گذشته: بر اساس وحی الهی، هر یک، قبل از درگذشت خود، جانشینی برای خود معین می‌کرده است؛ بنابراین اصل پیغمبر اسلام (ص) نیز از این سنت الهی مستثنی نیست و او هم باید در سایه وحی برای خود جانشین معین و معرفی کرده باشد.

۳- دلائل نقلی: جریان غدیر خم، و حدیث ثقلین

جریان غدیر خم که بیانگر قاطع، برای تعیین حضرت امیر مومنان (ع) بعنوان جانشین حضرت رسول اکرم (ص) بعد از خود می‌باشد با توضیح قاطع از جهت سند و دلالت مورد بحث واقع شده بطوریکه هیچ تردیدی برای کسی باقی نمی‌گذارد مگر اینکه با دیده تعصب و عناد نگاه کند.

پیغمبر اکرم (ص) دو عامل هدایت مردم را در میان آنها گذاشت و تأکید کرد که: این دو تا را با هم در نظر بگیرید، و مطابق هدایت این دوتا، در زندگی گام بردارید و هرگز از اینها جدا نشوید که جدائی از آنها موجب گمراهی شما خواهد شد.

این، مضمون حدیث ثقلین است که از جهت دلالت و سند کسی نمی‌تواند در آن تردید کند که در جلد سوّم «الغدیر» ص ۸۰ با توضیح کامل ذکر شده است.

علامه امینی در جلد ۲ «الغدیر» ص ۳۰۱ حدیث سفینه را با این مضمون:

عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَلَا إِنَّ مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ، مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

آگاه باشید اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح می‌باشند هر که در آن کشتی سوار شد نجات می‌یابد و هر کس از آن تخلف کند غرق می‌شود، نقل می‌کند سپس می‌گوید: شافعی در رابطه با این حدیث چنین گفته است:

وَأَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَتْ بِهِمْ مَذَاهِبُهُمْ فَمِىَ أَبْحُرِ الْغَىِّ وَ الْجَهْلِ

وَأَمْسَكَتُ حَبْلَ اللَّهِ وَ هُوَ وَ لَأَنْتُمْ رَكِبْتُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِي سَفْنِ النَّجَا وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتَمِ الرُّسُلِ كَمَا قَدْ أَمْرُنَا بِالتَّمَسُّكِ بِالْحَبْلِ

یعنی چون دیدم مذاهب مختلف مردم، آنها را در دریای ضلالت و جهل فرو برده است من با نام خدا بر کشتی‌های نجات که آن **اهل بیت مصطفی**: که خاتم پیغمبران است سوار شدم و به رشته ولایت آنها که رشته خداوند است که ما مأمور به چنگ زدن بر آن رشته شده‌ایم چنگ زدم.

مسأله غدیر خم به همه انسانها در همه اعصار ارتباط دارد

علامه امینی اصرار بر این مطلب داشت که فکر نکنند **مسأله غدیر خم**، یک مسأله تاریخی گذشته است، یا یک مسأله فرقه‌ای است، بلکه مسأله غدیر خم، مسأله رهبری همه انسانها در تمام اعصار است که عمل به احکام اسلامی و فرا گرفتن و اجرای آن و همچنین ابلاغ آن به اقوام و ملل جهانیان در پرتو رهبری کسی میسر است که وجودش از هر حیث دنباله و امتداد وجود **پیامبر (ص)** باشد و با همه ملکات **پیامبر (ص)** پرورش یافته، و از کودکی در دامن **پیامبر (ص)**، بزرگ شده و لحظه‌ای انحراف در زندگی او راه نیافته، و بت، نپرستیده، و اساساً دارای مقام عصمت بوده و در همه فضائل و کمالات بعد از **پیغمبر اسلام (ص)** از همه برتر بوده است. و همه می‌دانند که چنین فردی در اسلام با این مشخصات به تصدیق تمام فرق اسلام بلکه دیگر بیگانگان آگاه از تاریخ اسلام جز **علی بن ابی طالب (ع)** کسی نبوده است، این بود که آن حضرت به دستور خداوند او را برای ادامه رسالت اسلام و دنباله گیری دقیق آن معین کرد و چون **مسأله غدیر خم** با همه انسانها در همه اعصار مربوط است اهل بیت نبوت: نیز در هر فرصتی آن را گوشزد می‌کردند و برای موضوع رهبری به آن استدلال می‌کردند، تا هیچ وقت بدست فراموشی سپرده نشود، بانوی اکرم، حضرت صدیقه کبرا، فاطمه زهرا (س) در خطبه معروف خود - که در واقع تفسیری است بر ارزشها و اصالت‌های اسلام و دفاع نامه‌ای است از حکومت حقّه، و نشان دادن خط مشی صحیح در لزوم پیروی از امام حق - از تعیین **حضرت امیر (ع)** برای خلافت با تاکید قاطع سخن می‌گوید و **حضرت امام حسن مجتبی**، و **حضرت سید الشهداء**، و **عبدالله بن جعفر**، و **عمار بن یاسر**، و **اصبغ بن نباته**، و **قیس بن سعد** نیز آن را برای مردم ذکر می‌کنند.^{۱۴۱}

از اینجا است که **حضرت باقر**، و **حضرت صادق**، و **حضرت رضا**: عید غدیر را مطرح می‌کردند و روز غدیر را عید می‌گرفتند و به مردم یاد آوری می‌کردند که عید غدیر بزرگترین عید اسلام است.^{۱۴۲}

اکمال دین و اتمام نعمت در سایه غدیر

علامه امینی از ۱۵ تفسیر معتبر از تفاسیر اهل سنت نقل می‌کند که:

۱۴۱. الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۶ - ۲۱۳.

۱۴۲. الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۷.

آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»^{۱۴۳} در روز غدیر پس از نصب علی بن ابی طالب (ع) به خلافت و امامت نازل شده است.

سپس می‌گوید:

«مورخان و محدثان نوشته‌اند، روزی طارق بن شهاب کتابی (از اهل کتاب، یهودی یا مسیحی) در حضور خلیفه دوم گفت: اگر این آیه (یعنی آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ؛ امروز دینتان را کامل کردم) در دین ما نازل شده بود روز نزول آن را جشن می‌گرفتیم.»^{۱۴۴}

پس ملاحظه می‌کنید که به تصریح قرآن کریم، اسلام بدون فلسفه سیاسی و نصب رهبر از جانب خداوند کامل نیست و مسأله رهبری و حکومت از جانب خدا جزء دین است.

با کمال تأسف قدرت طلبها صاحب غدیر را خانه نشین کردند

شما می‌دانید که بعد از ارتحال حضرت پیغمبر(ص) چه شد! در حالی که اگر به سفارش پیغمبر(ص) عمل می‌شد و صاحب غدیر زمام امور مسلمانان را بدست می‌گرفت، اسلام در مسیر صحیح خود به راه خویش ادامه می‌داد و وضع اسلام و مسلمانان غیر از آنچه که شد و غیر از آنچه که هم اکنون می‌بینیم می‌شد.

می‌دانیم که انحراف از راه علی(ع)، انحراف از حق است؛ چه اینکه پیغمبر(ص) فرمودند:

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ وَعَلَى لِسَانِهِ يَدُورُ.^{۱۴۵}

می‌دانیم اگر خلافت را به علی(ع) می‌سپردند علی(ع) همه را به صراط مستقیم هدایت می‌کرد و پیش می‌برد؛ زیرا حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

انْ وَلِيَّتُمُوهَا عَلِيًّا وَجَدْتُمُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَسْئَلُكُمْ بِكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.^{۱۴۶}

«اگر خلافت اسلامی را به علی(ع) بسپارید، رهبری خواهید داشت که راه را شناخته

است، همه شما را به صراط مستقیم پیش می‌برد.»

۱۴۳. آیه ۳، سوره مائده.

۱۴۴. الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۳.

۱۴۵. الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۸.

۱۴۶. تاریخ خطیب، ج ۱، ص ۴۷.

می‌دانیم هر جامعه‌ای که ولایت علی بن ابی طالب (ع) را قبول نداشته باشد از همه برکات محروم خواهد شد چه اینکه حضرت پیغمبر (ص) فرمودند:

لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ ثُمَّ أَتَى اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) بِبُغْضِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ جَاحِدًا لِحَقِّهِ نَاكِرًا لَوْلَايَتِهِ لَأَنْعَسَ اللَّهُ خَيْرَهُ وَجَدَّ أَنْفَهُ.^{۱۴۷}

هر کس که هفت هزار سال عبادت خداوند بپردازد ولی روز قیامت با بغض علی بن ابی طالب (ع) محشور شود و بغض به این معنی که حق علی بن ابی طالب را (حق علی بن ابی طالب خلافت بلافصل پیغمبر (ص) است) انکار کند، پیمان ولایت علی (ع) را بشکند، خداوند خیر و برکت را از زندگی او سلب می‌کند و او را زبون و ذلیل می‌گرداند.

بنابراین، آنچه که بر سر امت اسلامی آمده است و می‌آید همه و همه در نتیجه پشت سر انداختن وصایت پیغمبر (ص) می‌باشد.

امیر مومنان (ع) بعد از اینکه مدت ۲۵ سال از حق خود - که حق جامعه اسلامی هم بود - محروم گردید و برای مصلحت صبر کرد، در خطبه‌ای که خطبه شقشقیه نامیده می‌شود و خطبه سوم از خطب نهج البلاغه است درد دل خود را آشکار می‌کند و عواقب انحراف آنها را شرح می‌دهد.

علامه امینی در جلد ۷ الغدير این خطبه حضرت امیر (ع) را از ۲۸ طریق غیر از طریق سید رضی از علمای اهل سنت نقل می‌کند.^{۱۴۸}

۴۰۸۶۸۴ حدیث مجعول در کتب اهل سنت

علامه امینی که الحق یکی از مصلحان راستین دینی و اجتماعی است در همه حرکات و سکنات خود و در کلیه نوشته‌های خود در اندیشه سامان بخشیدن به نابسامانیها و نشان دادن راههای انحراف از خط اصیل اسلامی بود.

او می‌کوشید احادیث ناروا و مجعول که روی اغراض و مطامع ساخته شده و در کتابها آمده و بنیان وحدت و هماهنگی اجتماعی اسلامی را بر هم زده است نشان بدهد تا امت اسلامی در پیمودن راه خلاف تشییع که اسلام اصیل است به آنها استناد نکند.

۱۴۷. الغدير، ج ۱۰، ص ۲۷۸.

۱۴۸. الغدير، ج ۷، ص ۸۲.

از این رو، از تألیف کتاب **مهّم الغدیر** گرفته تا کوتاهترین سخنرانی‌ای که می‌کرد همه و همه بر اساس این فکر بود که چگونه بر این همه اختلاف و تشنّت پیروز آید و چگونه مولّفان خائن را بشناساند و ذهن جامعه را از خوراکهای مسموم و تألیفات تفرقه‌انگیز و سرشار از جعل و بهتان دور بدارد و چگونه صلاح و صفا و عزّت و شرف و وحدت را به میان اقوام و ملل مسلمان جهان باز گرداند؟

در این راستا یکی از راه کارهایی که او در پیش گرفت این بود که روایات مجعولی که با اغراض مختلف در اعصار گذشته بوجود آمده است با ذکر مدارک و آمار و ارقام نشان داد و البتّه مدارک اینها را کلاً از کتب **علمای اهل سنّت** نقل کرده است و تعداد آنها ۴۰۸۶۸۴ (چهار صد و هشت هزار و ششصد و هشتاد و چهار) حدیث است.^{۱۴۹}

شما فکر کنید که صدها هزار حدیث که مغرضانه ساخته شده و در کتبی که همواره مورد مطالعه و اعتماد آنها است درج شده است چه اثری خواهد گذاشت؟ و چه بلائی بوجود خواهد آورد؟ و در عین حال فکر کنید که این مرد بزرگ، **علامه امینی** برای بدست آوردن و نشان دادن آنها چقدر زحمت کشیده است؟!

شَكَرَ اللهُ مَسَاعِيَهُ الْجَمِيْلَةَ.

علامه امینی در مورد جعل حدیث از طرف اهل تسنّن می‌گوید:

در **صحیح بخاری** که آنها آن را صحیحترین کتابهای خود می‌دانند از **ابوهریره** که به تصدیق خودش جزء دروغ پردازان بوده است ۴۴۶ حدیث نقل کرده است با اینکه **ابوهریره** در او آخر زندگی **پیغمبر اسلام (ص)** اسلام آورد و جز یک سال و چند ماه زمان **پیغمبر (ص)** را درک نکرد این مقدار حدیث نقل کرده است ولی از کسانی که سالها یا همیشه در محضر **پیغمبر اکرم (ص)** بوده‌اند تعداد کمی حدیث نقل کرده است.

حال برای اینکه به این تعصب و اعمال غرض بیشتر توجه کرده باشید در این آمار که مربوط به **صحیح بخاری** است دقّت بفرمائید:

از حضرت **علی بن ابی طالب (ع)** ۲۹ حدیث

از حضرت **زهرا (س)** ۱ حدیث

از **ابوذر غفاری** ۱۴ حدیث

از **عباس بن عبدالمطلب** ۱۵ حدیث

از **عبدالله بن جعفر** ۲ حدیث

- از ابوبکر ۲۲ حدیث
 از اسماء دختر ابوبکر ۱۶ حدیث
 از حفصه دختر عمر ۵ حدیث
 از عمار بن یاسر ۴ حدیث
 از عثمان ۹ حدیث
 از عمر بن خطاب ۶۰ حدیث
 از ابو موسی اشعری ۵۷ حدیث
 از معاویه ۸ حدیث
 از عائشه ۲۴۶ حدیث
 از عبدالله بن عمر بن خطاب ۲۷۰ حدیث
 از عبدالله بن عباس ۲۱۷ حدیث^{۱۵۰}

ده هزار جلد کتاب مطالعه کرده‌ام تا الغدیر را نوشته‌ام

علامه امینی گفت:

برای تألیف «الغدیر» ده هزار جلد کتاب را مورد مطالعه قرار داده‌ام.^{۱۵۱}

این مطلب معلوم است که تنها مطالعه معمولی ده هزار جلد کتاب برای تألیف کتابی مثل «الغدیر» کافی نیست و باید چند کار انجام بگیرد تا چنین کتابی برشته تألیف در بیاید:

۱. باید علاوه بر مطالعه بسیار دقیق، اعتبار و موقعیت صاحب کتاب نیز مورد نظر باشد.

۲. باید مطالب این کتابها فیش برداری شود و یادداشتهای مرتب از آنها صورت بگیرد.

۳. باید با دقت تنظیم شود و هر مطلبی در جای مخصوصی قرار داده شود تا در موقع خود مورد استشهاد و استفاده قرار بگیرد.

۱۵۰. به مفتاح الصحیحین اگر مراجعه بفرمائید موضوع روشن‌تر خواهد شد.

۱۵۱. حماسه غدیر، ص ۴۸۰.

او برای این کار مهم بیش از ۳۰ سال کتابخانه‌های کوچک و بزرگ ایران و عراق و حجاز و سوریه و لبنان و شبه قاره هند و پاکستان را مورد بررسی قرارداد تا به تدوین این کتاب بزرگ نائل گردید.

او شخصاً به من می‌گفت:

«من دیدم تا قرن چهارم اسلامی کتابهای بسیاری در دست بوده است که از قرن پنجم به بعد آنها از دسترس خارج شده است که از آن پس هر کس از آنها نقل می‌کند با واسطه نقل می‌کند و چون من همیشه سعی می‌کنم که بدون واسطه نقل کنم در تلاش بودم که این کتابها را پیدا کنم تا اینکه بالاخره، آنها را در مکتبه ظاهریه دمشق پیدا کردم.»

و باز به بنده می‌گفت:

«در یکی از کتابخانه‌های معظم هندوستان کتابهایی را یافتم که خطی بود و مطالبی داشت که بدر کار من می‌خورد، فکر کردم که از آنها نسخه بردارم و شروع کردم به

نوشتن از روی آنها، ولی کتابها زیاد بود، و کتابخانه‌ها هم روزی بیشتر از چهار و پنج ساعت باز نبود، از مدیر کتابخانه تقاضا کردم که کتاب‌های مورد نظر را به من عاریه بدهد همراه ببرم و شب‌ها از روی آن بنویسم و بعداً بیاورم کتاب‌ها را تحویل بدهم او قبول نکرد، آن روز رفتم، و فردا که به کتابخانه آمدم از من استقبال گرم کرد و کلید کتابخانه را به من داد و گفت: این کتابخانه در اختیار شما است هر موقع که خواستید، به این کتابخانه بیائید و هر قدر که می‌خواهید اینجا بمانید و لذا من دستگاه فتوکپی آوردم و شصت‌هزار صفحه از آن کتابهایی که مورد نظر من بود عکس برداری کردم.»^{۱۵۲}

مطلب مهم در اینجا این است که علامه امینی در تألیف کتاب الغدیر تنها به نقل اخبار و احادیث شیعه نپرداخته است که مسأله تنها به قاضی رفتن پیش بیاید بلکه بیشتر مطالب کتاب از مدارک اهل سنت است و او با وسعت اطلاع و تتبع کامل خود مواد فراوانی از کتب معتبر اهل تسنن گردآوری کرده و داوری را بخواننده واگذار نموده است.

علامه امینی در حقیقت یک مکتشف ماهری است که مانند یک مهندس معدن‌شناس از اعماق معادن، الماسهائی را استخراج کرده است، یا یک غواص زبر دستی است که از قعر دریاها، در و

۱۵۲. از این قبیل کرامات چون امینی مورد نظر صاحب الغدیر (ﷺ) بود زیاد است.

گوهرهای درخشان را بدست آورده است و در معرض نظر صاحب نظران با انصاف و حقیقت جویان قرار داده است. و لذا تا جهان‌انسانیت باقی است، این گوهرهای درخشان تالو و درخشندگی خود را حفظ خواهد کرد بلکه روز به روز درخشنده‌تر خواهد شد.

الغدیر نتیجه سفرهای طولانی و راههای دراز

علامه امینی، برای تألیف کتاب **الغدیر** و نشر ولای **اهل بیت**: احتیاج به دست یافتن به مآخذ و مدارک مهم و معتبر اسلامی داشت، از این جهت در هر فرصتی که بدست می‌آورد به حرکت و سفر می‌پرداخت تا کتاب **الغدیر** از جهت مدارک هر چه بیشتر غنی‌تر باشد. و او این سفرها را بصورتی بس‌ساده و اقتصادی انجام می‌داد بطوری که با زندگی **عالم زاهدی** چون او وفق بدهد و بهر سرزمینی که قدم می‌نهاد و به هر شهری که وارد می‌شد عمده مقصود او کتابخانه‌ها بود، چه عمومی و چه شخصی، اساتید و محققان و متفکران و فضلا و طلاب علوم دینیّه - آنان که او را می‌شناختند - قدمش را گرامی می‌داشتند و از روی محبت و ولای **اهل بیت**: با او همکاری می‌کردند و غالباً روئسای کتابخانه‌ها برای خاطر **علامه امینی** وقت را تمديد می‌کردند یا اساساً کتابخانه را در اختیار ایشان قرار می‌دادند.

مثلاً در **هندوستان** در **رامپور** و جاهای دیگر با اینکه وقت مطالعه ساعت ۸ صبح تا ساعت دو بعد از ظهر بود، ولی مدیر کتابخانه با **علامه امینی** موافقت کرد که ساعت ۶ صبح به کتابخانه بیاید، **علامه** نیز از ساعت ۶ صبح تا یک بعد از ظهر مطالعه و استنساخ می‌کرد، در این وقت برای نماز و استراحت به منزل می‌رفت سپس ساعت ۴ مجدداً به کتابخانه می‌آمد و تا ساعت ۸ شب مشغول مطالعه می‌شد به این ترتیب هر روز بین ۱۱ تا ۱۲ ساعت مرتب مشغول کار بود.^{۱۵۳}

کتابخانه دیگری در **هند** که وقت معمولی آن از ساعت ۱۰ صبح تا ۴ بعدازظهر بود برای استفاده بیشتر **علامه امینی**، دستور داد از ساعت ۶ صبح تا ۴ بعدازظهر، ده ساعت متوالی باز باشد.^{۱۵۴}

این سفرها سرشار از استنساخ از نسخه‌های نفیس و خطی و مطالعه و ملاقات با استادان و اصلاح و ارشاد مردم و اقامه جماعت و مناظر عمومی و القای بحث و ایجاد بحث و ایجاد زمینه‌های فکری در مسائل مربوط به شکل حکومت در اسلام بود و مهمترین نتیجه این سفرها نشر مفاهیم ولایت **اهل بیت**: بود.

نشر ولای علی (ع) و فلسفه سیاسی حکومت غدیر

۱۵۳. حماسه غدیر، ص ۳۳۵.

۱۵۴. حماسه غدیر، ص ۳۳۶.

صاحب الغدیر به هر مملکتی که وارد می‌شد و به هر شهری که قدم می‌نهاد مفاهیم ولایت صحیح را با خود همراه می‌برد و نشر می‌داد و تازه می‌کرد و همه جا **ولای علی (ع)** و فلسفه سیاسی حکومت غدیر را خاطر نشان می‌کرد.

شهرهائی که وی با خصوصیات یاد شده به آنها سفر کرده است بجز شهرهای عراق از جمله اینها است:

حیدر آباد دکن، علیگره، بمبئی، لکنهو، کامپور، پتنه، رامپور، جلالی (در هند)، اصفهان، قم، مشهد، همدان، کرمانشاه، تبریز، بیروت، دمشق، مکه، مدینه، فوعه، کفریه، معرّه، مصرین، نیل، حلب.^{۱۵۵}

۶۲۰۰۰۰ کتاب را در چهار ماه مورد بررسی قرار داد

سفر **علامه امینی** به هند بیش از ۴ ماه نشد، صاحب الغدیر در این چهار ماه بجز دید و بازدیدهای لازم، سخنرانیها و مناظر، مصاحبه با استادان، امامت‌جماعت، و پذیرفتن دعوت اهالی چند شهر، و رفتن به آن شهرها و دیگر حرکات و انتقالاتی که لازمه سفر است، بجز اینها در حدود ۲۵۰۰ صفحه بدست خود استنساخ و رونویسی کرده و نسخه برداشته است و این همه، بجز آن مقدار استنساخ و رونویسی است که گاه، دیگران بعنوان کمک به اوزیر نظر او به انجام رسانده‌اند، و نیز اینها بجز کتابهائی است که در این مدت ۴ ماه در چندین کتابخانه خوانده است.

کتابخانه‌هائی که در این سفر چهار ماهه مورد استفاده و بازدید وی قرار گرفته است ۱۳ کتابخانه است که در **کتاب حماسه غدیر** نام یک یک آنها را ذکر کرده است. که در شهرهای **لکنهو** و **حیدر آباد** و **علیگره هندوستان** است، و مقدار کتابی که در هر یک از این کتابخانه‌ها واقع است ذکر کرده است که جمع آنها ۶۲۰،۰۰۰ (ششصد و بیست هزار جلد) می‌باشد.

علامه امینی در مدت یاد شده همه اینها را مطالعه و مورد بررسی قرار داده است.^{۱۵۶}

۱۵۵. حماسه غدیر، ص ۳۳۷.

۱۵۶. حماسه غدیر، ص ۳۳۰ - ۳۳۱.

این پشتکار و استقامت و پرکاری و موفقیت - که جز نتیجه اخلاص امینی و توجّه مولای متقیان حضرت امیر مومنان (ع) چیز دیگری نیست - علامه امینی را بلند آوازه و با عظمت و الغدیر را پر ارزش و جاویدان ساخت.

حقاً «الغدیر» کتابی است که در آن تاریخ و ادب و فقه و اصول و منطق و کلام و فلسفه و مناظره جمع شده است.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

پس از اینکه کتاب «الغدیر» مانند چشمه‌ای که زلال منطق و دعوت به وحدت اسلامی از آن می‌جوشید انتشار یافت و در کشورهای مختلف اسلامی بدست علماء و متفکران و حقیقت جویان رسید، بسیاری از حقایق و مطالبی که در زیر ابرهای تعصب و تحریف و تهمت مخفی مانده بود آشکار شد، و در حقیقت نقش خورشیدی را ایفاء کرد که ابرهای تیره کننده را کنار می‌زند و یخها را ذوب می‌کند، حجاب‌های تعصب باطل را کنار زد و یخهای تحریف و جعل و تهمت را آب کرد، و لذا علماء و اندیشمندان تقدیرنامه هائی برای علامه امینی فرستادند و تقریظهای فراوانی نوشتند و از خدمت عظیم و بسیار پر ارزشی که این شخصیت علمی و فکری به جهان اسلام و مسلمین انجام داد تشکر کردند، ما در اینجا به ذکر تعدادی از آنها مبادرت می‌کنیم:

۱- تقریظ علامه سید شرف الدین

علامه سید شرف الدین که خود، از رجال علم و دارای پایگاه تحقیقی و مناظراتی بسیار مهم، و مولف کتابهای المراجعات، النص و الاجتهاد و الفصول المهمة است در تقریظ خود، خطاب به علامه امینی می‌گوید:

«گفتار ما در مقام تقریظ و قدردانی از ادای حق بزرگی که تو بر گردن مسلمانان پیدا کردی عاجز است، و کتاب «الغدیر» تو از حد ستایش بالاتر است. این کتاب مثل و مانندی ندارد. همین قدر می‌گوییم: امت اسلامی تو را از پهلوانان نادری که در عرصه علم و جهاد بوجود آمده است می‌داند و از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهد که بازویت را محکم، و در پیمودن این راه نورانی خیر و اصلاح که در پیش گرفته‌ای تأییدت نماید.»^{۱۵۷}

۲ - تقریظ دکتر عبدالرحمان کیالی از حلب

بنام خدا

دنیای امروز چه قدر احتیاج دارد که به عمق اختلاف در مسأله خلافت بعد از رسول خدا (ص) بهتر پی ببرد و بداند که چرا بنی هاشم از حق خود محروم شدند؟ و بداند که چرا مسلمانان دچار انحطاط شدند تا کارشان امروز به این وضع کشانده شده است؟ و مسلمانان بدانند که چه باید بکنند تا میان آنها «وحدت کلمه» بوجود بیاید و با ایجاد جبهه واحدی دست به یک نهضت دینی، سیاسی، اقتصادی، ادبی و علمی بزنند؟ آیا ممکن است گذشته را جبران کنند و عقب ماندگیها را ترمیم نمایند؟

اگر مسلمانها در صدر اسلام، راه اختلاف پیش نمی گرفتند، و در محور وحدت و اتحاد گام بر می داشتند، و آن کسی را که از لحاظ علم، اراده، تقوا، شجاعت، مدیریت، قدرت و عدالت شایسته تر بود، کسی که راهش راه قرآن، و زندگیش بر اساس زهد بود، و عملش عمل حق، و بر اساس رحمت و محبت گام بر می داشت، و شمشیرش فقط در جایی که لازم بود به کار می رفت، و حکم او حکم حق بود و در اجرای آن از هیچ ملامتی نمی ترسید و در مقابل زورگویان قوی و در برابر ضعفا رووف و مهربان بود، عملش بر اساس حق و صواب بود، و در راه اعلای کلمه حق و عدالت تا مرز شهادت پیش می رفت و یار و یاور پسر عمویش بود، و هر چه که داشت آن را در طبق اخلاص در برابر حق گذاشت، و مبادی اخلاق و اعمالش مثل اعلای اسلام بود، سید میدان فصاحت و امام بلاغت بود، باب علم پیغمبر (ص) بود آن کسی که خدا او و عترت او را از رجس (پلیدی) پاک کرد و محبت آنها را بر بندگان واجب گردانید، صفای باطن و حسن سیره و صبر و ثبات به آنها داد، اگر مسلمانان همگی به خلافت این شخص گردن می نهادند کار و وضع مسلمانان غیر از این بود که الان هست!

کتاب الغدیر با در برداشتن سنت پیغمبر (ص) و تاریخ و علم و ادب و اخلاق و حقائق و اقوال، مسأله خلافت را کاملاً روشن کرده است. بنابراین، بر هر مسلمانی لازم است که مطالب این کتاب را در صفحات دل خود ثبت کند تا بداند مورخین در رساندن حقیقت چقدر کوتاهی کردند و از بیان حقیقت فاصله گرفتند؟

ما امیدواریم در آینده در پرتو روشنائی «الغدیر» گام برداریم تا رشد و عزت و قوت اسلامی خود را باز یابیم.

وَمَا نَلِكُ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ.^{۱۰۸}

۳- تقریظ دکتر محمد غلاب از اساتید جامع دانشگاه آزهَرِ مصر

سلام و تحیت و تقدیر من به محضر علمای عراق، عموماً، و به اهل نجف اشرف، خصوصاً، که در طلّیعه آنها مؤلفینی مانند شما وجود دارد.

کتاب «الغدیر» بدست من رسید، همانطور که مسافر لب تشنه، با رسیدن به آب، در بیابان، عطش خود را رفع، و خویش را سیراب می‌کند، الغدیر شما نیز همین نقش را دارد تشنگان معرفت و علم و حقیقت را سیراب می‌کند.

باید بگویم که بسیاری از نویسندگان، شیعه را در میان ما طور دیگری معرفی کرده بودند، ولی برای ما - با خواندن «الغدیر» - حقیقت مذهب شیعه روشن شد، من یقین دارم که جوانان عصر ما از میوه‌های گوارائی که در این کتاب فراهم آمده است استفاده خواهند کرد.^{۱۵۹}

و بالاخره، عدّه زیادی از علماء و ادبا و خطبا و شعرا از مذاهب مختلف اسلامی حتی از امت نصرانی در طی نوشته هائی از علامه امینی تقدیر کردند و گفتند کار این شخصیت علمی و فکری جهان اسلام، چشمها را خیره ساخته و همگان را به تقدیر و تمجید وا داشته است.

علماء، یگه تازان میدان اندیشه و قلم،

و پیشتازان میدان جهاد و شهادت می‌باشند

یکی دیگر از شاهکارهای مهم علامه امینی تألیف کتاب شهداء الفضیله است، کسی که این کتاب را مطالعه نکرده باشد چنین فکر می‌کند که علماء فقط با اندیشه و قلم از حقایق پشتیبانی می‌کنند و مردمان را به سوی عقائد و معارف و مبادی حقّه سوق می‌دهند و در میدان جهاد و شهادت آنقدرها نقش ندارند ولی علامه امینی در این کتاب ثابت می‌کند که شهادت که نمایانگر اوج عزّت و سعادت یک انسان است در انحصار لشکریان و شمشیر زنان نیست؛ زیرا عالمان بسیاری نیز با رفتن به بالای چوبه‌های دار و یا غلتیدن در میان خاک و خون یا سوختن در آتش، جان خود را در راه احیای اسلام و رنگین شدن چهره تشیع و بلند آوازه شدن ولای علی و آل علی: فدا کردند و به عزّت و افتخار شهادت نائل گردیدند.

علامه امینی در این کتاب به شرح حال و شهادت ۱۳۰ نفر از علماء، که به شهادت رسیده‌اند پرداخته و می‌گوید:

«ما در این کتاب شهدای علمای شیعه را از قرن چهارم هجری به بعد آورده‌ایم و به ذکر شهادت علمای قرن اول و دوم و سوم هجری که تعداد آنها نیز زیاد است نپرداخته‌ایم.»

و نیز می‌گوید:

«این کتاب، تاریخ و سرگذشت عالمان شهید ما است که خون خود را در راه پایدار ماندن حقائق دینی ریختند و من این کتاب را به گویندگان فضائل و رهبران کمال انسانی تقدیم می‌کنم.»

هنگامی که کتاب ارزشمند **شهداء الفضیله** منتشر گردید مراجع بزرگ **نجف اشرف آیات عظام**، **سید ابوالحسن موسوی اصفهانی**، **حاج آقا حسین طباطبائی قمی**، **شیخ محمد حسین غروی اصفهانی** با نوشتن تقریظ از ابتکار **علامه امینی** تقدیر و از مقام و منزلت علمی و تحقیقی او ستایش کردند که تقریظهای آنان در مقدمه **شهداء الفضیله** درج گردیده است.

علامه امینی خطیب تاریخ

نبوغ **علامه امینی**، تنها در قلم و نوشتن نبود، بلکه از جهت نطق و بیان نیز بسیار قوی بود، او با داشتن صدای با هیبت و معلوماتی بی‌کران و حافظه‌ای نیرومند و ایمانی عمیق و اخلاصی کامل و نیتی پاک، چون دهان به سخنرانی می‌گشود، همه مستمعین را جذب می‌کرد و تحت تأثیر قرار می‌داد. بطوریکه ساعت‌ها به سخنان او گوش می‌دادند و خسته نمی‌شدند.

شور و اخلاص و عمق منطق و شعله حماسه در سخنانش موج می‌زد، و چون احاطه علمی به تواریخ و کتب اعصار و قرون داشت، وقتی که او با تو سخن می‌گفت چنین فکر می‌کردی که قرنهاى اسلامی همه دهان گشوده‌اند و با تو سخن می‌گویند.

او هنگامی که به شهرهای ایران از قبیل **اصفهان**، **همدان**، **کرمانشاهان**، **مشهد** و **تهران** یا غیر ایران از قبیل **سوریه**، **عراق**، **حیدرآباد** و **لکنهو** مسافرت می‌کرد و

آوازه مسافرت او قبل از ورود به گوش حق شناسان علاقه‌مند می‌رسید، اجتماع می‌کردند، در میان ازدحام و سیل خروشان جمعیت انبوه، سخنرانیهای سازنده و موثر و مهیج او بسیار دیدنی بود.

در حقیقت منبر و مجمع سخنرانی او مانند **محکمه‌ای** بود که در آن، **یار رشید امیر المومنین (ع)** از او دفاع می‌کند و حق‌گُشان تاریخ را با منطق و برهان نیرومند محکوم می‌سازد و از همین جهت سخنرانی او غوغا بپا می‌کرد و شورانگیز بود.

در مسافرت به **سوریه** علمای دمشق، از او تقاضا کردند که چند شب سخنرانی کند و او قبول کرد و ده شب در **مسجد اموی دمشق** سخنرانی کرد که بعداً آنها از نوار پیاده شد و کتابی بنام **سیرتنا**

و **سَنَتْنَا سِيرَةَ النَّبِيِّ (ص)** و **سَنَّتِه** را تشکیل داد که نمایانگر اطلاعات وسیع او از تواریخ و کتب اسلامی است.

او در سال ۱۳۳۸ شمسی که به **مشهد** مشرف گردید **علمای مشهد** و مردم علاقه‌مند به پیشگاه **اهل بیت:** از او که زبان گویای ولایت بود تقاضای سخنرانی کردند، او این تقاضا را پذیرفت و در مدرسه **نواب** بعد از اینکه اقامه جماعت نیز می‌کرد - و نمازی می‌خواند که بحق معراج مومن بود - سخنرانی می‌کرد، از جهت تراکم جمعیت در مدرسه و اطراف مدرسه غوغا بود، و ساعت‌ها قبل از نماز مردم جا می‌گرفتند و **علمای بزرگ مشهد** نیز شرکت می‌کردند، مطالب به اندازه‌ای عالی، و بیان و سخن به قدری جذاب و شمرده و شیوا و رسا و موثر بود، که فکر می‌کردی که در و دیوار با یار مخلص **امیرالمومنین (ع)** هم صدا شده از حقانیت **علی (ع)** سخن می‌گویند.

کتابخانه عمومی امیرالمومنین (ع)

یکی از کارهای مهمی که **علامه امینی** انجام داد تأسیس یک کتابخانه عظیم بود، و منظور او با همت بلندی که داشت این بود که این کتابخانه، یک مرکز جهانی در عالم اسلام و در برگیرنده تمام کتابهای معتبر اسلامی باشد، و چون عالمان و افراد دیگری که این مرد بزرگ را می‌شناختند و به او ارادت داشتند از هدف او اطلاع یافتند. کتابهای نفیس فراوانی به آن کتابخانه اهدا کردند، بطوری که در مدت نسبتاً کوتاهی تعداد ۴۲ هزار کتاب در آن فراهم گردید که ۴۰۰۰ نسخه خطی و ۴۰۰ نسخه عکسی در میان این کتابها است.

و این نسخه‌های خطی و عکسی بسیار نفیس است، و غیر از آنها کتابهای زبده در میان این کتابها فراوان است، و محور کارهای آن عاشق ولایت، **حضرت امیر مومنان (ع)** بود نام این کتابخانه را نیز کتابخانه عمومی **امیرالمومنین (ع)** نامگذاری کرد.^{۱۶۰}

علامه امینی نمونه مجسم فضائل اسلامی

وجود **علامه امینی** نمونه مجسم کلیه فضائلی است که در یک عالم ربّانی کامل باید جمع باشد.

سیمای او انسان را به یاد خدا می‌انداخت و مصداق کامل گفتار **حضرت رسول (ص)** درباره علمای کامل «**مَنْ يُدَكِّرُ اللَّهَ رُوَيْتُهُ**» بود.

ملاقات او به انسان درس ایمان می‌داد و روح ولای علوی را در جان آدمی می‌دمید و اگر شعله‌ای از ولای علی (ع) در وجود هر کس بود او آن را شعله‌ور تر می‌ساخت و آنچنان را آنچنان‌تر می‌کرد.

وقتی که سخن می‌گفت، شور اخلاص، و عمق منطق، و وسعت اطلاع، و شعله حماسه‌اش همه را دگرگون می‌کرد و بر معلومات شنونده افزوده می‌گشت و مصداق کامل قول حضرت پیغمبر (ص) درباره علمای ربّانی «و یزید فی علمکم منطقه» بود.

اخلاص او در وقت عبادت و نیایش در پیشگاه خداوند عجیب بود، او در موقع وضو گرفتن هنگامی که آب به چهره و دستهایش می‌ریخت با چشم‌اشکبار می‌گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَصَلْوَةٍ لَا تُرْفَعُ وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ.

و به نماز که می‌ایستاد بر خود می‌لرزید و در یک کلمه از لحاظ عمل «ویرَعْبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ» بود.

وجود او سرشار از ایمان و بصیرت بود، و قلبش فقط با معارف اسلامی می‌تپید، اراده پولادین و همّتی بلند داشت، در الغدیر ج (ع) پشت جلد اشعاری تحت این عنوان «أَنْشُودَةُ رُوحِ الْأَمِينِي» نوشته شده که نمایانگر روح امینی بود و یکی از آن اشعار این است.

هِمَّتِي، دُونَهَا السُّهَاءُ وَ النَّرْيَاءُ قَدْ عَلَتْ جُهْدَهَا فَمَا تَدَانِي

همت بلند من از ستاره سُهَاء و خوشه پروین بالاتر است، و چنان اوج گرفته که همت هیچکس به آن نمی‌رسد.

عشق به ولایت اهل بیت :

عشق شاه مردان علی (ع) و خاندان عترت: سراسر وجودش را فراگرفته بود. عشق او به ولایت اهل بیت: این همه نیرو به او داده بود که توانست کتاب «الغدیر» را با آن وسعت و دقت و عظمت بنویسد.

به هنگام شنیدن مدائح یا مرثی آل محمد: چنان بی قرار می‌شد که بر اثر شادی و یا اندوه، زمان و مکان را از یاد می‌برد و روحش چنان به پرواز درمی‌آمد که گوئی هم اکنون در همان صحنه‌ای است که اشعار مدائح و مرثی از آن سخن می‌گوید.

یکی از علماء، در ضمن صحبت از حال علامه امینی به من می‌گفت: او در مدینه، هنگام تشرّف به زیارت حضرت پیغمبر (ص) از «باب جبرئیل» وارد مسجد پیغمبر (ص) نمی‌شد و می‌گفت: چون برای هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا(س) و بردن حضرت امیر مومنان (ع) از این درّ وارد شده‌اند من طاقت ندارم از این درّ که یاد آور آن تاریخ غم‌انگیز است وارد مسجد پیغمبر (ص) بشوم و می‌گفت:

علاّمه امینی در عمرش فقط یکدفعه از این درّ وارد شده است و به اندازه‌ای حالش دگرگون شده است که غش کرده است.

در حالت بیماری نیز قلم در دست و کتاب در پیش رو داشت

کار زیاد و استراحت اندک، و توجّه تمام به کار و هدف، و عدم توجه به خویشتن، علاّمه امینی را که از نیروی جسمی و مزاج قوی برخوردار بود، ضعیف کرد و رفته رفته مزاج او رو به ضعف شدید رفت و بیمار شد، بیماری او چند سال طول کشید، ولی در همین مدّت نیز سعی می‌کرد که قلم از دست‌نگذارد و از دفتر و کتاب و نوشتن جدا نشود.

او در عین اینکه مریض بود اما به یاد ولایت اهل بیت: نیرو می‌گرفت و با شعله عشق مولای متقیان (ع) روشن می‌شد و پروانه وار در اطراف شمع یاد امیرالمومنین (ع) می‌چرخید و چیز می‌نوشت، بلکه می‌توان گفت بواسطه درک و برداشتی که از مظلومیت نخستین مظلوم عالم اسلام حضرت امیر مومنان (ع) داشت و دلش در این رابطه می‌سوخت، از پروانه هم گرمتر حرکت می‌کرد و گوئیا می‌گفت: «پروانه پرش سوخت من آخر جگرم سوخت» ولی اندک اندک شدّت مرض کتاب را از جلو دیدگان وی دور کرد و خامه را از دست او گرفت.

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

پس از چهل سال دفاع مقدّس و اقدامات اصلاحی و نشر علم و زنده کردن یا دو نام غدیر خم و پاک ساختن احادیث از جعل و تحریف و پیراستن تاریخ و ارائه مدارک صحیح و نجات افکار از قید و بند تعصّبات بی‌جا، و تحمّل سخت‌ترین مجاهدات در راه احیای اسلام راستین، و مسافرتها، و تحمّل غربت‌ها برای نشر ولایت اهل بیت پیغمبر: و سخنرانیهای سازنده و جذّاب و شناساندن فلسفه سیاسی اسلام، اکنون علاّمه امینی عزم رحیل کرده است.

همانطور که زندگی مردان بزرگ تماشائی و درس است، مرگشان نیز تماشائی و درس است، آن روز که این عالم علوم اهل بیت عصمت: آخرین وضوی خود را گرفت و آخرین نماز خود را خواند و

لحظات احتضارش فرارسیده بود - از قراری که حضار آن محضر نقل می‌کنند^{۱۶۱} - حالت خاصی پیدا کرده بود، حالتی که تنها بر مومنان کامل و پاکان و پایداران فرخنده است.

ایمان کامل و محبت به اهل بیت عصمت: و عشق امیر المومنین (ع) به صورت ویژه‌ای در سیمایش تجسم یافته بود، و در آن لحظه یک حالت روحانی غیر قابل وصف در آن اطاق در گرداگرد بستر وی پدید آمده، و فضا عطر آگین گشته، و چشمش به در اطاق بود، و در انتظار مقدم آن کسی بود که یک عمر به عشق او مطالعه کرده و با یاد او کتاب نوشته و به عشق او سخن گفته و به خاطر او قدم برداشته است. او که خود گفته بود:

يَا حَارِ هَمْدَانِ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي.

و آن عالم با اخلاص می‌دانست که او مخصوصاً به دیدار یاران مخلص می‌آید و آمدن او مرگ را وصال و لذت بخش می‌نماید.

گر طبیبانه بیائی بسر بالینم به دو عالم ندم لذت بیماری را

یک وقت ملاحظه کردند چهره‌اش شکفته شد و چشمانش برق زد و به آرزوی خود رسید.

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم | بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم |
| بوقت صبح قیامت چو سر ز خاک بر آم | به گفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم |
| حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم | جمال حور نجویم دوان بسوی تو باشم |

در روز جمعه ۱۲ تیر ماه ۱۳۴۹ - مطابق ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۹۰ نزدیک ظهر در سن ۶۸ سالگی (به سال هجری شمسی) و ۷۰ سالگی به سال هجری قمری بدرود جهان گفت و به لقاء الله پیوست. خداوند روح او را شادمان سازد و او را با آن کس که به وجودش عشق می‌ورزید و از حریم پاکش دفاع می‌کرد محشور نماید.

تشییع جنازه‌ای مثل تشییع جنازه شیخ مفید

چون خبر درگذشت علامه امینی در تهران شایع شد غوغائی بوجود آمد، آنها که بارقه‌ای از عشق امیرالمومنین (ع) در دل داشتند - و همه مردم داشتند - آنها که با نام امینی و با آثار امینی آشنا بودند

همینکه شنیدند یار مخلص امیرالمومنین (ع) رحلت کرده است، فوج فوج، برای خدا حافظی با پیکر مطهر امینی و تشییع جنازه او با چشم‌های اشکبار و سینه اندوهگین به حرکت درآمدند، میدان‌ها و خیابان‌ها پر از جمعیت شد، همه جمعیت سیاه پوش بودند، پرچمهای سیاه در همه جا در حرکت بود، گوئی، افق، تیره و تار گردیده است، همه بر سر و سینه می‌زدند و قاریان با لحن جذّاب و غم‌انگیز این آیات رامی‌خواندند:

فَضَّلَ اللَّهُ الْمَجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا^{۱۶۲}

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي
جَنَّتِي^{۱۶۳}

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ^{۱۶۴}

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ^{۱۶۵}

برای تشییع جنازه، طاقهای بلندی در مسیر جنازه برافراشته، و آنها را با حریر تیره رنگ، پوشانده و نام «الغدیر» و «شهداء الفضیله» را بر آنها نوشته‌اند و در سر هر چهار راه بزرگ، یک پایه نصب کرده، و بر سکوی بلند آن، کتاب «الغدیر» را گذاشته‌اند، هنگامی که جنازه «مولف الغدیر» به یکی از طاقها می‌رسد، آن را نگاه می‌دارند، مرثیه‌هایی بیاد امیرالمومنین و فرزند برومندش حضرت سید الشهداء (ع) می‌خوانند و بسینه می‌زنند و اشک می‌ریزند.

و چون کار امینی مانند کار شیخ مفید و راهش مثل راه او، خروش در برابر منکران ولایت و دفاع از ولایت بود، تشییع جنازه امینی هم یاد آور تشییع شیخ مفید بود که نوشته‌اند:

وَ كَانَ يَوْمٌ وَقَاتِهِ يَوْمًا لَمْ يَرَ أَكْبَرَ مِنْهُ مِنْ كَثْرَةِ النَّاسِ لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَ كَثْرَةِ الْبُكَاءِ^{۱۶۶}

«روز درگذشت او روزی بود که مانند آن از جهت ازدحام برای تشییع، و نماز بر جنازه او و جمعیت زیادی که اشک می‌ریختند دیده نشده است.»

۱۶۲. آیه ۹۵، سوره نساء.

۱۶۳. آیه ۲۷ - ۳۰، سوره فجر.

۱۶۴. آیه ۱۱، سوره مجادله.

۱۶۵. آیه ۱۱۹، سوره توبه.

۱۶۶. روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۵۴.

و بالاخره، بعد از این تشییع با شکوه که در آن، مردم مسلمان، علاقه خود را به علمای راستین اسلام، و محبوبیت آنها را در دل‌های خود یک بار دیگر به‌نمایش گذاشتند، جنازه یار مخلص و افسر فداکار امیرالمومنین (ع) را به نجف‌اشرف به محضر مقدس صاحب ولایت رساندند.

شاعران حق شناس اشعار زیادی در مرثیه این مرد بزرگ سرودند و ما در اینجا یکی از آنها را می‌آوریم.

| | |
|---------------------------------|------------------------------|
| پرتو خورشید آسمان ولایت | کرد تجلی چو بر ضمیر امینی |
| پاکدلی ره در آستان علی یافت | شد کرم دوست دستگیر امینی |
| صحنه تاریخی غدیر چو آراست | خامه شیوا و دلپذیر امینی |
| ماند بجتتا زین سفینه‌های لئالی | نام درخشان‌الغدیر امینی |
| نامه عبدالحسین بنگر و بگشای | نافه پر مشک و پر عبیر امینی |
| مرد گران مایه‌ای که بر اثر زهد | نفس فرومایه شد اسیر امینی |
| در ره اثبات حق و امر ولایت | نیست نویسنده‌ای نظیر امینی |
| دامن مولی گرفت و در دو جهان است | سرور آزادگان امیر امینی |
| قطره به دریا رسید و بر صف امواج | چیره شد اندیشه خطیر امینی |
| ره نبرد سوی شاهراه ولایت | هر که نپوید «رسا» مسیر امینی |

در اینجا ذکر مطالبی به مناسبت احوال شهدای جریان مشروطیت و آزادی خواهی و جریان تأسیس حکومت اسلامی لازم بنظر می‌رسد:

۱- مسوولیت مرزبانان اسلام

یکی از وظائف مهم و اجتماعی هر فرد مسلمان این است که به امور اجتماعی مسلمانان توجه و اهتمام داشته باشد که حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.^{۱۶۷}

«هر کس که صبح سر از بالش بردارد و توجه به امور مسلمانان نداشته باشد و اهمیّت به آن ندهد مسلمان نیست.»

می‌دانیم امور مسلمانان که در این حدیث ذکر شده است شامل موضوعات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، و در یک کلام کلیّه چیزهائی که زندگی مسلمانان با آن ارتباط دارد می‌شود.

این حدیث تعهد و مسوولیت همه را در راه اصلاح امور جامعه و محیط‌زندگی و امر به معروف و نهی از منکر و ایجاد وسائل رفاه مردم ایجاب می‌کند و وظیفه سنگینی بر دوش همگان می‌گذارد.

ولی وظیفه علمای راستین اسلام سنگین‌تر و مسوولیت آنها بیشتر است چه اینکه روشن است که علم بی تعهد، از نظر اسلام مردود است، و لذا علمای ربّانی همیشه این گفتار حضرت امیر مومنان (ع) را که فرمود:

وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظِّ ظَالِمٍ وَلَا سَغْبِ مَظْلُومٍ.^{۱۶۸}

«خداوند از علماء پیمان گرفته است که آنها هرگز نباید در برابر ستمکاری و شکم خوارگی ظالمان و گرسنگی و محرومیت مظلومان آرام و ساکت بنشینند و بی تفاوت باشند» نصب العین قرار می‌دهند؛ زیرا آنان مرزبانان جامعه اسلامی و نگهبانان احکام خداوند هستند.

مردم مسلمان که با تعالیم اسلامی آشنائی دارند، از آغان، علماء را بعنوان پناهگاه مستضعفان و مظلومان، و کشتیبان کشتی اجتماع، و حصن حصین مسلمین می‌دانند، و چنین اعتقاد دارند که هر کس که درس علوم اسلامی رامی‌خواند باید به این قصد درس بخواند که گفته شد و اگر این طور نباشد و در فکر اجتماع گامی بر ندارد روی نام او خط قرمز می‌کشند و بالاخره علم مسوولیت آفرین است.

از آن، بزمت چنین کردند روشن که بخشی نور، بزم بی ضیا را

از آن بازوت را دادند نیــــرو که گیری دست هر بیدست و پا را

۲- اصلاح کلی محیط بدون قدرت ممکن نیست

این مطلب نیز معلوم است که قیام به انجام امور اجتماعی مفید و مهمّ و اصلاح محیط فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، و ریشه‌کن کردن مفسد و منکرات، و امر کردن به معروف و احیای کلیّه ارزشهای دینی، و مبارزه با ستمگران و جبّاران و استعمارگران و کج اندیشان، بدون داشتن قدرت امکان پذیر نیست.

۱۶۸. نهج البلاغه، خطبه ۳؛ خطبه شششقیه.

سرآمد محدثین بزرگ شیعه محمد بن یعقوب کلینی، و شیخ صدوق، و شیخ طوسی - که هر سه از ستونهای بزرگ علم و فقاہت و تقوا می‌باشند - با سَنَد معتبر از حضرت پیغمبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود:

الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَ لَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ.^{۱۶۹}

«در تمام خیرها و خوبیها در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و اجتماع را جز شمشیر هیچ عاملی نمی‌تواند اصلاح و روبراه کند.»

و شمشیر در این حدیث عبارت از قدرت است.

پیغمبر اسلام (ص) نیز پس از هجرت به مدینه و تحصیل قدرت و تأسیس حکومت، به عملی ساختن احکام دین و تثبیت اسلام و جهاد با کج اندیشان و جبّاران پرداخت.

۳- رنج بزرگ و جان گاه علمای اسلام

علمای بزرگ اسلام که همیشه قلبشان برای اسلام می‌تپید و خون در رگهای بدنشان برای خاطر اسلام در جریان بود، از طرفی از مشاهده مفسد و منکرات در اجتماع مسلمانان، و عملی نشدن وظائف دینی، و کم رنگ شدن ارزشهای اسلامی و تسلط جبّاران و استعمارگران و فقر و محرومیت محرومان و مظلومان رنج می‌بردند و غصّه می‌خوردند و از طرف دیگر چون قدرت برای احیای ارزشهای دینی، و امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی و قوانین جزائی، و مبارزه با طواغیت زمان و کج روان نداشتند سخت متأسّف بودند.

و لذا در این مورد، جمعی از آنها، مصلحت کار خود را در این تشخیص دادند که با مراکز قدرت، یعنی حکومت‌های زمان خود ارتباط پیدا کنند و به آنها نزدیک بشوند؛ تا بتوانند گامهائی در راه اصلاح محیط و تبلیغ و نشر معارف دینی و تعلیم و تربیت اسلامی و جلوگیری از منکرات و مفسد بردارند و در این راه تا حدّی موفقیت هائی نیز بدست آوردند.

ارتباط علمای بزرگی مانند: خواجه نصیر الدین طوسی با هلاکوخان مغول، و علامه حلی با سلطان خدابنده، و شیخ بهائی و میر داماد و محقق ثانی و علامه مجلسی با سلاطین صفویه، و شیخ جعفر کبیر با فتحعلی شاه قاجار در همین راستا صورت گرفت.

و عده‌ای مانند **سلطان العلماء**، خود، چندین سال وزارت و صدارت را بعهده گرفتند، و در سایه این منصب و مقام به احیای ارزشهای والای اسلامی و جلوگیری از منکرات و مفسد اقدام کردند و تعدادی از آنها با توجه به مقتضیات زمان خود، دست به تحصیل این ارتباط هم زدند و وظیفه خویش را به شکل دیگری انجام دادند.

ولی دل همه علمای بزرگ را در طی قرون و اعصار این رنج جان گاه می‌سوزاند و وجودشان را این جریان درد آور نوب می‌کرد که **سرچشمه همه این مفسد، حکومت‌های وقت است و آب از سرچشمه گل آلود است و باید فکری برای این موضوع کرد، چه کنیم؟** که:

النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ.

برآوردند غلامان او درخت از بیخ
کشند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
به پنج بیضه چو سلطان ستم روا دارد

و می‌گفتند آن وقت ما دارای قدرت کامل خواهیم شد و خواهیم توانست کلیه مفسد را ریشه‌کن نموده و ارزشها را احیاء کنیم و اصلاح کلی در اجتماع بوجود بیاوریم که حکومت جباران و کج روان قدرتمند را در هم بکوبیم و خودمان زمام حکومت را بدست بگیریم. ولی آیا ممکن است این ذهنیت تحقق پیدا کند؟ و این آرزو جامه عمل بپوشد؟!

۴- آرزوی تأسیس حکومت اسلامی

قرنها گذشت و این درد همچنان جان علمای بزرگ اسلام را رنج می‌داد و آرزوی تأسیس یک حکومت اسلامی و بدست آوردن قدرت در دل آنها موج می‌زد ولی متأسفانه با توجه به شرائط آن زمان غیر ممکن بنظر می‌رسید، مخصوصاً در دوران قاجار - پس از اینکه در عصر **فتحعلی شاه قاجار** که روسیه به خاک ایران حمله کرد و با هجوم وحشیانه خود، چندین شهر از شهرهای ایران را تصرف نمود، و مال و حیثیت و ناموس مسلمانان را مورد تجاوز قرار داد، و عالم بزرگوار **سید محمد مجاهد** که آن روز مرجع شیعیان بود فرمان جهاد با دولت روسیه را صادر کرد و خود شخصاً در پیشاپیش

مسلمانانی که مانند سیل به حرکت در آمده بودند در این جهاد عظیم شرکت نمود، و براساس توطئه‌ای که ذکر آن در شرح حال این مجاهد بزرگوار خواهد آمد پس از یک سال و اندی جنگیدن

شکست خورد و عهدنامه‌ای بنام عهدنامه ترکمنچای در سال ۱۲۴۳ قمری میان دولت ایران و روسیه منعقد گردید که به موجب آن علاوه بر شهرهای گرجستان، دربند، باکو، شیروان، گنجه، قراباغ و قسمتی از طالش که در طی عهدنامه گلستان که در سال ۱۲۲۷ ایران به روسیه بعد از شکست خوردن و اگذار کرده بود شهرهای ایروان و نخجوان و اردوباد را با هم با ده کرور پول به روسها تسلیم می‌نماید و دولت ایران حق قضاوت قونسولهای خارجی «کاپیتولاسیون» را نیز می‌پذیرد^{۱۷۰} - یأس و ناامیدی بیشتری نسبت به تحصیل حکومت اسلامی در دلهای مسلمانان بوجود آمد و استعمارگران و جبّاران نیز چون قدرت روحانیت را در این جنگ دیدند و برای آنها ثابت شد که علمای اسلام آنقدر نفوذ دارند که می‌توانند با یک فرمان مردم یک مملکت، پیر و جوان، زن و مرد را بسیج کنند از آن روز در تضعیف روحانیت کوشش بیشتری را بکار گرفتند.

از این تاریخ به بعد از طرفی قدرتهای استکبار در تضعیف دین و روحانیت کوششهای بیشتری بکار گرفتند و از طرف دیگر چون مردم بیدار شدند و علمای اسلام در تحصیل قدرت و تأسیس حکومت اسلامی جدیت بیشتری بخرج دادند که به شرح آن خواهیم پرداخت لذا ما در اینجا درباره حکومت اسلامی و توأم بودن دین با سیاست بطور اختصار بحث می‌کنیم. از آن پس بحث مقابله علمای اسلامی با استکبار را به توفیق خداوند متعال ادامه می‌دهیم.

بهترین حکومت‌ها، حکومت صالح است

در اینکه جامعه بشری، احتیاج به حکومت دارد شکی نیست، موقعی که ما توجه کنیم که یک مجموعه کوچک از انسانها مانند یک خانواده یا یک اداره احتیاج به سرپرست و مدیر دارد مسأله احتیاج مجموعه بزرگ از انسانها مانند یک مملکت به حکومت برای ما روشنتر می‌شود.

و از طرفی خداوند متعالی که بر اساس قوانین خلقت حاجت هر حاجتمندی را برآورده می‌کند و برای هر هدفی راهی معین می‌کند، مسلماً در مسأله حکومت نیز بر اساس تعالیم و ضوابطی که برای زندگی انسانها مقرر کرده است این احتیاج را رفع کرده و ضوابطی در مورد حکومت مقرر نموده است.

قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ. ۱۷۱

۱۷۰. این جریانها از صفحات غم‌انگیز تاریخ است که در شرح حال سید محمد مجاهد مشروحاً ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی.

۱۷۱. آیه ۳۶، سوره نحل.

«در میان هر امتی پیغمبری را برانگیختیم که برنامه آن پیغمبر در این دو فراز خلاصه

می‌شد:

۱- خدا را عبادت کنید.

۲- از طاغوت اجتناب نمائید.»

بنابراین بهترین حکومت برای تأمین سعادت کامل بشری حکومتی است که پیغمبران خدا (ص) خواستند آن را جایگزین حکومت‌های بشری سازند و حکومت دو نوع بیشتر نیست یا حکومت الهی است و یا حکومت طاغوتی.

از آنجا که انسان بر اساس منطق قرآن مجید - که قبلاً نیز در آن بحث کردیم- موجودی شریف و ممتاز و گرانقدر است؛ لذا یک اصل مهم در تعالیم اسلامی مراعات شرف و عزت و حیثیت انسانها است، انسانها را نمی‌توان بدست هر کس داد و حقوق و حیثیت‌ها را نمی‌توان در کف هر کس رها کرد حضرت امیر مومنان (ع) می‌فرماید:

وَ أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ اِنْ سَأَقْتَكِ اِلَى الرَّغَائِبِ فَاِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ
عَوْضًا.^{۱۷۲}

«خود را گرامی دار و به هیچ پستی تن مده اگر چه پستی پذیری تو را به ناز و نعمتهای گرانقدر برساند؛ زیرا که تو هر مقدار از شخصیت خویش مایه‌بگذاری دیگر آن را به هیچ وسیله نمی‌توانی به چنگ آوری.»

و لذا بهترین راه برای حفظ شوون و حقوق انسانی - چه شوون و حقوق فردی، و چه شوون و حقوق اجتماعی - و گسترش عدالت و رحمت، حکومت صالح است، در سایه حکومت صالح است که همه حقوق و شوون انسانها محفوظ می‌گردد و گسترش می‌یابد.

خداوند انسانها را به این منظور آفریده است که به شرافت انسانی نائل شوند و از همه ذلت‌ها و خواریها دور بمانند و همه استعدادها در راه خیر و صلاح را به فعلیت برسانند و در نتیجه، دارای اعتقادات صحیح و اصولی، و اخلاقی پاکیزه، و اعمال شایسته باشند، و این هدف جز در سایه حکومت صالح تحقق پیدا نمی‌کند.

رهبری معصوم یا جانشین او

اسلام می‌گوید: حکومت صالح که در سایه آن عزت و شرف انسانها تأمین می‌گردد و حقوق و حیثیت انسانی محفوظ می‌شود جز از این راه که یک فرد معصوم یا کسی که جانشین او باشد در رأس آن حکومت قرار بگیرد محقق نمی‌شود؛ چه اینکه فقط، کسی که عصمت علمی دارد و در تشخیص مصالح و مفاسد جامعه اشتباه نمی‌کند و عصمت عملی دارد که هرگز دچار انحراف و لغزش نمی‌شود می‌تواند کاروان بشریت را در جاده صراط مستقیم خداوندی پیش ببرد و بسر منزل مقصود برساند.

بیاناتی که از پیشوایان بزرگ اسلام در مورد رهبری حکومت اسلامی صادر شده است زیاد است و ما به ذکر دو تا از آنها اکتفا می‌کنیم.

۱. حضرت امیر مومنان (ع) فرمودند:

اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مَنَّا مَنَّا فَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ
الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرْدُ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ
وَ تُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدَّمَاءِ وَ
الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ، الْبَخِيلَ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمُهُ وَ لَا الْجَاهِلَ فَيُضِلُّهُمْ
بِجَهْلِهِ وَ لَا الْجَافِيَ فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ وَ لَا الْخَائِفَ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَ لَا الْمُرْتَشِيَّ فِي
الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ يَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَ لَا الْمُعْطَلُ لِلسُّنَّةِ فَيَهْلِكَ الْأُمَّةُ. ۱۷۳

در این چند جمله حضرت امیر مومنان (ع) ابتدا از هدف خود در تأسیس حکومت اسلامی سخن می‌گوید که: پروردگارا تو خود می‌دانی که انگیزه ما در تأسیس حکومت هرگز جاه طلبی و تحصیل مقام نبود و نیز نخواستیم از این راه مال و ثروتی بدست بیاوریم، بلکه منظور ما این بود که احکام دین را که حکومت‌های قبل، آنها را دستخوش مطامع و هوسهای خود قرار داده بودند به حالت اصلی خود برگردانیم و در شهرهای تو فساد را از بین برده صلاح و صحت را آشکار سازیم تا بندگان مظلوم تو در سایه ایمنی زندگی کنند و قوانین و حدود تو که تعطیل شده بود دوباره مورد اجراء و عمل قرار بگیرد.

بعد از آن می‌فرماید: شما می‌دانید، کسی که بر ناموس و جان و بیت المال و قوانین مملکتی تسلط دارد و فرمانروای مسلمانان است باید دارای این ۶ شرط باشد:

۱. نباید آزمند و بخیل باشد زیرا در این صورت چشم طمع به اموال ملت می‌دوزد و اموال آنها را به خود اختصاص می‌دهد.
۲. هرگز نباید نسبت به قوانین و احکام اسلامی جاهل باشد چه اینکه در این صورت مردم را گمراه می‌کند.
۳. باید عادل باشد و اگر ستمکار باشد ملت را در نتیجه ظلم، پریشان و نابود می‌نماید.
۴. باید شجاع باشد زیرا اگر ترسو باشد استقلال خود را نمی‌تواند حفظ کند، ناگزیر به این گروه یا آن گروه - برای حفظ خود - تکیه می‌کند.
۵. هرگز نباید رشوه گیر باشد؛ زیرا اگر وعده‌ها و رشوه‌ها در روح او اثر کند حقوق ملت را ضایع می‌نماید.
۶. اجرای احکام الهی و سنت اسلامی را هرگز تعطیل نکند وگرنه ملت اسلام را به سقوط و تباہی می‌کشاند.

۲- و نیز آن حضرت فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ. ۱۷۴

«ای مردم شایسته‌ترین کسی که می‌تواند رهبری مردم را به عهده بگیرد کسی است که در این موضوع تواناتر و داناتر از دیگران باشد.»

این نوع نظام، یعنی نظامی که با رهبری معصوم بوجود آمده است کاملترین نوع نظامهای حکومتی است چون در رهبری معصوم کوچکترین انحراف از حق روی نمی‌دهد و کوچکترین ستمی به کسی نمی‌شود و کمترین حقی از کسی ضایع نمی‌شود و همه استعدادها به فعلیت می‌رسد، در واقع این نوع حکومت، حکومت خدا بر انسانها است و حکومت خدا بر انسان طبیعی‌ترین، کاملترین، سعادت آفرین‌ترین و آزاده‌ترین نوع رابطه حکومت و مدیریت است.

و چون در عصر غیبت معصوم (ع) دست یافتن به چنین حکومتی ممکن نیست، خود معصوم (ع) ما را راهنمایی و جانشین خود را به ما معرفی کرده است:

اسحاق بن یعقوب که یکی از شخصیت‌های بزرگ اسلامی است در نامه‌ای که به محضر مقدس امام عصر (ع) نگاشته، از تکلیف مردم در برابر حوادث و رویدادهای زندگی مردم - که یکی از

رویدادهای مهم زندگی مسأله حکومت است - در زمان غیبت حضرت ولی عصر (ع) سوال کرد و حضرتش در پاسخ فرمود: در مورد حوادث و رویدادها به کسانی که نسبت به احادیث ما، تخصص دارند (که همان فقهای اسلامی می باشند) رجوع کنید.^{۱۷۰}

این بهترین شکل حکومت است

حکومت به این شکل که اسلام می گوید - و بیان کردیم - بهترین شکل حکومت است؛ زیرا در عصر پیغمبران خدا و ائمه هدی: خداوند حکومت را به کسی که دارای مقام شامخ عصمت است و بر همین اساس عزت و شرف و حرمت انسانها را نگاه می دارد و حقوق و حیثیت آنها را از همه جهت حفظ می کند داده است و در زمان غائب بودن معصوم (ع)، مانند عصر ما، خداوند، نه از جهتی مردم را به حال خود گذاشته که هر کس را هر چند جاهل، ظالم و فاسق باشد با رأی گرفتن و وسائل دیگر برای حکومت بر خودشان بر گزینند و نه فرد معینی را بعنوان حاکم معرفی کرده است تا استقلال و اختیار را از مردم بکلی سلب کرده باشد، بلکه اوصافی را - که قبلاً ذکر کردیم - بطوری کلی معین کرده است که فقیه باشد، و جاهل به معارف و مبانی اسلام نباشد، عادل و شجاع و مدیر و مدبّر و توانمند باشد، و به مردم اختیار و انتخاب داده است که خودشان، کسی را که دارای این اوصاف باشد برای حکومت انتخاب کنند.

بر اساس این اصل که حکومت اسلامی جنبه الهی دارد و باید اوصافی را که خداوند معین کرده است در حاکم باشد شیعه در طول تاریخ هرگز زیر بار حکومت جبّاران روزگار و طواغیت اعصار نرفت و کمتر دوره ای از تاریخ اسلام را می توان یافت که شیعه در آن دوره به نحوی با جبّاران درگیر نشده باشد، شیعه در این راه جان داد و خون داد، به زنجیرها و گوشه زندانها و شمشیر جلاّدان تن در داد ولی حکومت کسانی را که بر اساس معیارهای اسلامی شایستگی نداشتند تحمل نکرد، مبارزه شیعیان در این راه تنها به قیام در برابر جبّاران منحصر نمی شد بلکه ادبیات تشیّع نیز سرشار از مبارزه با جبّاران است و چهره های روشن کمیتها و دعبل خزاعیها و ابو فراسها روشنگر این راه است.

دین از سیاست و حکومت جدا نیست

در این مورد برای اینکه این موضوع روشن شود که دین از سیاست و قدرت جدا نیست و جدائی دین از سیاست به ضعف و نابودی دین منجر می‌شود لازم است توضیح بیشتری داده شود:

اگر امیال و مصالح دشمنان اسلام و استعمارگران اقتضا کند که با دین در بیفتند، و آثار دین را محو کنند، امر به منکر و نهی از معروف نمایند، حجاب اسلامی را از میان بردارند، تاریخ دین را عوض کنند، برنامه تربیت و تعلیم کامل دینی را از مدارس حذف کنند، وسایل ارتباط جمعی (رادیو، تلویزیون، مطبوعات و سینما) را، همه را در خدمت طاغوت در بیاورند، و به دروغ پراکنی و نشر فساد بپردازند، موضع مترقی مردان حق را ارتجاع معرفی کنند، دولت‌های اسلامی را زیر سیطره خود در بیاورند، در اراضی اسلام، غده سرطانی و پایگاه استعماری بوجود بیاورند و موضع خائنانه دست نشانده‌های خود را اصلاح‌طلبی و تمدن بنامند، زبان حق‌گویان را ببرند، و قلم حق‌نویسان را بشکنند، آزادیخواهان را در گوشه زندانها محصور نمایند، در این صورت آیا مسلمانهای متعهد می‌توانند به وظائف اسلامی خود عمل کنند؟ آیا در اینصورت ارکان دین و شعائر محفوظ خواهد ماند؟

مسئلاً جواب منفی است.

ما باید قدرت داشته باشیم تا بتوانیم همانی که می‌خواهیم، باشیم، وگرنه دیگران، آنگونه که می‌خواهند، ما و نسلهای ما را خواهند ساخت و قدرت و سیاست بدون حکومت مستقل اسلامی بدست نمی‌آید.

استقلال یکی از مظاهر حکومت اسلامی است

برای اینکه آزادانه بتوانیم احکام اسلامی را مورد عمل قرار بدهیم، مسلمان - بمعنای واقعی کلمه - باشیم و مسلمان بمانیم و اسلام را به فرزندان و نسلهای بعد منتقل کنیم باید از سه جهت استقلال داشته باشیم.

۱- استقلال فرهنگی؛

۲- استقلال اقتصادی؛

۳- استقلال سیاسی.

الف : استقلال فرهنگی: اگر استقلال فرهنگی نداشته باشیم و فرهنگهای تحمیلی و استعماری و ضد اسلامی بر جامعه حاکم باشد، رفته رفته، همه‌درکها و احساسها و بینشهای اسلامی جامعه دگرگون می‌شود و در نتیجه تهاجم فرهنگی، اول، لباسها و تعارف و رسوم ظاهری عوض می‌شود و بعداً، کم‌کم، ارزشها و اصالت‌های دینی کمرنگ می‌شود و در مراحل بعد آثار اسلامی و فرائض الهی متروک می‌شود و بعد از یکی دو نسل اثری از آثار اسلام بر جای نمی‌ماند.

ما هرگز نباید در این فکر باشیم که در مورد ارزشها و اصالتها، رضایت کفار را در نظر بگیریم و مسامحه بخرج بدهیم یا معامله کنیم؛ زیرا قرآن مجید فرموده است:

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ^{۱۷۶}

«یهود و نصارا در صورتی از تو راضی خواهند شد که تابع ملت آنها باشی.»

یکی از نقشه‌های مهم استعمار این است که با انواع وسایل تهاجم فرهنگی، استقلال فرهنگی مسلمانان را از آنها بگیرد، و ما در این مورد باید خیلی هشیار و مقاوم باشیم.

ب - استقلال اقتصادی: اگر استقلال اقتصادی نداشته باشیم و صادرات و واردات و منابع تولید، صنعت و دیگر امور مالی و روابط اقتصادی ما بر پایه استقلال کامل نباشد، ما به هیچ استقلالی نمی‌توانیم دست بیابیم هنگامی که امکانات زندگی و سرچشمه‌های رفع نیاز مادی جامعه در دست بیگانه یا عوامل بیگانه باشد دم از هیچ استقلالی نمی‌توان زد:

حضرت امیر مومنان (ع) فرمودند:

الْمَنِيَّةُ وَالْأَدْنِيَّةُ، النَّقْلُ وَالْأَتْوَسَلُ^{۱۷۷}

«مرگ آری ولی تن به پستی دادن نه، به کم ساختن آری اما به بیگانه متوسل شدن و

دست احتیاج به طرف او دراز کردن نه.»

کهن جامه خویش پیراستن
به از جامه عاریت خواستن

ج - استقلال سیاسی: استقلال سیاسی نیز یکی از حساس ترین مراحل استقلال است. اگر دارای سیاستی مستقل - به معنای واقعی کلمه - نباشیم قلمرو فرهنگ و اقتصاد ما نیز آسیب‌پذیر خواهد بود.

حضرت امیر مومنان (ع) فرمود:

أَمْنٌ عَلَىٰ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ وَاسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ وَاحْتَجِ إِلَىٰ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أُسِيرَهُ^{۱۷۸}

«بهر کس کمک و مساعدت کنی نسبت به او فرمانروا خواهی شد و از هر که بی‌نیاز باشی

مانند او هستی و بهر کس محتاج بشوی استقلال خود را از دست داده اسیر او خواهی شد.»

۱۷۶. آیه ۱۲۰، سوره بقره.

۱۷۷. نهج البلاغه، کلمات قصار، ص ۳۹۰.

۱۷۸. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۳.

بنابراین، اگر استقلال فرهنگی نداشته باشیم، خودمان نیستیم.
 اگر استقلال اقتصادی نداشته باشیم، نمی‌توانیم خودمان باشیم.
 اگر استقلال سیاسی نداشته باشیم، خودمان نخواهیم ماند.
 پس، همه ارزشها و خود بودنها و خود ماندنهای و بر سر پا ایستادنهای و نگهداری همه چیز، بستگی به تحصیل و حفظ استقلال سه گانه یاد شده دارد.

نفی و طرد قدرتهای طاغوتی مقدمه حکومت اسلامی است

این مطلب نیز روشن است که مقدمه تأسیس حکومت اسلامی، نفی قدرتهای طاغوتی است و لذا در تشیع که اسلام اصیل است دو اصل در جوار هم قرار گرفته است: **تولی و تبری** یعنی قبول ولایت و سرپرستی پاکان و صدیقان و طرد ولایت ناپاکان و فاسدان.

بنابراین، بر مسلمانانی که می‌خواهند حکومت اسلامی تأسیس کنند لازم است اول **نظام فاسد** را از میان بردارند و آنوقت در راه تأسیس **نظام صالح** بکوشند چون تا قدرتهای طاغوتی نفی نشود قدرت دینی سرکار نمی‌آید چنان که تا قدرت فرعونى نفی نشد قدرت موسائى بوجود نیامد و تا قدرت جالوتى نفی نشد قدرت داودى و تا قدرت بوجهلى و بولهبى طرد نشد قدرت محمدى (ص) بوجود نیامد و حضرت على (ع) در راه بوجود آوردن قدرت علوى با قدرت بوسفیانی مبارزه کرد.

سیاست جزء دین است

استعمار هنگامی که با هدف سلطه گرائی و غارت منابع ثروت ملت‌ها به کشورهای اسلامی یورش برد بزرگترین مانعی که بر سر راه خود دید اسلام و علمای اسلام بود لذا با تمام توان در تضعیف دین و روحانیت می‌کوشید و در این رابطه **شگردها** و **نقشه‌هائی** بکار می‌برد که یکی از آنها این بود که علماء نباید در سیاست دخالت کنند او با براه انداختن این موضوع با تبلیغات وسیع، سعی می‌کرد که **علماء** را به این وسیله منزوی و از صحنه خارج کند و از سر راه خود بردارد.

البته این **شگرد** اختصاص به عصر ما ندارد و از دیرباز استعمار، این نقشه را اجرا کرده است، امام خمینی (ره) می‌گفت: این تفکر که روحانیت نباید کاری به سیاست و حکومت داشته باشد و صرفاً باید یک سلسله احکام و مسائل اخلاقی را بگوید و شخصیت و نورانیت خود را از دست ندهد زیرا وارد سیاست که می‌شود نورانیت و قداست خود را از دست می‌دهد چیز جدیدی نیست و اختصاص به عصر

ما ندارد این گونه مسائل از قبل هم مطرح بوده است منتها رنگ دیگری داشت، اگر یک روحانی وارد سیاست می‌شد می‌گفتند وی **آخوند سیاسی** است و او را دیگر یک چهره مقدّس متقی و نورانی روحانی نمی‌شناختند و دیگر برای وی پایگاهی در جامعه مقدّسین نمی‌ماند.

نمونه بارز قابل ذکر در این دوران، مجاهد بزرگوار مرحوم **آیت الله کاشانی** بودند و من به یاد دارم که چگونه این فقیه عالی قدر و بزرگوار را در جامعه منزوی کرده و علیه ایشان جو سازی می‌کردند کاریکاتور می‌کشیدند و روی عمامه‌اش جملاتی می‌نوشتند و او را وابسته انگلیس معرفی می‌نمودند آنها که دیگر خیلی متدین بودند و نمی‌خواستند تهمت بزنند و غیبت کنند می‌گفتند «**آخوند سیاسی است**» و اینگونه از صحنه بیرون می‌کردند.

در طول تاریخ این جریان استعماری با قصد دور ساختن روحانیت از صحنه مبارزه سیاسی برای رسیدن به مطامع خود وجود داشت.

حضرت امام خمینی (ره) اضافه می‌کنند: مسأله دخالت در سیاست در رأس تعلیمات انبیاء است: علمای ما اینطور نبودند که منعزل از سیاست باشند **مسأله مشروطیت** یک مسأله سیاسی بود و بزرگان علماء در آن دخالت داشتند **مسأله تنباکو** یک مسأله سیاسی بود که مرحوم **میرزای شیرازی** انجام داد هم درس هم کاشانی مردم سیاسی و مشغول کار بودند.^{۱۷۹}

متن دین اسلام با صدای رسا می‌گوید: سیاست جزء دین است

بهترین جواب برای این قبیل تبلیغات و این قماش حرفها این است که ما متن دین اسلام را باید مورد مطالعه قرار بدهیم و هنگامی که ما «**علم فقه**» که متکلف بیان احکام اسلام است را مورد نظر قرار می‌دهیم می‌بینیم به این اقسام تقسیم می‌شود:

۱. **فقه عبادی** که این قسم شامل کلیه اعمالی است که باید با قصد تقرب به خداوند انجام بگیرد مانند طهارت، نماز، روزه، زکوة، خمس و حج و غیر آنها.
۲. **فقه مدنی** شامل ابواب مختلف عقود مثل بیع، صلح، اجاره، مضاربه، مزارعه و غیر اینها.
۳. **فقه خانوادگی** شامل مباحث مربوط به ازدواج، طلاق، ارث، وصیت.
۴. **فقه اقتصادی** شامل مسائل مربوط به مالکیت و انواع آن و وظائف مالیه که از یک نظر **زکاة** و خمس نیز جزء همین گروه است - و احیای موات اطعمه و اشربه و صید و ذباجه.
۵. **فقه قضائی** شامل مباحث مربوط به آئین دادرسی و طرق اثبات دعوا.

۶. فقه سیاسی شامل جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، حدود، دیات، جمع آوری وجوهات و صرف آن، جمعه و جماعات، نصب و عزل و لاه، صلح و قراردادهای دولت‌ها و پیمانها، مباحث انفال، مسأله تولی و تبری و بالاخره در بسیاری از روایات اهل بیت عصمت: که منبع و مصدر فقه ما است کلمه امام و گاهی کلمه سلطان و یا عبارت والی برای اجرای احکام اسلامی وارد و معرفی شده است که از آنها بطور روشن استفاده می‌شود که باید یک حاکم و سیاستمدار اسلامی همیشه در رأس امت اسلامی باشد.^{۱۸۰} که نظارت بر جریانهای زندگی امت اسلام و اجرای احکام و حدود تنها در شأن اوست که حضرت رسول اکرم (ص) در حیات خویش و حضرت امیر مومنان (ع) در زمان خلافت خود همین نقش را داشتند.

سیاست نامه امیر مومنان (ع)

شما اگر یک مرتبه نامه‌ای را که حضرت امیر مومنان (ع) برای مالک اشتر هنگام عزیمت به کشور مصر نگاشته است مطالعه کنید برای شما روشن می‌شود که دین اسلام با سیاست رابطه تنگاتنگ دارد و کلاً یک مجموعه را تشکیل می‌دهد:

مالک اشتر از یاران و شاگردان برجسته و عالم و متقی و شجاع و سلحشور حضرت علی (ع) بود و حضرت امیر مومنان (ع) او را بسیار دوست می‌داشت و درباره او می‌فرمود «كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ» یعنی موقعیتی که من نسبت به پیغمبر اسلام (ص) داشتم مالک هم نسبت به من همان موقعیت را داشت وقتی که آن حضرت خواست او را به عنوان فرماندار کل به مصر بفرستد دستور مفصلی برای او نوشت که به «عهد نامه مالک اشتر»^{۱۸۱} معروف شده است.

صدر آن عهدنامه درخشان این است:

بسم الله الرحمن الرحيم

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكَ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِّ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلاَهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَاஜِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا

۱۸۰. بنده در بحث حکومت اسلامی یک دفعه وسائل الشیعه را از اول تا آخر برای همین منظور مطالعه کردم و از آن یادداشت برداشتم و دیدم که در دهها مورد کلمه امام یا سلطان یا والی برای اجرای احکام و نظارت بر آن ذکر شده است و معلوم است که فقه ما اختصاص به زمان مخصوصی ندارد بنابراین همیشه باید یک سیاستمدار اسلامی در رأس جامعه اسلامی برای منظور فوق وجود داشته باشد.

۱۸۱. این عهدنامه، نامه ۵۳ نهج البلاغه است.

علی، امیر مومنان (ع) در این نامه مالک را فرمان می‌دهد که مالیات کشور مصر را جمع آوری کند و با دشمنان دین به جهاد بپردازد و برنامه تعلیم و تربیت آن کشور را طوری تنظیم کند که اهل آن همگی صالح تربیت شوند و همه شهرها و مناطق مسکونی آن را آباد گرداند.

چه سیاستنامه‌ای از این کاملتر که یک مملکتی در سایه آن دارای بودجه‌کافی و لشکری قوی و مجاهد و اهل و افرادی صالح و شایسته و شهرها و مناطقی آباد باشد و کدام سیاستمداری را از وی روشن‌بین‌تر می‌توان یافت؟

حق عیانست ولی طائفه‌ای بی بصرند

در اینجا مناسب است که اصول و موازین عهدنامه درخشان را بطور مختصر ذکر کنیم و آن را در معرض نمایش جهانیان بگذاریم تا آنها به سیاست اسلامی برای اداره مملکت بهتر پی ببرند.

۱. رعایت تقوا - که در نامه‌ها و خطبه‌های امیر مومنان (ع) سرلوحه همه کارها است.
۲. پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص).
۳. بی اعتنائی و مخالفت به آن دسته از تمایلات نفسانی که با موازین اسلامی مطابقت نمی‌کند.
۴. دوست داشتن مردم و مهربانی کردن با آنان.
۵. احتراز از درنده خوئی و پرخاشگری در برابر مردم.
۶. گذشت کردن از خطاهای مردم آنجا که موجب جرئت پیدا کردن خطاکار و باعث تضییع حق مردم نباشد.
- (ع). پشیمان نشدن از عفو خطاکار.
۸. خوشحال نبودن به هنگام کیفر دادن مجرمان که کیفر فقط باید بمنظور اجرای عدالت در نظر گرفته شود.
۹. از مقام و مأموریت، سوء استفاده نکردن.
۱۰. تکبر نداشتن و خود را همیشه بوسیله تأمل و فکر در قدرت و عظمت خدا کوچک شمردن.
۱۱. کنترل کردن زبان که هرگز از آن حرف رکیک و سخن بر خلاف حقیقت نشود.
۱۲. در برابر مردم متواضع بودن و خود را از جبروت و بلند پروازی دور داشتن.
۱۳. عدل و انصاف را در حق دوست و دشمن رعایت کردن.
۱۴. از ظلم پرهیز کردن.

۱۵. اعتدال و میانه‌روی را مراعات نمودن.
۱۶. عدل را به طور عموم اجرا کردن و رضایت مردم را در سایه عدل تأمین کردن.
۱۷. به توده مردم - نه به خواص - تکیه کردن و آنها را اصل قرار دادن.
۱۸. سخن عیبجویان را درباره افراد نشنیدن.
۱۹. آبروی مردم را حفظ کردن و به حیثیت آنها احترام گذاشتن.
۲۰. با افراد بخیل و حریص و ترسو مشورت نکردن.
۲۱. به همکاران و یارانِ ظلمه که در دولتهای قبل بوده‌اند کار ندادن.
۲۲. از نیکان و پاکان همکاری خواستن.
۲۳. حرف حق را اگر چه تلخ باشد شنیدن.
۲۴. توی دهانِ مدّاحان متملّق و چاپلوسان زدن.
۲۵. درستکار و بدکار را مساوی نشمردن.
۲۶. با مردم خوشرفتاری و نیکی کردن.
۲۷. هزینه حکومتی را سبک گرفتن و رعایت صرفه جوئی را اصل قرار دادن.
۲۸. سنتهای شایسته را همیشه زنده داشتن.
۲۹. با علمای دین و فرزندان معاشرت کردن.
۳۰. به امور سپاه و لشکر و سربازی اهمیت دادن.
۳۱. قدرت نظامی مومن و نیرومند را لازم شمردن.
۳۲. به زندگی سربازان و مرزداران رسیدگی کردن.

۳۳. با مردم با شرف و با فضیلت معاشرت نمودن.
۳۴. با شجاعان و دلاوران دوست بودن.
۳۵. با جوانمردان و کریمان و بخشندگان صحبت داشتن و دوست بودن.
۳۶. مردمان و مأموران خدمتگزار و خوش سابقه را پاس داشتن و مراعات نمودن.
۳۷. کار و خدمت را ملاک احترام دانستن.
۳۸. کار قضاوت را به بهترین و داناترین و با شخصیت‌ترین و بی‌طمع‌ترین و با حوصله‌ترین کسان سپردن.
۳۹. مقام قاضی را والا داشتن.
۴۰. در گزینش کار گزاران دقت به کار بردن.
۴۱. چشم و دل سیرترین مردم را به کار مردم گماشتن.
۴۲. به کارگزاران و کارکنان دولتی رسیدگی کردن.
۴۳. با خیانتکاران سختگیری کردن و کیفر شدید دادن.
۴۴. اموال عمومی را در راه عمران و آبادی و مصالح عمومی صرف کردن و از بیت المال چیزی را به خود اختصاص ندادن و بیش از حق خود بر نداشتن.
۴۵. در هر جا و در هر کار عدل را شیوع دادن و عملی ساختن.
۴۶. دبیران و مدیران را از مردم با لیاقت برگزیدن.
۴۷. جانب زحمتکشان و کاسبان را رعایت کردن.
۴۸. از تعدی و طمع و احتکار بازرگانان جلوگیری نمودن.
۴۹. در خرید و فروش موازین عدل را معمول داشتن.
۵۰. به حال طبقه مستمند و گرفتار و علیل و ناتوان جامعه به تمام و کمال توجه کردن.
۵۱. نیاز محرومان و بینوایان آبرو دار را برآوردن.
۵۲. به گرفتاریهای مردم بی وسیله (بی‌پارتی) رسیدگی کردن.
۵۳. در برابر مراجعین قیافه نگرفتن و فروتن بودن.
۵۴. خود را نسبت به همه و در برابر همه مسئول دانستن.
۵۵. افراد ناشناس از چشمها افتاده و گمنام را پیدا کردن و حق آنان را دادن.

۵۶. مأمورانِ انسان و متواضع و دارای ریشه خانوادگی اصیل را به رسیدگی به امور مردم واداشتن.
۵۷. یتیمان، پیران ناتوان و مستمندان فراموش شده را - در دورترین نقطه مملکت هم بوده - شناختن و مورد توجه قرار دادن.
۵۸. از ریختن خونهای ناحق جلوگیری کردن و پرهیز نمودن.
۵۹. به هنگام انجام دادن کاری برای مردم، بر سر آنان منت نگذاشتن و «منممنم» نزدن.
۶۰. در برابر جامعه خُلف وعده نکردن و هر وعده‌ای که به مردم داده شده است وفا کردن و تأخیر را روا نداشتن.
۶۱. مردم را مساوی دانستن و حقوق متساوی را محترم شمردن و میان مردم فرق نگذاشتن.
۶۲. بسرعت به داد مظلومان رسیدن.
۶۳. در سرگذشت و تاریخ پیشینیان تأمل کردن و از کارهای نیک آنان پیروی کردن.
۶۴. سنن و دستورات و روش پیامبر اکرم (ص) را زنده نگاه داشتن.
۶۵. عملی شدن احکام اسلام در سراسر مملکت را مورد هدف و همت قراردادن.
۶۶. برای خود حاجب و دربان قرار ندادن و همیشه در دسترس مردم بودن.
- این بود مختصری از رروس مطالب این عهدنامه، چنانکه می‌نگرید همه‌سخن از مردم است و مردم و محرومان و بینوایان و مستمندان و آبرومندان و گمنامان و بی‌دست و پاها و تساوی و عدل و مهربانی و تواضع در برابر مردم و سخنگیری با خائن به جامعه و ظالم.
- چنانکه ملاحظه کردید حضرت امیر (ع) این سردار رشید و انسان نمونه‌مکتب مالک اشتر نخعی را در جریان روح تعلیمات سیاسی و اجتماعی و اداری‌اسلام گذاشته است و احترام به مردم و ارزشهای انسانی مردم را گوشزد کرده و تأکید نموده است که بعنوان یک حاکم، تقوا و مهربانی و دلسوزی و عدالت را سر لوحه کار خود قرار بدهد و از تحقیر شخصیت انسانی احتراز کند تا به شایستگی نایب امام باشد.

عهدنامه مالک اشتر از منشور سازمان ملل برتر و بالاتر است

ما معتقدیم که علوم ائمه : مانند علم پیغمبر (ص) الهی است و علوم بشری با علوم آنان قابل مقایسه نیست ولی جورج جورداق مسیحی لبنانی بر اساس فکر و برداشت خود مقایسه‌ای میان عهدنامه

مالک اشتر (که ما آن را به عنوان سیاستنامه امیر مومنان (ع) ذکر کردیم) و منشور سازمان ملل متحد بعمل آورده و می‌گوید: سیاستنامه امیر مومنان (ع) بر اساس این چهار امتیاز، بر آن برتری دارد:

۱. حضرت امیر مومنان (ع) آن را در حدود ۱۴۰۰ سال قبل نوشته ولی منشور سازمان ملل را امروز پس از این همه پیشرفت علم و اطلاعات نوشته‌اند.

۲. حضرت امیر (ع) آن را تنها نوشته است ولی منشور سازمان ملل را جمعیتی بعد از اعلانهای وسیع در سطح دنیا و بسیج کردن نویسندگان و متفکران و مشاوره‌ها و تبادل نظر و حکم و اصلاحها نوشتند.

۳. نویسندگان منشور سازمان ملل تبلیغات زیادی پس از نوشتن آن براه انداختند و رجزها خواندند و منت‌های فراوانی بر سر مردم گذاشتند ولی حضرت امیر مومنان (ع) آنرا با کمال تواضع نوشت و به مالک داد.

۴. مهمتر از همه این است که علی بن ابی طالب (ع) این عهدنامه را نوشت و به پای آن ایستاد و به آن عمل کرد بلکه در راه عملی ساختن آن که منشور حق و عدالت است جان خود را قربانی کرد ولی نویسندگان منشور سازمان ملل به آن عمل نکردند و همان دست‌ها که آنرا امضاء کردند علی رغم مواد آن خونها ریختند و فسادها انگیختند.^{۱۸۲}

آفتاب آمد دلیل آفتاب

بطور خلاصه، دین اسلام را در یک رشته آداب فردی و اجتماعی مخصوصی از قبیل نماز و روزه و حج و دعا و زیارت محدود کردن و یا تنها به انجام عبادتهای مذکور اهمیت دادن و نسبت به جهات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی اسلامی بی‌تفاوت و یا کم توجه بودن کار صحیحی نیست و خواسته استعمارگران و دشمنان اسلام نیز همین است. که متدینین را فقط در یک دایره محصور کنند تا از جهات دیگر غافل بمانند و میدان را برای دشمنان باز بگذارند.

دین اسلام دین جامعی است که هدف از آن تأسیس یک جامعه کامل در همه ابعاد است هم بُعد عبادی و هم بُعد فرهنگی، بُعد سیاسی، بُعد اقتصادی، بُعد فردی و اجتماعی، بُعد روحی و جسمی و مادی و معنوی.

فرهنگ اسلام همانطور که تهجد و نماز شب پیغمبر (ص) و مناجاتهای نیمه شب امیر مومنان (ع) در دل نخلستانها را دارد ذوالفقار علی (ع) در بدر و حنین و احزاب را هم دارد.

همانطور که دعای حضرت سید الشهداء (ع) در روز عرفه را دارد شمشیر کشیدن آن حضرت در روز عاشورا را هم دارد؟ فرهنگی است که هم حوزه ۴،۰۰۰ نفری درس امام صادق (ع) را در بر می گیرد و هم حوزه ۷۲ نفری اصحاب امام حسین (ع) در شب عاشورا را.

مکتبی است که نهج البلاغه اش همانطور که دهها خطبه درباره توحید و رسالت و اخلاق و آداب دارد، دهها خطبه و نامه هم برای فرماندهان و جهادگران در آداب رزم و دهها نامه هم برای سیاستمداران و کارگزاران حکومت و استناداران در سیاست و جهانداری دارد و صحیفه سجادیه اش دعا برای جهادگران و مرز داران هم دارد فرهنگی است که رهبرش

هو البکاء فی المحراب لیلا هو الضحاک اذا اشتد الضراب^{۱۸۳}

مکتبی است که ابو حمزه ثمالی اش که حضرت صادق (ع) او را مانند سلمان^{۱۸۴} و حضرت رضا (ع) او را مانند لقمان^{۱۸۵} قلمداد کرد هم اهل دعا است و هم محدث و هم مرد میدان جهاد و پدر سه شهید و هم دعای سحر را (دعای ابو حمزه) از حضرت سجاد (ع) فرامی گیرد و هم رساله حقوق را که جامعترین کتاب حقوق است از آن حضرت نقل می کند و هم پسر خود حمزه و نوح و منصور را به همراه زید بن علی بن الحسین مجاهد و شهید با عظمت و بلند آوازه اسلام که حضرت پیغمبر (ص) و حضرت امیر مومنان (ع) از قیام او خبر دادند و از او به عظمت یاد کردند به جبهه حماسه و جهاد روانه کرد و هر سه در این جبهه به شهادت رسیدند. اسلام مکتبی است که مسلمانان را پارسایان شب و شیران روز تربیت می کند.

فرهنگی است که برای میدان و جهاد و شهادت جهادگرانی مانند عمار بن یاسر و حجر بن عدی و هاشم مرقال و رشید هجری و میثم تمار و مالک اشتر و برای میدان ادب و حماسه کمیت بن زید اسدی و دعبل خزاعی و برای رو در روی جباران ایستادن ابودر غفاری و عبدالله بن عقیف ازدی و

۱۸۳. شعر درباره حضرت امیر (ع) است شب در میان محراب عبادت گریان و روز در صحنه و درگیری جنگ خندان است.

۱۸۴. تنقیح المتقال، ج ۱، ص ۱۹۰.

۱۸۵. رجال کشی در ترجمه ثابت بن دینار ابو حمزه ثمالی.

ابن سکیت اهوازی و شهید مدرس و برای عرصه تفسیر سعید بن جبیر که جان خود را در راه تفسیر صحیح آیات قرآنی در طبق اخلاص می‌گذارد و برای عرصه حدیث و فقه و کلام رادمردانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و برای مبارزه با استعمار بزرگ‌مردانی مانند میرزا حسن شیرازی و میرزا محمد تقی شیرازی و سید جمال الدین اسدآبادی و شیخ فضل الله نوری و برای میدان مناظره هشام بن حکم و علامه حلی و بالاخره برای شکستن کمر استعمار و نابود کردن رژیم ستم شاهی و سرکوب آمریکا و صهیونیسم و متلاشی کردن دنیای کمونیسم و تأسیس حکومت اسلامی فقیه شجاع و جهادگری چون امام خمینی تربیت می‌کند.

آیا ممکن است چنین مکتب انسان ساز و چنین فرهنگ مجاهد پروری از سیاست‌خالی و جدا باشد؟!

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

۷- آرمان سید جمال الدین: وحدت مسلمانان و تأسیس حکومت اسلامی

از تاریخ شکست ایران در جنگ با روسیه و انعقاد عهدنامه ترکمانچای که در سال ۱۲۴۳ منعقد گردید - چنانکه ذکر شد - ملت ایران به دسائس استعمارگران بهتر پی بردند و بیدار شدند، ولی دولت‌های کشورهای اسلامی برای حفظ سلطنت و حکومت خود با تکیه به دولت‌های استعماری، مردم را با اسلامی نیمه جان همچنان نگهداشتند تا اینکه مصلحی بیدار گر و بزرگ، و عالمی شجاع و بصیر، و فیلسوفی متبحر یعنی سید جمال الدین اسدآبادی با هدف ایجاد اتحاد میان مسلمانان جهان و تأسیس حکومت اسلامی طلوع کرد و نور نهضت او آسیا و اروپا و آفریقا را فراگرفت، او از لحاظ شجاعت و بصیرت فوق العاده بود. و از جهت معلومات در سطح بالا بود بطوری که در جامع از هر مصر که درس می‌گفت علمای بزرگ مصر مانند شیخ محمد عبده در درس او حاضر می‌شدند و این شاگرد درباره استاد خود چنین می‌گوید:

فَأَنِّي لَوْ قُلْتُ إِنَّ مَا آتَاهُ اللَّهُ مِنْ قُوَّةِ الذَّهْنِ وَ سِعَةِ الْعَقْلِ وَ نَفُوذِ الْبَصِيرَةِ هُوَ أَقْصَى مَا قُدِّرَ لِغَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، لَكُنْتُ غَيْرَ مُبَالِغٍ.

«اگر بگویم آن قوت ذهن و فهم، و وسعت درک و عقل، و نفوذ بصیرت و بینائی که خداوند به سید جمال الدین اسدآبادی داده‌است در رتبه‌ای است که او را بعد از پیغمبران خدا(ص) قرار می‌دهد مبالغه نکرده‌ام.»

از آن پس، می‌گوید او در سال ۱۲۸۸ (هجری قمری) به مصر آمد و در علوم عقلیه مشغول تدریس گردید، و درس او طوری بود که شعور و فهم‌ها را بالا برد و عقلها را آگاهی بخشید و پرده‌های غفلت مردم را کنار زد.^{۱۸۶}

و از جهت قدرت بیان و ادبیات و فصاحت و بلاغت بسیار کامل، و یک‌گوینده توانائی بود که در هر نقطه، سخنرانی می‌کرد شور و حماسه‌می‌آفرید، سید ابوالحسن جلوه که از علمای بزرگ آن عصر بود وقتی که در تهران در یک جلسه، سخنرانی سید جمال الدین را شنید از مجلس برخاست و گفت. می‌روم یک کفن برای خود تهیه کنم و به همراه سید جمال الدین به جهاد پردازم.^{۱۸۷}

اقبال لاهوری درباره او می‌گوید:

سَيِّدُ السَّادَاتِ مَوْلَانَا جَمَالُ زنده از گفتار او سنگ و سفال

او روزنامه‌ای به نام عروۃ الوثقی، تأسیس کرد که در آن، مقاله‌هایی می‌نوشت که جهان خفته را بیدار می‌کرد و ادامه حکومت استعمار طلبان را به خطر می‌انداخت.

و از جهت قدرت قلمی و نویسندگی در حدی بود که نوشته‌های او را رجال علم و ادب دست بدست می‌گرداندند، و از فصاحت و شیوایی و رسایی عبارت‌او شگفت زده می‌شدند، و به چهار زبان عربی و فارسی و ترکی، و انگلیسی تسلط کامل داشت.

او همیشه در خروش و حرکت بود، نه خانه‌ای داشت و نه مالی، و در سراسر روز به یک وعده غذا می‌ساخت، و از لحاظ مشاهده اوضاع رقت بار کشورهای اسلامی که اختلاف و غفلت و تشنّت بر آنها در برابر نقشه‌ها و مکرهای استعمار گران حکمفرما بود درد بزرگ و جان کاهی در دل داشت.

کتابهای او در سینه‌اش، و مشعل آزادیخواهی و دعوت به اتحاد در دستش از قاره‌ای به قاره‌ای، و از مملکتی به مملکتی، در گردش بود، آسیا و اروپا و آفریقا در زیر پایش قرار داشت، گاهی در مصر بود و زمانی در اسلامبول، یک وقت در هندوستان و ایران و افغانستان بود، وقت دیگر در فرانسه و انگلستان و یمن و سراسر زندگی او سرشار از دعوت پرشور به دینداری و خداپرستی و اتحاد بود.

عقیده سید درباره دنیای غرب این بود که روحیه صلیبی در وجود آنها کمین کرده و همواره می‌کوشند تا روح دینی و اجتماعی و اقتصادی را در سر زمینهای اسلامی ناتوان کنند و لذا بر دنیای اسلام لازم است، همیشه بیدار و در فکر پیشگیری باشد.

۱۸۶. مقدمه عروۃ الوثقی سید جمال الدین، ص ۲۴.

۱۸۷. اعیان الشیعه، ج ۴، در احوال سید جمال الدین.

ملاقات سید جمال الدین با ناصر الدین شاه

سید، به تهران که قدم گذاشت ناصر الدین شاه ابتدا به خوبی از او استقبال کرد اما چون ملاقاتها تکرار شد و سید مطالبی به ناصر الدین شاه گفت، کم‌کم، خوشرویی و گرمی جای خود را به سردی و بی‌مهری داد، و بالاخره نظر ناصرالدین شاه موقعی از سید جمال برگشت که او گفت: امروز دیگر دنیا به سوی آزادی و آزادگی می‌رود، دیگر زمان حکومت فردی سرآمده است، و ملت‌ها، خود باید بر نوشت خویش حاکم باشند، دیگر بسیاری از کشورهای زیر فرمان فردی بنام شاه و سلطان و امپراطور اداره نمی‌شوند بلکه زیر لوای قانون اداره می‌شوند. و مردم‌حق دارند که همه چیز را بر اساس قانون بشناسند و بخواهند و سرانجام در پایان‌گفت: ایران نیز چاره‌ای جز این ندارد که چنین راهی را به پیماید و مردم حکومت‌مشروطه تشکیل دهند، و سرنوشت ملت در جانی به نام خانه ملت تعیین شود نه بنابر اراده شخص شاه.

ناصرالدین شاه از شنیدن این مطالب بسیار ناراحت شد و نقشه‌ای ترتیب داد که پس از چند روز مأموران مخصوص شاه در سرمای زمستان او را روی برف‌ها، کشان کشان از ایران بیرون برده و به دولت عراق تحویل دادند و تأکید کردند که او باید به بصره تبعید و آنجا محصور باشد.^{۱۸۸}

شهادت سید جمال الدین اسد آبادی

بالاخره، سید جمال الدین را در اسلامبول در سال ۱۳۱۴ مسموم کردند^{۱۸۹} و او به فیض شهادت نائل گردید و هر چند به تأسیس حکومت اسلامی که آرمان او بود موفق نشد ولی نقش او در تبیین کیدها و مکرهای استعمارگران که موجب بیداری مسلمین گردید بسیار چشمگیر بود و یکی از دلایل عظمت او این بود که او آغاز گر یک نهضت، در تمام دنیای اسلام است.

قصیده‌ای در عظمت سید جمال الدین اسد آبادی

شاعر بزرگ و بلند آوازه عراقی محمد مهدی جواهری در قصیده بلندی که سروده عظمت‌های سید جمال الدین را یاد کرده است و اینک قسمتی از آن اشعار:

هَوَيْتَ لِنُصْرَةِ الْحَقِّ السُّهَادَا فَلَوْ لَا الْمَوْتُ لَمْ تُطِقِ الرَّقَادَا

۱۸۸. مقداری از این جریان در شرح حال میرزای شیرازی مذکور گردید.

۱۸۹. بیدارگران اقلیم قبله، ص ۴۸.

برای یاری حق بیداری شب‌ها را دوست می‌داشتی و اگر مرگ تو فرامی‌رسید هرگز آرام نمی‌شدی.

وَلَوْ لَا الْمَوْتُ لَم تَتْرَكَ جِهَادًا فَلَلَّتْ بِهِ الطُّغَاةُ وَلَا جَلَادًا

اگر مرگ تو فرا نمی‌رسید هرگز از جهاد و پیکاری که بوسیله آن طاغیان را خسته و ناتوان کنی دست بر نمی‌داشتی.

جمالُ الدین یا روحا علیاً تَنْزَلُ بِالرَّسَالَةِ ثُمَّ عَادَا

جمال الدین! ای روح بزرگواری که برای ادای رسالت خود در تکاپو بودی.

تَجَشَّمْتَ الْمَهَالِكَ فِي عَسُوفٍ جَشَّمَهُ سِوَاكَ فَمَا اسْتَقَادَا

تو برای نجات شرق، راههای هلاکت بار و دشوار را با رنج بسیار پیمودی، راهی که جز تو کسی نتوانست پیمود.

طَرِيقَ الْخَالِدِينَ فَمَنْ تَحَامَى مَصَائِرِهِمْ تَحَامَاهُ وَ حَادَا

راه تو، راه جاودانان بود، آنان که هر کس از سرانجام ایشان خویشتن را دور داشت آن سرانجامها او را از خود دور داشته تا (هر کوتاه همت و حقیر جانی) به آسانی به آن جاودانگیها راه نیابد.

كثِيرَ الرَّعْبِ بِالْإِسْلَاءِ غَطَّتْ مَغَاوِرَهُ الْجَمَاجِمُ وَالْوَهَادَا

راهی پر هراس که در گام تا گام آن پیکر آزادگان افتاده است و نشیب و فرازهای آن را جمجمه‌ها فرو پوشیده‌اند.

جَمَاجِمَ رَائِدِي شَرَفٍ وَ حَقٍّ تَهَاوَوْا فِي مَجَاهِلِهِ ارْتِيَادَا

جمجمه‌های خواهندگان شرف و آزادی و حق، آنان که برای طلب حق خویشتن را به این راههای پر مخاطره بی‌نشان در افکندند.

وَأَشْبَاحَ الضَّحَايَا فِي طَوَاهِ عَلَى السَّارِينَ تَحْتَشِدِ احْتِشَادًا

اشباح قربانیان در طی این راه در برابر کسانی که از این راه عبور می‌کنند صفت کشیده به حرکت در می‌آیند.

و فَوْقَ طُرُوسِهِ خُطَّتْ سَطُورٌ دُمُ الْأَحْرَارِ كَانُ لَهُ مِدَادًا

این راه که بر همه صفحه‌ها و تابلوهای آن علائم و خطوط راهنمائی با خون آزادگان نوشته شده.

شَقَّقَتْ فَجَاجَهُ لَمْ تَخْشَ تَيْهًا وَ مَدَّئِبَةً وَ لَيْلًا وَ انْفِرَادًا

تو این راهها و سنگلاخها را بشکافتی و پیش رفتی و از صحراها و وادی‌های بی‌نشان و گرگزارها و شبها و سیاهی‌ها بیمی به دل راه ندادی.

لَأَنْكَ حَامِلٌ مَا لَا يُوَازِي بِقَوِّتِهِ الْعَقِيدَةُ وَ الْفَوْتِدَا

چون تو چیزی با خود داشتی و باری را حمل می‌کردی که هیچ نیروئی تاب برابری با آن ندارد، بار ایمان استوار و دل پاک و روشن.

وَأَنْتَ أَرْدَدْتَ مِنْ سَمِّ زُعَافٍ تَذُوقَهُ سِوَاكَ فَمَا اسْتَزَادَا

تو آن زهر کشنده‌ای را که دیگران تا چشیدند به دور افکندند بسیار نوش‌جان کردی.

نِضَالِ الْمُسْتَبَدِّ يَرَى انْكَشَافًا عِمَايَتِهِ وَ عَثْرَتَهُ سَدَادًا

آن زهر جان‌گیر، درگیری با مستبدان و خود کامگان بود همانان که کور دلیها و غلط رویهای خود را اصلاحات و روشن بینی می‌پندارند و خیانت‌های خود را خدمت وانمود می‌کنند و دروغها و لغزشهای خویش را کردار و گفتار راست و درست می‌شناسانند.

و لم تجد الامانى و المنایا میرزۀ عن الحق ارتدادا

تو رسیدن به آرزوها (شهرت، مقام، ریاست، آسایش) را همچنین ترس از مرگ را برای رها کردن مبارزه و حق طلبی بهانه قرار ندادی.

و كان مُعْسَكِرَان: الظلم يَطغى و مظلوم فلم تقف الحيادا

در برابر تو دو جبهه مشخص پدیدار بود: جبهه ظالم و متجاوز و جبهه مظلوم بی پناه تو در چنین روزگاری سکوت و بی طرفی اختیار نکردی.

و لم تحتج أن البغى جيش و أن الزاحفين له فردى

تو اینگونه عذر نتراشیدی که ستمگر سپاهی نیرومند دارد ما در برابر او قدرتی نداریم و تنها خواهیم ماند.

و ان الامر مرهون بوقت يُنادى حين يأزف لا يُنادى

تو نگفتی هر کاری وقتی دارد باید وقت آن برسد نمی توان وقت را آفرید آری اینها عذرها و بهانه ای است که مردم ضعیف النفس بی شخصیت زبون که از کار زار مردانه می هراسند می تراشند تا خود را در پناه آن توجیه کنند.

جمال الدين كُنتَ و كان شَرَقُ و كانت شِرْعَةُ تهب الجهادا

ای جمال الدین تو بودی و سرتاسر شرق و دین اسلام که امر به جهاد می داد.

و كانت جَنَّةٌ فى ظلِّ سيف حمى الفرد الذمار به و دادا

و بهشتی که در زیر سایه شمشیرها بود شمشیری که هر کسی با آن پیمان و ناموس و حقوق و شرف خویش را نگاهبانی می کرد و از پذیرفتن ستم و خواری سرباز می زد.

و ایمانٌ یقود الناس طوعاً الی الغمرات فتوی و اجتهادا

و ایمانی که مردم را راهبری می‌کرد و فتوی می‌داد تا در راه حق و شرف، خود را به درون پهنه‌های مرگبار مبارزات در افکنند.

و ان کان الحداد یردُ مینا و تبلغ منه ثاکلهُ مرادا

اگر جامه عزاداری کردن و جامه سیاه پوشیدن مردی را زنده کند و اگر با سیاه پوشیدن فرزندِ مادر فرزند مرده‌ای به او باز گردد.

فان الشرق بین غدٍ و أمس علیک بذلّه لیس الحدادا

سرتاسر شرق میان دیروز و فردا، جامه سیاه زبونی و خواری بر تن کرده است تا تو ای فرزند بزرگ شرق، بازگردی.

۸ - خروش فقیه شجاع و مجاهد شیخ فضل الله نوری:

ما مشروطه مشروعه می‌خواهیم

جریان قیام مصلح بزرگ سید جمال الدین اسد آبادی و شهادت وی و جریان تحریم تنباکو با فتوای مرجع عالی مقام میرزا حسن شیرازی که قبلاً ذکر گردید هر چند موجب بیداری بیشتر مسلمانان در برابر استعمارگران شد ولی به موازات این بیداریها، دولتهای استعمارگر بر شگردها و دسائس خود درمقابل مسلمانان می‌افزودند و دامهای بیشتری را بر سر راه آزادیهای آنها می‌گستردند و نقشه‌هایی برای تضعیف اسلام و تضعیف روحانیت می‌کشیدند که یکی از آنها جریان به دار کشیدن عالم ربّانی و فقیه والا مقام شیخ فضل الله نوری است.

زیرا بعد از اینکه در ایران قیامی برای از بین بردن استبداد و بوجود آوردن مشروطیت به وقوع پیوست و در این رابطه قوانینی تدوین شد، این عالم بصیر و فقیه بزرگ که یکی از مراجع آن زمان و استاد بسیاری از علمای ایران و حوزه نجف اشرف بود به این مطلب پی برد که بعد از این همه جان فشانی‌ها و تحمل زحمات در راه ایجاد مشروطه هدف اصلی از این قیام که وضع قوانین اسلامی برای اداره مملکت بوده است تأمین نشده و مشروطه از راه اصلی خود منحرف گردیده است و تعدادی از

غرب زدگان قوانینی از کشورهای اروپایی بلژیک و فرانسه و انگلستان گرفته و به قوانین اسلامی مخلوط کرده و یک مجموعه شتر گاو پلنگ درست کرده‌اند!!

اینجا بود که با کمال صراحت قیام کرد و گفت: ما مشروطه‌ای رامی‌خواهیم ایجاد کنیم که مشروعه هم باشد یعنی کلیه قوانین آن بر اساس اسلام که کاملترین ادیان است پی‌ریزی شده باشد و اکنون می‌بینیم از دیک پلوی سفارت انگلیس سر در آورده و فراماسونها دَوْرِ آن سینه می‌زنند و ایادی‌استعمار دارند آن را شکل می‌دهند.

اکنون من بواسطه تعهد اسلامی که دارم با آن مخالفم و تا قدرت دارم در مقابل آن می‌ایستم و این مشروطه را که مشروعه نیست من حرام می‌دانم.

اظهار مخالفت شیخ فضل الله نوری، کم‌کم، در سراسر ایران پیچید و غوغا و هیاهوی فراگیری بوجود آمد.

شیخ فضل الله نوری: اسلام فعلاً یک قربانی می‌خواهد

و چه سعادت است که آن قربانی من باشم

بالاخره، او که یکی از برجسته‌ترین روحانیون تهران بود و نفوذ اجتماعی و بینش مذهبی و سیاسی خود را در جهت پیشبرد هر چه تمامتر نهضت مشروطیت بکار گرفته و همراه عالمان بزرگ و مشهوری مانند حاج میرزا حسن آشتیانی^{۱۹۰} در این راه گام برداشته بود به مخالفت خود با مشروطه‌ای که می‌گفت آن را انحراف مسیر داده‌اند و مشروعه نیست پا فشرد.

از طرفی پیر استعمار یعنی انگلیس به خاطر شکست خود در جریان تحریم‌تتباکو از روحانیت شیعه که در آن جریان هم شیخ فضل الله نقش مهمی داشت - چون ضربه‌ای به امپراتوری انگلیس وارد کرده بود - در فکر انتقام بود. از این جهت به فکر افتاد که با کشتن شیخ فضل الله شاگرد مبرز فاتح تتباکو روحانیت را تضعیف و نور اسلام را کم فروغ‌تر نماید.

این مطلب هم معلوم بود که مشروطه خواهان باغوغا سالاری فراوانی که راه انداخته‌اند شیخ و همفکرانش را کلاً بعنوان مخالف مشروطه از میان بر خواهند داشت.

در این بین، افرادی همچون محمد علی شاه و امام جمعه و اطرافیان‌شان برای حفظ جان خویش به سفارتخانه‌های بیگانه (سفارتخانه روس) پناه بردند و جان خود را از خطر حفظ کردند.

۱۹۰. میرزا حسن آشتیانی در موقع دستگیری و شهادت شیخ در حیات نبود و او در سال ۱۳۱۹ در گذشته بود ولی در ابتدای نهضت مشروطه در حیات بود.

امّا شیخ فضل الله که یک فقیه بزرگ و از مراجع آن عصر بود هرگز این ننگ و عار را بر خود نپسندید و با کمال صراحت و شهامت گفت:

«اسلام فعلاً یک قربانی می‌خواهد و چه سعادت است که آن قربانی منباشم.»

این بود که با یک دنیا شهامت و پایمردی شهادت را پذیرفت ولی ننگ و عار را نپذیرفت.

من هرگز زیر پرچم کفر نمی‌روم

شیخ فضل الله نوری در این موقعیت خطر و حساس دربِ خانه خود را مانند ایّام دیگر - باز گذاشت و به گفتن درس خود ادامه داد و نماز جماعت را مثل همیشه برپا نمود ولی، خَطَر لحظه به لحظه نزدیکتر می‌شد.

در این اثناء پیشنهادهایی به محضر شیخ از طرف به اصطلاح خیر خواهان و علاقه‌مندان مطرح می‌شد، به این شرح:

۱. من چنین مصلحت می‌بینم که شما مخفیانه از تهران خارج شوید و به عتبات عالیات بروید که در این صورت کسی جرئت نخواهد کرد که شما را از حوزه نجف اشرف به ایران برگرداند.

شیخ در جواب گفت:

«این فرار است و فرار ننگ است و من هرگز این کار را نمی‌کنم.»

۲. از طرف سفارت دولت عثمانی پیغام آوردند که ما پرچم آن دولت را بیاوریم و در بالای بام منزل شما نصب کنیم که در این صورت با حمایت آن دولت از خطر مصون خواهید ماند.

شیخ در جواب گفت:

«من در زیر پرچم ولایت امیر مومنان (ع) زندگی کرده‌ام و هرگز زیر پرچم غیر

امیرالمومنین (ع) نمی‌روم.»^{۱۹۱}

۳. پیشنهاد پرچم دولت روس و یا هلند شد که بر فراز بام خانه شیخ نصب شود.

فرمود که:

من محاسنم را در اسلام سفید کرده‌ام و هرگز زیر پرچم کفر نمی‌روم وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ

لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً.^{۱۹۲}

۱۹۱. دولت عثمانی از اهل تسنن بود.

۱۹۲. آیه ۱۴۱، سوره نساء.

«خداوند هرگز راهی برای تسلط کفار بر مسلمانان قرار نداده است.»

من راضی هستم که صد مرتبه کشته شوم و زنده شوم و مسلمین و ایرانیان مرا مثله (قطعه قطعه) کنند ولی به کفار پناهنده نمی‌شوم.

و بالاخره، با شهامت و پایمردی غیر قابل وصفی در برابر انبوه مصائب و حوادث گوناگون ایستادگی کرد در حالی که مخالفین هم تبلیغات وسیعی به راه انداخته‌اند که شیخ فضل الله مخالف مشروطه است و سدّ راه آزادی ایران است و طرفدار استبداد است و باید کشته شود.

دستگیری و محاکمه شیخ شهید، فضل الله نوری

در شبی که فردای آن، شیخ فضل الله را دستگیر کردند، شیخ، تعدادی از افرادی را که به او علاقه‌مند و در منزل او بودند در یکجا جمع کرد و به آنها گفت: عزیزان من، اینها با من کار دارند نه با شما، بدانید این خانه مورد هجوم قرار خواهد گرفت و از شما هم کاری ساخته نیست من راضی نیستم شما، در خطر بیفتید بنابراین، من از شما تقاضا می‌کنم که به خانه‌های خود بروید و مرا تنها بگذارید و آنها اطاعت کرده خدا حافظی نمودند و رفتند.

و بالاخره، شب یازدهم ماه رجب ۱۳۲۷ (قمری) عده‌ای از افراد مسلح (که به آنها چون مشروطه خواه بودند مجاهد گفته می‌شد و همچنین به آنها آزادیخواه و عدالت خواه نیز می‌گفتند) به فرماندهی یوسف خان ارمنی^{۱۹۳} به خانه شیخ ریختند، - شیخ در داخل کتابخانه‌اش بود - دست شیخ را گرفته کشتان کشتان از کتابخانه بیرون آوردند و توی درشکه انداختند، یوسف خان فرمان حرکت داد، شیخ را یکسره به اداره نظمیّه در میدان توپخانه (میدان امام خمینی و محل فعلی اداره راهنمایی و رانندگی) بردند.

در میدان روبروی نظمیّه دو چوب عمودی قرمز رنگ و یک چوب افقی قرار داشت که چوبه دار و در انتظار شیخ فضل الله نوری بود.

۱۹۳. از اینکه فرمانده این افراد یوسف خان ارمنی و رئیس نظمیّه که بعداً خواهیم گفت پیرم ارمنی است و برای دستگیری شیخ و صدور حکم قتل اینها دست بکار هستند وضع آن روز ایران و راهکارهای دشمنان روشن می‌شود.

چند لحظه بعد از ورود شیخ به محوطه نظمیّه، محاکمه او را آغاز کردند و اعضاء دادگاه به اصطلاح انقلابی عبارت از ۱۳ نفر بودند که سیزدهمین آنها شیخ ابراهیم زنجانی بود که بعنوان فقیه در آن جلسه، فتوا به کشتن شیخ فضل الله نوری داد.^{۱۹۴}

پدرم ارمنی که رئیس نظمیّه بود از شیخ سوال کرد که چرا با مشروطه مخالفت کردی؟ شیخ در جواب فرمود: من این مشروطه را حرام کردم و تا ابدال دهر (همیشه) این مشروطه حرام خواهد بود و من مجتهد هستم تشخیص دادم که باید مخالفت و مقاومت بکنم.

یه پدرم گفت: اعدام هست.

شیخ گفت: من از شهادت استقبال می‌کنم.

تاریخ می‌گوید: یه پدرم از دشمنان سر سخت روحانیت بود و به کشتن شیخ بیش از همه اصرار می‌ورزید.

محکومی در گوشه زندان در انتظار وصال شهادت

دستگیری و محاکمه شیخ فضل الله نوری و صادر کردن حکم قتل او در تهران و سراسر ایران انعکاس عجیبی پیدا کرد، و دستگاه حکومتی لحظه به لحظه به ایجاد رعب و وحشت بیشتری در میان مردم پرداخته و برای اعدام، زمینه‌سازی می‌کرد.

اکثریت مردم که هوا خواهان شیخ را تشکیل می‌دادند، از آنجا که به زهد و تقوا و دانش و ایمان او اعتقاد داشتند، و می‌دانستند که این روحانی عالی قدر که در آغاز کار، به مشروطیت، خدمات شایانی کرده و در مبارزه با استبداد پیشگام بوده است - اکنون بواسطه مداخله انگلیس و خواسته‌های ناهنجار و جاه طلبی بعضی از گروه‌ها که خود را به غلط مشروطه خواه جا زده‌اند و انحرافی در مسیر مشروطه بوجود آورده‌اند مخالفت می‌نمایند، از این جهت ناراحت بودند ولی از ترس، جرئت حرف زدن نداشتند، و در یک خاموشی اندوه باری بسر می‌بردند. و تعدادی هم به فکر اینکه همین روزها سد آزادی خواهی مردم ایران را از میان بر می‌دارند و شیخ را اعدام می‌کنند خوشحال و در انتظار بودند.

در این زمان در تهران، در نتیجه تبلیغات دشمن شایعه‌ای نیز بر سر زبانها افتاده بود که علمای نجف با قتل شیخ فضل الله موافقت دارند و روزنامه حبالا لمّین چاپ تهران تلگرافی را که به قول آن روزنامه از نجف مخابره شده بود بدین مضمون چاپ و منتشر کرد. که «مفسد را باید از میان برداشت و شیخ نور یمفسد است».

۱۹۴. از اینکه یکنفر روحانی بعنوان فقیه و حاکم جلسه دادگاه فتوا به کشتن شیخ می‌دهد نیز مطالب بسیاری از وضع آن عصر و نقشه‌های دشمن معلوم می‌شود.

اکنون فکر کنید که شایعه چنین تلگرافی از نجف اشرف که آن روز مرکز مرجعیت شیعه بود و در آن، مراجع بزرگی مانند آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و سید محمد کاظم یزدی وجود داشت چه عکس العملی در ایران ایجاد می‌کرد؟ ولی عجیب‌ترین نقشه دشمنان دین و روحانیت و متأسفانه اندوهبارترین آن این بود که در میان علماء نیز اختلاف شدیدی بوجود آورده بودند، **عده‌ای** موافق شیخ، اما اکثر علماء مخالف او و کشتن او را جایز بلکه، لازم می‌دانستند.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ.

این بود وضع مردم و شایعاتی که بر اساس دروغ و تزویر بوجود آمده بود ولی شیخ شهید مانند کوهی استوار و محکم در گوشه زندان به عبادت مشغول و چون زندگی دنیا را هجران، و شهادت را وصال می‌دانست در انتظار طلوع آفتاب روز شهادت بود.

بر آن ای آفتاب صبح امید که در دست شب هجران اسیرم

در بلاهم می‌چشم لذات او

روز سیزدهم رجب سال ۱۳۲۷ روز تولد حضرت امیر مومنان (ع) را دستگاه حکومتی برای به دار زدن شیخ فضل الله نوری انتخاب کرد.

چرا این روز را انتخاب کردند؟ با اینکه شیخ چند روز است که در زندان است، می‌توانستند یک روز هم به تأخیر بیندازند و فردا شیخ را به دار بزنند.

انتخاب امروز برای این بود که لطمه‌ای به مذهب و به روحانیت وارد کنند و به مردم بگویند: امروز که روز تولد امیر مومنان (ع) است و در مذهب شما روز شادی و سرور است ما با کشتن یک مرجع از مراجع مذهب شما روز شادی شما را به روز غم و عزا تبدیل می‌کنیم و به روحانیت هم بگویند که مادر روز ولادت امیر مومنان (ع) یکی از افسران مکتب او را می‌کشیم تا قدرت خود را به شما نشان بدهیم.

این فکر دشمن بود، ولی برای شیخ فضل الله نوری - که عاشق شهادت در راه خدا، و عشق به شهادت را از مکتب مولای خود حضرت علی (ع) آموخته بود که فرمود:

انَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ.^{۱۹۰}

گرامی‌ترین مرگها کشته شدن در راه خدا است - روز عید بود، روز رسیدن به‌مراد بود، برای عاشقان چه روزی بالاتر از آن روزی که خلعت شهادت‌پوشند؟ و خون و جان خود را در راه معشوق نثار کنند؟ و چه لذتی بالاتر از جلب رضای محبوب؟

در بلاهم می‌چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او

چوپ دار در انتظار حماسه شیخ شهید

عصر روز سیزدهم، شیخ را از زندان، برای انجام آخرین محاکمه و استنطاق به نظمیّه بردند، در حالی که در میدان توپخانه جمعیت مرد و زن موج می‌زند و لحظه به لحظه به جمعیت افزوده می‌شود و حکم دادگاه برای مردم معلوم بود، در این بین عده‌ای زار زار گریه می‌کردند، جمعی هم در انتظار آوردن شیخ بودند، میرزا مهدی پسر ارشد شیخ هم در میان جمعیت بود، و هزار و پانصد تن ژاندارم ارمنی را هم به میدان توپخانه آورده و در اطراف میدان مستقر ساختند، دسته موزیک نظامی در کنار میدان «نوی آقشام» را می‌نواخت، دو چوب سرخ رنگ عمودی و یک چوب افقی را به هم متصل کرده چوبه داری آماده کرده‌اند و طناب هم برای بستن به گردن محکوم آماده است.

کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا

یک ساعت و نیم به غروب مانده بود که انتظار پایان یافت، شیخ با قیافه شاداب و روحی مطمئن و دلی آرام در حالی که قدمهای خود را محکم به زمین می‌زد، عصا زنان آمد و جلو در نظمیّه ایستاد، مأمورین مسلح مردم را پس و پیش کرده، راه را جلو او باز می‌کردند، شیخ شهید در ابتداء نگاهی پر معنا به جمعیت انداخت، آنگاه رو به آسمان کرد و این آیه را که مومن آل فرعون بعد از نصیحت فرعونیان و دستگیری خود خوانده بود خواند:

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.^{۱۹۶}

«بعد از من متذکر می‌شوید که من چه می‌گفتم من کار خود را به خداوند واگذار می‌کنم

که خداوند به بندگان خود بصیر و بینا است.»

از آن پس، به طرف چوبه دار حرکت کرد، او عصا زنان، و با وقار راه‌می‌رفت و به مردم نگاه می‌کرد، تا نزدیک چار پایه دار که رسید، یک مرتبه بعقب برگشت و صدا زد: ناد علی! (ناد علی خادم

شیخ بود) **ناد علی** فوراً جمعیت را کنار زد و با چشم اشک آلود گفت: بله آقا، جمعیت که هیاهو می‌کردند ساکت شدند تا ببینند **شیخ** چه کار دارد، **شیخ** دست به جیب خود برد و کیسه‌ای درآورد و انداخت **جلو ناد علی** و گفت: **ناد علی!** این مهرها را خُرد کن، **ناد علی** جلو آقا مهرها را خرد کرد.

نظر **شیخ** این بود که مبادا این مهرها بدست دشمن بیفتد تا سند سازیکنند.

شیخ، بعد از اینکه از خُرد شدن مهرها مطمئن شد راه افتاد تا به چهار پایه‌زیر دار رسید، پهلوی چهار پایه ایستاد، رو به مردم کرد و ده دقیقه برای مردم صحبت کرد، آن روز چون بلندگو نبوده است و صدا بجائی نمی‌رسیده‌است - مخصوصاً هیاهوی زیادی هم جریان داشته است - کلمات او درست‌شنیده نشده است ولی بعضی از کلمات که نقل شده است این است:

خدایا تو شاهد باش، آنچه را که من باید بگویم به این مردم، گفتم، **خدایا** تو خودت شاهد باش که در این دم آخر، باز هم به این مردم می‌گویم که **موسسین این اساس** (مشروطه‌ای که با قوانین بیگانه می‌خواستند تنظیم کنند) **لا مذهبها هستند** که مردم را فریب داده‌اند این اساس مخالف اسلام است، محاکمه من و شما مردم بماند نزد **پیغمبر خدا محمد بن عبدالله (ع)**.

هنوز صحبت **شیخ** تمام نشده بود که **یوسف خان ارمنی**، **عمامه** از سر **شیخ** برداشت و بطرف جمعیت پرتاب کرد، **شیخ شهید** با آهنگ پر ابهت و صدای قوی که لرزه بر اندام مردمان می‌انداخت گفت: این **عمامه** را از سر من برداشتند، از سر همه بر خواهند داشت.

عمامه را مردم برای تبرک ریز ریز کردند و در آن میدان محشری پیا شده‌بود، مردم که می‌دیدند بزرگترین مجتهد و مرجع آنها با سر برهنه و بدون عبا در میان **مأمورین ارمنی** و زیر چوبه دار ایستاده و فاصله‌ای با مرگ ندارد، زن و مرد و پیر و جوان با صدای بلند گریه می‌کردند، و این حق شناسان بصیر محبت خود را نسبت به علمای اسلام به اندازه توان خود به نمایش گذاشتند، **امّا پسر شیخ یعنی میرزا مهدی** که بزعم خود، در زمره مشروطه خواهان بود، خنده کنان و کف زنان و هورا گویان در میان تعدادی مثل خود، ایستاده، تماشا می‌کرد.

شیخ باز نگاهی به مردم انداخت و کلامی گفت که تنها **مأمورین** مراقب او و دژخیمان شنیدند و آن کلام این بود:

هذه كوفه الصغیره.

یعنی این تهران در این وضع فعلی **کوفه کوچک** است که نظر به بی وفایی و عهد شکنی مردمی دارد که تا دیروز نسبت به او اظهار ارادت و محبت می‌کردند.

سپس با لبخند غم آلود و سیمای متأثر در حالی که کوچکترین ترس و هراسی از او مشهود نبود این شعر را خواند:

اگر بارِ گران بودیم رفتیم اگر نامهربان بودیم رفتیم

بعد از آن، شهادتین را گفت و پیش از آنکه ریسمان به گردن او بیندازند یکی از رجال وقت به عجله برای او پیغام آورد که شما این مشروطه را امضاء کنید و خود را از کشتن رها سازید، فرمود:

«من دیشب رسول خدا (ص) را در خواب دیدم و فرمود: فردا شب میهمان منی و من چنین امضائی نخواهم کرد.»

سپس به دژخیمان که برای انجام تکلیف منتظر بودند گفت:

«کار خود را بکنید.»

طناب دار را به گردن شیخ انداخته و با اشاره فرمانده موزیک چیان، دسته ارکستر شروع به نواختن مارش نظامی نمود و در حالی که پیکر شیخ آرام آرام بالا می‌رفت، گریه و ضجه مردم و کف زدن و صدای هورای میرزا مهدی فرزندان‌ش، او را بدرقه می‌کرد، گردش طناب روی شیخ را به طرف قبله چرخانید و با مختصر حرکت قبض روح شد.

آری ره و رسم عشق این است جان دادنِ عاشقان چنین است

رفتار با جنازه شیخ شهید،

کار یزیدیان در صحرای کربلا را تداعی می‌کرد

به فاصله کمی جنازه شیخ شهید را از دار پائین آوردند و آن را در حیاط نظمیّه ابتدا روی نیمکتی گذاشتند، اما مگر دست برداشتند؟ جماعت کثیری به اصطلاح مجاهدین و غیره از بیرون، ریختند توی حیاط محشری بپا کردند، همه ریختند دور جنازه و با قنداق تفنگ و لگد، آنقدر به آن جنازه زدند که خونابه از سر و صورت و دماغ و دهن و گوش آن بزرگوار بر روی محاسنش جاری شد هر کس هر چه داشت با آن میزد، و آنها که دستشان نمی‌رسید آب دهان می‌انداختند.

از دحام جمعیت، دقیقه به دقیقه زیادتر می‌شد، و تف و لگد و حملات مجاهدین و مردم بر جنازه بیشتر، که یک مرتبه دیده شد یک نفر از سران مجاهدین - مرد تنومند و چهار شانه‌ای بود - وارد حیاط نظمیّه شد، مردم عقب‌رفتند و برای او راه باز کردند، مجاهدین خیلی احترامش می‌کردند، جلو آمد و

بالای جنازه ایستاد، این بی‌حیا هنوز نرسیده، جلو همه دگمه‌های شلوارش را باز کرد و روبروی این همه چشم... به سر و صورت آن جنازه...

مردی نیز با لباس مشکی، عصا بدست وارد شد و همینطور که تماشا می‌کرد به ترکی فحش نثار شیخ کرد، این شخص کاردار سفارت عثمانی بود.

قسم به مقدسات عالم در گودال قتلگاه کربلا کوفیان چنین معامله‌ای نکرده بودند.

خانواده شیخ شهید بوسیله **عضد الملک** (نایب السلطنه) تلاش زیادی برای تحویل گرفتن نعش نمودند، اما **پیرم خان** (ارمنی، رئیس نظمیه) قصد سوزاندن آن را داشت و لذا حاضر به دادن آن نبود، بالاخره، با تلاش بسیار زیاد موافقت نمود و گفت: خیلی خوب، کفن کنید جنازه را تحویل آنها بدهید، مشروط به اینکه شبانه دفن کنند و هیچگونه صدا و عزاداری نباشد.

عده‌ای از روحانی‌نماها در شب قتل شیخ، مردم را به جشن و چراغانی تشویق و شادمانی کردند، برخی از روحانی نمایان نجف و شهرهای دیگر تلگرافهائی به این مضمون برای **پیرم خان** فرستادند، جناب مطیع الاسلام **پیرم خان!** از زحمات شما در پیشرفت اسلام متشکریم!!!

شما فکر کنید چه مصیبتی برای اسلام از این بالاتر که یک فقیه فرزانه و عالم ربّانی به این ترتیب، بدست یک نفر ارمنی کشته شود - حتی تصمیم برای سوزاندن جنازه او نیز گرفته شود - آن وقت افرادی در لباس روحانیت به او تلگراف زده بعنوان اینکه برای پیشرفت اسلام این شیخ را کشته‌اید از او تشکر کنند، اینجا باید گفت وا اسلاما.

مقبره شیخ شهید در قم،

این زمین ناشناس روزی معروف خواهد شد

خانواده شیخ شهید، پس از اینکه جنازه شیخ را از نظمیه تحویل گرفتند آن را به خانه آورده نعش او را غسل دادند و کفن کردند اما برای اینکه مردم متوجه نشوند که محلّ دفن او کجاست - زیرا احتمال می‌رفت که بد خواهان نبش قبر کرده بدن او را مورد اهانت قرار بدهند - تابوتی را از سنگ و خاک پر کردند و برای اینکه صدا نکند در لابلائی سنگها و کلوخ‌ها پوشال قرار دادند و آن را شبانه به طرف «سر قبر آقا» فرستادند و نامه‌ای هم برای متولی قبرستان «سر قبر آقا» که از آشنایان بود نوشتند که آن را دفن کند و صورت قبری هم بسازد.

ولی نعش شیخ شهید را در خانه، در یک اطاق کوچکی امانت گذاشتند، مردم، کم‌کم، فهمیدند که جنازه شیخ شهید در خانه او است؛ لذا از صبح تا شب مردم، فوج فوج می‌آمدند پشت دیوار خانه، فاتحه می‌خواندند و می‌رفتند و این جریان که به گوش بد خواهان و مأمورین رسید، سر و صدا بلند شد که این چه وضعی است؟ امامزاده درست کرده‌اند؟

از این جهت تصمیم گرفتند که نعش شیخ شهید را به قم انتقال بدهند، پس از دو ماه که قبر را شکافتند با اینکه در اطاق در بسته، و هوای گرم تابستان مانده بود تازه تازه بود. و هیچ تغییری نیافته و بوی ناراحت کننده‌ای نیز در آن بوجود نیامده بود.

شیخ شهید، پیش از شهادت در مقبره‌ای از صحن حضرت معصومه (ص) برای خود قبری تهیه کرده بود و گفته بود: این زمین ناشناس روزی معروف خواهد شد او را در آنجا به خاک سپردند.

سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ قُتِلَ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.

و اکنون در صحن حضرت معصومه (س) معروفترین مقبره‌ها، مقبره شیخ فضل الله نوری است. و عجیب این است که این شعر بالای آن حجره که قبر شیخ شهید در آن واقع است سالها قبل از شهادت شیخ با کاشی نوشته شده است:

نه جنت است چو جنت مقام رحمت حق نه کعبه است چو کعبه است قبله احرار

دیده در خون جگر زد غوطه - باد لعنت به چنین مشروطه

با شهادت شیخ فضل الله نوری هر چند مشروطه خواهانِ غربزده سرسخت‌ترین دشمن خود را از میان برداشتند و بسیار خوشحال شدند و پیروم به افتخار پیروزی در قتل شیخ شهید در نظمیّه جشن مفصلی برگزار کرد و بسیاری در آن شرکت کردند و در بسیاری از شهرهای ایران جشنها و خوشحالی‌ها و پخش شیرینی برقرار گردید ولی مطالب مربوط به این موضوع عمیق‌تر، و نقشه‌ها و شگردهای استعمار در این جریان دقیق‌تر از اینها است.

چه اینکه شیخ فضل الله نوری شخصیت کمی نبود، مرجعی از مراجع شیعه بود، علامه امینی در شهداء الفضیله می‌گوید:

فَهُوَ شَيْخُ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ وَ عِلْمُ الْعِلْمِ وَ الدِّينِ وَ أَكْبَرُ زَعِيمِ رُوحِي فِي الْعَاصِمَةِ
الْفَارَسِيَّةِ، تَهْرانَ، كَانَ يَطْفَحُ الْفَضْلُ مِنْ جَوَانِبِهِ وَ يَتَدَقَّقُ بَيْنَ كَلِمَةٍ وَ

مَجَارِي قَلَمِهِ وَ لَمْ يَبْرَحْ أَمَاماً وَ قَائِداً رُوحِيًّا، زَعِيمًا يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ وَيُنْشُرُ مَآثِرَ دِينِهِ وَ
يَرْفَعُ أَعْلَامَ الْحَقِّ وَ يُبْرِزُ كَلِمَةَ الْحَقِيقَةِ حَتَّى حَكَمَتْ بُوَاعِثُ الْعَيْشِ وَ الْفَسَادِ بِشَنْقِهِ بَعْدَ مَا جَابَهُ

الْإِلْحَادُ وَالْمُنْكَرُ زَمَانًا طَوِيلًا فَمَضَى شَهِيدًا بِيَدِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ ضَحِيَّةُ الدَّعْوَةِ إِلَى اللَّهِ، ضَحِيَّةُ الدِّينِ، ضَحِيَّةُ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، ضَحِيَّةُ الْحَمِيَّةِ وَالِدِيَانَةِ.^{۱۹۷}

«شیخ فضل الله نوری بزرگ اسلام و مسلمانان، و کوه بلند علم و دین، و بزرگترین زعیم دینی در پایتخت مملکت ایران بود، فضل و علم از جوانب وجود او سرچشمه می‌گرفت، و از کلام و قلم او جاری می‌گشت، او امام و رهبر مذهبی و زعیم دینی بود که در تعظیم شعائر اسلام و نشر معارف دینی می‌کوشید، پرچم حق را همیشه بر می‌افراشت، و حقیقت را اظهار می‌کرد، عوامل انحراف و فساد - بعد از اینکه او مدتی با کفر و منکرات مبارزه کرده بود - او را محکوم کرده و بدست ظلم و تعدی به شهادت رسید، او قربانی دعوت به راه خدا شد، او قربانی دین، قربانی نهی از منکر، قربانی راه حمیت دینی گردید.»

بعد از شهادت شیخ فضل الله نوری تغییرات غمباری در وضع روحانیت بوجود آمد، قداست علمای دین از میان رفت و عالم روحانیت قوس نزولی را پیمود، و مردم مسلمان واقع بین ایران سخت متأثر شدند.

هنگامی که خبر به دار آویختن شیخ به نجف اشرف رسید آیت الله آخوند خراسانی مجلس بزرگداشتی در منزل خود ترتیب داد و اظهار تأسف و تأثر نمود و آیت الله سید محمد کاظم یزدی که در نجف از موضعگیریهایی شیخ فضل الله نوری حمایت می‌کرد پس از این واقعه به اندازه‌ای متأثر شد که بیشتر اوقات از ملاقات با ایرانیان خودداری می‌کرد.

ادیب الممالک فراهانی که یکی از تابناکترین چهره‌های ادبی قرن بود با اینکه در ابتدای مشروطه قصیده‌های پرشور و فصیح برای بیداری مردم و تشویق مشروطه می‌گفت در نتیجه این جریان متنبه شد و این اشعار را سرود:

| | |
|------------------------------|-------------------------|
| این نه مشروطه که استبداد است | آتش مزرعه ایجاد است |
| آن وزیری که گلستان ارم | ساخت، گوئی خلف شداد است |
| دیده در خون جگر زد غوطه | باد لعنت به چنین مشروطه |

انتقام استعمار از دین و روحانیت و پرچمی سرخ بر بام مملکت

صاحب نظرانی که همیشه کوششهای خود را در ریشه یابی و تجزیه و تحلیل قضایا به کار می‌برند، در رابطه با قتل شیخ فضل الله نوری چنین گفتند:

استعمار طلبان انگلیس از دوران حوادث **تنباکو** و فتوای **میرزا حسن شیرازی** به عنوان مجتهد اعلم در نکشیدن قلیان، و عدم معامله دخانیات این نیرو (روحانیت) را شناخته بودند، اعدام شیخ فضل الله اقدامی بود به منظور انتقام‌ستانی استعمار از **فضولی** روحانیت و قبضه کردن امور.^{۱۹۸}

جلال آل احمد می‌نویسد: و من نقش آن بزرگوار را بر سرِ دار، همچون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلای غرب زدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد.^{۱۹۹}

و بالاخره، بعد از شهادت شیخ فضل الله نوری با طرح شعار **جدائی دین از سیاست**، روحانیون را از صحنه سیاست و از دخالت در اداره امور مملکت عملاً کم‌کم منع کردند.^{۲۰۰}

صدر الافاضل نصیری چنین گفت:

| | |
|--------------------------|--------------------------------------|
| کفر دیدی چه کرد با اسلام | أی عجب تب لا اله الا الله |
| أعلم عصر را بدار زدند | در کجا؟ پایتخت شاهنشاه |
| کفر شد آشکار و دین پنهان | گشت اسلام زار و علم تباه |
| داد از خواب غفلت امروز | آه از انتقام فردا آه |
| پی تاریخ این بلیه زغیب | گفته شد شهید فضل الله ^{۲۰۱} |

راه مبارزه با قدرتهای استکباری در کلام امام (ره)

استاد بزرگوار ما، عالم ربّانی، و بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی ۱ که با عزم راسخ و همت بلند و توفیق و تأیید الهی یک رژیم دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی را قلع و قمع کرد و بجای

آن حکومت اسلامی ایران را تأسیس نمود و ما شرح احوال **سید جمال الدین اسد آبادی** و **شیخ شهید فضل الله نوری** و **شیخ محمد خیابانی** و **مدرّس** را از این جهت ذکر کردیم که هم نقشه‌ها و ترفندهای

۱۹۸. کتاب شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، ص ۲۶۱.

۱۹۹. کتاب شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، ص ۲۶۳.

۲۰۰. در تنظیم مطالب مربوط به جریان شیخ شهید از کتابهای اعیان الشیعه، و شهدا الفضیله، و شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، و فاجعه قرن، و ریحانه الاتکدب استفاده شده است.

۲۰۱. ۱۳۲۷ قمری.

استکباری در راه تضعیف اسلام و روحانیت روشن شود و هم فداکاری علمای بزرگ اسلام معلوم گردد و هم مقدمه و زمینه‌ای برای بیان کار پر اهمیت آن امام راحل باشد. او در یکی از سخنرانیهای سازنده و آموزنده خود نکته‌ای را در رابطه با نهضت سید جمال الدین بیان کردند و آن این است:

سید جمال الدین اسد آبادی که حَقّاً یکی از مصلحین و بیدارگران جهان اسلام است، زحمت و کوشش فراوانی در راه بیدار کردن مسلمانان و تبیین مکرها و کیدهای شیطانی استعمارگران کشید، و به کشورهای بسیاری مسافرت کرد تا بلکه میان مسلمانان جهان وحدت ایجاد کند و حکومت واحده اسلامی تأسیس نماید، ولی در راه انجام هدف خود بیشتر به سراغ منابع قدرت می‌رفت و می‌خواست سلاطین و حکام را از راه نصیحت و بیان افکار اصلاحی، متوجه خیر و صلاح بکند و آنها را به حفظ اسلام و حفظ حقوق مسلمین و تأمین آزادی مسلمانان وادار کند، غافل از اینکه این سلاطین و امپراطورها و خلیفه مسلمین مانند شاهنشاه ایران، و راجه هند، و امپراطور عثمانی، و پادشاه مصر، و سلطان یمن، و... و در یک کلام صاحبان این قبیل القاب و عناوین تا وقتی نصیحت را می‌پذیرند و حرف حق را قبول می‌کنند که با منصب و مقام آنها اصطکاک نداشته باشد بلکه موید قدرت و کامروائی آنان نیز باشد، ولی اگر روزی صلاح جامعه در محدود ساختن خواسته‌ها و امیال آنها باشد، یا صلاح جامعه در کناره‌گیری آنها از پُست و مقامشان باشد آنها هرگز از امیال خود دست برنمی‌دارند و هیچ وقت به کناره‌گیری از پُست و مقامشان تن در نمی‌دهند، بلکه با نصیحت کنندگان و مصلحان در می‌افتند سعی می‌کنند که ناصحان و مصلحان را از میان بردارند تا مقام خودشان محفوظ بماند.^{۲۰۲}

و لذا این دسته از اصلاح طلبان، هر چند خدمت بزرگی در راه بیدار کردن مردم انجام دادند ولی در رسیدن به هدف خود موفقیتی بدست نیاوردند.^{۲۰۲} مگر می‌شود با دست خود جبار، دست خود آن جبار را کوتاه کرد؟ و با عامل ظلم، ظلم را نابود کرد؟ مگر آنچه سید جمال الدین از ناصر الدین شاه می‌خواست غیر از این بود، ناصرالدین شاه، سید جمال الدین را به تهران دعوت می‌کند تا مطالب و خواسته‌های او را بشنود و در ابتدای امر احترام هم می‌کند، ولی پس از اینکه سید جمال الدین دردهای ممالک اسلامی و نقشه‌های استعمارگران را بیان می‌کند و از استبداد و ظلم انتقاد می‌نماید و می‌گوید: باید استبداد به کلی از میان برداشته شود و به مردم آزادی داده شود و لازم است در میان مردم

قانون حاکم باشد و به مردم حق داده شود که خودشان سرنوشت خود را تعیین کنند، همان ناصرالدین شاه که به تکیه دولت می‌رود و پای روضه حضرت سید الشهداء (ع) می‌نشیند و بر ظلم‌هایی که شمر و ابن زیاد بر امام حسین (ع) و خاندان او روا داشتند اشک می‌ریزد، خود پدید آورنده

۲۰۲. کلام امام خمینی را در این مورد به اصطلاح نقل به معنا کرده‌ایم.

۲۰۳. یکی از عوامل موفقیت امام خمینی همین بود که با مردم کار داشت و مردم را بیدارکرد و از راه تقویت ایمان و اراده مردم قدرتهای استکباری را کوبید.

صحنه دیگری از همان صحنه‌ها می‌شود، و دستور می‌دهد که مأمورین، سید جمال الدین را به فجیع‌ترین صورت از درون بست حضرت عبد العظیم بیرون کشند و با تن برهنه، در سرمای وحشتناک زمستانی از راه گردنه‌های اسد آباد همدان آواره و تبعید کنند!!

۹- خروش مصلح دیگر یعنی شیخ محمد خیابانی

یکی از علمائی که بعد از شهادت شیخ شهید، فضل الله نوری به این فکر افتاد که برای حفظ دین خدا و حریت جامعه و در هم کوبیدن استعمار و ظلم باید کسب قدرت کرد و تنها با قدرت است که می‌توان با قدرتهای ظلم و استعمار مبارزه کرد و حکومت اسلامی تأسیس کرد، عالم ربّانی و مجاهد، شیخ محمد خیابانی است.

او در سال ۱۲۹۷ قمری در قصبه خامنه از توابع تبریز متولد گردید و تحصیلات خود را در شهر تبریز تا به پایه اجتهاد رسانید و از جهت زهد و تقوا و صفات انسانی ممتاز و متمایز بود.

و هنگامی که در سال ۱۳۷۷ قمری دولت استعمارگر انگلستان، با بستن قرار داد، با دولت ایران، دو رکن مهم کشور، یعنی دارائی و ارتش را زیر چتر خود گرفت و این دو رکن مهم کشور تحت نظر مستشاران انگلیسی درآمد و موج توفنده‌ای از احساسات و ناخشنودی و اعتراض مردم مسلمان را برانگیخت، شیخ محمد خیابانی با شور و خروش قیام کرد، و جمعیتی را در نتیجه تبلیغ و بیدار گری با خود همدست نمود.

او با تکیه به ایمان و اخلاص در برابر خداوند - که فرموده:

ان تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ ۚ ۲۰۴

یعنی اگر خدا را یاری کنید (به یاری دین خدا و کمک به بندگان خدا برخیزید) خدا هم شما را یاری می‌کند و گامهای شما را در راه حق استوار می‌سازد - و با داشتن شور و حماسه‌ای در دل، و بیان نافذ و توفنده‌ای در زبان، تفنگ بر دوش، در سنگرها با مجاهدین همراه، و در موقع حمله پیشتاز بود، و در میدانهای جهاد در سخنرانی خود می‌گفت:

«همواره افتخارات حقیقی در میان جان فشانیها است، شرافت واقعی نصیب آن کسی است که برای راحتی دیگران جان نثار می‌کند.»

و بالاخره، آذربایجان را تحت کنترل خود درآورد و می‌خواست با تشکیل یک قدرت اسلامی و سپس بسط آن قدرت به سراسر ایران، یک مرکزیت اسلامی پدید آورد و حکومت اسلامی تشکیل بدهد. و سرانجام در برخوردی که میان قوای او و ارتش خدمتگزار به استعمار رخ داد، قیام شیخ محمد خیابانی شکست خورد و در ۲۹ ذی حجه در سال ۱۳۳۸ قمری به شهادت رسید.

به این ترتیب یکی دیگر از علمای آگاه و متعهد و آزادیخواه و شجاع، سربلند و سرخ کفن به صف شهدای آزادی که در راه تأسیس حکومت اسلامی جهاد می‌کرد پیوست و ورقی تابناک بر تاریخ شهیدان فضیلت افزود.

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد

این اشعار را که ملک الشعرای بهار در شهادت عالم مجاهد و شجاع، شیخ محمد خیابانی سروده است. بیانگر وضع غمبار ایران در آن عصر و بیدار شدن مردم در نتیجه این شهادتهاست.

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| در دست کسانی است نگهبانی ایران | کاصرار نمودند به ویرانی ایران |
| آن قوم، سرانند که زیر سر آنها است | سرگشتگی و بی سر و سامانی ایران |
| الحق که خطا کرده و تقصیر نمودند | این سلسله در سلسله جنبانی ایران |
| در سلطنت مطلقه چندی پدرانیشان | بردند منافع ز پریشانی ایران |
| نعم الخلفان نیز در این دوره فترت | ذیروح شدند از جسد فانی ایران |
| پامال نمودند و زدودند و ستردند | آزادی ایران و مسلمانی ایران |

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد

| | |
|-----------------------------------|---|
| رندان بگمانشان که شکاری سره کردند | وز قتل مهان کار جهان یکسره کردند |
| روبه صفتان بین که چسان پنجه خونین | از فرط سَفَه در گلوی قسوره کردند ^{۲۰۵} |
| آزادی را بُلُهوسان ملعبه کردند | حریت را بی خردان مسخره کردند |
| راندند ز خون شهدا سیل و بر آن سیل | از نعش بزرگان وطن قنطره کردند |
| قصری ز خیانت بنهادند و بر آن قصر | از لختِ دل سوختگان کنگره کردند |
| وزکینه شبانگاه تجدّد طلبان را | کشتند و تو گوئی عمل نادره کردند |

۲۰۵. قسوره یعنی شیر نر.

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد

سر تاسر ایران کفن سرخ بپوشد

در اینجا قبل از اینکه جنایات **رضاخان پهلوی** و فرزندش **محمد رضا خان** و جریانهای سختی که برای مردم مسلمان و متعهد ایران مخصوصاً علمای اسلام در دوره تاریک سلطنت این خاندان پیش آمد ذکر کنیم لازم است بحث مختصری را درباره استکبار که بزرگترین فاجعه بشری است با توفیق خداوند به انجام برسانیم.

استکبار بزرگترین بلای جامعه بشری

یکی از بزرگترین و فاجعه‌آمیزترین بلاهای جامعه بشری مسأله **استکبار** است، در **قرآن مجید** در ۴۸ مورد خداوند تبارک و تعالی از **استکبار**^{۲۰۶} نام برده و این بلای بشر کُش و نابود کننده را گوشزد کرده است تا انسانها بیدار شوند و از نفوذ و رشد آن جلوگیری کنند.

در ۳ جای **قرآن**، **شیطان** به عنوان **مستکبر** و در چند مورد **کافران** بعنوان **مستکبران** معرفی شده‌اند و بالاخره **قرآن**، قاطبه **مستکبران** را جزء **جهنمیان** قلمداد می‌کند و آتش سوزان دوزخ را در انتظار آنها می‌داند.

حضرت امیر مومنان (ع) در نهج البلاغه در خطبه **قاصعه** که طولانی ترین خطبه‌های این کتاب است مبارزه **مستکبران** قرون و اعصار با **پیغمبران خدا** را تذکر داده و **شیطان** را پیشوا و پیشرو آنها معرفی نموده و فرموده است:

فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلْفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ.^{۲۰۷}

«شیطان این دشمن خدا رهبر متعصبان و پیشرو مستکبران است.»

معنای استکبار و استضعاف

استکبار که تعبیر رسای **قرآن** است، همان موضوعی است که امروز از آن به **استعمار** تعبیر می‌کنند، کلمه «استکبار» در دو معنا بکار می‌رود.

۲۰۶. منظور از ۴۸ مورد کلمه و مشتقات این ماده است.

۲۰۷. خطبه قاصعه، خطبه ۲۳۴ نهج البلاغه.

۱- به معنای «خود بزرگ بینی»

مستبکر با اتکاء به پشتوانه‌های واهی و خیالی، خود را گنده و بزرگ‌می‌بیند مثل شیطان به اتکای اینکه خداوند مرا از آتش خلق کرده خود را از آدم ابو البشر (ع) که از خاک خلقت شده بود بزرگتر دید و امروز سلطه گرائی و تفوق طلبی که بعضی از دولت‌ها دارند و خود را جزء «از ما بهترها» می‌دانند به همین معنا بر می‌گردد.

۲- سعی در بزرگ کردن خود

معنای دیگر عبارت است از سعی و کوشش در بزرگ کردن و قوت‌بخشیدن به خود از راه تضعیف دیگران یعنی با نقشه‌ها و طرحها، دولت‌ها و ملت‌های دیگر را از جهت نظامی یا سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی ضعیف می‌کنند تا اینکه خود را نیرومند بسازند.

«استضعاف» نیز که در ۱۳ جای قرآن کریم مورد تذکر قرار گرفته است در دو مفهوم بکار برده می‌شود:

۱. ضعیف شمرده شدن، و مورد نظر تحقیرآمیز قرار گرفتن فرد یا جامعه‌ای در نظر فرد یا جامعه دیگر، مثل نژاد پرستان، که سفید پوستان را نژاد برتر و سیاه پوستان را نژاد پست‌تر می‌دانند، و همچنین برخی از نژادهای دیگر.

۲. سعی در ضعیف و ناتوان کردن که دنیای امپریالیستی می‌کوشد تا از لحاظ فرهنگ یا از جهت سیاست یا از لحاظ نظامی یا اقتصادی یا از همه این جهات ملت‌های دیگر را ناتوان و ضعیف کند و در آنها خود کم بینی بوجود بیاورد و خود کفائی را از آنها سلب کند.

نشانه‌ها و ویژگیهای مستکبرین

قرآن کریم بمنظور اینکه مسلمانان، مستکبرین را بشناسند، و زیر بار استکبار نروند و در مقابل آنها بایستند، نشانه‌ها و نقشه‌های استکبار را ذکر می‌کند:

۱- استضعاف

کار و نقشه استکبار در حقیقت همان استضعاف به معنای ایجاد خود کم‌بینی است، دنیای استکبار برای اینکه بتواند در یک ملّتی نفوذ کند و جلو رشد آنها را بگیرد و سلطه خود را بر آنها تحمیل کند آن ملّت را از محتوای خود خالی می‌کند؛ چون می‌دانیم هر ملّتی از جهت استعداد و فرهنگ و تاریخ و تمدن خود ریشه و محتوایی دارد، استعمار سعی می‌کند که ملّت مستضعف را از محتوای خود خالی و آنرا پوچ و پوک و بی محتوا کند، در این صورت در حقیقت آن مستضعف مثل درختی است که آن را از ریشه کنده‌اند که عصای دستی می‌شود و بهر طرف می‌شود آن را برد.

غربزدگانی را می‌بینیم که همیشه با دهن پر از فرهنگ غرب سخن می‌گویند، و شیفته و فریفته آنها شده‌اند، دین، فرهنگ، تاریخ و تمدن خود را فراموش کرده‌اند، اتکاء بنفس و استقلال خود را بکلی از دست داده‌اند اینها نمونه روشنی از کسانی هستند که مورد استضعاف فکری و فرهنگی غرب قرار گرفته‌اند، خداوند در قرآن کریم درباره یکی از کارهای فرعون که جزء مستکبرین است می‌گوید:

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ.^{۲۰۸}

«فرعون ملّت خود را از محتوا خالی کرد در نتیجه آنها یوغ اطاعت از فرعون را به گردن

نهادند.»

۲- مبارزه با پیغمبران خدا و تکذیب آنها و شخصیت کُشی

در سوره لقمان در معرفی مستکبران می‌فرماید:

وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرَافِشْرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.^{۲۰۹}

«هنگامی که آیات الهی بر او خوانده می‌شود از روی استکبار به آنها پشت می‌کند و بطوری به اعتنائی نشان می‌دهد که گویا اصلاً این آیات را نشنیده و گوشش سنگین است چنین اشخاص را به عذاب دردناک بشارت بده.»

و در سوره جاثیه می‌فرماید:

وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ.^{۲۱۰}

۲۰۸. آیه ۵۴، سوره زخرف.

۲۰۹. آیه ۷، سوره لقمان.

۲۱۰. آیه ۳۱، سوره جاثیه.

«اما کسانی که کفر ورزیدند به آنها گفته می‌شود: آیا شما نبودید هنگامی که آیات من بر شما خوانده می‌شد استکبار به خرج می‌دادید.»

۳- ایجاد اختلاف

خداوند کریم در سه آیه از قرآن، فرعون و فرعونیان را جزء مستکبرین معرفی کرده است^{۲۱۱} و ایجاد تفرقه یکی از کارها و ترفندهای فرعون مستکبر است که قرآن می‌فرماید:

ان فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا.^{۲۱۲}

«فرعون در روی زمین گردنکشی کرد و مردم مملکت خود را فرقه فرقه کرد.»

در یک کلام، بوجود آوردن اختلاف بهر شکلی که باشد، - بواسطه درست کردن دین و مسلک و مذهب، یا با دامن زدن به اختلاف‌های موجود، همه اینها که به عناوین شیعه، سنی، ترک، فارس، عرب، عجم و امثال آنها که بعنوان ناسیونالیستی صورت می‌گیرد از نقشه‌ها و طرحهای استعماری است.

در این رابطه از ساختن باییت و بهائیت در ایران و بوجود آوردن غلام احمد قادیانی در هند بوسیله استعمار می‌توان نام برد.

۴- ترور و نابود کردن شخص یا شخصیت

استکبار هر قدرتی را که مانع اجرای نقشه‌های استکباری باشد سعی می‌کند که از میان بردارد، هنگامی که ببیند یک فرد یا افرادی بواسطه فکر و هدفی که دارند در مقابل یورش‌های استعماری سدّی ایجاد می‌کنند آنها را بواسطه ترور شخص یا ترور شخصیت از میان بر می‌دارد؛ تا راه خود را هموار و موانع را مرتفع کند و نقشه‌های استعماری خود را عملی سازد، تعبیر قرآنی **يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ**^{۲۱۳} که درباره فرعون مستکبر است نظر به این مطلب دارد.

۵- بهم زدن امنیت و ایجاد اختلال

یکی دیگر از نقشه‌های استکبار ایجاد فساد است، فساد یعنی بی نظمی. گاهی استکبار می‌بیند در محیطی که آرامش و امنیت در آن حکمفرما است و نمی‌تواند نفوذ کند و نقشه استعماری خود را پیاده نماید؛ نظم و امنیت یک مملکت را با ایجاد دست‌هایی بهم می‌زند تا از آب گل آلود ماهی بگیرد و به

۲۱۱. آیه ۷۵، سوره یونس، و آیه ۶۶، سوره المؤمنون و آیه ۳۹، سوره عنکبوت.

۲۱۲. آیه ۴، سوره قصص.

۲۱۳. آیه ۴، سوره قصص.

هدف استکباری خود برسد تعبیر قرآنی **أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ**^{۲۱۴} درباره فرعون مستکبر نظر به این واقعیت دارد.

تاریخ استعمار

برای استعمار که ما از آن - بجهت اینکه تعبیر قرآنی رساتر است - اغلب استکبار تعبیر می‌کنیم نمی‌توان دوره تاریخی ویژه‌ای پیدا کرد چه اینکه **قرآن مجید** می‌گوید:

«همیشه در برابر پیغمبران الهی که در طول قرون و اعصار بشری از جانب خداوند برای هدایت مردم آمده‌اند مستکبران جبهه گرفته‌اند و زیر بار حق نرفته‌اند و به شخصیت کُشی و تکذیب آنها و گاهی هم به شخص کُشی پرداخته‌اند.»

بنابراین از زمانی که جوامع بشری شکل گرفته‌اند، چنگ و دندان استعمار را در مقابل خود دیده‌اند و در این میان کشور ما زمانی مورد توجه بیشتر استعمار قرار گرفت که دولت ایران در مقابل حمله دولت روسیه شکست خورد. همانطوری که قبلاً گفتیم: دولت روسیه از سال تقریباً ۱۲۲۸ قمری به بعد به ایران حمله کرد و تعدادی از شهرهای ایران را مورد تجاوز خود قرار داد و آنها را متصرف شد و دولت ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار برای استرداد این شهرها قیام کرد ولی شکست خورد و منجر به عهدنامه گلستان گردید و بعد از آن در سال ۱۲۴۲ فقیه بزرگوار سید محمد مجاهد فرمان جهاد صادر کرد و خود شخصاً پیشاپیش جهادگران - در حالی که همه ایران به حرکت در آمده بود - به جهاد با روسیه پرداخت و متأسفانه در نتیجه خیانت ایادی داخلی و خارجی در این جهاد سرنوشت ساز شکست خورد و عهدنامه ترکمانچای منعقد گردید از آن تاریخ استعمار با اشتهای بیشتر و تجهیز کاملتر مملکت ایران را مورد نظر قرار داد و دو دولت استعمارگر روسیه و انگلیس گاهی با هم و گاهی با رقابت سیاسی در مقابل هم این مملکت را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و در حدود ۴۰ سال قبل آمریکا جای آن دوتا را گرفت و بالاخره نفوذ استعمار تا پیروزی انقلاب اسلامی که در سال ۱۳۵۷ شمسی با توفیق خداوند در سایه نهضت اسلامی امام خمینی که به شرح آن خواهیم پرداخت ادامه داشت.

تهاجم استعمارگران به کشورهای اسلامی

در اوائل قرن حاضر دولت‌های استعماری، دولت ترکیّه را که ۶۰۰ سال بعنوان یک حکومت اسلامی مقتدر به حیات سیاسی خود ادامه می‌دادم تلاشی و برای اینکه بلعیدن آن آسانتر باشد لقمه لقمه کردند، بیشتر این لقمه‌ها را انگلستان و تعدادی از آنها را نیز فرانسه برد.

انگلستان به مصر، و عراق، و اردن و کشورهای خلیج، و فرانسه به سوریه و لبنان و مراکش و تونس و الجزائر چنگ انداخت و ایران در این بین همانطور که گفته شد - گاهی در سیطره روسیه و گاهی انگلیس و گاهی هر دو بود تا اینکه در اواخر دوره قاجاریه، انگلیس‌ها به ایران مسلط شدند و سلطنت قاجاریه را منقرض و خاندان پهلوی را با نصب رضاخان در ایران مستقر کردند و بعد از رضاخان در سال ۱۳۳۲ شمسی در زمان محمد رضا خان، امریکا جانشین انگلیس گردید.

به این مطلب نیز باید توجه داشته باشیم که اروپائی‌ها چون در راه تجدد صنعتی گام برمی‌داشتند و روز به روز در صنعت و تکنیک پیشرفت می‌کردند دیدند که در سرزمینهای اسلامی منابع و معادن بسیار مهم و مواد طبیعی فراوانی وجود دارد لذا به فکر هجوم به این سرزمینها و استعمار آنها افتادند.

علت دیگر استعمار این کشورها این بود که دشمنی دیرین و آتش کینه‌صلیبی نسبت به مسلمانان در دلشان شعله می‌کشید، از این دو جهت، بی‌رحمانه و مزورانه کوشش خود را در راه استعمار این کشورها بکارگرفتند تا هم از منابع و معادن و موادی که در این کشورها وجود دارد را ببرند و هم از مردم این مملکت‌ها بعنوان مصرف کننده، بازار مصرف خوبی برای تولیدات خود بدست بیاورند.

بیدار گر پر خروش، عالم بزرگوار سید جمال الدین اسد آبادی می‌گوید:

«یا لِّلْمُصِیْبَةِ و یا لِّلرَّزِيَةِ! این چه حالت است؟ این چه فلاکت است؟ مصر و سودان و شبه جزیره بزرگ هندوستان را که قسمت بزرگی از آن ممالک اسلامی است، انگلستان تصرف کرده، مراکش، تونس و الجزائر را فرانسه تصاحب نموده، جاوه^{۲۱۵} و جزائر و بحر محیط را هلند مالک الرقاب گشته، ترکستان غربی و بلاد و سیعه ماوراء النهر و قفقاز و داغستان را روس به حیطة تسخیر آورده، ترکستان شرقی را چین متصرف شده و از ممالک اسلامی جز معدودی بر حالت استقلال نمانده اینها نیز در خوف و خطر عظیم‌اند».^{۲۱۶}

چهره استعمار در کشورهای آفریقا

۲۱۵. جاوه: اندونزی.

۲۱۶. مقالات جمالیه، انتشارات اسلامی تهران، ص ۱۶۷ - ۱۷۰ و معنای لِّلْمُصِیْبَةِ و یا لِّلرَّزِيَةِ که در اول کلام او واقع است

یعنی: وامصیبتاه.

مردم آفریقا که در گذشته، گرفتاریهای فراوانی داشتند اکنون فهمیده‌اند که بدبختیها ناشی از نادانی و جاه‌طلبی بیشتر سران آفریقا است که تسلیم استعمار شده و دست در دست قدرتهای استکباری نهاده‌اند.

فاجعه آفریقا ریشه کهنه‌ای دارد، ده‌ها سال قبل، قدرتهای بزرگ و استعمارگر، این سرزمین را به خاطر منابع گرانبهایش با عناوین فریبنده‌ای از قبیل آزادی، پیشرفت و ترقی غارت و مردمش را استعمار کردند.

تاریخ غم‌انگیز این سرزمین زرخیز و غارت‌زده و مردم با صداقت و استعمار زده و استثمار شده آن در این کتاب نمی‌گنجد ولی برای اینکه یک‌بینش اجمالی و دور نمائی از این قاره‌ای که قرن‌ها میدان تاخت و تاز مستکبران و استعمارگران بوده است و سلطه‌های گوناگون چه بر سر این قاره آورده است داشته باشیم این فهرست را مطالعه کنیم:

الف: کشورهای که زیر چکمه انگلستان این پیر استعمار بوده‌اند:

- | | | |
|-------------------|-----------------|--------------------|
| ۱. سیرالئون؛ | ۲. لیبریا؛ | ۳. تانزانیا؛ |
| ۴. سودان؛ | ۵. رودزیا؛ | ۶. زامبیا؛ |
| ۷. گانا؛ | ۸. کنیا؛ | ۹. اوگاندا؛ |
| ۱۰. موریس؛ | ۱۱. بوتسوانا؛ | ۱۲. گامبیا؛ |
| ۱۳. لسوتو؛ | ۱۴. مالاوی؛ | ۱۵. آفریقای جنوبی؛ |
| ۱۶. ساحل طلائی؛ | ۱۷. لوگوس؛ | ۱۸. زنگبار؛ |
| ۱۹. آفریقای شرقی؛ | ۲۰. کاب؛ | ۲۱. باستولاند؛ |
| ۲۲. سکوترا؛ | ۲۳. سانت هیلین؛ | ۲۴. اسانسیون؛ |
| ۲۶. تریستان؛ | ۲۷. اورانج؛ | ۲۸. بویر؛ |
| ۲۹. مصر. | ۲۵. نپال؛ | |
۳۰. نیجریه (با جمعیت ۸۰ میلیونی این کشور پرجمعیت‌ترین کشور آفریقا است)؛

ب: کشورهای آفریقائی که زیر چکمه فرانسه بوده‌اند:

- | | | |
|------------|----------------------|-----------------|
| ۱. تونس؛ | ۲. الجزائر؛ | ۳. سنگال؛ |
| ۴. گینا؛ | ۵. جزیره ماداگاسکار؛ | ۶. مایوت؛ |
| ۷. کومور؛ | ۸. چاد؛ | ۹. داهومی؛ |
| ۱۰. گابون؛ | ۱۱. توگو؛ | ۱۲. ولتای علیا؛ |

۱۳. موریتانی؛ ۱۴. مالی؛ ۱۵. نیجر؛
 ۱۶. آفریقای مرکزی؛ ۱۷. مراکش؛ ۱۸. کنگو برازاویل.

ج: کشورهای آفریقائی که زیر چکمه پرتغال بوده‌اند:

۱. گینه پرتغال؛ ۲. آنگولا؛ ۳. موزامبیک؛
 ۴. آفریقای شرقی؛ ۵. جزائر خلیج گینه؛ ۶. رأس اخضر؛
 ۷. مایر.

د: کشورهای آفریقائی که زیر چکمه آلمان بوده‌اند:

۱. توغان؛ ۲. آفریقای شرقی؛ ۳. کمرون.

ه: کشورهای آفریقائی که زیر چکمه ایتالیا بوده‌اند:

۱. لیبی؛ ۲. اریتره.

و بالاخره «کنگو» مدتی زیر چنگال استعمار بلژیک و «کناریا» و «خلیج گینه» تحت استعمار اسپانیا بود.

باید توجه داشت، به این ترتیب که ذکر گردید دولت‌های استعماری، «آفریقا» را لقمه لقمه کرده بودند تا هضم آن برای آنها آسانتر صورت بگیرد و گاهی هم بر سر یک لقمه با هم به نزاع و نبرد می‌پرداختند تا نصیب یکی از آنان می‌گردید و گاهی هم دست بدست می‌گشت، مثلاً **آفریقای جنوبی** که

۲۲ میلیون نفر جمعیت دارد در قرن ۱۷ میلادی به تصرف «پرتغال» درآمد و بعد از مدتی «هلند» آن را متصرف شد و از اوائل قرن نوزدهم انگلستان برای تصرف آن وارد میدان شد و بالاخره تمام خاک آن را به تصرف خود درآورد و در سال ۱۹۱۰ ظاهراً مستقل گردید.

و در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ هنگامی که این استعمارگران مجبور شدند ظاهراً از آفریقا بیرون بروند زمینه‌هایی برای اختلاف در میان آنها بجا گذاشتند و بعلاوه سلطه‌های خود را نیز از راه‌های مختلف اعمال می‌کنند که نتیجه این سیاست‌ها شیطانی ۱۲ جنگ و ۷۰ کودتا فقط در ۲۵ ساله اخیر و بعلاوه فقر و گرسنگی است.

ساده‌اندیشی است اگر فرض کنیم که آمریکا، انگلستان، فرانسه، شوروی و اسرائیل که خروارها سلاح جنگی و تجهیزات نظامی به این کشورها فروخته و می‌فروشند در فکر خیر و صلاح اندیشی این کشورها هستند.

«استعمار» اسلام را خوب می‌شناخت

به این مطلب نیز باید توجه داشته باشیم که «دنیای غرب» پیش از آنکه در کشورهای اسلامی به استعمار فرهنگی سیاسی و اقتصادی اقدام کند اسلام را خوب می‌شناخت و می‌دانست که «اسلام» همان دینی است که در آغاز پیدایش خود از ملّتی که دچار جهل و ضعف و اختلاف و اسارت و فقر و عصبیت جاهلی بودند ملّتی ساخت مومن و موحد، دارای ایمانی عمیق و فرهنگی غنی و سرشار از حرکت و خود آگاهی، ملّتی که در صحنه جهاد، جهادگرانی‌مانند: ابوذر، عمّار، مالک اشتر، رشید هَجَری، حجر بن عدی داشت که توانستند در مدّت کوتاهی دو دولت مقتدر روم و ایران را مسخر بسازند ملّتی که در حوزه‌های فکری و علمی سرشار از اندیشه و تفکر خود جابر بن حیان‌ها، هشام بن حکم‌ها، محمد بن زکریا رازی‌ها، خواجه نصیرها، شیخ طوسی‌ها، محقق‌ها و علامه‌سید محمد مجاهد‌ها تربیت کرد و می‌دانست که پایه علوم و تمدن اروپا از تمدن اسلامی گرفته شده است.

و نیز استعمار غرب، به تاریخ اسلام آشنائی کامل داشت و خود در صدها صحنه و در طول صدها سال با «اسلام» دست به گریبان شده بود و از آن زخمهای کاری بر پشت و پهلوی خود داشت و دیده بود که چگونه در حمله به قلب اروپا کشور اسپانیا را فتح کرد و در آن کشور در روزی که در سراسر اروپا نه کتابخانه‌ای وجود داشت و نه دانشگاهی و نه دانشمند بزرگ و مشهوری، کتابخانه‌ها تأسیس کرد و دانشگاهها بوجود آورد و دانشمندان بزرگی تربیت نمود.

«دنیای غرب» در جنگ صلیبی دیده بود که اسلام با قدرت خود و با دست فرزند خود صلاح الدین آیوبی‌ها چگونه غرب را به عقب راند و سیلی محکمی بر او زد و بیت المقدس را از چنگ آنها نجات داد.

استعمار غرب، خوب می‌دانست که اسلام، مذهبی نیست که از پیروانش بهمین قدر که هفته‌ای یکروز به معابد خود (کلیساها) بروند و یک دو ساعت به خواندن انکاری سرگرم باشند قانع باشد.

«اسلام» دینی است که در تمام صحنه‌های زندگی انسانها حضور دارد، دینی است که شور و حرکت می‌سازد و قدرت می‌آفریند و درس خود آگاهی و انسان سازی و بیداری و حساسیت به انسانها می‌دهد، و ذهن را در برابر تجاوز گران و ستمکاران می‌آشوبد و مسلمانان را در برابر دشمنان اسلام بسیج می‌کند و آنها را با روح امید و ایمان به صحنه پیکار می‌کشاند.

او از معارف حیات بخش و حرکت آفرین اسلام خبر داشت و می‌دانست که پیغمبر اسلام (ص) فرموده است:

أَغْزُوا تُورِثُوا أُنْبَاءَكُمْ مَجْدًا.^{۲۱۷}

«مجد و عظمت شما در گرو جهاد شما است بنابراین جهاد کنید تا مجد و بزرگی را برای نسلهای بعد از خود به یادگار بگذارید.»

او می‌دانست که پیغمبر اسلام (ص) فرموده‌اند:

مَنْ لَمْ يَغْزُ وَ لَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِالْغَزْوِ مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنَ النِّفَاقِ.^{۲۱۸}

«هر کس در جبهه جنگ شرکت نکرده و یا خود را آماده برای حضور در میدان جنگ نکرده باشد در موقع مرگ با قسمتی از نفاق از دنیا رفته است و مسلمان کامل نیست.»

و بالاخره، غرب می‌دانست که قرآن مجید در طی آیات بسیاری، این درس را به مسلمانان داده است که هرگز سلطه کافران را بهر شکلی که باشد بر خود نپذیرند و زیر بار ننگ سلطه پذیری هیچ وقت نروند.

این قرآن مسلمانها است که گفته است:

وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا.^{۲۱۹}

«خداوند برای کافران راه سلطه‌ای نسبت به مسلمانان قرار نداده است.»

و فرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدِيدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَقْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ.^{۲۲۰}

«ای اهل ایمان هرگز از کفار مستشار و مخرم اسرار اتخاذ نکنید آنها از هیچگونه ایجاد فساد در رابطه با زندگی شما کوتاهی نمی‌کنند و دوستدارند که شما در رنج و محرومیت باشید و بغض و کینه آنها نسبت به شما از زبان و کلامشان ظاهر است و آنچه که در سینه‌شان پنهان دارند بیش از آن است که ظاهر می‌کنند.»

۲۱۷. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵.

۲۱۸. سنن ابی داود.

۲۱۹. آیه ۱۴۱، سوره نساء.

۲۲۰. آیه ۱۱۸، آل عمران.

کلام استاد علامه طباطبائی

استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در تفسیر «المیزان» می‌گوید:

«خداوند متعال در قرآن کریم درباره دو موضوع از محرّمات الهی بیش از محرّمات دیگر تأکید و تشدید بکار برده است.

۱ - ربا؛

۲ - دوست داشتن کفار و شیفته شدن به آداب و رسوم زندگی آنها؛

آن وقت توضیح می‌دهد که علت این امر این است که در سایه ربا خواری مردم به جای اینکه پولها خود را در راه تولید و صنعت و عمران و آبادی به کار بیندازند - که در نتیجه آن «هم کار و عمل» شایع می‌شود و هم بیکاری از بین می‌رود و در اثر آن فقر نیز از بین می‌رود و تولیدات فراوان می‌شود و عرصه که بیشتر شد ارزانی بوجود می‌آید - پولهای خود را بعنوان ربا به اشخاص می‌دهند در نتیجه کار و تولید و صنعت و کشاورزی فلج می‌شود و کاهش می‌یابد و فقیر، فقیرتر و غنی غنی‌تر می‌شود.

و توضیح مطلب دوم این است که اسلام با ارتباط با کفار مخالف نیست ولی با دوست داشتن کفار و شیفته و فریفته شدن به آداب و رسوم زندگی آنها رفته رفته مسلمانان ایمان و عقیده خود را از دست می‌دهند و روح سلطه‌پذیری در آنها بوجود می‌آید و کم کم در برابر **تهاجم فرهنگی** سلطه‌پذیر می‌شوند و در میان هر ملتی که روح سلطه‌پذیری بوجود بیاید و روحیه استعمار ستیزی ضعیف شود **استعمار گران** بر همه شوون آن ملت مسلط می‌شوند و حیثیت و هستی آنها را نابود می‌کنند.

اکنون با توجه به این شناخت، «غرب» چگونه می‌تواند یوغ استعمار را بر گردن مسلمانان بگذارد؟ و آنها را به بردگی فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بکشاند؟

دین اسلام و علمای اسلام مهمترین مانع نفوذ استعمار

هر چند آداب و رسوم و زبان و فرهنگ هر ملتی عامل مقاومتی در برابر بیگانگان محسوب می‌شود ولی استعمار با ترفندهائی که دارد این قبیل عوامل را زود از میان بر می‌دارد چنانکه در بسیاری از کشورهای آفریقائی و همچنین در بعضی از کشورهای آسیائی مثل هندوستان و پاکستان استعمار توانست زبان و فرهنگشان را تغییر دهد ولی مهمترین عامل مقاومت در برابر هجوم و شیخون استعمار، دین اسلام است و رجال دین یعنی علمای اسلام.

و لذا استعمار با ترفند و نقشه‌های خود در راه نابود ساختن دین و یا تضعیف و از کار انداختن آن، کوششهایی بعمل آورد و در این راستا یا آن را با مثل **قانون لائیک** در ترکیه و یا با تبلیغاتی از این

قبیل که دین افیون ملتهاست و یا از اداره دنیای فعلی ناتوان است سعی می‌کرد که دین را از صحنه اجتماع کنار بزند و یا اینکه با ایجاد اختلاف‌هایی از قبیل این که این عرب و آن عجم است و این متقدم و متجدد است و آن یکی مرتجع و قدیمی است یا این دانشگاهی و محصل جدید است و آن حوزوی و محصل علوم قدیمی است - با اینکه این گروهها دو بازوی یک اندام و دو شاه بال یک پروازند - میان آنها فاصله انداخت و با این ترفندهای مزورانه پیکر جامعه اسلامی را از فعالیت و پرواز بازداشت.

و در بسیاری از جوامع اساساً چهره دین را مسخ کرد و اسلام را طوری معرفی کرد که با استعمار و سلطه پذیری و شیوع منکرات منافاه نداشته باشد که امروز چنین اسلامی اسلام آمریکائی در برابر اسلام ناب محمدی نامیده می‌شود.

و علمای اسلام را با تهدید و تبعید و زندان و کشتن از طرفی و با تبلیغات اینکه دین از سیاست جدا است و یا اینکه علماء مرتجع می‌باشند و امثال این تعبیرات از صحنه اجتماع خارج می‌کرد.

قیام علمای شیعه در برابر استعمار

و بالاخره، در تمام این جریانها تنها قدرتی که در برابر نقشه‌ها و حیل‌های استعمارگران مقاومت می‌کرد و در برابر آنها به مبارزه سیاسی و فرهنگی و حتی به مبارزه نظامی دست می‌زد و از طرفی در آگاهی مردم مسلمان نیز گام‌بر می‌داشت علمای شیعه بودند.

در کشور پهناور هند، سلطان الواعظین و تاج العلماء میر حامد حسین پرچمدار مبارزه با استعمار انگلیس بودند و نیز در این رابطه از سید دلدار حسین نقوی و سید نصر علی خان دهلوی و سید امیر علی هندی می‌توان نام برد.

این علمای بزرگ در زنده کردن آرمانهای اسلام خواهی و استقلال جویانه مسلمانان نقش موثری داشتند و سید جمال الدین اسد آبادی این مصلح متفکر و بیدارگر شرق هنگامی که به هندوستان مسافرت کرد با این علماء ارتباط داشت.

سلطان الواعظین از جنگهای سخت تیپو سلطان فرمانروای میسور هند پشتیبانی می‌کرد و آن را جلوه‌ای از غیرت مردانه او می‌نامید و میر حامد حسین رساله جهادی‌ای نوشت و در آن مردم را به جهاد و مبارزه علیه استعمار انگلستان بسیج کرد و بالاخره توانستند استعمار انگلیس را از هندوستان ریشه کن کنند.^{۲۲۱}

در افغانستان ملا عبد الله قند هاری پرچم مبارزه با استعمار انگلیس را بدوش کشید و علمای دیگر و مسلمانان از او تبعیت کردند و در این جهاد مقدس فاتح شدند.^{۲۲۲}

لبنان و سوریه پس از اینکه از سیطره دولت عثمانی خارج شد زیر چتر استعمار فرانسه قرار گرفت و استعمار فرانسه نقشه‌های استعماری خود را در سوریه و لبنان پیاده کرد، قیام و مبارزات دو عالم بزرگ و مجاهد و شجاع سید شرف الدین و سید محسن امین این دو مملکت را از زیر سلطه استعماری فرانسه نجات داد.

علامه سید محسن امین در اهمیت جهاد و مقاومت و روحیه شهادت طلبی و رزم با متجاوز شعرهایی سرود و این دو بیت از یک قصیده معروف او در این زمینه است:

انّ الحیاة تنازعٌ و خصامٌ
هیهات ما بسوی السُّیوفِ سلامٌ
و العدلُ کالعناءِ فینا والذی
لم ینفِ عنه الضییمَ فهو یضامٌ

یعنی زندگی چیزی جز کشمکش و درگیری چیزی نیست و جز بواسطه شمشیر از هیچ راهی نمی‌توان صفا و امنیت و سالم بودن را بدست آورد.

عدالت در میان ما مانند «عناء» نایاب شده است بلی کسی که قیام نکند و ظلم را از خود دفع نکند و ظلم را بپذیرد مورد ظلم قرار می‌گیرد.^{۲۲۳}

اندونزی که یکی از بزرگترین کشورهای اسلامی است در تحت استعمار هلند قرار داشت، علمای شیعه که در میان آنها از سید عقیل جعفری و سید محمد بن عقیل باید نام برد. برای نجات آن قیام و مبارزه کردند و متحمل مصیبت‌های سختی شدند تا این کشور را از استعمار نجات دادند.^{۲۲۴}

در یمن، سید علی شهاب که از علمای بزرگ و بیدار گر و مجاهد است در برابر استعمار انگلستان قیام و نقش موثری در نجات این مملکت از استعمار داشت.^{۲۲۵}

کشور عراق مرکز حوزه‌های علمی شیعه و خاستگاه فقهای نامدار و علمای بزرگ و مجاهد و آزاد اندیش را انگلستان از دست دولت ترکیه خارج کرد و زیر سلطه استعماری خود قرار داد در این رابطه علمای بزرگ مانند آیات: سید محمد تقی خوانساری و شیخ الشریعة اصفهانی و سید ابوالقاسم کاشانی

۲۲۲. سید جمال، ص ۶۳۶.

۲۲۳. سید جمال، ص ۶۴۸ - ۶۵۰.

۲۲۴. سید جمال، ص ۶۶۸.

۲۲۵. سید جمال، ص ۶۴۰.

و فرزند آخوند خراسانی میرزا مهدی و میرزا احمد با فتوای فقیه مجاهد میرزا محمد تقی شیرازی بسیج شدند و به میدان جهاد رفتند، مردم مسلمان عراق نیز به حرکت در آمده مانند سیل توفنده استعمار را مورد تهاجم قرارداده عراق را از زیر یوغ استعمار انگلیس نجات دادند.^{۲۲۶}

یورش استعماری انگلیس و آمریکا به ایران

مطالبی که ذکر گردید جریان فاجعه آمیز استعمار در کشورهای اسلامی غیر از ایران بود ولی کشور ایران حساب دیگری دارد و استعمار گران از جهاتی برای ایران اهمیت بیشتری قائل هستند و چشم طمع بیشتری به این مملکت دوخته اند.

یکی، از جهت اینکه منابع و معادن و مواد اقتصادی مخصوصی که در ایران وجود دارد در بسیاری از کشورها، این منابع و معادن و مواد اقتصادی وجود ندارد.

دیگر اینکه ایران از جهت استراتژیکی و موقعیت جغرافیائی دارای موقعیت و امتیاز مخصوصی است. و چون - همانطور که قبلاً گفتیم - تنها مانع نفوذ استعمار دین اسلام و روحانیت است. استعمار نقشه‌هایی برای تضعیف دین طرح کرد که مختصری از آنها در ضمن بحث از نقشه‌های استعمارگران مذکور گردید ولی بیشتر نقشه‌ها و ترفندهای خود را در کوبیدن روحانیت متمرکز کرد - چه اینکه معلوم است با تضعیف روحانیت، دین و دینداری نیز ضعیف می‌شود.

در این رابطه پس از اینکه در دوره قاجار - که قاجاریه نیز در زیر سیطره استعمار به حیات ضعیف خود ادامه می‌دادند - عالم مجاهد و بزرگوار شیخ فضل الله نوری را که سد محکمی در برابر

استعمار بود به دار زد و به شهادت رسانید و عالم مجاهد شیخ محمد خیابانی را نیز شهید کرد برای تسلط کامل به ایران و کوبیدن و از بین بردن دو قدرت بزرگ دین و روحانیت، رضاخان را که یک فرد خشن و قلدر و قسّی القلب بود انتخاب کرد و به او قدرت داد و وارد صحنه کرد، و او در آغاز بنام «سردار سپه» و وزیر جنگ و بعد بعنوان رئیس الوزراء و چند سال بعد قاجار را از سلطنت خلع و خود زمام سلطنت را بدست گرفت و در انجام مأموریتی که از طرف بیگانگان داشت از هیچ جنایتی مضایقه نکرد که به شرح آن خواهیم پرداخت و بعد از او فرزندش نیز با ترفندهای دیگری همین هدف را تعقیب می‌کرد.

این مطلب را نیز باید در نظر داشته باشیم که تقریباً ۵۰ سال قبل بر پایه توافقیهای استعماری انگلستان جای خود را به آمریکا داد و هم اکنون شیطان بزرگ آمریکا در رأس استکبار گران دنیا است.

آمریکای خائن و سران خیانت پیشه آن با اسلام و قرآن راه دشمنی در پیش گرفتند و با روی کار آوردن دولت صهیونیست اسرائیل و تقویت و پشتیبانی از این غده سرطانی بر مشکلات زندگی مسلمانان افزودند.

شکستن رضاخان عهدی را که

در حرم امیر مومنان (ع) بسته بود

در کتاب معارف الرجال می نویسد:

«رضاخان موقعی که وزیر جنگ بود در زمان سلطنت احمد شاه قاجار به نجف اشرف رفت و علمای بزرگ آن روز نجف از قبیل آیات: سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی، میرزا مهدی پسر آخوند خراسانی، سید محمد علی طباطبائی آل بحر العلوم، و شیخ جواد جواهری را یک شب، دو ساعت به طلوع فجر مانده در حرم حضرت امیر مومنان (ع) جمع کرد و آنها با او درباره اوضاع ایران صحبت کردند - این مذاکرات در موقعی بود که زمینه خلع احمد شاه از سلطنت و روی کار آمدن رضا شاه در ایران فراهم می شد - علمای نامبرده در کنار ضریح مطهر حضرت امیر (ع) با تأکید از او عهد و پیمان گرفتند که اگر به سلطنت رسید در تمام رفتار و حرکاتش تابع نظر علماء باشد و در مجلس شورای ایران پنج نفر از مجتهدین مبرز نظارت بر مصوبات مجلس داشته باشند و مذهب رسمی ایران مذهب جعفری باشد و او همه این عهد و پیمانها را قبول کرد و قول داد که

همیشه تابع علمای اسلام باشد ولی وقتی که بر اریکه سلطنت نشست و بر اوضاع مسلط شد تمام عهد و پیمانها را نادیده گرفت و مخالفت کرد.»^{۲۲۷}

جنايات دوره رضا خانی

انگلیس در فرهنگ و اقتصاد و سیاست ایران نفوذ بسیاری پیدا کرد و در این راستا فرهنگ غرب را یک فرهنگ متمدن و پیشرفته معرفی می کرد و فرهنگ اسلامی را یک فرهنگ قدیمی و کهنه قلمداد می نمود، بر این اساس مردم دو دسته شدند: اروپا دیده ها و در یک کلام آنها که تحت تأثیر فرهنگ غرب واقع شده بودند خود را متجدد و متجدد مآب و فرنگی مآب می خواندند و این را برای خود افتخاری می دانستند و عده ای از مردم هم به آنها با همین دید نگاه می کردند و دسته دوم بقیه مردم بودند که گروه اول آنها را کهنه پرست می خواندند.

استعمار، منابع ثروت - از قبیل نفت و غیره - را با عناوینی غارت می‌کرد و در امور سیاسی قُدر مآبها و کسانی را به اداره امور کشورهای اسلامی نصب می‌کرد که به نوکری برای استعمار تن در می‌دادند.

مبارزه با اسلام و مسلمانان و سلب حقوق و بردن اموال و منافع آنها در ترکیه و ایران صورت جدیتری به خود گرفت و با روی کار آوردن **آتاتُرک** در ترکیه و رسمیت بخشیدن به قانون لائیک و روی کار آوردن **رضا خان** در ایران راه نفوذ کامل استعمار در این دو کشور هموار گردید.

در **ایران مقدسات اسلام** هتک شد، هر روز با نقشه و ترفند خاصی گام در راه تضعیف دین و **روحانیت** برداشته شد و جمعی از علمای اسلام که مدافع دین و حافظ حریم اسلام و مسلمین بودند زندانی، و یا تبعید و یا شهید شدند که شهادت عالم بزرگوار و مجاهد، **مدرّس** که به ذکر جریان شهادت او خواهیم پرداخت در راستای همین جریان بود:

عبا و عمامه که لباس سربازی **حضرت ولی عصر (ع)** و لباس تبلیغ معارف اسلام است ممنوع شد، و مدارس اسلامی بسته شد و یا از رونق افتاد، در جریان جلوگیری از لباس روحانیت بسیاری از علماء و طلاب محترم **حوزه‌های علمیه** نمی‌توانستند به خارج از منزل خود یا مدرسه، حتی برای خریدن نان بروند، در این راستا چه عمامه‌هایی که در ملاعام از سرها برداشته شد و چه لباسهای بلندی که بر تن داشتند در انظار، بدست پلیس پاره‌پاره شد و مجالس عزاداری **حضرت سید الشهداء (ع)** به کلی ممنوع گردید یعنی در مملکتی که هزاران تکیه به نام **امام حسین (ع)** برپا است، در مملکتی که هر روز در صدها جا مجلس عزاداری **ابی عبدالله** است، در مملکتی که ایام **فاطمیه** و ماه **محرم** و **صفر** در هر

نقطه‌ای، در شهر و روستا در کوی و برزن مجلس عزاداری **حضرت سید الشهداء (ع)** برقرار است اکنون به دستور **رضا خان** نام **حسین (ع)** بردن قدغن است.

چادر از سر زنان مسلمان برداشته شد، به **پاسبانان** پست و برخی **افسران** رذل پلیس اجازه داده شد تا با وحشیانه‌ترین رفتار چادر از سر ناموس مسلمانان بردارند و برداشتند، مسلمانان متعهد به اسلام در چنین روزگار تاریک در میان اشک و خون زندگی می‌کردند.

مشروطیت که بهای خون هزاران شهید بود از بین رفت، **استبداد** مطلق حاکم شد، **قوه مقننه** و **مجریه** و **قضائیه** همه در دست **شاه** بود، **زبان** حق گویان را بریدند، و **قلم** نویسندگان آزاد اندیش را شکستند و به چاپلوسان و متملقان پرو بال دادند.

موقعی که **رضاخان** بعنوان «**سردار سپه**» روی کار آمد شاعری بنام **عارف‌این** اشعار را سرود و مورد تحسین شیفته شدگان زر و زور قرار گرفت.

تا که آخوند و قَجْر^{۲۲۸} زنده در ایرانند این ننگ را کشور دارا به کجا خواهد برد
 باد «سردار سپه» زنده در ایران عارف کشور رو به فنا را به بقاء خواهد برد

شاعر دیگری گفت:

سر افعی و سر شیخ بکوید به سنگ که در او سمّ و در این وسوسه و اوهام است

روزنامه‌ها و شب‌نامه‌های آن زمان این قبیل اشعار را برای کوبیدن روحانیت و تضعیف دین با سر و صداهای فراوان منتشر می‌کردند.

به یاد دارم در موقعی که رضا خان با امر ارباب استعمارگر خود تصمیم به کشف حجاب گرفت و برای عملی ساختن آن - بطوری که روزنامه‌ها نوشتند - یک شب مجلسی در تهران ترتیب داد که قرار بود زن معروفه‌ای بنام قمر الملوک بی حجاب در آن مجلس که تعداد زیادی از همفکران شاه نیز در آن حضور داشتند ظاهر شود و اشعاری با آهنگ بخواند و او با همان مقدّمات ظاهر شد و این اشعار را خواند:

حجاب دارد و دل را ز جلوه آب کند نعوذ بالله اگر جلوه بی حجاب کند
 فقیه شهر به رفع حجاب مائل نیست چرا که هر چه کند حیل در حجاب کند

در این اشعار چنانکه ملاحظه می‌کنید در هر چهار مصراع کلمه «حجاب» ذکر شده است و در مصراع اول و دوم و سوم حجاب به معنای حجاب بانوان است ولی در مصراع اخیر «حجاب» به معنای پرده است و با این جریان هم‌رعايت «حجاب» را که یکی از ضروریات دین اسلام است در هم می‌شکند و هم‌فکهای بزرگ اسلام را مورد تهمت و اهانت قرار می‌دهد و آنها را می‌کوبد که آنها حیل گزند و حیل‌های خود را در پرده انجام می‌دهند.

علماء که همه راهها را به روی آنها بسته و خانه نشین شده بودند و یا در گوشه زندانها و تبعید گاهها به سر می‌برند با شنیدن این جریانها در دریای غم اندوه غرق می‌شدند و می‌گفتند:

اللَّهُمَّ اِنَّا نَشْكُو الْاَيْكَ غَيْبَةً وَ لَيْتَنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ تَطَاهُرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا.

و نیز به یاد دارم که فردای آن شب روزنامه‌ها، **قمر الملوک** را مورد تحسین قرار دادند و غرب زدگان نیز لب به آفرین گفتن باو و تشویقِ زنان دیگر گشودند. و این شعر را تیتیر مطالب خود در مورد تشویق و تحسین او نوشتند:

صد قرن هزار ساله باید تا یک قمر الملوک زاید

این یک نمونه بود از آن روزگار سیاه و تاریک که مسلمانان متعهد در آن، در میان اشک و خون روزگار می‌گذراندند.

وضع علمای اسلام در زمان رضاخان

آن قدر تبلیغات علیه **روحانیت** به راه انداخته و قوانینی درست کرده بودند که از خانه بیرون آمدن یک روحانی بواسطه اینکه عمامه‌اش را از سر و عبایش را از دوش بر می‌داشتند و دامن قبایش را می‌بریدند **یک مشکل** بود و **مشکل دیگر** این بود که ما را اگر مسافرت می‌کردیم هیچ شوفری به ماشین سوار نمی‌کرد چون می‌گفتند اگر روحانی را بر ماشین سوار کنیم ماشین ما پنجر می‌شود و اتفاقاً آن موقع چون ماشین‌ها مرتب نبود و با **هندل** هم روشن می‌شد ماشین‌های بسیاری در بین راه پنجر می‌شد و تمام این غرامت‌ها را بر گردن **روحانیت** می‌گذاشتند بنده در یک مسافرتی که از تهران به

ساوه می‌رفتم چند ساعت از شب گذشته، ماشین توی راه پنجر شد و ماشین را درست کردند، ولی راننده مرا سوار نکرد در وسط بیابان گذاشت و رفت و من با زحمت خود را به یک قهوه‌خانه که چراغش از دور پیدا بود رساندم و شب را آنجا بسر بردم و فردا که ماشین دیگر آمد با راننده او صحبت کردم، قبول کرد که مرا به **ساوه** ببرد. و من هم ساک خود را برداشتم که با این ماشین که جاهم داشت به **ساوه** بروم ولی وقتی که جریان پنجر شدن ماشین دیشب و پیاده کردن من را از ماشین به او گفتند او هم مرا به **ساوه** نبرد و بالاخره بعداً یک ماشین باری که آمد و من به او التماس کردم و دلش به حال من سوخت با این شرط که من روی بارها سوار شوم قبول کرد و مرا به **ساوه** رسانید.

مشکل سوّم بیرون آمدن روحانی از خانه این بود که در حکومت **رضا خانی** افراد بسیاری را طوری تربیت کرده بودند و به آنها شستشوی مغزی داده بودند که بر خلاف منطق **قرآن مجید** و احادیث **حضرت رسول اکرم و اهل بیت عصمت**: که ده‌ها آیه **قرآن** و صدها حدیث در فضیلت و عظمت منزلت و مقام آنها وارد است علما را با عباراتی مسخره می‌کردند و به آنها **مفتخور** می‌گفتند که همه اینها بر اساس نقشه استعماری انجام می‌گرفت.

ما در این نوشته کاری به کسانی که از این لباس - که لباس سربازی حضرت ولی عصر (ع) است - سوء استفاده می‌کنند و درس نخوانده‌اند نداریم ولی زحماتی که علمای متعهد در راه تحصیل علم و رعایت تقوا و تعهد و ارشاد و هدایت مردم کشیده‌اند و با قلم و بیان خود خدماتی انجام داده‌اند بسیار بزرگ است و وظیفه اسلامی ما ایجاب می‌کند قدر دان نعمت وجود آنها باشیم و قدر و منزلت آنها را در نظر بگیریم.

جنايات دوره رضا خانی که بطور اجمال به ذکر برخی از آنها پرداختیم زیاد است ولی در اینجا جریان شهادت عالم ربانی شهید مدرّس و مسأله زن و حجاب و قیام آیت الله حاج آقا حسین قمی و مبارزه آیت الله شیخ محمد تقی بافقی در رابطه با کشف حجاب را ذکر می‌کنیم.

و مطالبی را هم درباره عاشورا و فلسفه عزاداری حضرت سید الشهداء (ع) مورد تذکر قرار می‌دهیم.

۱۰- مصلحی فریاد گر و سیاستمداری شجاع از اردستان

سید حسن مدرّس فرزند سید اسماعیل طباطبائی در سال ۱۲۸۷ قمری در قریه‌سرا به از توابع اردستان چشم به این جهان گشود و در شش سالگی در قمشه به تحصیلات ابتدائی مشغول گردید و در سن ۱۶ سالگی بجهت تحصیل به اصفهان که آن روز یکی از مراکز مهم حوزه‌های علمیه بود آمد و سیزده سال در اصفهان به تحصیل علوم عقلی و نقلی پرداخت و درس خواندن او در اصفهان با فقر و مضیقه اقتصادی توأم بود که خود در نوشته‌ای که از او باقی مانده است می‌نویسد:

«در اصفهان که مشغول تحصیل بودم برای تهیه مخارج روزانه و هزینه تحصیل مجبور بودم که در ایام تعطیلات هفته به دهات بروم و لباس عوض کنم و کار عملگی و بنائی بکنم تا مخارج تحصیل هفته بعد را فراهم کنم.»^{۲۲۹}

و نیز در آن نوشته اینطور ذکر می‌کند:

«پدرم در کودکی به ما آموخت که چگونه در مدّت شبانه روز به یک وعده خوراک قناعت ورزیم و پوشاک کهنه خود را تمیز نگاه داریم تا در قید تهیه پوشاک نو نباشیم او اجداد طاهرین ما را سرمشق عبرت قرار می‌داد و می‌گفت که حلم و بردباری را از جدّ بزرگوارمان رسول الله^۹ بیاموزیم و شهامت و قناعت را از جدّ طاهرمان علی بن ابی طالب (ع) و تسلیم ناپذیری در برابر زور و ستم را از جدّ شهیدمان سید الشهداء (ع).»

و بالاخره مدرّس در خانواده علم و عرفان رشد یافته بود؛ چون پدرش عالم‌متعبدی بود که زندگانی خویش را وقف خدمت به اسلام و مسلمین نموده و بیشتر آیام سال را برای وعظ و تبلیغ اسلام و اصلاح و ارشاد مردم در مهاجرت و دور از دیار و خانواده خویش بسر می‌برد.

سختی‌ها و مشقّت‌ها قهرمان پرور است

سختی‌ها و مشقّت‌هایی را که در تاریخ زندگی دوران کودکی و نوجوانی شهید مدرس می‌خوانیم بیاد این مطلب می‌افتیم که مردان بزرگ نوعاً از کلبه‌های فقر و پر رنج و با محرومیت برخاسته‌اند و بقول بعضی از دانشمندان: **فقر گاهواره نبوغ است.**

مولوی تأثیر فشار و سختی در تکامل موجودات را با این اشعار مجسم می‌کند:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| گندمی را زیر خاک انداختند | پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند |
| بار دیگر کوفتندش ز آسیا | قیمتش افزود و نان شد جانفزا |
| بار دیگر زیر دندان کوفتند | گشت عقل و فهم و جان هوشمند |

تحصیلات مدرس در اصفهان

مدرس در سنّ ۱۶ سالگی از قمشه، راهی حوزه علمیه اصفهان گردید، حوزه علمیه اصفهان در آن عصر از جمله مراکز نادر و غنی علم و حکمت در ایران و جهان اسلام به شمار می‌رفت، و علمای بزرگی مانند آیات میرزا عبدالعلی نحوی هرنندی، سید محمد باقر درچه‌ای، سید صادق خاتون آبادی، شیخ مرتضی ریزی و شیخ عبدالکریم گزی و عرفا و حکمای نامدار مثل آخوند ملا محمد کاشانی و میرزا جهانگیر خان قشقائی در این حوزه به تربیت طلاب مشغول بودند.

او مدّت ۱۳ سال در این حوزه پربرکت در محضر ۳۰ نفر که از جمله آنها اساتید بزرگی که نامشان مذکور گردید حضور یافت و از خرمن علوم آنها خوشه چینی کرد و مخصوصاً در علوم معقول از درس **جهانگیر خان قشقائی و آخوند ملا محمد کاشانی** که هر دو در مدرسه صدر اصفهان اقامت داشتند و زندگی خود را با زهد می‌گذرانیدند استفاده کرد^{۳۰}.

۳۰. حسین مکی مدرس قهرمان آزادی، ج ۱، ص ۵۰.

تحصیلات در حوزه نجف

پس از ۱۳ سال اقامت در حوزه علمیه اصفهان راهی حوزه علمیه نجف اشرف گردید و چندین سال در درسهای مشعلداران علوم حوزه نجف مانند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، سید محمد فشارکی و شریعت اصفهانی حضور یافت و مدت هفت سال با شرکت در دروس این اعظم با آیات، سید ابوالحسن اصفهانی و سید علی کازرونی هم مباحثه و با آیات حاج شیخ عبدالکریم حائری، سید اسماعیل صدر، سید ابوالقاسم کاشانی، سید محمد تقی خوانساری، شیخ فضل الله نوری و میرزا محمد حسین نائینی معاصر و هم درس بود.

وی در این مدت از جهت نبوغ علمی و هوش و نکات اشتها پیدا کرد و بحدی رسید که در حوزه نجف، علمای بزرگ، او را بعنوان یک مجتهد مبرز و یک فقیه برجسته و یک چهره علمی می شناختند.^{۲۳۱}

میرزای بزرگ شیرازی پرچمدار نهضت تحریم تنباکو درباره مقام والای علمی مدرّس می گوید:

این اولاد رسول الله ۹ پاکدامنی اجدادش را داراست، در هوش و فراست گاهی من را به تعجب می افکند، در مدتی بسیار کوتاه از تمام هم درسهایش درگذشته و در منطق و فقه و اصول سرآمد همه یارانش می باشد و قوه قضاوت او در حدّ کمال و دارای نهایت درستکاری و تقوا است.^{۲۳۲}

و بالاخره مدت هفت سال در حوزه نجف به تحصیلات خود ادامه داد.

مراجعت از نجف اشرف به اصفهان

شهید مدرس پس از هفت سال اشتغال به تحصیل و تکمیل مراتب علوم در حوزه نجف به اصفهان برگشت و در حوزه اصفهان در مدرسه «جده کوچک» به تدریس مشغول گردید و رفته رفته آوازه مراتب علمی و دقت و ابتکار و قدرت بیان او به همه ایران رسید و او به عنوان عالمی زاهد و فیلسوف و فقیه و از استادان درجه اول حوزه علمیه اصفهان بشمار می آمد.

۲۳۱. حسین مکی مدرس قهرمان آزادی، ج ۱، ص ۵۱.

۲۳۲. نطقها و مکتوبات و یادداشت‌هایی پیرامون زندگی مجاهد شهید سید حسن مدرس، تهران انتشارات ابوزر، ۱۳۵۵، ص ۱۹.

اعزام مدرّس از نجف اشرف برای نظارت بر مصوّبات مجلس

در دوره دوم مجلس شورای ملی، علماء و بزرگان ایران از نجف اشرف که آنروز مرکز ثقل عالم تشیّع بود و علمای بزرگی مانند آخوند خراسانی و ملاعبدالله مازندرانی در آن زعامت و مرجعیت مسلمین را بر عهده داشتند، تقاضا کردند که یک نفر مجتهد مسلّم را برای نظارت بر مصوّبات مجلس شورای ملی معرفی کنند تا کاندیدا شود و این امر مهم را انجام بدهد، شهید مدرّس به دلیل داشتن مراتب و درجات بالای علمی، فقهی، تقوایی از طرف علمای بزرگ نجف برای این موضوع معرفی گردید تا بر اساس متمم اصل دوم قانون اساسی مشروطه ناظر بر مصوّبات قوه مقننه باشد.

او از تاریخ ۱۳۲۹ که دوره دوم مجلس شورای ملی است تا دوره ششم مجلس، پنج دوره نماینده مجلس بود و بعنوان یک فقیه شجاع روشن، و سیاستمدار در مجلس شرکت داشت.

مدرّس در کلام امام خمینی (ره)

در تاریخ سیاسی قرن اخیر سیاستمداران بسیاری در تکوین تاریخ این کشور ایفای نقش کردند ولی از طرف امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی تنها مدرّس است که بعنوان یک قهرمان، یک انسان، یک روحانی نمونه، یک نماینده تمام عیار معرفی می گردد.

و این مدرّس است که از حرکات و سکناتش در جای جای کلمات امام تجلیل بعمل می آید. در هدایت سگان کشتی انقلاب گوئی امام خمینی به گونه ای تصویر خود را در آینه مدرّس می بیند و خویش را وارث آن روحانی شهید می داند. آری تنها مدرّس و امام خمینی هستند که با کمال صراحت می گویند: **دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ما است.**

ما برای نمونه در اینجا مواردی از کلام امام خمینی درباره مدرّس را ذکر می کنیم:

۱. رژیم ها به تبع خارجی ها می خواستند که در این ممالک انسان درست نشود، آنها از انسان می ترسیدند، آنها از مدرس می ترسیدند، مدرّس یک انسان بود.^{۲۳۳}
۲. اسلام می خواهد انسان درست کند، می خواهد آدم درست کند، یک آدم اگر موافق تعلیم قرآن درست شود یک وقت می بینید یک مدرّس از کار در می آید.^{۲۳۴}

۳. اینهایی که می‌خواهند انسان درست نشود از انسان می‌ترسند، این رژیمها از انسان می‌ترسند، در هر رژیمی یک انسان اگر پیدا بشود متحوّل می‌کند کارها را، **رضا شاه** از **مدرّس** می‌ترسید، **مدرّس** مانع بود از اینکه یک‌کارهای زشتی را انجام بدهد و آخر **مدرّس** را گرفت و کشت.^{۲۳۵}

۴. اینها می‌خواستند فرد مفید پیدا نشود، اصلاً اینها از انسان می‌ترسیدند اینها دیدند که یک **مدرّس** در زمان **رضا خان** - یک **مدرّس** بود که در مجلس بود نگذاشت **رضاخان** آنوقت که می‌خواست جمهوری را درست بکند **مدرّس** بود که نگذاشت او کارهایی بکند، لکن آخرش هم در یک جائی شهیدش کردند اینها نمی‌خواهند یک انسان پیدا بشود.^{۲۳۶}

۵. دانشگاهها اگر اسلامی، انسانی، ملی بود می‌توانست صدها و هزارها **مدرّس** به جامعه تحویل بدهد.^{۲۳۷}

ویژگیهای شهید مدرّس

۱- ساده زیستی

در زمستان و تابستان همان لباس کرباس را می‌پوشید و در هنگام شهادت تمام ثروتش ۲۴ تومان بود.

موقعی که از اصفهان به تهران می‌آمد با اینکه در فصل تابستان و هوا گرم بود بر یک گاری دوچرخه‌ای که یابوئی ضعیف آن را می‌کشید سوار بود و به‌این ترتیب وارد پایتخت شد و در جستجوی منزل بود که دو اطاق در سه راه **امین حضور** برای او پیدا کردند، یکی در هر ماه به اجاره ۳۰ ریال، و یکی ۳۵ ریال، **مدرّس** اطاق ۳۰ ریالی را اختیار کرد. به او گفتند برای ۵ قران صرفه جوئی نکنید! آن اطاق ۳۵ ریالی بهتر است. جواب داد:

«چیزی که استقلال عقیده و اراده را از بین می‌برد «احتیاج» است و من ۳۰ ریال را بدون احتیاج به خلق می‌توانم بپردازم ولی تهیه ۳۵ قران به استقلال من خدشه وارد می‌کند و من

۲۳۴. صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۳۱.

۲۳۵. صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۴۱.

۲۳۶. صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۹۹.

۲۳۷. وصیتنامه موضوعی امام خمینی، ص ۴۱.

نمی‌خواهم به کسی یا کسانی احتیاج مادی پیدا کنم و باید زندگی خود را طوری بگذرانم که محتاج خلق نشوم، رهین منت کسی نباشم تا از قدرت روحی خودم کاسته نشود.»

و سپس با لهجه اصفهانی افزود:

«آقایان من از کسانی نیستم که زیر تشکی می‌ستونن^{۲۳۸}، می‌خواهم زبانم این زبان تند و تیزم آزاد باشد.»

۲- سخاوت و بخشندگی

فاطمه بیگم مدرّس می‌گوید:

«بسیار و پی در پی اتفاق می‌افتاد که پدرم، مدرّس بدون قبا یا پیراهن و یا شلوار در حالی که عبايش را بخود پیچیده بود به‌خانه می‌آمد، می‌دانستیم که او فقیر و برهنه‌ای در راه خود دیده و لباس خود را که مورد نیاز او بوده از تن در آورده و بخشیده‌است. باید بگویم که ایشان در سال، فقط از دو دست لباس کرباس که عبارت بود از یک پیراهن و یک قبا و یک شلوار استفاده می‌کردند و تا یاد دارم عباى ایشان را کهنه دیدم.»^{۲۳۹}

مطالب زیادی در مورد سخاوت مدرّس نوشته‌اند که ما در اینجا این نمونه‌ها را که هم سخاوت و هم محبوبیت فوق العاده او را می‌رساند ذکر می‌کنیم.

مدرّس مردی کریم و بخشنده بود و همیشه جماعاتی گدا و مدّاح و دعا گو به گرد خانه‌اش طواف می‌کردند، عادتش بر این بود که در خانه **شبکلاهی** بر سر داشت، یک روز که کیسه‌اش تهی بود سید گدائی به سماجت دامنش را گرفته و رها نمی‌کرد، مدرّس دست برد و شبکلاه از سر برگرفت و پیش آن گدا افکند، شبکلاهش قلمکار کهنه‌ای بود، مردک گدا شبکلاه را از این رو به آن رو کرد و سبک گرفت و می‌خواست سخنی به انکار بگوید که یکی از مریدان بازاری آن مرحوم چون بازی که خود را بر شکار افکند از جا پریده و **شبکلاه** را از دست گدا بر کشید و بوسید و بجای آن یک اسکناس **صد تومانی** به دستش داد و آن گدا که تازه فهمیده بود آن کلاه چه کالای گرانبهائی است، فریاد برآورد که نمی‌دهم نمی‌دهم، چند نفر بازاری که به آن تاجر یار و مددکار بودند دست کرم برگشادند و مبلغی به او دادند و آن گدا **دویست و شصت تومان** جمع کرد ولی غَبْن داشت و می‌گفت: سیصد تومان می‌خواهم.^{۲۴۰}

۲۳۸. زیرتشکی ستاندن کنایه از گرفتن رشوه پنهانی است می‌ستونن یعنی می‌ستانند.

۲۳۹. مدرس تألیف علی مدرسی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲۴۰. مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۸۵۸.

۳- صراحت لهجه

مدرّس در نتیجه ایمان و توکل به خداوند و شجاعت روحی و عزت نفس و وارستگی، بسیار صریح اللّجه بود.

صراحت لهجه او یادآور صراحت لهجه ابوذر در برابر عثمان و معاویه و مومن آل فرعون در مقابل فرعون و فرعونیان بود و بر این اساس که حضرت امیر مومنان (ع) فرموده است: با فضیلت‌ترین جهاد این است که شخصی در برابر سلطان ستمگر بایستند و حرف حق را بگویند.^{۲۴۱} او رودروی رضا شاه جلّاد - در موقعی که او با قلدری مخصوصی که داشت زبان هر کسی که علیه او سخنی می‌گفت، می‌برید، و قلم هر فردی که درباره او چیزی می‌نوشت، می‌شکست می‌ایستاد و فریاد می‌کشید.

در جلسه ۱۴۸ مجلس، مورّخ ۱۳۴۱ قمری به رضا شاه گفت:

«هر سلطانی که بر خلاف مشروطه و قانون اساسی باشد و با ما مخالفت کند او را بر می‌داریم.»^{۲۴۲}

زمانی رضاخان که با کبکبه و جلال سلطنتی مسافرتی را انجام داده بود از سفر برگشت و به مجلس آمد، تعدادی از نمایندگان مجلس از شاهنشاه تعریف کردند و از برکات مسافرتش سخن گفتند، در این بین مدرّس خطاب به شاه گفت: من دعا می‌کردم که تو به سلامت برگردی، شاه تعجب کرد که مدرّس با شاه اینطور حرف نمی‌زد؛ لذا رو کرد به مدرّس و گفت: شما سایه مرا با تیر میزنی چطور دعا می‌کردی من سالم برگردم؟ مدرّس گفت: دعای من از این نظر بود که مبادا از مملکت فرار کنی و بیت المال این ملت را با خود ببری، می‌خواستم که برگردی که پولها را از تو بگیرم.^{۲۴۳}

روزی در مجلس در ضمن نطق خود گفت: شاه و رئیس الوزراء، پارلمان، و حجت الاسلام، تمام اینها نوکر خلق‌اند و باید به مردم خدمت کنند.^{۲۴۴}

۴- شجاعت و قاطعیت

۲۴۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۷۴.

۲۴۲. مجلس و پژوهش.

۲۴۳. مجلس و پژوهش.

۲۴۴. نطق مدرّس دوره چهارم، جلسه ۳۱، ۲۵ میران، ۱۳۰۰ شمسی.

برای پی بردن به عظمت مدرّس بهترین راه بیان امام خمینی است. امام خمینی (رضوان الله علیه) تمام مسائل سیاسی را که در دوران حیات او واقع می شد مورد نظر و مطالعه قرار می داد و در احوال رجال سیاسی دقت های فراوانی داشت ولی از میان همه اینها تنها مدرّس را برگزیده بود و با دقت و ظرافت مشتاقانه حرکات شهید مدرّس را بررسی می نمود. و در این بین شجاعت، قاطعیت و اهمیت حضور و وجود قدرتمند و ارزشمند مدرّس در مجلس توجه امام را بخود جلب کرده بود.

در سخنی از امام یکی از خاطرات آن روزگار را چنین می بینیم:

مدرّس یک نفری غلبه می کرد بر همه ی مجلس، من آن وقت مجلس رفتم، دیدم مجلس تا مدرّس نبود مثل اینکه چیزی در آن نیست، مثل اینکه محتوا ندارد، مدرّس با آن عبای نازک و با آن قبای کرباسی وقتی وارد مجلس می شد در هر جریانی که مخالف بود با قدرت منطق آنقدر می ایستاد تا مطلب را ثابت می کرد وقتی روسیه در یک قضیه ای (که الآن یادم نیست) اولتیماتوم داد به ایران و آوردند به مجلس و قوای نظامی اش هم حرکت کرده بودند، مجلس بهتشان زده بود که باید چه بکنند، قوا، قوای شوروی است، مقاومت نمی توانیم بکنیم، قبول این هم که خیانت است.

آنجا نوشته است که یک روحانی با دست لرزان آمد و گفت: حالا که ما باید از بین برویم چرا خودمان، خودمان را از بین ببریم؟ ما این پیشنهاد را ردّ می کنیم، ردّ کرد، همه قبول کردند.^{۲۴۰}

و نیز امام خمینی در موردی که از قدرت روحی و آلهی انسانهای آلهی سخن به میان می آورد چنین می گوید.

شما ملاحظه کرده اید تاریخ مرحوم مدرّس را، دیده اید که یک سیّد خشکیده لاغر لباس کرباسی، یک همچو آدمی در مقابل آن قلدری که هر کسی آن وقت را ادراک کرده می داند که زمان رضا شاه غیر از زمان محمد رضا شاه بود آن وقت یک قلدری بود که شاید تاریخ مانند آن را کم دیده باشد، مدرّس در مقابل او ایستاد، در مجلس، در خارج مجلس، رضا خان یک وقت به او گفته بود: سیّد! از جان من چه می خواهی؟ گفته بود که: من می خواهم تو نباشی.

من به درس ایشان یک روز رفتم، در مدرسه سپهسالار (که اکنون مدرسه شهید مطهری است) درس می گفت، درس ایشان مثل اینکه هیچ کاری ندارد فقط طلبه ای است دارد درس می گوید، این طور قدرت روحی داشت، از آنجا رفت مجلس، آن وقت هم که می رفت مجلس یک نفری بود که همه از او حساب می بردند، مجلس آن وقت را دیده ام کأنه مجلس منتظر بود که مدرّس بیاید، با اینکه با او بد بودند

ولی مجلس کأنه احساس نقص می‌کرد وقتی مدرّس نبود، وقتی مدرّس می‌آمد مثل اینکه یک چیز تازه‌ای واقع شده است.^{۲۴۶}

و بالاخره مطالب فراوانی درباره ویژگیهای این بزرگ مرد تاریخ در دست‌است از جمله اینها این است: مدرّس، شجاعت، حمیت و عرق دینی ابوذر، زهد سلمان سیاست و کیاست عبدالله بن عباس، قدرت فرماندهی و مدیریت مالکاشتر، هوشمندی و فطانت و قدرت کلام مومن الطاق، ادبیات و بلاغت سید رضی، فقاقت شیخ طوسی، اصول‌شناسی آخوند خراسانی، احتیاط مأبی، تعبّدو شریعت گرائی سید کاظم یزدی، توان استدلال و منطق فقهی شیخ مرتضی‌انصاری و شهادت‌طلبی اجداد طاهره خود را یکجا به ارث برده بود.^{۲۴۷}

سالهائی که امپراطوری انگلستان در زیر شِنلِ آبی رنگ رضاخان مخفی شده‌و برای بلعیدن سرزمین ایران و غارت منابع مادّی و معنوی ملتِ سخت در تلاش بود در مقابل این نیروی قهار تنها مدرّس بود که ایستاد و تاریخ را از نو ساخت.^{۲۴۸}

ملک الشعراى بهار از دوستان صمیمی مدرّس و تا آخرین روز دوره ششم که آخرین دوره نمایندگی مدرّس در مجلس شورا بود از دوستی و همکاری با مدرّس دست بر نداشت و پس از گرفتاری او هم همواره از وی به بزرگی یاد می‌کرد، او درباره مدرّس می‌گوید:

«یکی از شخصیت‌های بزرگ ایران - که از فتنه مغول‌ها به بعد نظیرش بدان کیفیت و استعداد و تمامی، از حیث صراحت لهجه، و شجاعت ادبی، و ویژگیهای فنی در علم سیاست و خطابه و امور اجتماعی دیده نشده - سید حسن مدرّس (اعلی الله مقامه) است.

ما رجال اصلاح طلب و شجاع و فداکار مانند امیر کبیر، و سید جمال الدین، و امین الدّوله، و سید عبدالله بهبهانی، و سید محمّد طباطبائی، و سید جمال اصفهانی، و ملک المتکلمین (اعلی الله مقامهم) و غیر ایشان بسیار داشته و داریم که هر یک از این بزرگان شخصیت‌های برگزیده و تاریخی می‌باشند اما مدرّس از حیث‌تمامی، چیز دیگر بود، و در مدرّس جنبه فنی و صنعتی و هنری بود که او را ممتاز کرده، بود علاوه بر آنکه از جنبه علمی و تقدّسی و پاکدامنی و هوش و فکر نیز دست کمی از هیچکس نداشت و سرآمد تمام این خصال سادگی و بساطت و شهامت آن‌مرحوم بود و مهمتر از همه از خود گذشتگی و فداکاری او بود که در احدى دیده نشد.

۲۴۶. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۶۸ - ۲۶۹.

۲۴۷. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲۴۸. مدرّس، ج ۱، ص ۱۵.

مدرّس به تمام معنای علمی «فقیر» بود آن فقیری که باعث فخر پیغمبرم (ص) بود و می فرمود «الفقر فخری» همان فقیری که عین بی نیازی و توانگری و عظمت او بود، مدرّس پاک و راست و شجاع بود و با خرافات دشمن و با اصلاحات تازه و نو همراه بود و بالجمله یکی از عجائب عصر خود شمرده می شد.

مدرّس مجتهد مسلم بود، فقیه و اصولی بزرگ بود، به تاریخ و منطق و کلام آشنا و در سخنرانی و خطابه در عهد خود همتا نداشت، و غرور پاکدامنی و ثبات عقیده در او بی اندازه قوی بود، کینه جوئی در آن مرحوم وجود نداشت، به اندک پوزشی از دشمنان گذشت می کرد و از آنها به جزئی احتمال فائده عمومی حمایت می نمود و احساسات را در سیاست دخالت نمی داد.^{۲۴۹}

مدرّس و تعلیم و تربیت طلاب

مدرّس که خود یک استاد متبحری بود هیچ وقت تنها به درس گفتن به طلاب اکتفا نمی کرد، بلکه به موازات تعلیم به تربیت طلاب نیز اهمیت بسیاری می داد.

۱. او همیشه به طلاب سفارش می کرد:

«ترقی و تعالی هر قوم به علم است، اسلام فراگرفتن علم را فریضه دانسته است اما علم به تنهایی کافی نیست مسلمانان باید به دو بال علم و تقوا مجهز باشند.»^{۲۵۰}

۲. در مورد تأکید طلاب به ساده زیستی و قناعت می گفت:

«در موقع رفتن به حمام صابون همراه نبرید و سر خود را با گل سر شور، بشوئید تا به تجمل گرایی عادت نکنید.»

۳. در مورد ترغیب طلاب به قیام علیه استکبار می گفت:

«طبیعی است که پرچمدار حرکت‌های ضد استکباری و قیام‌های علیه کفر و نفاق روحانیت باشد؛ زیرا روحانیون وارث انبیاء هستند و الْعُلَمَاءُ أُمَّةُ الرُّسُلِ وَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ راه انبیاء راه

۲۴۹. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۷۴ - ۷۷۵.

۲۵۰. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۲، ص ۳۳۷.

مبارزه با کفر و ستیز با ظلم، و هدف آنها کشاندن جامعه به سوی عدالت بوده است آنها می‌خواستند صالحین وارثین زمین باشند.^{۲۵۱}

مدرّس: من یک رأی برای خودم نوشتم آن کجا است؟

مدرّس در دوره دوّم مجلس شوار به عنوان طراز اوّل روحانیّت که بر اساس متّمّ قانون اساسی باید در مجلس حضور و نظارت بر مصوّبات مجلس داشته باشد از طرف مراجع نجف اشرف معرفی شد و در مجلس شورا شرکت کرد. و بعد از دوره دوّم از دوره سوّم تا دوره ششم از تهران انتخاب شد و در تمام این دوره پنج گانه در مجلس حضور داشت و در تمام این مدّت با رضاخان که از طرف انگلیس روی کار آمده بود و مدّتی سر دار سپه و وزیر جنگ و مدّتی رئیس الوزراء بود مبارزه کرد و در سال ۱۳۰۴ شمسی که مجلس انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام و احمد شاه را خلع و رضاخان را به جای او نصب کرد مدرّس با این جریان نیز مخالفت نمود و با رضاخان مبارزه کرد تا اینکه ششمین دوره مجلس خاتمه یافت و رضاخان که اکنون سلطان مملکت است تصمیم گرفت بهر ترتیب ممکن از

انتخاب مدرّس در دوره هفتم جلوگیری شود. بر این اساس دولت و شهربانی و شهرداری شروع به تجهیزاتی کردند، و وکلای دولتی نیز دسته بندیهای را آغاز نمودند، و بالاخره در موقع انتخابات رأی دهندگان را زیر نظر گرفتند و اگر کسی نام مدرّس را در تعرفه (ورقه انتخاباتی) می‌نوشت تحت تعقیب قرار می‌گرفت بنابراین هیچ رأی بنام مدرّس خوانده نشد بطوری که مدرّس گفت:

«من یک رأی برای خودم نوشتم آن کجا است؟»^{۲۵۲}

به این ترتیب دست‌های جنایتکار رضا خانی یک عالم شجاع سیاستمدار، آزاد اندیش و آزادیخواه را از صحنه سیاست کنار زد و صدای آزادیخواهی را در مجلس شورای ایران خاموش کرد.

چرا رضا شاه کمر به قتل مدرّس بست

در این چند سالی که مدرّس با رضا شاه هم عصر بود و در جریانهای سیاسی و مملکتی با هم مواجه بودند در هر موقعی که رضا شاه - که دست نشانده انگلیس استعمار گر بود - قدم کجی بر می‌داشت و پیشنهادی می‌کرد که برخلاف مصالح بود، مدرّس مانند سدّی محکم در برابر او می‌ایستاد و با شجاعت و قاطعیتی که داشت شاه را شکست می‌داد و هدف خود را پیش می‌برد.

۲۵۱. مجلس و پژوهش.

۲۵۲. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۱۰۲؛ مدرّس قهرمان، ج ۲، ص ۷۷۵.

مدرّس همان شخصی است که اساساً با خلع سلطنت از احمد شاه و انتقال سلطنت به رضا شاه مخالف بود و چون در اقلیت واقع بود نظر او پیشرفت نکرد. و لذا اکنون که رضا شاه به قدرت رسیده است:

۱. با وجود مدرّس، سردار سپه (لقب رضا شاه سردار سپه بود) نمی‌تواند هرکاری که می‌خواهد بکند و تصمیم بر انجام خیلی از کارها دارد ولی مدرّس رشید و پهلوان میدان سیاست و دیانت، قطعاً جلو او سخت خواهد ایستاد و مانع بزرگی خواهد گردید؛ لذا مدرّس باید نابود گردد.

۲. نکته دیگری که برای نابودی کمک می‌کرد مخالفت انگلیس‌ها با امثال مدرّس بود؛ زیرا انگلیس‌ها در چند مورد از جامعه روحانیت شکست سختی خورده بودند.

یکی از آن موارد، مخالفت مرجع عالی مقام شیعه، میرزای شیرازی با امتیاز رژی (تنباکو) بود که بر اثر فتوای میرزای شیرازی و تبعیت مردم از این فتوا تمام ملت ایران قیام نمود - چنانکه قبلاً ذکر گردید - و دولت ناچار امتیاز را الغاء کرد.

مورد دیگر که انگلیس‌ها از روحانیت شکست خورده بودند پس از خاتمه جنگ جهانی اول بود که انگلیس‌ها، عراق عرب را - که تا آن موقع در تصرف دولت عثمانی بود - متصرف شدند و روحانیون که در رأس آنها علمای بزرگی مانند: محمد تقی شیرازی و شریعت اصفهانی بود فتوای جهاد علیه انگلیس‌ها را دادند و انگلیس‌ها ناچار از عراق صرف نظر کردند.

از این جهت که ذکر شد رضاخان به دستور اربابش باید مدرّس را از میان بردارد.

۳. برای ایجاد حکومت دیکتاتوری و تمرکز قدرت می‌بایست تمام موثری نو متنفذین و هر کس که ممکن بود در آتیه مخالف سیاست انگلیس‌ها باشد از بین بروند تا سیاست حکومت (تمرکز قدرت) عملی گردد و با وجود مدرّس رشید و بی پروا و مورد قبول عامه نمی‌توانستند در ایران هر چه بخواهند بدست آورند و مثلاً قرارداد امتیاز نفت را تجدید نمایند.

بنابراین رضاخان هم از لحاظ دشمنی خودش با مدرّس و هم از لحاظ انگلیس‌ها که در برنامه کارش گذارده بودند که بایستی روحانیت کوبیده‌شود و مدرّس‌ها نابود شوند بزرگترین سدّ راه را با برکناری و حبس و تبعید و بالاخره قتل او از پیش پای خود برداشت.

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ

امروز به شاه گفتم:

«مردم راجع به تهیه ملک و جمع پول، پشت سر شما خوب نمی‌گویند، شما پول می‌خواهید چه کنید؟ ملک به چه کارتان می‌خورد؟ اگر شما پادشاه مقتدر و محبوبی باشید، ایران مال شما است، هر چه بخواهید، مجلس و ملت به شما می‌دهد، ولی اگر به پولداری و ملک‌گیری و حرص جمع مال شهرت کنید، برایتان خوب نیست، مردم که پشت سر احمد شاه بد گفتند برای این بود که گندم ملک (موروثی) خود را یک سال‌گران فروخت و شهرت داشت که پول جمع می‌کند و چون مردم فقیرند بالطبع از کسی که پول زیاد دارد بدشان می‌آید شما کاری نکنید که مردم از شما بدشان بیاید.»

طوری کنید که این حرفها گفته نشود، قدری پول به بهانه‌های مختلف خرج کنید، جائی بسازید، مدرسه‌ای، مریضخانه‌ای، کاری کنید که بگویند: اگر پولی هم داشت برای اینکارها بود و بعد از این مخصوصاً به املاک مردم کار نداشته باشید ملک داری حواس شما را پرت می‌کند.»^{۲۵۳}

نرود میخ آهنین بر سنگ

بر سیه دل چه سود خواندن و عظم

شاه از این حرف مدرس بدش آمد و چندی نگذشت، به سفر مازندران عزیمت نمود و شاه در سفر بود، روزی اطرافیان شاه او را متغیّر دیدند معلوم شد تلگرافی از تهران رسیده است که مدرس را تیر زده‌اند جان سالم بدر برده است.^{۲۵۴}

رضا خان و نقشه ترور مدرس

رضا شاه بعد از شنیدن این کلام از مدرس و با توجه به اینکه او همیشه با رضاخان مبارزه می‌کرد و جلو مقاصد ظالمانه او را می‌گرفت و مخصوصاً پس از اینکه مجلس موسسان تشکیل شد و سلطنت را از قاجار به خاندان پهلوی منتقل و مورثی اعلام نمود کسی از مدرس پرسید که آیا از این پس در مبارزه خود امید موفقیت دارید؟ او در پاسخ گفت:

«من در این کشمکش چشم از زندگانی پوشیده، از مرگ باک ندارم، آرزو دارم اگر خونم بریزد فائده‌ای در حصول آزادی داشته باشد.»

شاه دستور ترور مدرس را داد و بعد از طرح نقشه ترور عمداً به مازندران مسافرت کرد تا آنکه گفته شود ترور مدرس طبیعی بوده است و موجب سوء ظن نشود.^{۲۵۵} و برای سرکشی به املاک خویش

۲۵۳. مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۷۶ - ۷۷۷.

۲۵۴. مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۷۶ - ۷۷۷.

به شمال رفت فردای آن روز که روز ۷ آبان ۱۳۰۵ شمسی بود مدرّس چون همیشه سحرگاه برخاسته نماز گذارد و برای تدریس عازم مدرسه سپهسالار شد هنوز هوا روشن نبود مدرّس، آرام، قدم برمی داشت، از پیچ و خم چند کوچه گذشت، مقابل خانه داور در «کوچه سرداری» از بام یک ساختمان و از خم کوچه مقابل و از پشت دیوار عقب سر باران گلوله باریدن گرفت، مدرّس که ملاحظه نمود سر و سینه اش هدف تیر است رو به جانب دیوار نموده بر زانو نشست، عمامه خود را با عصا بالا برد و دستها را زیر عبا بصورت سینه قرار داد، تیر بر عمامه و عبا و فضای خالی بین بازوان او فرو می رفت، در این بین چند تیر یکی به کتف یکی به ساعد و یکی به بازوی او اصابت کرد.

و بالاخره در اثر زخمهایی که بر شانه و دستهای او رسیده بود بر روی زمین افتاد مردی از خانه مقابل در نتیجه سر و صدایی که بوجود آمده و شنید بیرون دوید که با گلوله یکی از مأموران کشته شد و پاسبانی که در آن نزدیکی پاس می داد و از جریان بی اطلاع بود خود را به آن محل رسانید او هم مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به خون خود غلتید، ضاربین متواری شدند، صدای تیراندازی و صدای فریاد و شیون خانواده مردی که از خانه بیرون آمده و کشته شده بود اهالی آن محل را جمع کرد و رفته رفته خبر واقعه به همه شهر رسید.

قدرت روحی و فراست این عالم مجاهد و شجاع

در کتاب **مدرس قهرمان آزادی** در نقل جریان ترور مدرّس می نویسد: مدرّس در بین این همه تیرها که از اطراف بطرف او سرازیر می شد راهی را که شاید فقط باهوش ترین و کار آزموده ترین کارآگاهان «اسکاتلند یارد» ممکن بود پیدا کنند در یک لحظه پیدا کرد و در همان لحظه به موقع اجراء گذاشت.

مدرّس فوری رو به دیوار کرد و عبا را با دو دست بطرف سر خود بلند نمود و زانوان خود را خم کرد بطوری که بدن نحیفش در پائین عبا قرار گرفت و آنجائی را که قاتلین از پشت عبا محل قلب و سینه تصور می کردند جز دو بازوی مدرّس و عبای خالی چیز دیگری نبود، نتیجه این عمل ماهرانه و عجیب این شد که از شلیک مفصل جانیان، چندین تیر به ساعد و بازوان او اصابت نمود و یکی هم به کتفش خورد و هیچیک خطرناک نشد. مدرّس افتاد و قاتلین مأموریت خود را انجام یافته تصور کردند.^{۲۵۶} و در همان حال که در خون می غلطید قسمتی از عمامه ژولیده اش را پاره کرد و جلو فوران خون بازویش را گرفت و گفت:

۲۵۵. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۲۶.

۲۵۶. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۲۴.

«انگلیس‌ها می‌خواستند با قتل من به مقصود شوم خود برسند ولی خدا نخواست.»^{۲۵۷}

تلگراف مدرّس به شاه:

به کوری چشم دشمنان مدرّس نمرده است

عده‌ای از مأمورین شهربانی که آنها را قبلاً آماده کرده بودند مدرّس را به **مریضخانه نظمیه** بردند جریان ترور مدرّس در شهر تهران مثل توپ صدا کرد مردم مسلمان مثل مورچه‌ای که آب در لانه‌شان ریخته باشند بیرون آمده و به جنب و جوش افتاده فوج فوج، دسته دسته از تمام طبقات با حال انکسار و قلب شکسته در بیمارستان حاضر شدند و حقیقتاً مثل روز عاشورا^{۲۵۸} بود که مردم مسلمان یکدفعه دیگر علاقه خود را به یک عالم خدمتگزار ربّانی به‌نمایش گذاشتند.

عده‌ای به طرف منزل علما از جمله **حاج امام جمعه خوئی** ریختند، **حاج امام جمعه** در جلو، و بازاریان در عقب به طرف مریضخانه رهسپار شدند وقتی رسیدند که **علیم الدّوله** دکتر مریضخانه می‌خواست به اصرار سوزن **انژکسیون** برای تقویت به بدن مدرّس فرو کند.

در اینجا باید بدانیم که دکتر **علیم الدّوله** همان رئیس بیمارستان شهربانی است که غالب کسانی که باید معدوم شوند بوسیله آمپول او هلاک می‌شدند و در بین زندانیان معروف بود که هر کس را می‌خواستند بگویند: کشته‌اند، می‌گفتند: فلان... از **دَرِ علیم الدّوله** خارج شد، یعنی جنازه او را از آن در بردند که اموات را می‌برند، و چون بسیاری از مردم به این وضع این مریضخانه آشنا بودند تصمیم گرفتند که مدرّس را به بیمارستان دیگری انتقال بدهند ولی رئیس **نظمیه** به بهانه اینکه شاید این حرکت برای مزاج آقا بد باشد اصرار می‌کرد که مجروح را حرکت ندهند **امّا امام جمعه** فرمان حرکت داد و مردم **تختِ مدرّس** را سر دست بلند کرده و همانطور او را به مریضخانه **احمدی** در خیابان **سپه** بردند.

سیل ازدحام جمعیت تمام مریضخانه و اطراف را پر کرده بود و مردم در نگرانی شدید ایستاده بودند که مدرّس مردم را مخاطب قرار داد و گفت: **مطمئن باشید من از این تیر نخواهم مرد؛ زیرا مرگ من هنوز نرسیده است.** به جای اینکه دیگران به او قوّت قلب بدهند او با بازوان سوراخ سوراخش به دیگران قوّت قلب می‌داد و بعد گفت:

«انگلیس‌ها اشتباه می‌کنند، آنان نمی‌دانند جنایت سبب فتح و موفقیت نمی‌شود.»

۲۵۷. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۸۶۹.

۲۵۸. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۱۰۰.

دکتر محمد خان خلعت بری در مریضخانه احمدی در اطاق مدرّس مشغول پانسمان زخمهای وی بود و بازوی چپ مدرّس سخت مجروح و استخوانهایش خرد شده بود که سرتیپ محمد درگاهی رئیس نظمیّه معروف به چاقو وارد شد و اظهار داشت اعلیٰ حضرت همایونی هم اکنون از مازندران تلگراف کرده و از شما احوال پرسی نموده است مدرّس جواب تلگراف شاه را با این عبارت نوشت:

«به کوری چشم دشمن مدرّس نمرده است.»^{۲۵۹}

شهربانی به دستور رضاخان یکی از ضاربین مدرّس را که دستگیر شده بود مخفیانه آزاد کرد و به مطبوعات هم دستور داده شد که جریان ترور مدرّس را دنبال نکنند مجلس نیز این جریان را مسکوت بگذارد و بالاخره طناب خفقان بر گلوی ملت فشرده شد و مدرّس مدّت دو ماه در بستر بود تا اینکه روز ۱۱ دی ماه ۱۳۰۵ در جلسه مجلس شرکت نمود.^{۲۶۰}

و در آبان ماه ۱۳۰۶ حاج آقا نور الله همراه عده‌ای از روحانیون از اصفهان به قم مهاجرت نموده و از همه روحانیون خواست با وی هم صدا شوند و خواسته‌های او از دولت - که در مورد آزادی و رفاه مردم بود - را مورد حمایت قرار دهند، رضاخان از این قیام هراسان شده مخبر السلطنه هدایت، رئیس الوزراء را نزد حاج آقا نورالله فرستاد و حاج آقا نور الله خواهان تصویب موادّ مورد تقاضای خویش در مجلس شد و چون ایستادگی نمود او را مسموم نموده به قتل رساندند.^{۲۶۱}

بعد از ترور مدرّس و شروع انتخابات فرمایشی در تمام کشور معلوم و مسلم شد - با تمهیداتی که رضاخان و ایادی او فراهم کرده بودند - در دوره هفتم مدرّس و همفکرانش که تابع مدرس بودند و اقلیت مجلس را تشکیل می‌دادند انتخاب نخواهند شد بعلاوه سرنوشت بسیار بد و ظالمانه‌ای در انتظار آنها است ملک الشعراء - که یکی از دوستان صمیمی مدرس بود - قصیده غرائی از سوز دل که بیانگر واقعیت‌های آن عصر تاریک است را سرود و برای رضاخان فرستاد اینک قسمتی از آن:

این سیاست که تو داری غلط اندر غلط است

که نباشد ز لجاج و ز طمع بدتر کار
تو دگر سیر شدی گرسنگان را مفشار

پادشاه ز لجاج و ز طمع دست بدار
تو دگر شاه شدی نان رعیت مستان

۲۵۹. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۹۵ - ۱۲۰ و مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۲۳ - ۷۲۶.

۲۶۰. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲۶۱. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۱۰۲.

تا به کی گنج زر و سیم مهیا سازی
 آخر کار تو بیرون ز دو حالت نبود
 گر بمانی به زر و سیم نداری حاجت
 از رئیس الوزرا تا به وکیل و به وزیر
 همه با میل شه آیند ز صندوق برون

پادشه تعزیه گردان شد و مجلس تکیه
 هر کجا صرفه تقاضا کند آنجا قانون
 لیک جائی که در آن قانون بی صرفه^{۲۶۲} بود
 وقت بخشایش و احسان شه ما قانونی است
 چون شتر مرغ که هنگام پریدن شتر است
 آنکه روزی سر حمّام پهن پا میزد
 خاندانهای قدیمی که به چندین سرحد
 کرده‌ای یک یک را با همه تزویر تلف
 آن فجایع که به ایلات لرستان کردند
 شهر تهران که بود مرکز حسّاس وطن
 جان و مال و شرف و عرض اهالی باشد
 همگی پشت هم انداز و همه بی وجدان
 از پی منزلت و عزّت خود در بر شه
 نصف مردم همه جاسوس و مفتّش کردند
 جعل اخبار نمایند ز قول مردم
 بهر شه روز و شبان دشمن جعلی سازند
 عامل این دغلی‌ها نه همین نظمیّه است
 چون جرائد همه تفتیش و جلوگیری شد
 اندرین حالت حبس و کتک نظمیّه
 گرچه کس رأی نداده است ولی از صندوق
 انتخابات نگه کن که چقدر شور شده است
 خویش را کردی بتا داور و فیروز شریک
 روی دادی تو به سرهنگ محمد خانت^{۲۶۳}
 علم و تدبیر و کیاست به نگهداری خلق

خویشتن بر سر آن حلقه زنی همچون مار؟
 یا بمانی و تو یا خلع شوی چون قاجار
 ورشوی خلع نمائند نه ضیاع و نه عقار
 از مدیر کل و تا منشی و تا دفتر دار
 شمر ذی الجوشن و خولی و سنان و مختار
 گریه دارد بخدا این روش ناهنجار
 محترم باشد و کس را نبود راه فرار
 میل شه محور کار است و بود قانون خوار
 وقت شلتاق بود فاعل و فرد مختار
 لیک مرغ اسست بدان گاه که بردارد بار
 شده امروز به دربار ملک خوانسالار
 سالها بوده ز صدق و زصفا سرحد دار
 برده مال همگی شان ز صغار و زکبار
 شرم دارد قلم از شرح و زبان از گفتار
 دلشان چون قدح خون بود از این اطوار
 اندرین شهر به دست دو سه تن سردمدار
 همگی بی وطن و خائن و دزد و طرّار
 حقّه‌بازی بنمایند بهر لیصل و نهار
 از زن و مرد فکندند به جان احرار
 که فلان دشمن شاه است و بود بدکردار
 تا دل شاه نگیرد به کسی هیچ قرار
 وکلا و وزرا نیز نمایند ایمن کار
 پاک مسدود شود روزنه استخبار
 شده بر این همه بار کج سنگین سربار
 خودبخود رأی برون آمده پنجاه هزار
 که هیاهو بفتاده است میان نظار
 تا از آن جانوران شد وطن و ملت خوار
 تا به نام تو برآرد ز سر خلّاق دمار
 بهتر از توپ و تفنگ است و قشون جرّار

۲۶۲. برای وزن شعر در کلمه قانون واو اشباع نشود.

۲۶۳. سرهنگ محمد درگاهی رئیس شهربانی.

این سیاست که تو داری غلط اندر غلط است
پند من تلخ بود لیک چو تــــریاق بود

پادشاهها بخدا قول مرا صدق انگــــار
روی درهم مکش و بشنو و خاطر بسپار^{۳۶۴}

مدرّس خانه نشین شد

بعد از اینکه رضاخان و ایادی او با ترفندها و تمهیداتی که ذکر گردید از انتخاب مدرّس برای دوره هفتم مجلس شورا جلوگیری کردند، مدرّس، قهرمان سیاست و دیانت و مصلح آزاد اندیش و آزادیخواه خانه نشین شد ولی مثل دریائی که موجها در دل دارد هرگز نمی توانست در برابر اختناق و ستم های رضا خانی آرام بنشیند، افراد بسیاری از علما و غیر علماء که با او آشنائی و به او ارادت داشتند به خانه محقر او که یک دنیا صفا و تواضع و ساده زیستی در آن جلوه گر بود رو می آوردند تا هم احوالی بپرسند و هم از کلمات عالمانه و حکیمانه یک فقیه مجاهد و سیاستمدار، تحفه ای بدست بیاورند و توشه ای برای زندگی خود فراهم کنند.

او درباره احوال و اوضاع مملکت و عواقب امور مطالب مفید و روشنگری را بیان می کرد و در ضمن بر اساس قرآن و سائر منابع اسلامی راهنمائی هایی می نمود.

تبعید مدرّس

دستگاه جبار رضا خانی ملاحظه کرد که هر چند مانع انتخاب شدن مدرّس در دوره هفتم مجلس شورا شد و مدرّس را از صحنه سیاست کنار زده و خانه نشین کرد ولی بواسطه محبوبیت و معروفیتی که میان مردم دارد رفت و آمدهایی به منزل او صورت می گیرد و او هم کسی نیست که ساکت بنشیند و برای کسانی که به ملاقات او می روند مطالبی روشنگر و هدایتگر بیان نکند و لذا به فکر افتاد که باید رابطه مردم را با او به کلی قطع کند و او را از دسترس مردم خارج نماید و اصلاً باید کاری کرد که مردم او را فراموش کنند و لذا نقشه تبعید او را از تهران طرح کرده و برای این منظور پرونده ای علیه او ساخت، مدرّس نیز با فراست و تیز هوشی ای که داشت مطلب را بدست آورده بود.

در اوائل شب ۱۷ مهر ماه ۱۳۰۷ در منزل، در اطاق مخصوص خود که نسبتاً بزرگ و فرش آن زیلوی کهنه ای بود که تا نیمی از کف اطاق را می پوشانید و تمام اثاثیه آن اطاق عبارت از یک منقل گلی، چند استکان، و یک قوری همراه با یک قلیان، و چند جلد کتاب بود، بسر می برد و گاهی مطالعه می کرد و گاهی قدم می زد و این اشعار را می خواند که گوئی منتظر چیزی بود.

این کاخ که می بینی گاه از تو و گاه از من
جاوید نخواهد ماند خواه از تو و خواه از من

گردون چو نمی‌گردد بر کام کسی هرگز گیرم که تواند بود مهر از تو و ماه از من
 با خویش در افتادیم تا ملک ز کف دادیم از نگ کسان شادیم داد از تو و آه از من
 نه تاج کیانی ماند نه افسر ساسانی افسر ز چه نالانی تاج از تو کلاه از من^{۲۶۵}

ناگاه صدای درِ منزل بلند شد، خدمتکار **مدرّس** مردی بنام **عمواوغلی** در را باز کرد به مجرّد باز شدنِ درِ خانه **سرتیپ محمد درگاهی**، رئیس شهربانی با چند دژخیم به درون خانه ریختند و لحظه‌ای بعد صحن خانه پر از مأمورین مسلّح گردید.

محمد خان درگاهی به محض ورود، شروع به دشنام به **مدرّس** کرد **مدرّس** رشید و شجاع که در مقابل بزرگترین قدرتها سر تسلیم فرود نمی‌آورد شروع بدادن جواب کرد، **درگاهی**، **مدرّس** را روی زمین انداخت و با چکمه لگدهائی به سینه و پهلوهای **مدرّس** کوبید، در این هنگام فرزندان **مدرّس** که در اطاقهای دیگر بودند با شنیدن همه و سر و صدا سراسیمه به اطاق وی آمدند، نخست **سید اسماعیل** پسر بزرگ **مدرّس** با دژخیمان درگیر شد، آنها چند جای بدن او را مجروح کرده، در زیر زمین خانه محبوسش کردند، فرزند دیگر **مدرّس**، **سید عبد الباقی** را توقیف و به کلانتری محل برده زندانی نمودند، دختر بزرگ **مدرّس** بنام **خدیجه بیکم** وارد معرکه شد و به کمک پدر بزرگوارش شتافت ضربه‌ای بر کتف او وارد کردند که شکستگی در استخوان کتف او بوجود آمد و پاسبانان او را به زور به سوی یکی از اطاقها بردند و چون مقاومت می‌کرد او را داخل اطاق کرده، درِ اطاق را به شدّت بستند که در این ضمن ضربه‌ای به بدن او وارد شد و بیهوش افتاد، و **فاطمه بیکم** که فرزند کوچک خانواده بود با زاری و فریاد کمک طلبید که پاسبانان او را نیز در اطاقی تاریک زندانی کردند.

سپس درگاهی، رئیس شهربانی، نامه‌ای را که حکم تبعید بود بدست **مدرّس** داد، مأمورین، **مدرّس** را در حالی که سرش برهنه و یک قبا بر تن داشت، دست و پایش را گرفته بدون اینکه بگذارند کفشی به پا کند با ضرب و شتم از خانه خارج کرده به اتومبیلی که سر کوچه بود منتقل کردند و در ضمن اطاق او را تفتیش کردند، از زیر توشک چهار هزار و هشتصد تومان پول بدست آوردند و آن را برداشته به **مدرّس** گفتند: این پولها را از کجا آورده‌ای؟ لابد از خارجی‌ها گرفته‌ای؟

کیسه کرباسی را که آماده کرده بودند بر سر مدرس انداختند و او را از میان افراد پلیس و صاحب منصبان پلیس که قدم به قدم در جلو دکانین گذر گماشته بودند در حالی که از شدت درد بخود می پیچید و ضرب چکمه درگاهی سینه او را درهم کوبیده و به قلبش آسیب رسیده بود عبور دادند.

البته این جریان خیلی با عجله انجام می گرفت و علت این شتاب و عجله این بود که مبادا مردم متوجه شوند و شهر دچار شورش شود - که اگر مردم متوجه می شدند با توجه به محبوبیتی که مدرس داشت، غوغا و شورش برپا می شد - حتی آن شب از اول شب چراغهای برق آن قسمت را که خانه مدرس در آن بود، خاموش کرده بودند و نیز همه دکانهای آن قسمت را بسته بودند و شبانه او را به

دامغان بردند و چون عمامه مدرس در تهران مانده بود و آنقدر فرصت نداده بودند که او عمامه بر سر بگذارد در بین راه کلاه پوستی سیاه رنگ کهنه ای - برای اینکه سرش برهنه نباشد و کسی هم او را نشناسد - بر سر او گذاردند و در مهدی آباد که در مسیر راه خراسان است توقف نموده و شام خوردند و مدرس را نیز به صرف شام دعوت کردند ولی ایشان غذا نخورده و از ضرب چکمه - چکمه پا که به محاذات قلب او خورده بود - بسیار ناراحت و درد می کشید.

پس از اندک توقف بدون اینکه بگذارند مدرس، لحظه ای بیاساید به سوی شهر مشهد حرکت نمودند و بدون درنگ آن همه راه خسته کننده را پیموده، در شش فرسخی مشهد به مأمورین شهربانی که آنجا قبلاً مهیا بوده اند تحویل دادند و از آنجا به خواف، مرز افغانستان بهراهی ۲۵ نفر سرباز و یک نفر افسر برده و او را زندانی کردند.^{۲۶۶}

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ اِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ

مورخان که در احوال این عالم بزرگوار، و مجاهد شجاع، و فقیه نامور، کتابهایی را برشته تحریر در آورده اند مطالبی را که مذکور گردید نوشته اند، اما باید توجه داشت برای شخصیت هایی که به قصد انجام وظیفه مقدس دینی در سایه ایمان به خدا در راه پر فراز و نشیب و خطیری گام بر می دارند این رُخداها یعنی تبعید و شکنجه و سیلی خوردن و زندان و جهاد و شهادت که بیانگر رنجهای است یک طرف قضیه است، و چهره دیگر این رُخداها، جلب خشنودی خداوند و نیل به کمالات روحی و تحصیل پاداش معنوی است، و این شخصیتها در این راه که دارای گردنه های صعب العبور است در هر گامی که برمیدارند و با هر رنجی که مواجه می شوند خشنود می شوند و لذت می برند؛ زیرا این عالمان با ایمان و

این جهادگران پُر توان از آغاز، عواقب کار خود را نیز در نظر گرفته و حساب کرده به طرف کعبه مقصود گام برداشته‌اند و می‌دانند که چیدن گل معمولاً با آویخته شدن خار بر دامن همراه است.

آرزومند کعبه را شرط است
هر که را با گل آشنائی هست

که تحمل کند نشیب و فراز
گو برو با جفای خار بساز

این درس را، این رادمردان مجاهد، از قرآن کریم آموخته‌اند؛ چه اینکه قرآن، به جهادگران راه خدا که در برابر ظاهر بینان و سطحی نگران که از چهره‌باطنی جریانها آگاه نیستند و گاهی خود را غالب و طرف مقابل خود را مغلوب و شکست خورده حساب می‌کنند و احیاناً به آنها طعن نیز می‌زنند و با دیده تمسخر می‌نگرند فرمود:

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ اِحْدَى الْحُسَيْنِيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اَنْ يُصِيبَكُمْ اللهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ
اَوْ بِاَيْدِيْنَا فَتَرَبَّصُوا اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ.^{۲۶۷}

«به آنها بگوئید: که شما یکی از دو جریان نیک را نسبت به ما در نظر بگیرید یا شهادت در راه خدا که اوج عزت و کرامت یک انسان است و یا غلبه و فتح و ظفر، چنانکه

ما هم یکی از دو جریان بدبختی و عذاب از جانب خدا را نسبت به شما در نظر داریم یا بدست ما مغلوب و کشته می‌شوید و یا اینکه به عذاب خداوندی در آخرت گرفتار می‌شوید.»

مدرس، این فقیه مجاهد و شجاع در جریان مبارزه با رضاخان خود، بهتر از همه می‌دانست که طرف مقابل تنها رضاخان نیست، رضاخان را استعمار انگلیس که پنجه‌های خود را تا مرفق در پیکر کشورهای اسلامی برای رسیدن به مطامع خود فرو برده است، طوطی صفت در پس آینه نگاه داشته و آنچه استاد ازل به او می‌گوید، او همان را می‌گوید، و درگیر شدن با استعمار - با قدرت جهنمی‌ای که دارد - کار بسیار مشکلی است که فقط مدرّس‌ها مرد میدان این مقصد مقدس می‌باشند و این جهاد توان فرسا را برای خودشان فوز عظیم می‌دانند و از آن لذت می‌برند.

کلمات حضرت امیر (ع) بدرقه راه همه ابوذرها است

بنده در موقع نوشتن جریان تبعید مدرس با خصوصیاتى که ذکر گردید به یاد تبعید ابوذر به دستور عثمان به بیابان سوزان «رَبْدَه» افتادم و تصور می‌کنم این کلمات را که حضرت امیر مومنان (ع) در هنگام بدرقه ابوذر به او فرمودند، بدرقه راه همه ابوذرها در همه اعصار است.

يَا أَبَا ذَرٍّ أَنْكَ غَضِبْتَ لَهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ؛ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَخَفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خَفْتَهُمْ عَلَيْهِ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَيَّ مَا مَنَعْتَهُمْ وَ مَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَ سَتَعَلَّمُ مِنَ الرَّابِعِ غَدًا وَ الْأَكْثَرُ حُسْنًا وَ لَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ كَانَتَا عَلَى عُنْدِ رَبِّتِنَا ثُمَّ اتَّقَى اللَّهُ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا لَا يُؤْنِسُنِكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِشُنِكَ إِلَّا الْبَاطِلُ فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهِمَ لِأَحْبُوكَ وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمْنُوكَ.^{۲۶۸}

«ای ابوذر تو برای جلب خشنودی خدا بخشم آمدی، پس، به آن پروردگاری که برای خاطر او بخشم آمدی امید وار باش، این قوم برای خاطر دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خود از آنها ترسیدی و با آنها کنار نیامدی، پس، آنچه را که برای بدست آوردن

آن از تو می‌ترسند رها کن و صرف نظر نما و برای آنچه که بر آن می‌ترسی - که آن دین تو است که می‌خواهی آن را حفظ کنی - از ایشان بگریز و آن را حفظ کن، چه بسیار نیازمند می‌باشند به آنچه که تو از آنها منع کردی (دین اسلام) و تو بسیار بی نیاز هستی از آنچه (دنیا) که ترا منع نمودند، و زود است که فردا (روز قیامت) بدانی که سود از آن کیست و چه کسی مورد رشک قرار می‌گیرد، و اگر در آسمانها و زمینها بر روی بندهای بسته شود و آن بنده دارای تقوا باشد خداوند برای او راه نجات و خلاصی قرار می‌دهد تو آنس مگیر مگر با حق و از چیزی وحشت مکن مگر از باطل. اگر تو دنیای آنها را می‌پذیرفتی و با آنها کنار می‌آمدی ترا دوست می‌گرفتند و اگر از کالاهای دنیوی که آنها در اختیار دارند تو هم مقداری برای خود بر می‌داشتی با آنها در کالاهای دنیوی سهم می‌شدی آنها ترا آزار نمی‌کردند و به تو ایمنی می‌دادند.»

صدای آزادیخواهی خاموش شد

با تبعید مدرس بزرگترین عامل مبارزه و حق‌طلبی در زنجیر اسارت کشیده‌شد و صدای آزادیخواهی خاموش گردید و حکومت رضا خانی برنامه‌ای را که از طرف دولت انگلیس معین شده بود عملی کرد، از این قرار که زن و مرد باید متحد الشكل باشند، عزاداری امام حسین (ع) قدغن است، زنها باید حجاب نداشته باشند، روحانیت باید خلع لباس شود ...

فرزندان مدرّس و بستگان و آشنایان او به کَلّی بی خبر بودند که مدرّس را کجا برده‌اند؟ آیا زنده است؟ یا اینکه او را کشته‌اند؟ همه در تشویش و ناراحتی بسر می‌بردند.

پنج ماه به همین حال گذشت و بعد از ۵ ماه کسب اطلاع کردند که مدرّس را به **خواف** نزدیک خاک **افغانستان** برده و در آنجا زندانی نموده‌اند و در آن شهر بیشتر مردم سنّی مذهب می‌باشند. و انتخاب این محل به خاطر آن بوده که سنّی مذهبیان از اینکه یک مجتهد شیعه در آنجا به زندان افتاده است احساس ناراحتی نمی‌کنند و مخصوصاً اینکه **خواف** در گوشه‌ای از کشور و بسیار دور افتاده بود و خواستند رابطه او با مردم به طور کلی قطع شود و تا چهل روز هر شبانه روز، هشت نفر پاسبان، هر شش ساعت، دو نفر، جلو در خانه **مدرّس** در **تهران** پاس می‌دادند و هر کس به طرف خانه ایشان می‌آمد جلب می‌نمودند و بعضی‌ها را به شهربانی برده از ده روز تا شش ماه و بیشتر زندانی می‌کردند.

ده سال در زندان مخروبه و تاریک

باید توجه داشت که جریان مدرّس تنها تبعید از **تهران** نبود؛ چون معمولاً کسی را که تبعید می‌کنند از یک نقطه به نقطه دیگر منتقل می‌کنند و در نقطه دوم، او را آزاد می‌گذارند و فقط محدودش می‌کنند که از آن نقطه خارج نشود ولی مدرّس را که به **خواف** بردند او را در یکی از قلعه‌های مخروبه که اطّاقی نیمه‌خراب داشت حبس کردند و دو نفر مأمور آگاهی و چند نفر سرباز بر او گماشتند، بطوری که یک اطّاق خراب و چند نفر مأمور مجموع زندان و زندانبانان را تشکیل می‌داد مدّتی کسی به فکر اِذا و اسباب زندگی آنها نبود، ولی بعد از آن، مصارف همه اینها را، ماهی پانزده تومان معین کردند، بدیهی است با این مبلغ تا دو نفر عضو آگاهی و چند نفر مأمور دیگر سیر نشوند به محبوس چیزی نمی‌رسد. بعد از مدّت زیادی یک روز، ورقه کوچکی به خط **مدرّس** در شهر **مشهد** بدست **آقا شیخ احمد بهار**، مدیر روزنامه **بهار** رسید و معلوم بود که چقدر زحمت کشیده شده است تا توانسته‌اند از آن زندان مخوف که ارتباط با زندانی آن بسیار خطرناک است یک چنین ورقه‌ای را دریافت دارند و در **مشهد** بدست یک آشنائی برسانند.

مضمون این نامه این بود که مدرّس نوشته بود: **زندگی من از هر حیث دشوار است حتّی نان و لحاف ندارم و دیگر بعد از آن نامه‌ای از مدرّس به هیچکس حتی برای فرزندانش هم نرسید.**^{۲۶۹}

یکی از بستگان نزدیک مدرّس بالاخره دل به دریا زد و برای ملاقات مدرّس رهسپار مشهد شد و از آنجا به تربت حیدریّه رفته، با تحمل مشکلات بسیار خود را به **خواف** رسانید و مدت زیادی در **خواف** ماند و سعی کرد تا با مأمورین آشنا شود تا بلکه به ملاقات با مدرّس موفق شود یا نامه‌ای از ایشان دریافت بدارد و چون ماه رمضان بود به بهانه اذان و خواندن اشعاری که مربوط به عزاداری حضرت امیر مومنان (ع) در شبهای قدر بود می‌خواند تا بلکه از لحن و صدای او مدرّس را متوجه کند که آشنا است تا شاید بتواند نامه‌ای از مدرّس دریافت کند و از وضع حالش با خبر شود و ۵۰ روز به همین ترتیب در **خواف** توقف و به حوالی آن زندان مخوف رفت و آمد داشت اما به اندازه‌ای محدودیت و کنترل وجود داشت که بالاخره با دست خالی برگشت و نتوانست با زندانی تماس پیدا کند و خبری از آن زندانی بدست بیاورد.^{۲۷۰}

تا اینکه بعد از دو یا سه سال از تاریخ تبعید، یکی از فرزندان مدرّس بقصد دیدار پدر از تهران حرکت کرد و در تمام طول راه مأمور شهربانی شدیداً مراقب او بود تا اینکه به **خواف** رسید و چند

روزی در همان اطاقی که مدرّس زندانی بود در خدمت پدر ماند و در تمام این مدت مأمور مخصوص، آنان را تحت نظر داشت و هیچگاه تنهایشان نگذاشت.^{۲۷۱}

و بالاخره در کتاب **مدرس قهرمان آزادی** درباره زندان مدرّس می‌نویسد: مردی بزرگ و روحی بزرگ و همت و اراده بزرگ را طوری در سلسله و زنجیر قرار داده بود که مرگ برای او شربت شیرینی بود به او اجازه نمی‌دادند فرزندان را ببینند و با آنها حرف بزند و جز قیافه کریه مأمورین و میر غضب‌ها چیزی نمی‌دید. در زندان فرقی بین روز و شب نیست یعنی همیشه شب است، پیری هفتاد ساله که ملّتی مسلمان و موحدّ به او و زندگی او علاقه‌مند بودند سالها در زندانی مخوف و وحشت‌زا جان می‌کند و در پیچ و تاب بود، یک شب **سقف اطاق ویرانی را که زندان او بود بسرش خراب کردند** ولی تیری جلو فرود آمدن سقف را بر سر او گرفت و مدرّس زنده ماند.^{۲۷۲}

این بود احوال مردی بزرگ که به سخت‌ترین احوال او را در زندان نگاهداشته بودند و حتی نان و ماست را هم درست به او نمی‌دادند.

نوائی می‌گوید:^{۲۷۳}

۲۷۰. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۱۱۲ - ۱۱۳.

۲۷۱. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۱۱۶ - ۱۱۷.

۲۷۲. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۸۷۱.

۲۷۳. نوائی رئیس شهربانی مشهد و نام او محمد رفیع است و چون بعداً حاضر به کشتن مدرّس نشد معزول گردید.

«من بدیدن او به خواف رفتم یک چشمش نابینا شده و موی سر و ریشش دراز و ژولیده و پشت او خمیده بود و او را به حمّام هم نمی فرستادند.»^{۲۷۴}

هر کجا تو با منی من خوشدلم

همانطور که در جریان تبعید مدرّس گفتیم، نوشتار و گفتار مورخان در این مورد منعکس کننده رخدادهایی از قبیل ظلم و زجر و رنج و درد است که بر امثال مدرّس وارد گردیده است و بعبارت دیگر تعبیّرات آنها بیانگر شلاق‌های ستم جباران روزگار است که بر پیکر آزاد مردان و قهرمانان بزرگ تاریخ فرود می‌آید و اماّ چهره دیگر این رخدادهای را که با دیدگاه این آزاد مردان و برداشت آنها ارتباط دارد، نوعاً مسکوت می‌گذارند و حال آنکه لازم است به این جنبه هم عنایت شود؛ زیرا می‌دانیم این آزاد مردان که سرگذشت آنها درسی برای آیندگان است خودشان این جریانهای رنج آور را معمولاً برای خود پیش

بینی و حساب کرده در این میدان مقدس که میدان جهاد و شهادت است گام گذاشته و با حماسه و شور و شوق به جهاد پرداخته‌اند.

مگر ابوذر - که قیام مدرّس شباهت بسیاری به قیام او دارد - نمی‌دانست که قیام او در برابر عثمان و معاویه چه شکنجه و آزارهایی را در دنبال دارد او علاوه بر اینکه این قبیل جریانها را که جریان هر مجاهد فی سبیل الله است برای خود پیش بینی می‌کرد پیغمبر اکرم (ص) به او فرموده بود:

يَا بَاذِرُ تَعِيشُ وَحَدَكَ وَ تَمُوتُ وَحَدَكَ وَ تُحْسِرُ وَحَدَكَ.

«ای ابوذر تنها زندگی می‌کنی، و تنها می‌میری، و در روز قیامت تنها محشورم‌شوی.»

آری، رشید هَجْرِيها، و میثم تمارها، و حُجْر بن عدیها، اگر معصوم (ع) هم به آنها خبر نداده بود متوجه بودند که قدم گذاشتن در میدان جهاد و کَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ اِمَامٍ جَائِرٍ چه شکنجه‌ها و زجرها را در دنبال دارد و اینها دانسته اقدام می‌کردند و چون می‌دانستند این دردها و رنجهای در راه جهاد مقدس و انجام وظیفه دینی و جلب خشنودی خداوند است لذا به وعده الهی دلگرم بودند و از مشاهده جمال محبوب خود لذت می‌بردند و از صبر و تسلیم و رضا سخن می‌گفتند و تبعید یا زندان و یا ضرب و شتم و اهانت حتی کشته شدن و شهادت برای آنها گوارا و لذت بخش بود.

هست صحرا گر بود سَمُ الخياط

هر کجا باشد شه ما را بساط

گر بود در قعر چاهی منزلم

هر کجا تو با منی من خوشدلم

خوشتتر از هر دو مکان آنجا بود که مرا با تو سر سودا بود

× × ×

و بهجة بما قضی الله رضا و ذوالرضا بما قضی ما اعتراضا

فرزند مدرّس هر چند بواسطه مراقبت مأمورین مخصوص - با اینکه دو سه روز در زندان در جوار پدر بود - نتوانست با او حرفی بزند ولی مطالب بسیاری را از اعمال و قیافه پدر بدست آورد و برگشت و گفت:

«آقا در مدّت تبعید خویش در زندان با روحیه بسیار شاداب و جسمی سالم و قیافه ملکوتی مشغول عبادت بود.»

زندانبانان اعتقادی کامل به او پیدا کرده بودند، اکثر مأمورین آقا، ازمریدان و فدائیان او شده بودند، به ظاهر مأمور خشن ولی در حقیقت یار و پرستار با وفای او بودند، و کمتر زندانی است که بتواند در روحیه نگهبانان خود تا این اندازه نفوذ و محبوبیت داشته باشد.

گاهی از اوقات مدرّس برای خود غذا می پخت و زندانبانان را صدا می زد و می گفت: بیائید با هم غذا بخوریم، و آنها هم می آمدند و می نشستند و با مدرّس غذا می خوردند.^{۲۷۵}

مردم خواف با داشتن مذهب تسنن به مهمان زندانی خویش علاقه خاصی پیدا نموده و غالباً از او درخواست می کردند که در پاره‌ای امور برای آنها دعا کند، او شخصیت ممتاز خود را به همه شناسانده بود، شهربانی ماهیانه مقداری پول برای مخارج ایشان تعیین نموده بود، ایشان پس از گذشتن چندسال تبعید از همان پول در گوشه‌ای از شهر خواف آب انباری ساختند.^{۲۷۶}

درست است که در مدت ۱۰ سال زندان مخوف و تاریک، قامت خمیده شده، و چشمها کم نور گشته، و بدن نحیف و لاغر گردیده، در این مدت حتی نان و ماست درست هم به ایشان نداده‌اند و از نداشتن رو انداز در موقع خواب رنج برده است و لی روحیه همان مدرّس است، روحیه‌ای که با صلابت و قدرت در برابر جلادان و قداره بندان روزگار می ایستاد و حرف حق را می زد.

۲۷۵. مدرّس، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲۷۶. مدرّس، ج ۱، ص ۱۱۶ - ۱۱۷.

شاخ گل هر جا که می‌روید گل است
خُم مَل هر جا که می‌جوشد مَل است
گر ز مغرب برزند خورشید سر
عین خورشید است نی چیز دیگر

تبعیدگاه محل فریادگران تاریخ است

به مناسبت اینکه در احوال مدرّس، تبعید و زندانی و شهادت این سه عنصر پر محتوا وجود دارد مناسب است به این نکته توجه کنیم که هر یک از این مراحل سه گانه برای **جهاد گران** و آزاد مردان یک گردنه است در راه خود سازی و یک کلاس است از مکتب حیات بخش اسلام.

ابوذر نخستین کسی است که در راه هدف اسلامی رنج تبعید را به جان و دل خرید و فریاد رسای این صحابی بزرگ **پیغمبر (ص)** از تبعیدگاه «**ربّذه**» علیه‌ستمگران تاریخ هنوز هم طنین انداز است. **مدرّس** نیز یکی از این رادمردان است که برای احیای این مکتب در دوران تاریک **رضا خانی** قیام کرد و صدای خود را از تبعیدگاه **خواف خراسان** به گوش جهانیان رسانید.

در عصر ما نیز امام **خمینی** در راه جهاد مقدّس خود از این گردنه عبور کرد و در تبعیدگاه **بُرسای ترکیّه** با خداوند خود خلوت کرد و با او به راز و نیاز پرداخت و مخصوصاً در سحرگاهان از خداوند توفیق تأسیس حکومت اسلامی در ایران را مسألت کرد و نیز به نوشتن فقه **آل محمّد**: مشغول بود که **تحریر الوسیله** و **مسائل مستحدثه** این عالم ربانی و مجاهد ره‌آورد این تبعیدگاه است.

زندان، آنچنان را آنچنان‌تر می‌کند

بسیاری از رجال بزرگ دینی در گوشه زندان که محیط فراغت و خلوت با حضرت ذی‌الجلال است درسهایی در تهذیب و تزکیه نَفَس و تکمیل قدرت روحی خوانده‌اند و می‌دانیم **کتاب لمعه** در فقه شیعه که شهید اول آنرا در گوشه زندان نوشت و سالها است در پایگاه‌های علمی مورد استفاده است محصول زندان این زندانی بزرگ تاریخ است و تاریخ آثار مهمّی از زندانیان را در سینه خود ثبت کرده است.

مدرّس این عالم مجاهد بزرگوار نیز مدّت ده سال در زندان مخروبه **خواف خراسان** در سایه فراغت و خلوت با خدا درسهایی فراوانی خواند و درسهایی بسیاری به آزادگان و آزاد مردان داد. هنگامی که **مدرّس** در قلعه **خواف** محبوس بود ارادتمندان او سعی می‌کردند بهر وسیله‌ای که شده از حال او مطلع شوند.

سرهنگ نظام الملکی که در آن زمان در ارتش خدمت می‌کرد و یکی از ارادت کیشان مدرّس بود

می‌گوید:

«از طرف ارتش مأموریت یافتم تا به **خواف** رفته گندم خریداری‌کنم، یک ماه که در **خواف** ماندم نقشه می‌کشیدم که چگونه مدرّس را زیارت کنم، یک روز به عنوان اینکه **قلعه خواف** یک بنای قدیمی است و آب انبارهای بزرگ دارد با طرح این سوال که آیا امکان این هست که در آنجا گندم ذخیره کنم؟ و با در جریان قرار دادن رئیس شهربانی **خواف** در رابطه با سوال مذکور - زمینه را برای رفتن به آن **قلعه** که محلّ حبس مدرّس بود فراهم نمودم.

روزی ساعت ۸ صبح رئیس شهربانی پاسبانی همراه من فرستاد تا محل را به بینم و بازگردم و مواظب من نیز باشد تا با کسی صحبت نکنم، به اتفاق پاسبان به محل رفتیم، ضمن دیدار از چند اطاق وارد اطاقی شدم که مدرّس در آن بود، او در آنجا نشسته بود، در حالی که چند کتاب در مقابل او، یک **منقل گلی** و یک **استکان** در کنارش، **قابلمه‌ای** هم روی منقل بود و مشغول پختن چیزی بود.

سلام کردم، نگاهی کرد و فرمود: **تو کیستی که سلام کردی؟** گفتم من از ارادتمندان شما هستم به بهانه‌ای به **قلعه** آمده‌ام تا از سلامتی شما مطلع گردم فرمود: **سلام مرا به دوستان برسان.**

بیش از این مجال سخن دست نداد در هنگام بازگشت از زندانبان سوال کردم این آقا کیست؟ گفت: او مدرّس است. گفتم: چه می‌کند؟ گفت: **عبادت، نوشتن، مطالعه** و آن **قابلمه‌ای** هم که روی منقل دیدی بادمجان است که خود در حیاط این **قلعه** تخم آن و مقداری از سبزیجات را کاشته و بعمل آورده، آن بادمجان را با آب - و بدون روغن - می‌پزد و با ماست و نان صرف می‌کند و از جیره زندان استفاده نمی‌کند و مأمورینی که اینجا می‌آیند چون محاسن اخلاقی و بزرگواری ایشان را می‌بینند همه مرید آقا می‌شوند و پشت سر او اینجا نماز جماعت می‌خوانند - او در حقیقت زندان را مکتب تربیتی قرار داده است و لذا مأمورین را زود به زود عوض می‌کنند یک روز گفتم: آقا این غذاها برای شما کافی نیست، اگر اجازه بفرمائید غذای مقوی برایتان تهیه کنیم فرمودند:

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که از منت خود، به که بار منت خلق

بعدها معلوم شد که آقا، جیره زندان را به جای مصرف نمودن، جمع کرده‌اند و از پول آن آجر، آهک و غیره تهیه و آبانبار قدیمی این قلعه را - که ویران شده بود - مرمت کرده‌اند تا مورد استفاده مردم قرار گیرد.^{۲۷۷}

و بالاخره رجال الهی و آزاد مردان تاریخ اسلامی این درس را از مولای خود حضرت موسی بن جعفر (ع) آموخته‌اند که در گوشه زندان در مناجات خود با خدا می‌گفت:

«پروردگارا نقطه خلوتی می‌خواستم که در آن به راز و نیاز با تو و تضرع و عبادت در پیشگاه مقدّس تو مشغول باشم، پروردگارا تو را شکر می‌کنم که برای من چنین مکانی فراهم کردی.»

زندانی شدن در راه هدف صحیح درس است

در سال ۱۳۴۵ شمسی هنگامی که تعداد زیادی از علمای بزرگ حوزه مقدّسه قم از آقایان حسینعلی منتظری، و فرزند ایشان محمد منتظری، و علی قدوسی نهاوندی، و علی حیدری نهاوندی،

و علی‌اصغر مروارید و احمد آذری قمی در زندان قزل قلعه تهران هر یک در یک سلول انفرادی زندانی بودند به بنده نیز خداوند توفیق شرکت در این کلاس و خواندن درسهای زندان را عنایت فرمود و در نخستین لحظه‌ای که زندانبان مرا به یک سلول انفرادی که برای من در نظر گرفته شده بود هدایت کرد کلماتی را دیدم که بر دیوارهای آن سلول نوشته شده بود و این کلمات نمایانگر این موضوع بود که قبلاً در این سلول جهاد گرانی روشن، و روشن اندیش اقامت داشته‌اند که این کلمات برای بنده درس بزرگی بود و آن کلمات عبارت بودند از:

۱- آیه: **انّ الذّین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ان لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنّه الّتی کنتم توعدون.**^{۲۷۸}

۲- این قطعه شعر فارسی:

گفت با بلبلِ قفسِ زاغی
از چه دور افتاده از باغی؟
تو که کاری نداشتی به کسی
از چه رو پای بند این قفسی؟

۲۷۷. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲۷۸. آیه ۳۰، سوره فصلّت کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است و در این راه استقامت به خرج دادند در هنگام مرگ فرشتگان رحمت الهی بر آنها نازل می‌گردد و می‌گویند هرگز ترس و اندوه نداشته باشید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده‌گاه شما است.

گفت من مرغکی هنرمندم
 هنر افکنده است در بندم
 گر چو تو زشت و بی هنر بودم
 ایمن از فتنه بشر بودم
 این چنین است رسم این ایام
 زاغ در باغ و بلبل اندر دام

۳- این قطعه شعر عربی:

قَالُوا حُبِسْتَ فَقُلْتُ لَيْسَ بِضَائِرٍ
 حَبْسِي وَ أَيْ مُهَنْدٍ لَا يُغْمَدُ

به من گفتند: در زندان محبوس شده‌ای؟ گفتم: این موضوع به ضرر من نیست کدام شمشیر است که در غلاف جا نگرفته باشد.

أَوَمَاتَرِي اللَّيْثَ يَأْلِفُ غِيْلَهُ
 كِبْرًا وَ أَوْبَاشَ السَّبَّاحِ تَرَدُّدُ

آیا نمی‌بینی که شیر به قفس و پشت میله‌ها انس می‌گیرد؟ و این دلیل عظمت او است در حالی که درندگان پست در بیابانها بطور آزاد در حرکت و رفت آمد می‌باشند.

و الشَّمْسُ لَوْلَا أَنَّهَا مَخْجُوبَةٌ
 عَنِ نَاطِرَيْكَ لَمَّا أَضَاءَ الْفَرْقَدُ

اگر خورشید از دیده‌ها پنهان نشود ستارگان ضعیف مانند فرقدان نمی‌توانند خود نمائی کنند.

و الحبسُ لو لم تَغْشَهُ لِدِنَائِهِ
 شَنْعَاءِ نِعَمِ الْمَنْزِلِ الْمُسْتَوْرِدِ

به زندان رفتن اگر برای هدف مقدسی - نه برای ارتکاب کار بد - باشد منزل بسیار خوبی است.

بیت یجَدُّ لِلْكَرِيمِ كِرَامَةٌ
 ويزار فيه و لايزور و يُحَفِّدُ

زندان خانه‌ای است که بر کرامت و عظمت شخص کریم می‌افزاید و مردم خود را محتاج به رفتن به ملاقات زندانی می‌دانند و برای ملاقات او می‌روند ولی او برای ملاقات کسی نمی‌رود و مورد احترام قرار می‌گیرد.

در تفسیر مجمع البیان در تفسیر سوره یوسف (ع) می‌نویسد حضرت یوسف (ع) پس از اینکه سالها در زندان مصر زندانی بود هنگامی که آزاد گردید و خواست از محیط زندان قدم بیرون بگذارد این کلمات را بالای درب زندان نوشت:

هَذَا بَيْتُ الْأَحْزَانِ وَ قَبْرُ الْأَحْيَاءِ وَ تَجْرِبَةُ الْأَصْدِقَاءِ وَ شِمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ.

«زندان خانه اندوهها و غصه‌ها و قبر زندگان است و زندان وسیله امتحان و سنگ محک زندان دوستان است - که هر کس گرفتار زندان بشود دوستان خود را بهتر می‌شناسد - و زندان رفتن باعث شماتت دشمنان است.»

بالاخره، حقیقت امر این است که «زندان» با فضای خاصی که دارد افراد باایمان و با تقوا و با تعهد را که برای داشتن هدف مقدسی به زندان افتاده‌اند کاملتر و آب دیده‌تر می‌کند ولی اگر وسائل تربیت در محیط زندان را مسوولین فراهم نکنند افراد منحرف معمولاً منحرف‌تر می‌شوند، بنابراین آنچه که گفته شد «زندان آنچنان را آنچنان‌تر می‌کند» حقیقتی است مسلم.

انتقال مدرّس از زندان خواف به زندان کاشمر

رضاخان چون از تیرباران کردن مدرّس نتیجه نگرفت نقشه تبعید این فقیه جهادگر و شجاع را کشید و چنین تصور کرد که اگر او از انظار دور و از دسترس مردم خارج باشد فراموش می‌شود و لذا او را به خواف خراسان که نزدیک مرز افغانستان بود منتقل کرد و مدت ده سال در آنجا با شرائط بسیار سخت زندانی نمود ولی دید نفوذ او در دلها و آوازه عظمت او در شهرهای ایران و خارج ایران بیشتر شد و به این فکر افتاد که او را به کلی از میان بردارد تا اینکه نامش از زبانها بیفتد و خاطره‌اش از دلها محو شود و لذا در این راستا در آبان ماه سال ۱۳۱۶ از اداره کل شهربانی تهران به رئیس شهربانی خواف تلگرافی مخابره شد که مدرّس را تحت مراقبت با اتومبیل دربست به کاشمر منتقل کنید و در شهربانی آنجا منفرداً تحت مواظبت کامل، زندانی بنمائید و مواظب باشید با احدی ملاقات و مکاتبه ننمایید بنابراین، او را در حالی که پشتش خمیده و یک چشمش نابینا شده و موی سر و ریشش دراز و ژولیده شده از زندان خواف به زندان کاشمر منتقل کردند^{۲۷۹} و وضعیت او بعد از انتقال به کاشمر سخت‌تر شد و به زندان مجرد منتقل گردید.^{۲۸۰}

۲۷۹. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

۲۸۰. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۱۴۰ - ۱۴۱ و مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۸۰ - ۷۸۱.

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند

بعد از اینکه مدرّس را به زندان کاشمر منتقل کردند از تهران تلگراف رمز به این مضمون رسید: باید بطوری که هیچکس حتی قراول درب اطاق مدرّس هم نفهمد با استرکنین (سَمّ مخصوصی است) او را از بین ببرید.^{۲۸۱}

برای انجام این مأموریت محمود مستوفیان که رئیس شهربانی کاشمر بود با حبیب الله خلیج میر غضب که به او شمر هم می‌گفتند در نظر گرفته شد تا زیر نظر کاظم جهان سوزی صاحب منصبی که از مشهد فرستاده شده بود مقصود عملی شود.

آنها در انجام این مأموریت برای اینکه حدّ اعلاّی قساوت خود را نشان بدهند یکی از روزهای ماه رمضان یعنی روز ۲۷ رمضان را انتخاب کردند و در آن روز جهان سوزی و محمود مستوفیان و حبیب الله خلیج بعد از اینکه مشروب زیادی خوردند راه زندان مدرّس را پیش گرفتند و مدرّس مشغول خواندن نماز عصر بود که وارد شدند و می‌دانستند که مدرّس روزه است ولی صبر کردند که نماز او

تمام شد از او چای خواستند، مدرّس - چون در زندان کارهای خود را خودش انجام می‌داد، إذا می‌پخت و پیراهن و لباسش را به عادت ایّام طلبگی می‌شست و خودش چای درست می‌کرد - سماور را آتش کرد و بعد از اینکه چای آماده شد با دست خود چای ریخت و از مهمانها پذیرائی کرد و آن‌دژخیمان چای را خوردند و به میزبان خود نیز تکلیف کردند که چای بخورد مدرّس گفت: من روزه هستم و در موقع خود افطار خواهم کرد اما آنها قانع نشدند و بعد از اینکه مقداری سمّ در یک استکان چای ریختند اصرار کردند که باید بخورد، مدرّس فهمید که به قصد کشتن او آمده‌اند، آنها مدرّس را خوابانیدند و استکان زهر را به گلوش ریختند، در این حال قیافه زیبای شهادت در جلو چشم او مجسم شد.

او مدّتها در انتظار شهادت بود؛ چه اینکه می‌دانست زندان خواف و زندان کاشمر و قفس بدن چهره مدرّس را پوشانیده است و آئینه شهادت است که این چهره را شفافتر نشان خواهد داد.

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوش آن زمان که از این چهره پرده برفکنم

او میدانست که شهادت بهترین هدیه الهی برای پاکان و نیکان و صالحان است.

او شهادت طلبی را از اجداد گرامی اش: به ارث برده بود چه اینکه در حدیث است که پایان عمر همه پیغمبران خدا و جانشینان آنها - سلام الله علیهم شهادت در راه خدا است.^{۲۸۲}

در یک کلام شهادت در راه خدا منتهای آرزوی مدرس مجاهد بود و در تمام عمر آرزوی نوشیدن جام شهادت را در دل داشت و از تبعید و از انتقال از زندانی به زندانی خسته شده بود.

امروز بود در همه عمر انتظار من

گفت ای حبیب قلب من ای کردگار من

× × ×

جامی زدست ساقی دورانم آرزو است

جانم بلب رسیده زغمهای روزگار

از لعل روح بخش تو درمانم آرزو است

بر لب رسیده است مرا جان ز درد عشق

از میر غضبها خواست که برای خواندن دو رکعت نماز به او فرصت بدهند و آنها پذیرفتند او از جا برخاست تا آخرین راز و نیاز را با خداوند خود انجام بدهد رو به قبله ایستاد و اشک از چشمانش سرازیر شد و این اشک اشک شوق بود.

آتش عشق تیزتر گردد

وعده وصل چون شود نزدیک

حمد و سوره را با تضرع کامل خواند و به رکوع رفت و از رکوع برخاست به سجده رفت و در سجده اش روی بر خاک مالید و پیشانی بر خاک گذاشت.

اگر صاحب دلی آنجا بود و گوش می داد می شنید که او مانند جد بزرگوارش حضرت سید الشهداء (ع) چهره اش را بر خاک می مالد و می گوید:

رَضِيَ بِرَضَى اللَّهِ وَ تَسْلِيمًا لَامْرِهِ لَأَمْعُبُودَ سِوَاهُ.

نماز به پایان رسید و روی به قبله کرد گویا می گفت:

وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا.

میر غضبها که صبر نکرده بودند تا وقت افطار شود و چای مسموم را به حلق آن پیر مظلوم ریختند، منتظر نشستند تا از منظره تشنج مرگ پیشوای احرار ایران لذت ببرند.

آری این راه و رسم سفاکان است چنانکه حجاج بن یوسف از تماشای جان دادن کسانی که آنها را می کشت عالیترین لذتها را می برد.

آنها منتظر نشسته‌اند تا صورتی از این منظره غمبار را به ذهن خود بسپارند و برای ارباب خود تعریف کنند ولی دیدند اثر زهر ظاهر نشد یک دو ساعت گذشت و مدرّس با چهره شاداب و بشاش متوجّه خداوند و مشغول خواندن دعا و اذکار است.

از جا برخاستند و عمامه مدرّس را از سرش برداشته به دور گردنش پیچیدند و کشیدند و چند ضربه لگد هم به ستون فقرات او زدند و ستون فقراتش را شکستند. به این ترتیب و با این شقاوت‌ها به زندگی سراسر مبارزه‌مرد جهاد و اجتهاد، مرد دیانت و سیاست خاتمه دادند.^{۲۸۳}

جنازه‌اش را شبانه برداشتند و مخفیانه دفن کردند

جنازه این شهید را که یکی از برجسته‌ترین و شجاع‌ترین عالمان این سرزمین بود، شبانه برداشتند و مخارج تکفین و دفن او را که ۱۲ ریال شد از ۳۰ ریال وجه نقدی که در جیب پیراهنش بود پرداختند و شیخ هادی که متصدی دفن‌اموات بود می‌گفت: آثار طناب یا شال که به گردن او پیچیده و فشار داده بودند معلوم بود و او را در کنار مزاری به خاک سپردند و به کسی خبر ندادند تا در ماتمش اشکی بریزد و یا بر تربتش حمد و سوره‌ای بخواند و تلگرافی هم به تهران زدند که مدرّس فوت کرد و به مرض تنگی نفس مبتلا بود.

پاداش کشتن مدرس نفری ۷۵ تومان

از تهران مبلغ یکصد و پنجاه تومان پاداش برای محمود مستوفیان و حبیب الله میر غضب شمر که بهر یک هفتاد و پنج تومان می‌رسید حواله شد و دریافت کردند.^{۲۸۴}

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.^{۲۸۵}

۲۸۳. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۱۵۳ و ص ۱۳۳ - ۱۳۴ و مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۸۳۳ - ۸۳۴.

۲۸۴. علی مدرّسی، مدرّس، ج ۱، ص ۱۳۸ - ۱۵۳ و ج ۲، ص ۱۶۹.

۲۸۵. آیه ۱۶۹، سوره آل عمران.

به این ترتیب قهرمان آزادیخواه که در برابر نیروهای شیطانی و قدرت طاغوتی یک عمر مقاومت شور گستر و حماسه آفرین داشت سر به آستانه شهادت گذاشت و به کاروان شهدا پیوست، مهمان خدا شد و نصیب وافر از روزیهای پروردگار را بدست آورد او نمرده است و زنده جاویدان است.

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| اختران بسی دارد آسمانِ آزادی | روشنائی جانند روشنایِ آزادی |
| جاودانگی خواهی هم ز جان و سر بگذر | تا که سر گذاری بر آستانِ آزادی |
| بگذرد اگر از جان زنده است و جاویدان | هر که چون مدرّس شد قهرمان آزادی |

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

مرا هر کجا دفن کنند قبرم زیارتگاه خواهد شد

امام خمینی (ره) در سال ۱۳۶۳ نامه‌ای در رابطه با بازسازی مزار مدرّس مرقوم و در نتیجه، قبر آن شهید مجاهد که مورد توجه و زیارتگاه عموم است تعمیرشد و شکوه بیشتری پیدا کرد اکنون با توجه به این موضوع و تخریب مقبره رضا خان بعد از انقلاب اسلامی با مواد منفجره عاقبت کار اولیای خدا و جباران روزگار معلوم شد و کلام امیر (ع) که فرمود:

هَلْكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ

بار دیگر مصداق پیدا کرد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ.

و اینک نامه امام خمینی:

بسم الله الرحمن الرحيم

در عصر شکوفائی انقلاب اسلامی بزرگداشت مجاهدی عظیم الشان و متعهدی برومند و عالم بزرگواری که در دوران سیاه اختناق رضاخان می‌زیست لازم می‌باشد؛ زیرا در زمانی که قلمها شکسته و زبانها بسته و گلوها فشرده بود، او از اظهار حق و ابطال باطل دریغ نمی‌کرد، در آن روزگار در

حقیقت حق حیات از ملت مظلوم ایران سلب شده بود و میدان تاخت و تاز قلدری هتاک در سطح کشور باز و دست مزدوران پلیدش در سراسر ایران تا مرفق به خون عزیزان آزاده وطن، علمای اسلام، و طبقات مختلف آغشته بود، این عالم ضعیف الجثه با جسمی نحیف و روحی بزرگ و شاداب از ایمان صفا و حقیقت و زبانی چون شمشیر حیدر کرار رویا رویشان ایستاد و فریاد کشید و حق را گفت و جنایات را آشکار کرد و مجال را بر رضاخان کذائی تنگ و روزگارشان را سیاه کرد و عاقبت جان طاهر خود را در راه اسلام عزیز و ملت شریف نثار کرد و بدست دژخیمان ستم شاهی در غربت به شهادت رسید و به اجداد طاهرینش پیوست.

در واقع شهید بزرگ ما مرحوم مدرّس که القاب برای او کوتاه و کوچک است ستاره درخشانی بود بر تارک کشوری که از ظلم و جور رضا شاهی تاریک می‌نمود و تا کسی آن زمان را درک نکرده باشد، ارزش این شخصیت عالی مقام را نمی‌تواند درک کند ملت ما مرهون خدمات و فداکاری‌های اوست، و اینک که با سربلندی از بین ما رفته بر ما است که ابعاد روحی و بینش سیاسی اعتقادی او را هر چه بهتر بشناسیم و بشناسانیم و با خدمت ناچیز خود مزار شریف و دور افتاده او را تعمیر و احیاء نماییم.

روح الله الموسوی الخمینی - ۲۸ شهریور ۱۳۶۳

بالاخره راز سخن مدرس معلوم شد که روزی به رضاخان گفت:

«مرا هر کجا دفن کنند قبرم زیارتگاه خواهد شد.»^{۲۸۱}

رضا خان و مسأله کشف حجاب

در سال ۱۳۱۳ شمسی علی اصغر خان حکمت شیرازی وزیر معارف و فرهنگ‌ایران به شیراز مسافرت کرد و در جشنی که به افتخار او در مدرسه شاهپور منعقد گردیده و طبقات مختلف مردم نیز در آن حضور داشتند شرکت کرد و طبق برنامه قبلی پس از ایراد سخنرانیها و نمایش، ناگهان چهل زن و دختر بی حجاب در آن مجلس بر روی صحنه ظاهر شدند و ارکستر، آهنگ رقص نواخت و دختران و زنان به رقص و پایکوبی پرداختند!!

این جریان - که در نظر مردم مسلمان امر بسیار زننده و زشت بود و مثل بمب صدا کرد، و مردم در دریائی از بهت و غم و اندوه فرو رفتند ولی فکر می‌کردند که شاید شاه بی اطلاع باشد - کم‌کم در سراسر مملکت ایران منتشر گردید، تا اینکه پس از چندین روز در تهران، در میدان جلالیه، رئیس الوزراء، محمد علی فروغی، ذکاء الملک، دختران مدارس را بدون چادر جمع کرد و علی اصغر خان، وزیر معارف و فرهنگ ضمن نطقی گفت: بعضی گمان کرده‌اند که اقدامات در شیراز خودسرانه بوده،

ولی بدانید که موضوع کشف حجاب بانوان رأی اعلیٰ حضرت همایونی است و بایستی در مجلس به تصویب برسد و می‌رسد.

در ضمن ملاحظه کنید که دیکتاتوری و وضع مجلس در آن زمان چگونه بوده است که نخست وزیر می‌گوید:

«کشف حجاب رأی اعلیٰ حضرت همایونی است و بایستی به تصویب برسد و می‌رسد.»

و بالاخره مسأله کشف حجاب اجباری خانم‌ها که یکی از جنایات بزرگ رضاخان است برای مردم مسلمان ایران مصیبت بسیار بزرگی بود که قبلاً به شرح آن پرداختیم و اکنون درباره موقعیّت زن در اسلام و مسأله لازم بودن حجاب بحث مختصری را با توفیق خداوند به انجام می‌رسانیم.

زن نخستین معلّم زندگی انسانها

یکی از تعالیم مهمّ اسلام در رابطه با «زن» این است که سعی می‌کند آن ذهنیّتی را که بسیاری از مردها از «زن» دارند که به زن از دیدگاه نیاز جنسی و امر شهوانی می‌نگرند را تغییر بدهد و این ذهنیّت

و برداشت را در افکار ایجاد کند و جا بیندازد که زن هم مانند مرد یک انسان است با همه نیازها و خواسته‌ها و استعدادها و سرمایه‌ها و زمینه‌های ممکن رشد و تعالیٰ یک انسان کامل تا از این دید به زن بنگرند و وسائل تعلیم و تکامل دختران را مانند پسران فراهم نمایند «زن» از دیدگاه اسلام یک انسان نقش آفرین است انسانی است که در مرکز خانواده که محل تأمین نیازهای روحی و عاطفی و اخلاقی مرد و مرکز تربیت فرزندان است جایگاه ویژه‌ای دارد.

«زن» چشمه جوشان عاطفه و محبت است.

«زن» با احساسات دقیق و ظرافت و جودی خود فضای خانواده را گرم و روشن می‌سازد و محیط خانوادگی را مهد تربیت فرزندان صالح و مرکز امور فرهنگی و مسائل اجتماعی و اخلاقی می‌کند.

و بالاخره محیط خانوادگی یک کلاس درس است و زن می‌تواند در این کلاس نقش یک معلّم که درسهای سعادت آفرین تعلیمی و تربیتی به شاگردان خود می‌دهد را ایفاء کند بلکه درسهای او از درس معلّم مدرسه موثرتر است چون درس او نخستین درس است و نقش این درس تا آخر عمر از بین نمی‌رود بنابراین معلّم درس زندگی اوّل و آخر، زن است مولوی می‌گوید:

نقش اول کی ز دل زائل شود؟

پیشه اول کجا از دل رود؟

از دل تو کی رود حبّ الوطن؟

در سفر گر روم بینی یاخُتن

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| ناف ما با مهر او بُبریده‌اند | در دل ما عشق او کاریده‌اند |
| درگه طفلی که بودم شیر جو | گاهوارم که جنبانید؟ او |
| از که خوردم شیر غیر شیر او | که مرا پرورد جز تدبیر او؟ |
| خوی کان با شیر رفت اندر وجود | کی توان آنرا ز مردم واگشود؟ |

زن عامل آسایش و آرامش و صفا است

استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی اعلی الله مقامه در درس پر برکت تفسیر خود که بنده نیز مدتی افتخار و توفیق شرکت در آنرا داشتم در تفسیر این دو آیه از سوره روم:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.^{۲۸۷}

می‌گفتند: مردان معمولاً در نقاط مختلف گیتی با مجهز بودن به قوت بدنی و صلابت بیشتر که از خصائص آنها است سرگرم تکاپو و تلاش می‌باشند و حتی گاهی باید در آغوش میدانهای نبرد گام بردارند و بالاخره خسته می‌شوند و چون کار و زحمت، خستگی و افسردگی را بدنبال دارد در این حال مردان احتیاج به مأوی و مرکزی دارند که به آنجا برگردند تا در آن خستگی آنها رفع و نشاط و نیروی آنها تجدید شود اینجا است که نقش زن و خانواده متجلی می‌شود و پروردگار حکیم در آفرینش زنها این ابتکار را به کار برده‌است که آنان را مجهز به تجهیزاتی کرده است که مایه انس و الفت و مظهر محبت و صفا هستند بنابراین زن رکن خانواده و هسته مرکزی اجتماع بشری است.

از این جهت در این دو آیه در آیه اول از تلاش معاش و در آیه دوم از رفع خستگی و تجدید نشاط و انس با زن سخن گفته است.

فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی زن

آنچه که ذکر شد نقش زن در محیط خانوادگی است و اما در خارج محیط خانوادگی، اسلام فراگرفتن علم و دانش را برای زنان نیز مانند مردان لازم گردانیده است.

^{۲۸۷}. آیه ۲۰ - ۲۱، سوره روم یعنی یکی از آیات قدرت و حکمت خداوند این است که خلقتشما انسانها را از خاک آغاز کرده و شما در روی زمین پراکنده شده و هر یک در نقطه‌ای حرکت می‌کنید و نیز از جمله آیات خداوند این است که برای شما همسرانی از جنس خودتان آفریده است تا با آنان انس بگیرید و آرامش یابید و میان شما و همسرانتان مودت و رحمت را برقرار کرده است.

اسلام هرگونه فعالیت اجتماعی و اقتصادی را که برای مردان جائز و مورد تشویق قرار داده است همان را برای زنان نیز جائز شمرده است.

در عصر حضرت پیغمبر (ص)، در نتیجه تشویق و ترغیب آن حضرت چنانکه مردانی در تحصیل علم و تخصص در صنعت و رشته‌های اقتصادی گام برداشته و مهارتهائی بدست آوردند بسیاری از زنان نیز در همین راستا حرکت کردند و به مهارتهائی دست یافتند و آنها نیز جزء راویان حدیث و عالمان بودند و در گرداندن چرخ اقتصاد نیز با مردان سهیم بودند و حتی در میدانهای جنگ نیز مانند مردان در رکاب حضرت پیغمبر (ص) شرکت می‌کردند و آن حضرت انجام کارهائی را که

زنها شایستگی انجام آنها داشتند به آنها اختصاص می‌داد و آنها نیز شایستگی خود را مانند مردان در معرض نمایش می‌گذاشتند.^{۲۸۸}

اسلام: کاربرد و جلوه‌گریزه جنسی به هر شکل

تنها باید در کادر ازدواج باشد

می‌دانیم خداوند متعال بر اساس مصالح خلقت در وجود زن و مرد غریزه ایبه عنوان غریزه شهوت جنسی قرار داده است که این غریزه بسیار حسّاس و تحریک پذیر نیز می‌باشد و لذا همه عقلای عالم به این اصل که این غریزه باید کنترل شود و اشباع آن بر اساس ضوابطی صورت بگیرد معتقد می‌باشند.

دستوری که اسلام در این مورد صادر می‌کند این است که کاربرد این غریزه و جلوه آن و کامجویی و التذان بوسیله آن فقط و فقط باید در کادر ازدواج مشروع صورت بگیرد که جلوه آن و کامجویی در غیر کادر ازدواج به هر شکل باشد چه به شکل نگاه کردن و چه به شکل لمس نمودن و یا به شکل گفتن و یا شنیدن یا در یک نقطه اجتماع کردن و یا در کیفیت لباس پوشیدن خلاصه کامجویی و التذان جنسی بهر شکلی که باشد در غیر کادر ازدواج و غیر همسر در اسلام جائز نیست.

حتی بقول شیخ الفقهاء صاحب جواهر اگر فکر و تصوّر نیز از کادر ازدواج خارج شود - مثل اینکه در حال نزدیکی با همسر خود بیگانه‌ای را در نظر بیاورد - کار ناروائی را انجام داده است.^{۲۸۹}

۲۸۸. در این مورد، به کتابهای، الاصابه و اسدالغابه مراجعه بفرمائید.

۲۸۹. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۷۰ - ۷۱.

بر اساس مطالبی که ذکر گردید دین اسلام «حجاب» یعنی پوشیدن یکلباس ساده را که تمام بدن زن و سر او جز چهره و دو دست تا مچ را بپوشاند بر زن لازم گردانیده است و در **چهره** نیز تأکید بر این است که آرایشی در آن منعکس نباشد.

و معلوم است که پوشش زن با این شکل علاوه بر اینکه بدن او را از نگاههای نا روا حفظ می‌کند و به او در قلعه حجاب مصونیت می‌بخشد و جلو مفاصدی که بی حجابی موجب آن می‌گردد - و بعداً به ذکر آن می‌پردازیم - رامی‌گیرد مانع هیچگونه فعالیت فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی نیست.

تبلیغات علیه حجاب زن و پاسخ آن

رژیم رضاخان که خود دست نشانده استعمار انگلیس بود و همچنین غربزدگان خود باخته تبلیغات فراوانی علیه «حجاب زن» و علیه طرفداران حجاب یعنی علمای بزرگ اسلام که نگهبانان شریعت اسلام می‌باشند و نیز مسلمانان متعهد براه انداختند و با عناوین مختلف به این حکم مهم اسلامی تاختند: گاهی گفتند که حجاب موجب سلب آزادی زن است و هر انسانی مرد باشد یا زن آزاد است و مجبور ساختن زن به اینکه حجاب داشته باشد بی‌اعتنائی به حق آزادی او و اهانت به حیثیت انسانی اوست و بعبارت دیگر ظلم به «زن» است.

و حال آنکه جواب این نوع تبلیغات این است که حجاب اسلامی به معنای اسیر کردن زن و محبوس ساختن او در خانه و سلب آزادی از او نیست بلکه معنای حجاب اسلامی این است که چون زن اولاً از جهت خلقت زیباتر و ظریف تر از مرد است و ثانیاً خود نمائی و خود آرائی در زن بطور طبیعی وجود دارد اکنون با توجه به این جهات اگر بدون پوشش لازم که ذکر گردید قدم در عرصه اجتماع بگذارد آیا نگاههای شهوت آلود را به دنبال خود نمی‌کشد؟ و آیا باعث تحریک و تهییج نمی‌شود؟

مسئله بی‌حجابی با این قبیل نگاهها و تحریکات توأم است و این همان خارج ساختن التذاذ جنسی از کادر ازدواج مشروع به خارج محیط خانوادگی است که به شرح مضرات آن خواهیم پرداخت و باید توجه کنیم که حجاب برای زن یک موضوع فطری است و خود زن حجاب را برای خود انتخاب کرده است و این یک امر تحمیلی نیست و دین اسلام هم بر آن صحه گذاشته و تایید کرده است شما می‌بینید در کشور ترکیه که سیاست لائیک دارد دولتمردان هر سال صدها زن را برای مراعات حجاب محکوم و زندانی می‌کنند ولی نمی‌توانند حجاب را از سر آنها بردارند.

و نیز گفتند که «حجاب» باعث رکود فعالیت زن می‌شود و بنابراین نیمی از جمعیت فلج و معطل می‌گردد و اینکه خداوند در وجود زن نیز مانند مرد استعدادها را فراوانی قرار داده است و «حجاب» باعث می‌شود که این استعدادها به فعلیت نرسد و این علاوه بر اینکه ستم به زن است خیانت به اجتماع نیز می‌باشد.

جواب این حرف نیز این است که حجاب اسلامی به آن معنا که ذکر گردید موجب هدر رفتن و ضایع شدن استعداد زن نیست زیرا همانطور که گفتیم حجاب اسلامی مانع فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و هیچ شغلی از شغل‌های زندگی نیست.

از صدر اسلام تا کنون در محیط‌ها و جوامع متعهد اسلامی زنها با رعایت حجاب اسلامی در امور فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی شرکت داشتند و هرگز رعایت حجاب مانع فعالیت‌های آنان نگردید.

زیرا آنها با اینکه می‌دانستند که حجاب بر خانم‌ها واجب و یکی از ضروریات احکام اسلامی است با این وصف در همه عرصه‌های زندگی فعالیت و شرکت داشتند.

مضرات بی‌حجابی

باید دانست به عکس آنچه که طرفداران بی‌حجابی می‌گویند بی‌حجابی دارای مضرات فردی و خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی است.

چه اینکه وقتی یک نفر مرد مخصوصاً جوان هنگامی که قدم به عرصه اجتماع می‌گذارد در صورتی که در هر قدمی چشمش به یک زن بی‌حجاب می‌افتد و آنها را با شکلهای و آرایش گوناگون که توجه او را به بخود جلب می‌کند می‌بیند طوفانی در دل و فکر او بوجود می‌آید که در نتیجه تمرکز حواس که رمز موفقیت در هر کاری است را از دست می‌دهد و بالاخره براههای انحرافی که نتیجه پریشانی فکر است کشانده می‌شود.

اختصاص استمتاع و التذاذات جنسی به محیط خانوادگی پیوند زن و شوهر را محکم می‌سازد ولی هنگامی که در نتیجه بی‌حجابی استمتاع جنسی به هر شکل به خارج از محیط خانوادگی کشانده شود پیوندهای زناشویی سست می‌شود مهر و محبت و صفا از محیط خانواده سلب می‌شود و آمار ازدواج رو به کاهش و آمار طلاقها رو به افزایش می‌رود.

بنابراین حجاب برای زن مصونیت است نه محدودیت، شرافت و کرامت زن اقتضاء می‌کند که هنگامی که از خانه بیرون می‌رود متین و سنگین و با وقار باشد در طرز رفتار و لباس پوشیدنش هیچگونه عمدی که باعث تحریک و تهییج شود به کار نبرد عملاً مرد را به سوی خود دعوت نکند و

توجه شهوانی مرد را به سوی خود جلب ننماید لباس زیاندار نباشد حتی رنگ لباسش زیاندار نباشد کیفیت لباسش از جهت تنگ و چسبان بودن زیاندار نباشد. زیاندار راه نرود زیاندار حرف نزند آهنگ حرف زدن زیاندار نباشد و بطور خلاصه از هر نوع رفتار و گفتار و حرکت و سکون زیاندار که در تفسیر آن به عبارت:

العَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ

اكتفا می شود خودداری کند تا به این وسیله کرامت و شرافت خود را حفظ کند.

قرآن مجید که «حجاب زن» را در سوره احزاب با این عبارت:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ.^{۲۹۰}

ای پیغمبر به همسران و دختران خود و زنهای مومنین بگو گوشه‌های روسری خود را روی سینه‌های خود بیندازند تا دور گردن و زیر گلوهای آنها پوشیده شود - برای این است که قبل از نزول آیه دامنه روسریها را به پشت سر می افکندند و سینه‌هایشان پیدا بود) و عِلَّتْ آنرا در ضمن همین آیه اینطور ذکر می‌کند:

ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلاَ يُؤْذَيْنَ.

یعنی تا به این وسیله شناخته شوند که به حفظ عفاف مقید و پایبند می‌باشند که در این صورت مورد نگاه بیمار دلان و افراد بی‌مبالات واقع نمی‌شوند که خود این پوشش یک نوع دور باش است که چشم طمع را از حریم آن زن دور می‌کند.

هنگامی که در نتیجه بی‌حجابی توجه مردان و زنان به عالم شهوت سَوَّق داده شود بهر مقداری که باشد نیروئی که باید در راه پیشرفت علم و صنعت و مبانی معنوی صرف شود صرف نمی‌شود و از این راه محیط کار به محلذت و شهوانی تبدیل می‌شود و زیانهای فاحشی به اجتماع بشری وارد می‌گردد.

و بالاخره بی‌حجابی از مختصات جامعه سرمایه‌داری غربی است که به‌بهانه تجدد و تقدم رضاخان آنرا به ایران آورد و موجب مفاسد فراوانی گردید که مهمترین آنها اهانت به مقام شامخ زن است چه جرمی بالاتر از این که، زن که رکن‌خانه هستی است و زن که سازنده جامعه بشری است زن

که نه تنها گاهواره‌ها می‌جنبانند بلکه اجتماع بشری را به حرکت در می‌آورد و بگفته امام راحل ۱: مرد از دامن زن به معراج می‌رود چنین عنصری را به عنوان ملعبه مردان‌هوسباز معرفی کنند و به عنوان آلت و ابزار اطفای شهوت قلمداد نمایند:

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

اسلام برای زن چه آن موقعی که دختر و در خانه پدر است و چه آن موقعی که همسر و در کنار شوهر است و چه آن موقعی که مادر در جوار فرزند است احترام و عزت و کرامت فراوانی قائل است.

نقش زن از زبان یک بانوی ادیب

خوب است نقش زن در زندگی را از زبان یک بانوی ایرانی که جایگاه بلندی از جهت ذوق سرشار و سلاست عبارات در میان ادبا و شعرا دارد و آن را تحت عنوان فرشته انس سروده است بشنوید:

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| در آن سرای که زن نیست انس و شفقت نیست | در آن وجود که دل مُرد، مرده است روان |
| بهیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت | برای مرد کمال و برای زن نقصان |
| زن از نخست بود رکن خانه هستی | که ساخت خانه بی پای بست و بی بنیان؟ |
| زن از براه متاعب نمی‌گداخت چو شمع | نمی‌شناخت کس این راه تیره را پایان |
| اگر فلاطن و سقراط بوده‌اند بزرگ | بزرگ بوده پرستار خردی ایشان |
| بگاهواره مادر بکودکی بس خفت | سپس بمکتب حکمت حکیم شد لقمان |
| چه پهلوان و چه سالک چه زاهد و چه فقیه | شدند یکسره شاگرد این دبیرستان |
| حدیث مهر کجا خواند طفل بی‌مادر | نظام امن کجا یافت ملک بی سلطان؟ |
| همیشه دختر امروز مادر فرداست | ز مادر است میسر بزرگی پسران |
| وظیفه زن و مرد ای حکیم دانی چیست | یکیست کشتی و آندیگری است کشتیبان |
| چو ناخداست خردمند و کشتیش محکم | دگر چه باک ز امواج ورطه طوفان |
| بروز حادثه اندر یم حوادث دهر | امید سعی و عمل‌ها است هم از این هم از |

آن

بجز گسیختگی، جامه نکو مردان

اگر رفوی زنان نکو نبود نداشت

| | |
|------------------------------------|--|
| توان و توشِ رَهِ مرد چیست یاری زن | حطام و ثروت زن چیست مهر فرزندان |
| زن نکوی نه بانوی خانه تنها بود | طیب بود و پرستار و شحنه و دربان |
| بروزگار سلامت رفیق و یار و شفیع | بروز حادثه تیمار خوار و پشتیبان |
| زیبش و کم زن دانا نکرد روی تَرُش | به حرف زشت نیآلود نیکمرد دهان |
| چه زن چه مرد کسی شد بزرگ و کامروا | که داشت میوه‌ای از باغ علم در دامان |
| چو بگرویم به کرباس خود چه غم داریم | که حلهٔ حلب ارزان شدست یا که گران |
| از آن حریر که بیگانه بود نَسَاجش | هزار بار برازنده تر بود خُلُقان ^{۲۹۱} |
| برای گردن و دست زن نکو پروین | سزاست گوهر دانش نه گوهر الوان |

۱۱- خروش یک فقیه مجاهد از خراسان

که اسلام فدائی می‌خواهد و من حاضرم

عالم ربّانی حاج سید حسین طباطبائی قمی - که آن روز زعیم حوزه علمیه مشهد و یکی از مراجع بود - پس از شنیدن این خبر سخت ناراحت گردید و در مجمعی به شدّت گریه کرد و در طی یک سخنرانی و بیان اهمیّت حکم حجاب در اسلام گفت: اسلام فدائی می‌خواهد و من حاضرم فدا بشوم، بعد از آن، نایب التولیه آستان قدس رضوی را خواست و به شاه پیغام داد که لازم است حتماً از این تصمیم برگردد و اضافه کرد: اگر این پیغام عملی نشد، من با تمام قوا با شاه، به سختی مبارزه خواهم کرد و این مطلب را نیز افزود که: شما تا به حال اصرار داشتید که من با رضا خان در رابطه با قوانینی که بر خلاف شرع است و از جانب او سرچشمه می‌گیرد ملاقات کنم ولی من نمی‌پذیرفتم اما اکنون حاضرم برای جلوگیری از این عمل نامشروع و ضد اسلامی شخصاً به دیدار رضا خان پهلوی بروم تا او را از این عمل منصرف کنم و در غیر این صورت تا پای جان ایستاده‌ام.

بیت آیت الله قمی تحت نظر قرار گرفت

یک روز بعد از پیام آیت الله قمی به رضاخان، بیت ایشان و کوچه‌های اطراف آن، از طرف مأمورین دولتی تحت نظر گرفته شد و اشخاصی که به آن بیت رفت و آمد داشتند همه تحت نظر قرار گرفته و شناسائی می‌شدند.

۲۹۱. خُلُقان: جامه کهنه.

آیت الله قمی نامه‌ای به آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری موسس حوزه علمیه قم نوشته، ایشان را در جریان کار و تصمیم خود قرار داد و همچنین با دو نفر از علمای بزرگ مشهد آیت الله آقا میرزا محمد کفائی معروف به آیت الله زاده (فرزند مرحوم ملا محمد کاظم خراسانی) و آیت الله حاج شیخ مرتضی آشتیانی تماس گرفته و آنها را نیز در جریان کار و تصمیم خویش قرار داد تا اینکه بتدریج اطراف بیت و کوچه‌های مربوط، توسط مأمورین بطور علنی و با شدت بیشتر تحت نظر واقع شد و مأمورین برای ایجاد رعب و وحشت خود را به کسانی که رفت و آمد داشتند نشان می‌دادند و حتی الامکان مانع ملاقات اشخاص با آیت الله قمی می‌شدند، وحشت، اختناق و سانسور بحدّ اعلیٰ رسیده بود.

برای جلوگیری از کشف حجاب،

ده هزار نفر که یکی از آنها من باشم کشته شود جائز است

با توجه به وضعی که مذکور گردید، در این مورد قلبی مطمئن و شجاع و روحیه‌ای بسیار قوی لازم بود تا جرئت مقابله علنی با رضا خان که به قلدری و تهوّر معروف بود را داشته باشد و این قبیل سرمایه‌های معنوی همواره در علمای بزرگ اسلام وجود دارد و لذا آیت الله قمی دیگر نتوانست آرام بنشیند و تصمیم برای قیام گرفت تا در این رابطه به تهران برود و با رضا خان دیدار کند و این جهاد را - که حضرت امیر المومنین (ع) فرمود:

وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.^{۲۹۲}

«یعنی بالاترین جهاد آن است که شخص، جان خود را در طبق اخلاص گذاشته در پیش روی سلطان ستمکار بایستد و حرف حق را بگوید - عملی سازد.»

و از طرفی وضع شهر مشهد مقدس که یک شهر مذهبی است با اطلاع از تصمیم آیت الله قمی و تحت نظر قرار گرفتن بیت ایشان متشنج گردید و مردم مسلمان آن شهر نگران و ناراحت شدند.

آیت الله قمی به طلاب علوم دینی که به بیت ایشان برای درس صبح و

عصر می‌آمدند نیز صراحتاً اعلام کردند که: من در برابر تصمیم رضا خان به کشف حجاب، چون حجاب، یکی از احکام مهم و مسلم دین است قصد دارم که قیام کنم و آنرا برای خود وظیفه می‌دانم و چنانچه برای جلوگیری از کشف حجاب اجباری ده هزار نفر که یکی از آنها من باشم کشته شود جائز و بجا است تا خون ما ریخته شود ولی حکم خدا محفوظ بماند.

بیت آیت الله قمی تحت محاصره قرار گرفت

گفتار آیت الله قمی که اگر ده هزار نفر که یکی از آنها من باشم در راه جلوگیری از کشف حجاب کشته شود جائز است در شهر مشهد و اطراف آن بزودی پخش شد و اثر وسیعی گذاشت، دولت بطور علنی وارد مبارزه شد و اطراف بیت ایشان را محاصره کردند و اسامی اشخاصی که با آن بیت رفت و آمد می‌کردند یادداشت می‌نمودند و علناً تظاهر می‌کردند که این بیت تحت محاصره و کنترل است، کم‌کم، وضع شهر مشهد و دیگر شهرهای خراسان به شدت متشنج و آماده انفجار گردید.

حرکت یک کاروان کوچک با هدفی بزرگ

روز ۲۸ ربیع الاول ۱۳۵۴ آیت الله قمی تلگرافی به تهران با این عنوان مخابره کردند: تهران، رضا خان پهلوی! من برای مذاکره با شما در برخی از موضوعات به تهران می‌آیم. حسین قمی طباطبایی

بعد از آن در شب ۲۹ ربیع الاول به اتفاق دو نفر از فرزندان خود و یک خدمتکار به طرف تهران حرکت کردند، این کاروان در ظاهر کوچک بود ولی در واقع - چون برای انجام یک هدف مقدس به حرکت در آمده بود - بزرگ بود و بسیاری از کاروانها در اسلام، در ابتداء کوچک و بدون تشریفات بوجود آمده ولی بعداً عظمت پیدا کرده است، این هم جزء همان‌ها است.

و چون قبل از حرکت این کاروان احتمال وقوع هر حادثه، حتی کشته شدن ایشان در آن روز که از شمشیر جلادان خون می‌چکید می‌رفت؛ لذا آیت الله قمی به فرزند دیگر خود حاج سید عباس وصیت می‌کند که: اگر من از تهران بر نگشتم و اتفاقی افتاد تا سه ماه برای مخارج زندگیتان از آقای حاج زین العابدین یزدی وجهی بگیری و اگر از سه ماه گذشت دیگر خودتان می‌دانید.

بدین ترتیب این کاروان از مشهد عازم تهران است و حرکت ایشان بوسیله تلگراف به آقای حاج سید یحیی صدر العلماء امام جماعت مسجد حاج سید عزیز الله تهران اطلاع داده شد و متن تلگراف بین نماز ظهر و عصر در مسجد حاج سید عزیز الله برای نمازگزاران خوانده شد و مردم تهران از حرکت و تصمیم آیت الله قمی اطلاع یافتند و روز آخر ماه ربیع الاول آیت الله قمی و همراهان وارد حضرت عبدالعظیم شده و در باغ سراج الملک منزل کردند.

مردم مسلمان تهران

علاقه خود را به فقیه مجاهد به نمایش گذاشتند

روز اول ماه ربیع الثانی مردم تهران پس از اطلاع از ورود آیت الله قمی به تهران برای مذاکره با رضا خان در مورد کشف حجاب فوج فوج به همراه علماء و ائمه جماعات به دیدار ایشان می‌آمدند و چون

بیشتر بصورت دسته جمعی و با توبوسها و اتومبیلهای کرایه و با قطار می آمدند، رفت و آمد وسائل نقلیه بسیار زیاد و محسوس شد و این حرکت رو به تزاید بطوری بود که تهران تکان خورده بود لذا موجب نگرانی دولت وقت گردید:

فردای آن روز دولت جلو حرکت وسائل نقلیه را گرفت و حتی برنامه رفت و آمد قطارها به طرف حضرت عبدالعظیم را لغو کرد ولی در عین حال مردم بصورت دسته جمعی و پیاده فوج فوج به سوی اقامتگاه آیت الله قمی رهسپار می شدند، منظره بسیار جالب و حسّاسی ایجاد شده بود و لذا موجب وحشت دولت گردید.

ملاقات با آیت الله قمی ممنوع و باغ سراج الملک محاصره شد

دولت چون از این رفت و آمدها و ازدحام به وحشت افتاد، ساعت ۱۰ صبح روز دوم ماه ربیع الثانی، ملاقات با آیت الله قمی را ممنوع اعلام کرد و درب باغ سراج الملک بسته شد و از ورود و خروج افراد به این باغ با شدت جلوگیری بعمل آمد و بتدریج آن باغ تحت محاصره قوای دولتی قرار گرفت.

من حرف خود را فقط به پهلوی می گویم

پس از محبوس و ممنوع الملاقات شدن آیت الله قمی چند نفر از مأموران دولتی به منظور مذاکره با او نزد ایشان آمدند، ولی ایشان گفتند: من باید با پهلوی ملاقات کنم و مطلب خود را فقط به او بگویم، روز دیگر رئیس دیوانعالی کشور و دادستان وقت، به ملاقات ایشان آمدند و هدفشان این بود که از طریق بحث علمی با آیت الله قمی وارد مذاکره شوند، ولی آیت الله به بحث با آنها راضی نشدند و تاکید کردند که من برای ملاقات و مذاکره با شخص پهلوی آمده ام، آنها گفتند که رئیس الوزراء و وزیر کشور و وزیر دربار بیدار شما خواهند آمد، اما آیت الله قمی گفتند: هیچ فائده ای ندارد، غیر از شخص رضا خان حاضر نیستم با هیچکس صحبت کنم!

دیکتاتورها زبان منطق نمی فهمند

رضا خان پهلوی، آمادگی ملاقات با آیت الله قمی را هرگز نداشت؛ چو نمی دانست که اولاً پس از ملاقات با ایشان حجّت بر خودش و همه مردم تمام خواهد شد و جای هیچ شکی در غیر اسلامی بودن عملش باقی نخواهد ماند و ثانیاً آیت الله قمی اهل ملاحظه و رعایت مقام کاذب شاهنشاهی نیست و چون تمام مقامات دولتی مطلب آیت الله قمی را می دانستند لذا با هیچ عنوان راضی به ملاقات شاه با ایشان نشدند.

اعتراض مردم مشهد و سخنرانی بهلول در مسجد گوهر شاد

از آنجا که مردم مشهد، همگی، جریان عزیمت آیت الله قمی به تهران، برای مذاکره با رضا خان پهلوی در مورد کشف حجاب اجباری را تعقیب می‌کردند و منتظر نتیجه این مذاکره بودند تا شنیدند که

باغ سراج الملک که محل نزول آیت الله قمی در حضرت عبدالعظیم بود مورد محاصره مأمورین دولتی گردیده و آیت الله قمی در آنجا ممنوع الملاقات و زندانی شده، سخت ناراحت و نگران شدند و این امر در تمام مجالس و محافل مذهبی و حتی نمازهای یومیّه جماعت مورد بحث مردم قرار گرفت و مردم عموماً بر اساس تعهد و غیرت اسلامی معتقد بودند که باید اقدامی کرد و ساکت نشستن درست نیست و حتماً باید از آیت الله قمی پشتیبانی نمود.

در همین ایام آقای شیخ محمد تقی نیشابوری واعظ معروف که در میان مردم به علت صراحت لهجه به نام بهلول معروف بود وارد مشهد شد و اعلام کرد که در مسجد گوهر شاد در رابطه با جریان روز، منبر خواهد رفت، ساعت اول شب مسجد گوهر شاد مملو از جمعیت شد، بطوری که بعد از نماز مغرب و عشاء تقریباً سه بخش از مسجد را مردمی که ایستاده بودند پر می‌کرد و آقای بهلول هم به منبر رفته سخنرانی پرشوری در مورد اهمیت حجاب اسلامی و عواقب کشف حجاب انجام داد و حدود یک ساعت و نیم صحبت او طول کشید سخنرانی او بطوری موثر و هیجان‌انگیز شد که صدای اعتراض و شیون مردم برخاست و تعداد زیادی از مردم تهییج شده به طرف منبر رفتند و سخنرانی کردند، حماسه و هیجان انقلابی عجیبی در مردم بوجود آمده بود و عموماً برای اقدام علیه رژیم اعلام آمادگی کردند.

تحصن مردم در مسجد گوهر شاد و صدور قطعنامه

چون جمعیت حاضر در داخل مسجد در فشار بود و نیز لحظه به لحظه رو به افزایش می‌رفت تصمیم گرفتند که به صحن نو منتقل شوند و پس از انتقال به آنجا قطعنامه‌ای به این شرح صادر کردند:

ما مردم خراسان در صحن نو و حرم مطهر بعنوان اعتراض علیه تضيیقاتی که برای آیت الله قمی ایجاد شده است متحصن شده‌ایم و خواستار رفع حبس از معظم له می‌باشیم.

پس از صدور قطعنامه در صبح روز دهم ربیع الثانی، به دستور مقامات بالاتر گروهی از نظامیان در مقابل صحن نو در خارج صحن نو موضع گرفتند و مردم متحصن را از خیابان به گلوله بستند که در این بین یک تیر هم بضریح مقدس اصابت کرد - چون ضریح مقدس حضرت رضا (ع) از صحن نو کاملاً قابل دیدن است - و در این حادثه چند نفر کشته شدند و چند نفر مجروح گردیدند.

این جریان باعث انزجار و نفرت و عصبانیت بیشتر مردم گردید لذا آمادگی بیشتری برای مبارزه پیدا کردند و مجدداً به حرم بازگشتند.

دستور قتل عام متحصنین و واقعه خونین مسجد گوهر شاد

پس از اینکه جریان کشته شدن چند نفر از متحصنین بدست ایادی رژیم منتشر گردید، جمعیت زیادی از اطراف مشهد و شهرهای مجاور به شهر مشهد آمدند و تا آنجا که در مسجد گوهر شاد و شبستانها جا بود متحصن شدند و قطعنامه قبل را که مشتمل بر اعتراض مردم و مسألت رفع حبس از آیت الله قمی بود مورد تاکید قرار دادند.

و چون این خبر یعنی خبر تحصن مردم در حرم مطهر به دفاع از منویات آیت الله قمی، به اطلاع رضا خان رسید در روز یکشنبه ۱۲ ربیع الثانی دستور حمله به مردم و قتل عام آنان را صادر کرد و در اطراف مسجد و پشت بامها مسلسل‌های سنگین نصب شد و تقریباً ۴ ساعت از شب گذشته حمله به مردم از همه طرف شروع و گلوله باران توسط مأمورین رضاخان آغاز گردید مرد و زن و بزرگ و کوچک، شهری و روستائی، روحانی و غیر روحانی، همه و همه هدف رگبار گلوله‌ها قرار گرفتند، مردم هراسان و متوحش به طرف دربها هجوم می‌بردند که تعداد زیادی به ضرب گلوله کشته و مجروح شدند عده بسیاری هم زیردست و پا کشته و مصدوم گردیدند.

بیش از سه هزار نفر کشته شدند

در این حمله وحشیانه بیش از سه هزار نفر کشته شدند و برخی نیز توانسته بودند که فرار کنند و در ظرف دو ساعت مسجد گوهر شاد بکلی خلوت شد.

بدنهائی که مثل برگ خزان روی زمین افتاده بود - اعم از مقتول و مجروح - توسط افراد نظامی و مأمورین به کامیونهای که در جلو مسجد و بازار حاضر و آماده شده بود حمل گردید و با عجله به خارج شهر منتقل شد و در خندقهای که از پیش حاضر کرده بودند روی هم انباشته شدند و روی آنها را با خروارها خاک پوشانیدند که این نقطه هنوز هم بنام قتلگاه مشهور است. و بعد از آن دو سه روز حرم مطهر و صحنها و مسجد گوهر شاد را بسته بودند تا بتوانند آثار ظاهری این جنایات فجیع را بشویند.

توقیف عدّه زیادی از معروفین و حبس و قتل میرزا محمد کفائی

پس از این کشتار بی رحمانه - که ذکر گردید - اهالی خراسان وحشت زده و ساکت شدند و همگی در حالت بُهت و تحیر و غم فرو رفته بودند، خانه‌ها، اغلب عزادار بودند ولی هیچکس جرئت حرف زدن نداشت.

و از صبح روز جنایت، دستور توقیف عدّه زیادی نیز صادر شد و حدود یکصد و پنجاه نفر از طبقات مختلف مشاهیر، از علماء و وکلاء و قضات دادگستری و تجّار و کسبه را بمنظور تشدید رعب و وحشت توقیف کردند و از جمله آیت الله میرزا محمد کفائی (فرزند مرحوم آخوند خراسانی) را بازداشت و خلع لباس کردند و به تهران فرستادند و در آنجا زندانی کردند بطوری که گفته شد ایشان هنگامی که بیمار بودند توسط پزشک احمدی (جلاد رضاخان) در سال ۱۳۱۶ کشته و به فیض شهادت نائل شدند.

محمد ولی خان اسدی نایب التولیه آن روز آستان قدس رضوی نیز چون در این جریان چند کلمه به نفع مردم و روحانیت حرف زده بود اعدام گردید.^{۲۹۳}

تأسف شدید آیت الله قمی

از فاجعه خونین مسجد گوهرشاد و منطق سفسطه بازان

چند روز بعد از فاجعه خونبار مسجد گوهر شاد، رئیس شهربانی تهران به اتفاق محمد عبده که دادستان کل کشور بود به محضر آیت الله قمی آمدند و اظهار داشتند که در مشهد در نتیجه حرکت شما شورش شده و منجر به قتل عدّه‌ای بی‌گناه گردیده و گناه این قضیه به عهده شما است!

آیت الله قمی پس از شنیدن این خبر برای کشته شدن عدّه‌ای از مسلمانان بی‌گناه به شدت گریستند و فرمودند: گناه این کشتار به گردن دولت و شخص شاه است چون من با کمال مسالمت و با دست خالی برای مذاکره به تهران آمده بودم و شما مرا حبس کردید و برای مذاکره حاضر نشدید، مسلماً مردمی را که به دفاع از اسلام علاقمند هستند تحریک کرده‌اید و خبر حبس شدن ما و توجه نکردن به پیشنهاد ما به مشهد رسیده و اهالی مشهد هم اعتراض کرده‌اند و شما بجای اینکه به مطالب آنها رسیدگی کنید آنها را گلوله باران کرده‌اید.

باید توجه داشت که منطق رژیم رضا خان در اینجا یادآور منطق رژیم معاویه است چه اینکه جباران و قدره بندان در بسیاری از اوقات مرتکب جنایتی می‌شوند و بعد از آن، آن را به گردن دیگران می‌اندازند.

در جنگ صفین، بعد از کشته شدن عمّار یاسر بدست لشکریان معاویه، معاویه مشاهده کرد که اضطرابی در لشکریانش بوجود آمده و در جنگ با جبهه امیر مومنان (ع) سستی بخرج می‌دهند،

پرسید چه شده است؟ در جواب گفتند: ما این را مسلّم می‌دانیم که حضرت رسول اکرم (ص) به عمّار فرمودند:

يَا عَمَّارُ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ.

ای عمّار تو را لشکری که ظالم و ستمکار است خواهد کشت! و ما تا بحال که در جبهه تو که می‌جنگیم فکر می‌کردیم که بر حق هستیم اما اکنون با کشته شدن عمّار بدست ما برای ما ثابت شده که جبهه تو جبهه ستم و ستمکاری است و بنابراین جبهه علی (ع) جبهه حق است و حق با علی (ع) است.

معاویه در اینجا دست به سفسطه‌بازی زد و گفت:

عمّار را ما نکشته‌ایم و قاتل عمّار، کسانی هستند که او را برای جنگ به این سرزمین آورده‌اند و او با این سفسطه‌بازی و مغالطه‌کاری دوباره به جبهه خود استحکام بخشید.

هنگامی که این گفتگو به سَمْعُ حضرت امیر مومنان (ع) رسید فرمود: عمّار باایمان و اختیار خود در این جهاد شرکت کرده و سپاهیان معاویه او را به قتل رسانده‌اند و اگر منطق معاویه درست باشد، باید گفت قاتل حمزه سید الشهداء حضرت پیغمبر (ص) است برای اینکه پیغمبر (ص) حمزه را به همراه خود به جنگ آمد برد بنابراین بیدار باشید که هرگز گول حرفهای سفسطه‌بازان و مغالطه‌کاران را نخورید.

تبعید آیت الله قمی به عراق

بالاخره، مأموران شاه پس از اینکه به روحیه قوی و پولادین آیت الله قمی پی‌بردند به ایشان گفتند ملاقات شما با شاه ممکن نیست و دیگر به مشهد هم‌نباید بروید، یا باید در همین باغ (باغ سراج الملک در حضرت عبدالعظیم) بهمین صورت (با ممنوع الملاقات بودن) بمانید یا به محلی که دولت در نظر می‌گیرد بروید، آیت الله قمی گفتند: اگر از مراجعت من به مشهد مقدس منع می‌کنید گذرنامه بدهید تا به عتبات عالیات بروم او فکر کرد که به همین وسیله نیز صدای بیدادگری رضاخان را می‌تواند بدینا برساند، رضاخان با سفر ایشان به عراق موافقت کرد و دستور داد برای ایشان و عائله‌اش گذرنامه صادر شود، آیت الله قمی به اتفاق دو نفر از فرزندان خود به همراهی یک خدمتکار بسوی عراق حرکت نمود و در شهر مقدس کربلا در جوار پاک سرور مجاهدان و شهیدان عالم اسلام حضرت امام حسین (ع) اقامت گزید.

وقتی ایشان وارد کربلا شدند آقا سید میرزا، داماد مرجع عالی قدر آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی به محضر ایشان شرفیاب شد و نامه‌ای را به ایشان تقدیم داشت و گفت: این نامه را آیت الله

سید ابوالحسن اصفهانی به من داده است که به محضر مبارک، تقدیم کنم و به من فرموده است که از طرف ایشان دست شما را ببوسم.

آیت الله قمی در کربلا اقامت گزید و به اداره حوزه علمیه آنجا پرداختند و گروهی از علمای بزرگ از قبیل: آیت الله میلانی متوفای ۱۳۹۵ و آیت الله میرزا مهدی شیرازی متوفای ۱۳۸۰ و جمعی از طلاب ایرانی برای گرامیداشت مقدم ایشان از نجف به کربلا هجرت نموده و از فیض محضر ایشان استفاده می کردند.

۱۲- خروش یک عالم ربّانی فریاد گر از حوزه علمیّه قم

گلاستون که یکی از نخست وزیران انگلیس بود گفت: تا این قرآن بر مسلمانها حاکم است انگلیس به مقاصد استعماری خود در کشورهای اسلامی نخواهد رسید.^{۲۹۴}

انگلیس در راستای همین سیاست، برنامه مبارزه با اسلام و قرآن را با روی کار آوردن افراد خاصی در کشورهای اسلامی آغاز کرد که یکی از آنها روی کار آوردن رضاخان با برنامه ریزی دقیق و با کمک سر سپردگان داخلی در ایران بود.

هنوز آنقدرها از سلطنت رضاخان نگذشته بود که روضه خوانی ممنوع اعلام شد و خدا می داند که امّت عاشق حسین (ع) در این رابطه چه کشیدند و با چه مشکلاتی در ساعات آخر شب و سحر در پستوی خانه ها روضه می خواندند و یا حسین و السّلام علیک یا ابا عبدالله می گفتند - که شرح آن را قبلاً ذکر کردیم - و بعد از آن مبارزه با روحانیّت را شروع کرد و عمامه ها را برداشت و در این بُرهه از زمان نیز خدا می داند که علمای اسلامی با چه مصیبت هائی مواجه شدند و چه رنج هائی کشیدند و آنگاه به مبارزه با حجاب برخاست و قضیه ۱۷ دی را علم کرد و چادر، از سر زنان مسلمان کشید، و در این جریان نیز مردان غیرتمند و مسلمان چه خون دلها خوردند و چه بلاهای بدتر از مرگ بر سر زنان مسلمان آمد!

اما در هر یک از این برنامه ها با آنکه نهایت اختناق و فساد بر سراسر مملکت ایران حاکم بود، مقاومت های شورانگیز و سرشار از حماسه و مبارزه نیز صورت می گرفت که آنها هر یک سند افتخار این ملت و نمایانگر روح اسلامی است که یکی از آنها بر خورد عالم ربّانی و مجاهد پرخاشگر، حاج شیخ محمد تقی بافقی یزدی است.

او در سال ۱۲۹۲ قمری متولد گردید و پس از ۱۴ سال تحصیل در یزد به عتبات عالیات شتافت و مدت ۱۷ سال، در آنجا، در محضر آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آقا سید کاظم یزدی به تحصیل فقه و اصول پرداخت و از محضر سید احمد کربلانی که در علم تزکیه نفس و تهذیب اخلاق استاد بود استفاده شایانی برد و در سال ۱۳۳۷ قمری به قم آمد و در حوزه علمیه قم جزء علمای طراز اول قلمداد می شد و با آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری موسس حوزه علمیه قم همکاری داشت. او در زهد و ساده زیستی یک اُسوه و الگوی کامل بود.

او در مدت اقامت خود در نجف که ۱۷ سال طول کشید هر صبح پنجشنبه راه می افتاد و پیاده ۱۶ فرسنگ راه را تا کربلا می پیمود و شب جمعه را در حرم مطهر حضرت سید الشهداء (ع) احیاء می داشت و شب را تا صبح به عبادت می پرداخت و صبح روز جمعه دوباره بی آنکه هیچ خوابیده باشد پیاده راه می افتاد و غروب به نجف می رسید تا بتواند صبح شنبه برای تدریس و حضور در درس آماده باشد. این عالم ربّانی سخت کوش، علاوه بر برنامه مذکور که در طول اقامت در نجف یک بار هم ترک نشد، دو سفر پیاده از همان نجف به مکه و مدینه مسافرت کرد و به توفیق زیارت نائل گردید و برگشت، و بعلاوه ۷ سفر - همچنان پیاده - از نجف به مشهد مشرف شد و به نجف اشرف بازگشت.

این مسافرتها که ذکر شد مربوط به قرون خیلی دور - که جز کجاوه و شتر و اسب، وسیله دیگری در کار نبود - نیست، بلکه در عصری بود که در آن، هواپیما و ماشین بعنوان یک مرکب سریع و راحت بوجود آمده بود، بنابراین با کدام قلم می توان شکوه این همّت و این صلابت و این زهد و این تعبّد را نگاشت!

حاج شیخ محمد تقی بافقی در امر به معروف و نهی از منکر بسیار جدی و با صلابت و مقاوم بود.

او در حوزه علمیه قم به طلاب علوم دینیّه مرتباً شهریه پرداخت می کرد و آن را با ترتیب خاصی انجام می داد، شهریه هر یک از طلاب حوزه را طبق دفتری که داشت جدا می کرد و در پاکت می گذاشت و خود شخصاً به حجره یا به منزل می برد و می رساند که هم احوالی پرسیده و انس گرفته باشد و هم مساعدت مالی کرده باشد.

و اما خروش او در جریان کشف حجاب رضا خانی از این قرار است:

همسر شاه بی حجاب

در غرفه ایوان حضرت معصومه (س) در انظار مردم

روز جمعه ۲۷ رمضان ۱۳۴۶ قمری مطابق ۱۳۰۶ شمسی، ساعاتی پیش از تحویل سال ۱۳۰۷ شمسی، زوآر بسیاری از نقاط مختلف، طبق معمول هر ساله به سوی شهر قم روی آورده بودند تا هنگام تحویل سال در کنار مرقد مطهر کریمه اهل بیت عصمت حضرت معصومه (س) باشند.

و به قدری جمعیت و ازدحام در صحن و حرم و رواقها بود که جای سوزن انداختن نبود، اعضای خانواده رضاخان از جمله، همسرش (مادر محمد رضا) به قم آمده و در غرفه بالای ایوان آئینه بدون حجاب (با سر و صورت باز) نشسته بودند و این موضوع بطوری جلب نظر می کرد که صدای اعتراض مردم از هر سو بلند شد و بسیاری می گفتند: اگر از مردم شرم نمی کنند دست کم از حضرت معصومه (س) شرم کنند و بالاخره، صدای اعتراض مردم کم کم اوج گرفت.

سید ناظم واعظ:

آهای خانمها یا خود را بپوشانید یا فوراً از اینجا بروید

در این بین عده ای خود را به سید ناظم واعظ - که از شاگردان حاج شیخ محمد تقی بافقی بود و برای ادای مراسم تحویل سال در بالای منبر نشسته و دقایقی قبل از تحویل سال مشغول دعا بود - رساندند و از پای منبر جریان بی حرمتی به حرم و به حجاب اسلامی را برای او بیان کردند، سید ناظم بی درنگ مسأله را بر سر منبر برای مردم مطرح و لزوم مقابله با آن را گوشزد کرد و گفت: ای مردم! هم اکنون به من از یک وقاحت و بیشرمی خبر دادند که هیچ مسلمانی نمی تواند آنرا تحمل کند.

در خانه دختر پیامبر (ص) در خانه خواهر امام رضا (ع) در خانه پاره جگر موسی بن جعفر (ع) در خانه فاطمه معصومه (س) یک مشت عیاش بی دین و از خدا بی خبر با سر و صورت بزک کرده و روی باز نشسته اند.

در این آستانه، اینجا که محل رفت و آمد فرشتگان الهی است، شاه و گدا در یک ردیف اند، بلکه گدای با تقوا هزار بار بر شاه بی تقوا شرف دارد ... می گویند، این زنان که این قدر بی توجه و بی ادب و بی آبرویند، از تهران آمده اند و اهل و عیال رئیس حکومت اند.

ای وای بر مردمی که رئیس حکومت آنان چنین کسان باشند، اما بدانند که مردم اگر در برابر خوشگذرانیها، بی دینیها، چپاولها، زورگوئیها و حیف میلیهای آنان از سر ناچاری دم بر نیاورند، این توهین را در خانه دختر پیغمبر (ص) بر خواهند تافت.

من از سوی مردم اخطار می‌کنم، من به نام قرآن، به نام اسلام، به نام سیدالشهداء (ع) که خون خود را پای دین محمد (ص) نهاد اخطار می‌کنم و می‌گویم: آهای خانم‌ها! رفع حجاب حرام است، خصوصاً کنار مرقد مطهر دختر پیامبر(ص)، یا خود را بپوشانید و یا فوراً از اینجا بروید!

آقای حاج شیخ!

زن شاه بالای ایوان آیینی بی‌حجاب نشسته تکلیف چیست؟

بعد از فریاد و اخطار سید ناظم واعظ، صدای صلواتهای پیاپی مردم به عنوان تصدیق بلند شد.

عده‌ای، نزد حاج شیخ محمد تقی بافقی شتافتند، او در مسجد بالا سر در حالی که جمعیت در اطراف او موج می‌زد مشغول خواندن دعای ندبه بود کاری که هر جمعه در همان مکان انجام می‌داد و آن روز نیز - چنانکه گفتیم، جمعه ۲۷ رمضان بود - حاج شیخ با خضوع و تضرع کامل در حالی که قطرات اشک از انتهای محاسن بلندش فرو می‌چکید این جمله‌ها را می‌خواند:

أَيْنَ الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ؟

أَيْنَ الْمُنتَظَرُ لِإِقَامَةِ الْأَمْتِ وَالْعَوَجِ؟

أَيْنَ الْمُرْتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ؟

أَيْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ؟

أَيْنَ الْمُتَخَيَّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ؟

أَيْنَ الْمُؤَمَّلُ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ؟

أَيْنَ مُحِبِّي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ؟

کجا است آنکه آماده است تا ریشه ستم را بز کند؟

کجا است آنکه او را برای درست کردن نادرستی‌ها و راست کردن گزئی‌ها انتظار

می‌برند؟

کجاست آن کس که در زدودن ستم بارگی و تجاوز به او امید بسته‌اند؟

کجاست آن ذخیره الهی تا آداب و فریضه‌های دین را دگر باره برپا دارد؟

آن برگزیده کو تا کیش و آئین را برگرداند؟

کجاست آن کسی که در زنده کردن قرآن و حدود آن به او آرزو می‌برند؟

کجاست آنکه به آثار دین و اهل دین، جان می‌بخشد؟

آن عده با دیدن حال خشوع حاج شیخ، چند لحظه ایستادند، و بالاخره یک نفر جلوتر رفت و گفت: جناب آقای حاج شیخ! زن شاه آمده و با یک عده زنهای همراهش توی رواق بالای ایوان آیینه حرم نشسته و حجاب ندارند ما از حضرت معصومه (س) خجالت می‌کشیم! چه امر می‌فرمائید؟ تکلیف ما چیست؟

رفع حجاب حرام است مخصوصاً در حرم دختر پیغمبر(ص)

حاج شیخ با شنیدن این کلام، دعای ندبه را قطع کرد و گفت:

الله اکبر! الله اکبر، بدوید، بگوئید، سید ناظم، فوری بیاید اینجا.

چند نفر به طرف مسجد مجاور حرم دویدند و دیگران در کنار حاج شیخ ایستادند که سید ناظم شاگرد برجسته حاج شیخ نفس زنان سر رسید و سلامی شتابزده کرد و گفت:

چه امر می‌فرمائید؟

حاج شیخ فرمود:

بروید توی ایوان و از آنجا با صدای بلند از طرف من بگوئید: رفع حجاب حرام است،

خاصه در حرم دختر پیغمبر (ص).

سید ناظم در اجرای فرمان و پیام حاج شیخ به طرف ایوان آیینه دوید و بادست، انبوه مردم خشمگین را ساکت کرد و بعد با صدای خیلی بلند خطاب به زن شاه و زنان همراه او گفت:

آهای خانمها! حضرت آیت الله حاج شیخ محمد تقی بافقی که هم اکنون در مسجد بالا سر حرم تشریف دارند مرا فرستادند تا به شما بگویم رفع حجاب در اسلام حرام است و بخصوص در حرم مطهر حضرت معصومه (س).

همسر شاه به همراهانش گفت:

«اصلاً اعتنائی نکنید.»

و زیر لب ناسزا می‌گفت و بدون حجاب، با باد زن چتری زیبای کوچکی، خودش را باد می‌زد.

سید چند بار دیگر پیام را تکرار کرد و چون هیچ اثری ندید نزد حاج شیخ بازگشت و سر در بیخ گوش حاج شیخ نهاد و گفت:

من پیام شما را رساندم اما آنها اعتنائی نکردند.

حاج شیخ با شگفتی فریاد زد:

لا اله الا الله چقدر وقاحت، چقدر بی شرمی.

و خود، به سوی ایوان آئینه راه افتاد.

حاج شیخ محمد تقی بافقی، در حالی که جمعیت خشمگین با مشت‌های گره‌کرده در کنار او بودند و همه اعتراض سخت بلند بود، خود را به ایوان آئینه رسانید.

وقتی **حاج شیخ** شروع به صحبت کرد مردم هم به احترام او و هم برای اینکه صدای **حاج شیخ** به زنهائی که در غرفه بالای ایوان آئینه نشسته بودند برسد، کاملاً سکوت کردند.

حاج شیخ با تمام قدرت و سطوت یک رهبر مسلمان خروش برداشت و فریاد کشید:

آهای خانم‌ها! حجاب ضروری اسلام است، رفع حجاب در اسلام حرام است، مخصوصاً در حرم دختر پیغمبر (ص)، اگر مسلمانید حجاب را رعایت کنید و اگر هم مسلمان نیستید به احترام حضرت معصومه (س) این کار را نکنید!

مردم با فریادهای کوبنده **صلوات** و تأیید، همه‌ای عظیم به راه انداختند و عده‌ای به طرف غرفه‌ها مشت‌ها را گره کردند و ناسزا گفتند و آماده شدند که بالا بروند و آنها را خود از آنجا بیرون کنند.

زن شاه وقتی خشم مردم و مشت‌های گره کرده آنان و موج حرکت جمعیت به طرف غرفه را دید و اوضاع را کاملاً خطرناک یافت در فکر چاره افتاد، او دریافت که اگر بیشتر در غرفه بماند، مردم حتماً هجوم می‌آورند، بنابراین، در حالی که سخت بخود می‌پیچید برخاست و همراه ندیمه‌هایش از غرفه بیرون رفت و در اطاق پشت غرفه از انظار ناپدید شد.

مردم با شادمانی و پیروزی **صلوات** فرستادند.

شاه: من الان می‌آیم قم به رئیس شهربانی بگوئید

آن سید و آن شیخ را دستگیر کنند

زنِ شاه پس از این جریان فوراً تولیت آستانه را خواست و جریان را به او گفت، سپس از او خواست ترتیبی بدهد که او بتواند به شاه تلفن کند، تولیت دستور او را فوراً انجام داد و وقتی ارتباط برقرار شد در حالی که صدایش می‌لرزید و به گریه هم افتاده بود با شاه صحبت کرد:

اعلی حضرت! شما زنده باشید و ملکه را چند شیخ بی‌نزاکت بی‌آبروکنند؟

شاه پرسید:

«چه شده؟ بجای گریه حرف بزن ببینم چه شده؟»

زن شاه:

«ما توی غرفه ایوان حرم نشسته بودیم اول یک سید، بعد یک شیخ پیرمرد آمدند و هر چه از دهانشان درآمد به ما گفتند!»

شاه:

«آخه برای چی؟»

زن شاه:

«چه می‌دانم، می‌گفتند ما حجاب نداریم.»

شاه:

پس، این توله سگ پدر سوخته، رئیس شهربانی قم چه ... می‌خورد؟ چرا به او نگفتید؟

زن شاه:

چشم روشن به ملکه توهین کنند شاه از جایشان تکان نخورد و رئیس شهربانی بفرستد؟ دیگر کلاه اعلی حضرت در هیچ جای مملکت پشم خواهد داشت؟

شاه:

خیلی خوب، خیلی خوب الان می‌آیم قم به رئیس شهربانی بگوئید تا من برسم آن سید و آن شیخ را دستگیر کنند.

شاه مثل بُرج زهر مار وارد قم و با چکمه وارد حَرَم شد

بعد از اینکه تحویل سال شد، همه جمعیتی که در حرم و اطراف آن اجتماع کرده بودند به خانه‌ها و یا مسافرخانه‌ها رفتند، و حرم و صحن تقریباً خلوت شد، ولی آنها که از تلفن زن شاه به شاه و اینکه شاه

گفته بود من الان به قم می‌آیم خبر داشتند می‌دانستند که حادثی در پیش هست، و تقریباً سه ساعت از تلفن زن شاه می‌گذشت که افراد دولتی: رئیس شهربانی، افسران، تولیت و خدمه آستانه مقدس معصومه (س) با نگرانی و بی‌تابی در صحن مطهر نو، هر یک در جای خود به انتظار ایستادند، از در شمالی صحن تا حدود یکصد متر افراد پلیس مسلح به احترام ایستاده بودند و زن شاه و همراهانش هنوز در یکی از غرفه‌های پشت ایوان به انتظار شاه نشسته بودند.

یکی دو ساعت از شب نگذشته بود که اتومبیل‌های شاه و همراهانش غرّش کنان مقابل در صحن آستانه ایستاد، اول اتومبیل شاه، پشت سرش اتومبیل تیمور تاش، سپهبد امیر احمدی و آجودان مخصوص و پشت سر آنها چهار پنج «ریو» ارتشی مملو از سرباز مسلح.

رئیس شهربانی جلو دوید و در اتومبیل شاه را باز کرد و خبردار ایستاد شاه مثل برج زهر مار از ماشین بیرون آمد شینل بلند روی دوش، چکمه به پا، با لباس نظامی و یک تعلیمی در دست ...

صدای رئیس شهربانی با لحن مخصوص ارتشیان بلند برخاست:

اعلی حضرت همایون رضا شاه کبیر!

گارد احترام که دو سوی در با تفنگ ایستاده بود پیش فنگ کرد.

شاه بی اعتنا به همه، در حالی که با تعلیمی به ساقه بلند چکمه‌هایش می‌کوبید یک راست به طرف ایوان آیینه راه افتاد و با چکمه وارد ایوان و مدخل حرم شد جائی که زنش و ندیمه‌ها اکنون در آن جا به خاطر استقبال از وی، ایستاده بودند.

در این حال عده‌ای از افسران ارشد و نظامیان که به دنبال شاه به داخل صحن آمده بودند به پاسبانها دستور دادند: هر معممی را که در اطراف صحن ببینید بگیرند و بیاورند، آنها هم جمعی از طلاب را که در گوشه و کنار پیدا کردند کشان کشان به طرف ایوان آوردند، برای خوش آمد شاه و زنش جلو چشم آنان، آنها را زیر با طوم و شلاق گرفتند و زدند، برخی را خود شاه نیز با تعلیمی و لگد می‌زد.

شاه: آن سید و آن شیخ کجا هستند؟

شاه، رئیس شهربانی را خواست و گفت: آن سید و آن شیخ ... کجا هستند؟ رئیس شهربانی مثل چوب خشک، دو پا را بهم کوبید و در طول این مدت که در حالت سلام نظامی ایستاده بود گفت:

جان نثار، آن شیخ را گیر آورده است و اکنون همین جا در یکی از غرفه‌های صحن نو حاضر است اما آن سید متأسفانه فرار کرده و هرچه گشتم اثری از او پیدا نشد.

شاه با تعلیمی، محکم به دهان رئیس شهربانی کوبید به طوری که یکی دو دندان او شکست و خون از دهانش راه افتاد و چند ضربت دیگر به کتف رئیس شهربانی کوبید و به یکی از افسران عالی رتبه فرمان داد:

درجه این توله سگ بی عرضه را بکن، بفرستش تهران!

آن افسر جلو رفت و درجه‌های او را در حالی که او همان طور با سلام‌نظامی و در حال خبر دار ایستاده بود کُند و به دوتا پاسبان اشاره کرد، آنها جلو دویدند و بازوهایش را گرفتند و او را از صحنه و صحن بیرون بردند.

شیخ با دلی محکم و سرشار از اخلاص و ایمان

رو در روی جلاد ایستاد

شاه بعد از اینکه از مجازات رئیس شهربانی فارغ شد با قیافه خشم آلود فریاد زد: آن شیخ پدر ... و ... را بیاورید، سپهبد احمدی و بعضی از افسران در صدد جستجو بر آمده به مسجد بالا سر، که عبادتگاه شیخ بود، آمدند و شیخ را دیدند که در آنجا نشسته است، جلو آمدند و دستهای خود را روی سر او بلند کرده و فرمان دادند «بی حرکت» و او را به طرف شاه می‌بردند.

شیخ با قدمهائی محکم و دلی سرشار از اطمینان و اخلاص بطرف آن جلاد می‌رفت و از اینکه توفیق انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را در جای خود بدست آورده است خوشحال بود.

از تَرُشروئی خلقش چه گزند؟

آنکه جان بر روی او خندد چو قند

کی خورد غم از فلک و زخشم او؟

آنکه جان بوسه زند بر چشم او

از سگان و عوعو ایشان چه باک؟

در شب مهتاب مه را بر سماک

آب نگذارد صفا بهر خسی

کارک خود می‌گذارد هر کسی

آب صافی می‌رود بی اضطراب

خَس خسانه می‌رود بر روی آب

ژاژ می‌خاید ز کینه بولهب

مصطفی مه می‌شکافد نیمه شب

وان جهود از خشم سُبَلت می‌کند

آن مسیحا مرده زنده می‌کند

و بالاخره، شیخ محمد تقی بافقی آمد و بدون هیچ تشویش و هراس روبروی شاه ایستاد.

ایستادن این عالم مجاهد و فریاد گر شجاع، در برابر این طاغوت روزگار، یادآور مواردی از تاریخ حماسه آفرین اسلام است، یاد آورد ایستادن مسلم بن عقیل در برابر ابن زیاد و همچنین ایستادن میثم تمّار، در برابر ابن زیاد و ایستادن حجر بن عدی و رشید هجری در برابر زیاد است و بالاخره ایستادن سعید بن جبیر، و کمیل بن زیاد رو در روی حجاج بن یوسف را تداعی می‌کند.

یکی با دلی مست و مغرور مقام و جاه و جلال دنیا، یکی با دلی سرشار از اخلاص و عشق به نیکیها و محبت خدا؛

یکی در میان بله قربان گویان متملق، یکی در میان هاله‌ای از عشق و ایمان و امید به خدا؛

یکی مسلح به سلاح تیر و تفنگ و شلاق، یکی مجهز به سلاح علم و ایمان و منطق و عشق به اولیای خدا؛

یکی غلبه خود را در ضرب و شتم و شمشیر زدن و کشتن می‌داند، آن یکی غلبه خود را در خون و شهادت و کشته شدن می‌داند؛

متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی این گروهی آن پسندند

شاه: چرا به ملکه ایران توهین کردی؟

شیخ: توهین نبود امر به معروف بود.

شیخ محمد تقی محکم و قاطع، رو در روی شاه ایستاده بود و به چشمهای شاه نگاه می‌کرد، شاه در منتهای درجه عصبانیت فریاد زد شیخ ... (از همان فحش‌های آبدار و مخصوص و منحصر بفرد خویش نثار شیخ نمود) و با تعلیمی و لگد به جان او افتاد و بعد، با اشاره او، شیخ محمد تقی را دَمَر خوابانیدند و شاه با عصای ضخیم خود بر پشت او می‌نواخت و شیخ تنها می‌گفت: یا امام زمان یا امام زمان.

شیخ چون این قیام برای امر به معروف و نهی از منکر را از اثنای دعای ندبه - چنانکه گفته شد - آغاز کرده بود، لذا این سرباز مجاهد امام عصر (ع) از آن ساعت تا این لحظه که زیر چکمه و شلاق جلاّد است، پیوسته بیاد آن حضرت است و برای جلب خشنودی او و احیای آرمان او همه این مصیبت‌ها را تحمل می‌کند و می‌گوید: یا امام زمان و یا امام زمان و خوشحال است که در راه او چوب می‌خورد.

من چه در پای تو ریزم که سزای تو بود
 نرّه‌ای در همه اجزای من مسکین نیست
 سر نه چیز است که شایسته پای تو بُود
 که نه آن نرّه معلق به هوای تو بود
 بوفای تو اگر خشت زنند از گل من
 همچنان در دل من مهر و وفای تو بود
 خوش بود ناله دلسوختگان از سر درد
 خاصه دردیکه به امید دوی تو بود

بعد از کتک زدنهای بسیار، شاه از حاج شیخ محمد تقی پرسید:

چه کسی به تو گفت که به ملکه ایران توهین کنی؟

حاج شیخ در کمال اطمینان و قوت نفس گفت:

توهین نبود و امر به معروف بود.

من گفتم:

بی حجابی در اسلام حرام است، خاصه در حرم مطهر دختر پیغمبر (ص) هنوز هم
 همین را می‌گویم.

شاه که به خیال خودش با توهین و کتک رضایت خاطر ملکه را حاصل کرده و زهر خود را نیز
 ریخته بود، راه افتاد و گفت:

این شیخ را برای استنطاق با ما بیاورید تهران، آن سید را هم پیدا کنید و به تهران
 بفرستید.

مأمورین، شیخ محمد تقی را به تهران و از آنجا یکسره به زندان شهربانی بردند ولی سید ناظم
 در همان گیرودار اول از میان جمعیت خارج شد و مأمورین نتوانستند او را پیدا کنند، بعدها معلوم شد

به نجف اشرف رفته و در آنجا مشغول تحصیل گردید تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ به ایران مراجعت
 نمود.^{۲۹۵}

۱۳- تدبیر عاقلانه و حکیمانه مؤسّس حوزه علمیه قم

۲۹۵. به نقل از حسین مکی، تاریخ ۲۰ ساله، ج ۴.

حاج شیخ عبدالکریم حائری

ما با توفیق خداوند متعال در این کتاب در یک فصل درباره علمای موسسین حوزه‌های علمیه بحث خواهیم داشت و در آن فصل در رابطه با مقام شامخ علمی و محاسن اخلاقی آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (اعلی الله مقامه) که از جایگاه بلند و با عظمتی برخوردار است مطالبی را ذکر خواهیم کرد و اکنون مطلبی که در رابطه با بحث فعلی می‌خواهیم بیان کنیم این است:

طلّاب علوم دینیّه و علما و اهالی مذهبی شهر قم از اعمال خَشِن و شَدید رضا شاه سخت ناراحت شدند و در حال بُهت و حیرت بودند؛ چون تصور نمی‌کردند که کار به اینجا بکشد و شاه به چنین اقدامات سختی که نسبت به آستانه حضرت معصومه (س) و مقام روحانیت در انظار عامّه توهین آمیز بود جرئت نماید؛ لذا چون نمی‌توانستند به سکوت بگذرانند و اقدامی نکنند جمعی از علماء و مردم در این بین به محضر موسس حوزه علمیه آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم شتافته و از ایشان تقاضا کردند که حکم جهاد صادر کنند ولی آیت‌الله العظمی حائری چون از خوی دذمنشانه شاه اطلاع داشتند که اگر حرکتی از ناحیه مردم صورت بگیرد مأمورینی برای سرکوب خواهد فرستاد و این جریان از قم به شهرهای دیگر هم بر اساس اینکه آیت‌الله حائری که یک مرجع عالی مقام مذهبی است حکم جهاد صادر کرده است - سرایت خواهد کرد و یک بلّوای عمومی بوجود خواهد آمد و خونریزی وسیعی به راه خواهد افتاد و ایادی رضاخان حوزه علمیه را متلاشی و نابود خواهد ساخت و لذا بی‌درنگ و قبل از آنکه از مردم حرکتی سر بزند بر اساس حسن تدبیر و درایت حکیمانه خود این حکم را صادر نمود.

اظهار هرگونه عکس‌العملی ولو لفظاً در مورد واقعه ضرب و شتم و دستگیری حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمد تقی بافقی دامت برکاته و یا حتی صحبت کردن در مورد معظم له تا اطلاع ثانوی حرام است.

اگر چه عده زیادی از مردم فلسفه چنین حکم ظاهراً شگفت‌آوری را نفهمیدند اما بنا به انضباط دینی، و اعتقاد ایمانی قلبی، و اطاعت از رهبر مذهبی، اطاعت کردند و در قم آب از آب تکان نخورد و بدین ترتیب موسس کبیر حوزه علمیه حوزه را از خطر حفظ کرد.

حتّی بنده از اساتید بزرگ خود شنیده‌ام که گاهی مردم متعهّد و علمای بزرگ از اعمال خلاف شرع رضا خان از قبیل کشف حجاب اجباری زنان، و قدغن کردن عزاداری حضرت سید الشهداء (ع) و خلع لباس روحانیت، و برداشتن عمامه‌ها از سر و اهانت به علماء سخت ناراحت می‌شدند و از آیت‌الله حائری با اصرار می‌خواستند که ایشان که یک مرجع بزرگ مذهبی بود حکم کند که مردم مسلمان در مقابل این رژیم به نحوی قیام کنند - مثلاً لاقلاً مالیات ندهند - ولی ایشان امر به صبر و سکوت می‌کرد تا

اینکه روزی علماء را جمع کردند و فرمودند می‌دانید که در جریان عاشورا چرا اصحاب سید الشهداء (ع) این قدر عظمت پیدا کردند و نسبت به شهدای دیگر اسلام برتری یافتند؟ گفتند: نه. ایشان فرمودند:

«رمز عظمت چشمگیر و مهم آنان این است که تا زنده بودند و می‌توانستند نگذاشتند امام حسین (ع) به میدان برود و تا آخرین نفر و آخرین نفس جنگیدند و کشته شدند ولی وجود حضرت امام حسین (ع) را حفظ کردند و چند دقیقه‌ای شهادت فرزند پیغمبر (ص) را به تأخیر انداختند ما هم لازم است چند روز هم شده، این حوزه را حفظ کنیم و کاری نکنیم بهانه بدست دشمن بدهیم تا حوزه علمیه قم را بهم بزنند و نابود بکنند، صبر کنید تا خداوند فرجی عنایت بفرماید و این در حالی بود که رضاخان دیکتاتور حوزه‌های اصفهان و مشهد و شهرهای دیگر را به تعطیل کشانده بود و بسیاری از رجال علمی و دینی در زندان‌ها و تبعید گاهها بسر می‌بردند و یا اساساً به دستور شاه آنها را کشته بودند.»

تدبیر حکیمانه و حفظ شجره طیبه

این مرد بزرگ با تدبیر حکیمانه و بردباری عظیمی که شایسته نایب لایق و مقتدر امام عصر (ع) است حوزه را حفظ کرد تا اینکه حوزه علمیه رشد کرد و جمعیت آن از هزار نفر آن روز، امروز تقریباً به سی هزار نفر می‌رسد و در آغوش این مرکز بزرگ علمی، رجال بزرگ فقهی، ادبی، فلسفی، و مفسرین و محدثین و متکلمین تربیت و هر یک مشعل نورانی‌ی گردیدند که چهره اسلام را متجلی ساختند، و علوم اهل بیت عصمت (ع) را به سراسر دنیا رساندند، و به اسلام قدرت و قوت بخشیدند و مهم‌تر از همه اینکه این شجره طیبه که به بار نشست از میان آنها به موازات طلوع چهره‌های درخشان فقهی و علمی، چهره درخشنده ابر مردی فقیه، با صلابت ایمان و شجاعت و شهامت فوق العاده‌ای نیز ظاهر شد که ریشه رژییم ستم شاهی دو هزار و پانصد ساله را خشکانید و بجای آن حکومت اسلامی که منتهای آرزوی علمای بزرگ قرون و اعصار بود را برقرار کرد.

امروز تاریخ در برابر عمق و عظمت فکر آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری (اعلی الله مقامه) سر تعظیم فرود می‌آورد و صبر و حلم او را شایسته هزاران تکریم و تمجید می‌داند و کاملاً درک می‌کند که آن مرد بزرگ چه نظر صائبی در حفظ این شجره طیبه داشته است:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْثَرًا كُلِّ حِينٍ بَأْدَنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْاِمْتَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.^{۲۹۶}

سرانجام جریان شیخ محمد تقی بافقی

آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری با متانت و پیگیری دقیق از طریق علمای تهران عظمت مقام حاج شیخ محمد تقی بافقی را به حکومت وقت ابلاغ کرد و زمینه آسایش او را در زندان فراهم نمود از جمله به پدر آیت الله سید محمود طالقانی پیام فرستاد که برای حاج شیخ مرتب از منزل خود غذا بفرستد؛ زیرا می دانست که حاج شیخ اهل خوردن غذای دولتی نیست.

و در نتیجه پیگیری آیت الله حائری شیخ محمد تقی بافقی پس از حدود ۶ ماه از زندان آزاد شد.

اما کینه رضا خان بیش از آن بود که بگذارد حاج شیخ به قم باز گردد، پس او را به شهر ری تبعید کرد و او در آن شهر به تبلیغ معارف اسلامی و اقامه نماز جماعت و تربیت افراد - مخصوصاً با زهد و ساده زیستی و اخلاصی که داشت - تا پایان عمر اشتغال داشت.

جَزَاهُ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ خَيْرًا، لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ.

درسها و پیامهای مکتب عاشورا

در دوره رضا خانی جنایات فراوانی به قصد تضعیف دین و روحانیت در ایران صورت گرفت ولی درباره دو تا از آنها لازم دانستیم که بحث کنیم یکی از آنها مسأله موقعیت زن در اسلام و حجاب زن بود که قبلاً ذکر کردیم و دیگر موضوع عزاداری حضرت سید الشهداء (ع) که گفتیم مناسب است مطالبی پیرامون درسها و پیامهای عاشوراء و تأثیر آن در حماسه دینی مردم مسلمان ذکر کنیم و اینک توضیح در رابطه با قدغن کردن عزاداری حضرت سیدالشهدا (ع):

باید توجه داشت که مکتب عاشورا که مکتب بسیار پر فضیلت و آموزنده و سازنده می باشد دارای سه بُعد است:

بُعد پیام؛

بُعد حماسه؛

بُعد سوگ و عزاداری؛

در بُعد پیام که می‌توانیم آنرا بُعد درس نیز بگوئیم، پیامها و درسهای فراوانی وجود دارد که لازم است آنها را از مکتب معلّم بشریت بیاموزیم و سرمشق زندگی خود قرار بدهیم از این قبیل:

۱ - درس ایمان که با صلابت ایمان و پشتیبانی آن انجام هر وظیفه‌ای عملی و آسان می‌گردد.

۲ - درس جهاد و مبارزه با ستمگران و جباران.

۳ - درس امر به معروف و نهی از منکر.

۴ - درس وحدت و اتحاد؛

۵ - درس اخلاص؛ که فقط برای این هدف سر داد تا پیکر دین محفوظ بماند و تن داد تا اسلام سر و سامان پیدا کند.

۶ - درس استقامت و قاطعیت و پایمردی؛

۷ - درس عزّت خواهی و زیر بار ذلّت و ظلم نرفتن؛

۸ - درس شهادت‌طلبی؛

۹ - درس نقش زنان در پیشبرد اهداف اسلامی؛

۱۰ - درس آزادیخواهی؛

۱۱ - درس اهمیّت نماز؛

۱۲ - درس استفاده از فرصت و شناخت موقعیّت؛

۱۳ - درس وفاداری؛

۱۴ - درس خطابه و وعظ و نصیحت و اتمام حجّت؛

۱۵ - درس بزرگواری و عطوفت و مهربانی در مورد خود؛

۱۶ - درس اعتماد بنفس و شهامت و شجاعت؛

این قبیل درسها را از این مکتب باید انسانها فرا بگیرند و در صحنه زندگی خود که کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا است پیاده کنند.

انقلابی که حضرت امام حسین (ع) بوجود آورد نهضت مقدّسی است که در سایه آن به مردم جهان درس زندگی و مرگ - هر دو - را آموخت که تا با آزادی و آزاد مردی زندگی کنند و کریمانه بمیرند.

روزگار، مرد فداکار و نابغه در خون غلتیده‌ای چون امام حسین (ع) به خود ندیده و لذا راویان گفته‌اند:

ما رأیت قتیلًا مضمخًا بدمه أنور وجهاً منه.

«هیچ کشته به خون آغشته شده‌ای با چهره نورانی‌تر از حسین (ع) ندیدم نور چهره او بود که جهان را کَران تا کَران نورانی کرد.»

سید بن طاوس در لهوف می‌گوید:

اگر مسأله اطاعت از قرآن مجید و سنت حضرت رسول اکرم (ع) که فرموده‌اند در موقع مصیبت غمگین و عزادار باشید نبود ما در برابر این نعمت بزرگ که چنین مدرسه‌ای بنام عاشورا به روی ما گشوده شده است که این همه درسهای عظمت و عزت آفرین و حیات بخش به ما می‌دهد لباس شادمانی در بر می‌کردیم و به یکدیگر بشارت می‌دادیم.

بنابراین در هر زمانی که ظلم و استضعاف و استکبار چنگ و دندان خود را به مردم نشان بدهد بر مسلمانان لازم است که از این مکتب درخشان الهام بگیرند و در راه برقراری عدل و حق و در هم کوبیدن مراکز استعماری خون و جان بدهند و زیر بار ذلت و استضعاف نروند و مکتب غلبه خون بر شمشیر را همیشهنده نگهدارند.

بُعد حماسه‌ای عاشورا

در بُعد حماسه‌ای عاشورا باید بدانیم آنچه که به بازار عاشورا در صحرای کربلا رونق بیشتری بخشید و بر درخشندگی مکتب عاشورا افزود، حماسه و شوری بود که در حمله به دشمن و سرکوب کردن ظلم و در رفتن به قربانگاه به چشم می‌خورد.

آنها با اشتیاق فراوان به استقبال مرگ می‌رفتند و بر چهره مرگ لبخند می‌زدند و با اشک و التماس اجازه میدان کار زار رفتن می‌گرفتند و با شهادت تمام به دشمن می‌تاختند و می‌گفتند:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ

آنها زخم نیزه و شمشیر را به جان می‌خریدند و لذت می‌بردند و خود را با شوق فراوان به دریای لشکر می‌زدند و با چهره خون آلود و کفن سرخ و بدن سوراخ سوراخ روی خاک می‌افتادند و جان دادن این چنین را، منتهای آرزو و رسم وفاداری به ولایت می‌دانستند.

نرمتر آید به جانم از حریر

کربلا بزم گلستان من است

آن چنان مستغرق عشقم که تیر

خنجر و شمشیر ریحان من است

این حماسه‌ها را از سرور و امام خود آموختند که می‌گفت:

أَلَمُوتُ أَوْلَىٰ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ.

«که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است.»

أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ رُكَّزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: السَّلَّةُ وَالذَّلَّةُ - هِيَاهُ مَنَا الذَّلَّةُ.

«آگاه باشید پسر خوانده‌ای، فرزند پسر خوانده، مرا میان دو چیز قرار داده‌است: شمشیر کشیدن و به استقبال مرگ رفتن، و تن به ذلت دادن ولی هیاهات مَنَا الذَّلَّةُ ما هرگز تن به ذلت نمی‌دهیم.»

| | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| جان فدا کردن نخستین مطلع دیوان اوست | شرح جانبازی او یکسر کتاب زندگیست |
| در حقیقت خوشه چین خرمن احسان اوست | هر که در عالم دم از آیین آزادی زند |
| چون سرافرازی و مردی ایده و ایمان اوست | کشته شد اما نشد تسلیم نامردی و زور |
| کاخ حریت بیا از درس جاویدان اوست | درس رادی و جوانمردی بعالم داد و رفت |

جلوهای از حماسه یاران سید الشهداء (ع)

شما حماسه آن غلام ترکی را ببینید:

وَ الْجَوُّ مِنْ سَهْمِي وَ نَبْلِي يَمْتَلِي
يَنْشِقُّ قَلْبَ الْحَاسِدِ الْمُبْخَلِّ

الْبَحْرُ مِنْ طَعْنِي وَ ضَرْبِي يَصْنَطَلِي
اِذَا حَسَامِي فِي يَمِينِي يَنْجَلِي

دریا از شمشیر زدن و نیزه من آتش می‌گیرد، فضای میدان جنگ از تیر من مالا مال می‌شود.

هنگامی که شمشیر در دست راست من برق می‌زند دل دشمن بخیل پاره‌پاره می‌شود.

در این صحنه پرشور، مادری شمشیر به کمر فرزند خود می‌بندد و لباس رزم بر او می‌پوشاند و او را به جهاد و شهادت تشویق می‌کند و فرزندش بعد از حماسه و رجز و نبرد به شرف شهادت نائل می‌شود، از آن پس، دشمن سر بریده او را به طرف لشکرگاه حضرت سید الشهداء (ع) پرتاب می‌کند، مادر، سر پسر خود را بر می‌دارد و به سینه می‌چسباند و می‌گوید:

أَحْسَنْتَ يَا ثَمْرَةَ فُوَادِي وَ قُرَّةَ عَيْنِي.

«آفرین بر تو این میوه دل من و ای نور چشم من.»

آنگاه آن سر را به طرف لشکر دشمن پرتاب می‌کند و خود عمودی بردست می‌گیرد و به لشکر دشمن حمله می‌کند و می‌گوید:

أَنَا عَجُوزٌ فِي النِّسَاءِ ضَعِيفَةٌ
أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةِ عَنِيْفَةٍ
خَاوِيَةٌ بِالْيَأْيَةِ نَحِيفَةٌ
دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

من پیره زنی هستم که از جهت بدن ضعیف و لاغر، ولی از لحاظ اراده و ایمان قوی هستم، و با ضربت کارساز و شدید برای خاطر دفاع از فرزندان فاطمه (س) با شما نبرد می‌کنم.

ابوالشعثاء کندی که نامش یزید بن زیاد است و در شجاعت و تیراندازی مهارت دارد، در پیشگاه حضرت سید الشهداء (ع) زانو به زمین می‌زند و تیراندازی به طرف دشمن را آغاز می‌کند و تیرها با این دعای حضرت سیدالشهداء (ع) بدرقه می‌شود:

اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَ اجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ.

«پروردگارا تیرهای او را به هدف برسان و پاداش او را بهشت قرار بده.»

و با این شعر حماسه سرائی می‌نماید.

أَنَا يَزِيدٌ وَ أَبِي مهاجر
يَا رَبِّ اِنِّي لِلْحُسَيْنِ ناصِرٌ
أَشْجَعُ مِنْ لَيْثِ بَغِيْلِ خادِرٍ
وَ لابنِ سَعْدِ تَارِكٌ وَ هاجِرٌ

نام من یزید است و پدرم شیر بیشه است، و من خود از شیرینی که در جنگلها پنهان است شجاعت می‌باشم پروردگارا من یار و یاور حسین (ع) و پشت پا زننده به دشمن او ابن سعد هستم.

چون که غلامی از سیاه بوستان است، در ابتداء حضرت سید الشهداء (ع) اجازه جانبازی به او نمی‌دهد، ولی با التماس و اصرار موافقت آن حضرت را جلب می‌کند و می‌گوید: درست است که بوی من بد و حسَب من پست و رنگ سیاه است، ولی اجازه بدهید تا خون سیاه خود را با خونهای پاک شما مخلوط کنم تا به برکت خون شما، بوی من نیکو و حسَب من شریف و رویم سفید گردد.

بعد از کسب اجازه پای در میدان رزم می‌نهد و حماسه خود را با این عبارت بیان می‌کند.

كَيْفَ يَرَى الْكُفَّارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ بِالسَّيْفِ ضَرْبًا عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ (ص)
أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ أَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْمَوْرِدِ

بگذار کافران ضرب شست سیاهان را ببینند که آنها چگونه از فرزندان پیغمبر (ص) دفاع می‌کنند من با زبان و دست - با تمام قوا - دفاع می‌کنم و امید بهشت دارم.

و بالاخره در پهنه کارزار عاشورا که سخن از خون و شور و حماسه در راه حق و عدالت و آزادی است. هر یک از یاران امام حسین (ع) با نوع خاصی حماسه خود را به نمایش می‌گذارند نافع بن هلال که تیرانداز ماهری بود تیرهای خود را مسموم کرده و نام خود را روی هر یک از آنها می‌نویسد و تیرها را به طرف لشکر دشمن می‌اندازد و با این اشعار حماسه سرایی می‌کند.

أُرْمِي بِهَا مُعَلَّمَةً أَفْوَاقَهَا مَسْمُومَةً تَجْرِي بِهَا أَحْفَاقَهَا
لِيَمْلَأَنَّ أَرْضَهَا رِشَاقَهَا وَالنَّفْسَ لَا يَنْفَعُهَا اشْفَاقَهَا

تیرهایی که آنها را مسموم ساخته و نام خود را روی آنها نوشته‌ام به طرف دشمن می‌اندازم، آن تیرها به هر کس اصابت کند او را به زمین می‌افکند، من صحنه نبرد را امروز از این تیرها پر می‌کنم، ترس و عجز شما امروز تأثیری در حال شما ندارد.

وقتی که تیرها تمام شد دست به شمشیر برد و حمله کرد و گفت:

أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْجَمَلِيُّ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
إِنْ أَقْتَلَ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمَلِي فَذَاكَ رَأْيِي وَالْآقَى عَمَلِي

من غلامی هستم از اهل یمن و از جهت فامیل جملی می‌باشم و دین من دین حسین بن علی (ع) است، اگر امروز کشته شوم به آرزوی خود رسیده‌ام و در آخرت عمل خود را باز می‌یابم و بالاخره، در ضمن نبرد دستهای او را شکستند و سپس او را با چهره رنگین برای کشته شدن پیش ابن سعد بردند شمر که شمشیر خود را برای کشتن او بالا برد او گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنَّا يَانَا عَلَى أُيْدِي شِرَارِ خَلْقِهِ.

«خدا را شکر می‌کنم که مرگ ما را با دستهای بدترین مردم فراهم کرده است.»

جابر بن عروه غفاری پیر مردی سالخورده که خدمت حضرت پیغمبر(ص) را درک کرده و در جنگ بدر در رکاب آن حضرت حضور داشته و در رکاب حضرت امیر (ع) در جنگ صفین حضور داشته و اکنون بواسطه پیری و کهولت سن در حدی است که ابروها روی چشمانش افتاده در صحنه عاشورا در محضر سید الشهداء (ع) دامن‌ها را بالا زده به کمر بست و با دستمال ابروانش را به پیشانیش بست و با چالاکي و شجاعت حمله کرد تا شصت تن از سپاه ابن سعد را به قتل رسانید حضرت سید الشهداء (ع) به حماسه این پیرمرد نگاه می‌کرد و می‌گفت:

شَكَرَ اللهُ سَيِّعَكَ يَا شَيْخُ.

«ای پیر مرد، خداوند کوشش تو را پاداش دهد.»

اینها نمونه‌هایی است از حماسه‌های انصار سید الشهداء (ع) و اما حماسه‌های اهل بیت: بسیار والاتر است و این مکتب از آغاز با حماسه شروع شده است مگر نه این بود که پیشاهنگ همه اینها حضرت مسلم بن عقیل در حماسه خود در کوفه می‌گفت:

أُقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حُرًّا وَ أَنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نُكْرًا

قسم خورده‌ام که جز با آزادی نمی‌رم هر چند مرگ را تلخ و طاقت فرسا ببینم.
و بالاخره این حماسه را از سقای مظلومان حضرت عباس علمدار کربلا (ع) هم در نظر داشته باشید.

وَاللَّهِ أَنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي أَنِّي أَحَامِي أُبْدَأُ عَنْ دِينِي
وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

قسم به خدا اگر دست راست مرا قطع کنید من برای همیشه از دینم دفاع می‌کنم و از امام راستگو و صاحب یقین حمایت می‌کنم امامی که فرزندان پیغمبر پاک و امین است.

| | |
|---|---|
| دوست دارم شمع باشم تا که سر تا پا بسوزم | در غم عشقت سمندر باشم و تنها بسوزم |
| دوست دارم هاله باشم تا ببوسم روی ماهت | یا شوم پروانه از عشق تو بی پروا بسوزم |
| دوست دارم ماه باشم تا سحر بیدار باشم | تا چو مشعل بر سر راهت در این صحرا بسوزم |
| دوست دارم خار باشم دامن وصل تو گیرم | تا ز مهر آتشینت ای گل زهرا بسوزم |
| دوست دارم خادمتم باشم کنم در بانیت را | جان دهم در بوته عشقت شها یکجا بسوزم |
| دوست دارم کام عطشان ترا سیراب سازم | گرچه خود از تشنه کامی بر لب دریا بسوزم |

دوست دارم اشک ریزم تا مگر از اشک چشمم تو شوی سیراب و من خود جای آن لبها بسوزم

بعد روضه خوانی و عزاداری

بعد سوم عاشورا، بعد روضه خوانی و عزاداری است و این بعد از این نقطه سرچشمه می‌گیرد که چون بر اساس امامت و ولایت میان حضرت سیدالشهداء(ع) و مردم مسلمان ارتباط محکمی وجود دارد، مردم توجه خاصی به جریان عاشورا و کربلا دارند، با احساس و عاطفه و اشک و اندوه به آن توجه می‌کنند، و ابعاد دیگر آن را نیز در نظر دارند، از پیامهای عاشورا درس می‌گیرند و آن را در زندگی، سرمشق خود قرار می‌دهند، بُعد حماسه عاشورا را نیز هرگز فراموش نمی‌کنند، تا روح شور و خروش در میان آنها همیشه برقرار بماند و انسانها همواره از این مکتب درس بگیرند.

خون جاویدان

و چون این خون، خون جاودانه، و این مکتب انسان ساز و آموزنده جاویدان است ادبای عربی و فارسی برای بیان این نکته که مکتب عاشورا مکتب همیشگی است رنگ خونین شفق را (سرخ افق در اول شب) که همیشه برقرار است انعکاسی از خون حق و شهادت عاشورا شمرده‌اند.

شاعر فارسی زبان می‌گوید:

| | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| امامی کافتاب خافقین است | امام از ماه تا ماهی حسین است |
| بسی خون کرده‌اند اهل ملامت | ولی این خون نخسبد تا قیامت |
| هر آن خونی که بر روی زمانه است | برفت از چشم و این خون جاودانه است |
| چو ذاتش آفتاب جاودان بود | ز خون او شفق باقی از آن بود |
| چو آن خورشید دین شد ناپدیدار | در آن خون چرخ می‌گردد چو پرگار |

عاشورا همیشه باید زنده باشد

رمز اینکه اهل بیت عصمت: مردم را به توجه به مکتب عاشورا - که ثواب و فضیلت بسیاری برای کسانی که مجلس عزاداری برپا کنند، یا در آن شرکت نمایند یا با یاد کردن جریان کربلا اشک بریزند و یا بوسیله یادآوری آن، کسی را بگریانند و در یک کلام هرگونه خدمتی که برای برپا داشتن یا برپا نگاه داشتن آن انجام بدهند - تشویق و ترغیب می‌کردند این بود که جریان عاشورا همیشه زنده و برقرار و

دَرْب این مکتب مقدّس به روی انسانها بازباشد و ارتباط با حضرت سید الشهداء (ع) در هیچ حالی قطع نشود.

و لذا فرمودند: **کام نوزادان خود را با تربت حضرت امام حسین (ع) بردارید** که نخستین طعم زندگی این جهان را با این تربت پاک بچشند، و هر موقع مسافرت کردید مقداری از این تربت را همراه داشته باشید و هنگامی که مریض شدید شفای شما در این تربت مقدس است که خوردن هر خاکی جز این خاک، در حال مرض بقصد شفا حرام است، در موقع نماز هم سعی کنید به همین خاک سجده کنید، وقتی هم که زندگی این دنیا را پشت سر گذاشتید و رو به آن عالم کردید مقداری از این خاک را در کفن خود به همراه داشته باشید و در موقع نوشیدن آب هم به یاد حسین (ع) باشید یعنی روزی چند مرتبه حسین (ع) را یاد کنید.

عاشورا منبع ایمان و عشق و عقل و احساس است

این همه تاکید و اهتمام از طرف اهل بیت عصمت: که برای احیای خاطره عاشورا و زنده نگهداشتن این مکتب پر فضیلت صورت گرفته است برای این است که تنها این مکتب است که هم منبع ایمان است و هم مرکز عشق، منطق و حماسه را، عقل و احساس را بهم آمیخته است.

مکتبی است حماسه خیز و شورانگیز، و مجاهد و شهید پرور و لذا در هر دوره‌ای از ادوار تاریخ، همیشه، مجاهدان و خروشدگان در برابر بیدادگران و جبّاران، در عصر بنی امیه و بنی عباس و بعد از آن در هر زمان از توّابین و طالبیین^{۲۹۷} گرفته تا دیگر مجاهدان قبل از آغاز درگیری و جهاد رو

به کعبه عشق می‌کردند و بعد از زیارت آن بارگاه خون و قیام، و ریختن اشک و مرور بر درسهای کربلا و پیامهای عاشورا شفای هر دردی از دردهای خود را از آن دار الشفای مقدس می‌خواستند، و توفیق وفاداری به هر عهد و پیمان را از آن منبع وفا می‌طلبیدند، و بعد از آن با آهنگ یا حسین یا حسین مانند سیل خروشان رو به میدان جهاد حرکت می‌کردند.

کرب و بلا درس وفا می‌دهد کعبه عشق است و شفا می‌دهد

رضاخان متوکل زمان ما بود

۲۹۷. توّابین کسانی بودند که بعد از جریان عاشورا آزادی بدست آورده با یزیدیان جنگیدند، طالبیین علویان و سادات بودند که در دوران خلافت امویان و عباسیان در برابر آنها قیام می‌کردند.

و چون مکتب عاشورا - چنانکه گفتیم - یک مکتب نیرو بخش و مجاهد پرور و حماسه آفرین است لذا بیداد گران اعصار و جبّاران روزگار هر موقع که تصمیم بر بیدادگری و ایجاد فشار و اختناق نسبت به مردم بگیرند راه کربلا را به روی مردم می‌بندند و مراسم عاشورا را قدغن می‌کنند.

در همین راستا بود که متوکل که یکی از جبّاران بنی عباس است نه تنها راه زیارت حضرت سید الشهدا (ع) را بست و عزاداری آن حضرت را قدغن کرد بلکه سرزمین نهضت پرور کربلا را شخم زد و آب بر آن بست.

متوکل زمان ما، رضاخان نیز که در راه محو مقدّسات اسلام و تضعیف بنیان دین و تضعیف و نابودی روحانیت گام بر می‌داشت و تمام نیرو و نیرنگ خود را در این راه بکار گرفته بود و روز به روز بر ظلم و اختناق نسبت به مردم را می‌افزود عزاداری حضرت سید الشهدا (ع) را بکلی قدغن کرد.

در آن عصر تاریک عزاداری به هر شکل جرم محسوب می‌شد و کسی که به‌خود جرئت می‌داد مجلس روضه‌ای برپا کند باید از چند نفر که محرم اسرار باشند و روضه خوانی که راز نگهدار باشد دعوت می‌کرد و در نصف شب که مردم و پلیس در خواب بودند در اطاق زیر زمینی و سردابهای عمیق در پشت درهای بسته نام حسین (ع) را می‌بردند و اشک می‌ریختند و مجلس را با ذکر نام شهدا در لب، و با بار غم اندوه در دل، و اشک عزا در چشم ختم می‌کردند و آهسته روضه می‌خواندند، و آهسته گریه می‌کردند، زیرا صدا بیرون رفتن همان و جلب به کلانتری و شلاق و اهانت همان.

× × ×

دوران سلطنت محمد رضاخان

همینکه طومار سلطنت استبدادی غلام حلقه بگوش استعمار، رضاخان، با همه قلدریها و خشونتها و ایجاد خفقان و با همه جنایتهايش، در شهریور ۱۳۲۰ درهم پیچیده شد و همان اربابی که او را آورده بود او را برد و به حیات و حکومت ننگینش خاتمه داد، پسرش محمد رضا خان را به جای او نشانند ولی به او درس دیگری داد:

به پدر، درس کوبیدن و نابود کردن اسلام و علمای اسلام را داد، ولی به پسر، دم از اسلام زدن را آموخت.

پدر مجالس عزاداری حضرت امام حسین (ع) را قدغن کرد ولی پسر مجلس عزاداری ترتیب می داد و شخصاً در آن حضور می یافت و اشک تمساح می ریخت.

پدر با قرآن مخالف است ولی پسر، قرآن چاپ می کند و برای علماء و مساجد می فرستد.

پدر حجاب را ممنوع کرده است، پسر آن را آزاد اعلان می کند.

پدر با اسلام مخالف است، پسر سپاه ترویج دین تربیت می کند، و می گوید: من امام زمان (ع) را دیده ام و با آن مربوطم و این شمشیر را حضرت عباس (ع) به کمر من بسته است.

ولی مردم مسلمان و متعهد، بیدار و خواهان اسلام ناب می باشند، مردم مسلمان می دانند که پس از پیغمبر اسلام (ص) دو نوع اسلام در جامعه اسلامی بوجود آمد:

یک نوع، اسلامی که در جبهه حضرت امیر مومنان (ع) حکمفرما است، نوع دیگر، اسلامی که در جبهه معاویه وجود دارد.

یک نوع، اسلامی که در خیمه های حضرت ابی عبدالله در شب و روز عاشورا برقرار است و نوع دیگر اسلامی که در خیمه های ابن سعد و لشکرگاه او وجود داشت و در صبح عاشورا با اسلام به نام اسلام می جنگید، ابن سعد به لشکریان خود می گوید:

يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ أُبْشِرِي.

«ای لشکر خدا سوار شوید و خود را به بهشت بشارت بدهید.»

یک نوع اسلام، اسلام بنی امیه و بنی عباس است و یک نوع اسلام، اسلام اهل بیت عصمت: است. اسلامی در خدمت توده ها و حقوق آنها، و اسلامی در کنار جباران و قدرتمندان، و لذا با خود می گفتند این اسلام اسلام گفتن شاه در ابتدای کار است و باید صبر کرد.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان / تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

مراجعت آیت الله قمی از نجف به ایران و پنج پیشنهاد به شاه

آیت الله حاج آقا حسین طباطبائی قمی که در راستای مبارزه با رضاخان در موضوع کشف حجاب خانمها به عراق تبعید شده بود، اکنون که رضاخان رفته و پسرش محمد رضا بجای او نشسته، برای تعقیب موضوع پس از ده سال به ایران مراجعت و مقصد نهائی زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) است.

این فقیه مجاهد و مرجع عالی مقام از نخستین قدمی که به خاک ایران گذاشت، با استقبال کم نظیر و پر شکوهی مواجه شد، از قصر شیرین تا همدان و قم و تا مشهد در مسیر راه، همه جا چراغانی،

علماء و سران قبائل و عشائر و مسئولین امور دولتی و همه مردم به استقبال موکب او رفتند، و همه شهرهای مسیر بصورت تعطیل در آمد و ایران در این استقبال و بزرگداشت و تجلیل تکان خورد و مردم مسلمان ایران، یک بار دیگر محبت خود و تجلیل از مقام علمای راستین اسلام را به نمایش گذاشتند و این مطلب که علمای اسلام در دلهای مردم جا دارند و ستمکاران و جباران از حریم دلهای دورند را به اثبات رساندند.

پس از مراجعت از مشهد مقدس چند روز در تهران اقامت و این پنچ پیشنهاد از طرف این فقیه بزرگوار به شاه داده شد:

۱. دولت ایران زنان را در امر حجاب آزاد بگذارد و اجباری در کشف حجاب نباشد.
۲. مدارس مختلط که به دستور رضاخان ایجاد شده بود برچیده شود و مدارس پسرانه و دخترانه مجزاً باشد و نماز در مدارس برقرار شود.
۳. تعلیم قرآن و دروس دینی جزء برنامه درسی دبستانها و دبیرستانها باشد.
۴. حوزه علمیه قم و مشهد و شهرهای دیگر برقرار و لباس روحانیت آزاد و مدرسین و محصلین علوم دینی به هنگام تحصیل از رفتن به خدمت نظام وظیفه معاف باشند.
۵. در موضوع اقتصاد و تجارت دولت استقلال داشته باشد، و کمبود مواد غذایی و خواربار از بین برود.

پیشنهادهای مذکور مورد قبول رژیم قرار گرفت، ولی هدف اصلی این فقیه بزرگوار و همه علمای اسلام و مردم متعهد و بیدار ایران اسلامی این بود که «استقلال» در فرهنگ و سیاست و اقتصاد و کلیه شؤون مملکتی بوجود بیاید و آن استعمار زدگی و وابستگی که در زمان پدر او بر این مملکت سایه شوم خود را افکنده بود، به کلی از بین برود و مملکت ایران که مملکت امام زمان (ع) است، مملکت اسلامی به معنای واقعی باشد، فرهنگ آن، فرهنگ اسلامی باشد، و تحت سیطره دنیای کفر و دنیای استعماری نباشد، و این حکم الهی:

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً

سرلوحه همه برنامه‌ها باشد در نتیجه، علمای اسلام و مردم مسلمان ایران که دوران خفقان و دیکتاتوری و کم رنگ شدن بلکه از بین رفتن بسیاری از ارزشهای اسلامی را پشت سر گذاشته بودند مترصد گردیدند که پسر رضاخان چه خواهد کرد؟

تا اینکه رفته رفته برای مردم ثابت شد که سایه شوم و ننگین استعمار همچنان بر سر این مملکت باقی است، فرهنگ، سیاست و اقتصاد استعماری است و این پسر هم مانند پدر نوکر بیگانگان

است، نه قوه مقننه استقلال دارد و نه قوه قضائیه و نه قوه مجریه و کوشش می‌شود که کلیه شوون زندگی حتی طرز لباس پوشیدن و آداب معاشرت غربی باشد.

گروهی بنام **روشنفکر و متجدد مآب بی حجابی** و بی قیدی به امور دینی و تقلید از بیگانگان را تجدد و تمدن معرفی می‌کنند و حجاب و تقید به آداب و فرائض دینی را کهنه پرستی و ارتجاع می‌نامند.

در این کشور بجای توجه به امور مذهبی و تربیت دینی و فرهنگ اسلامی روز به روز مظاهر فساد و بی بندباری بیشتر می‌شود، کارخانه‌های مشروب سازی دائر می‌شود، و تعداد مغازه‌های مشروب فروشی بیش از نانوائی‌ها است، مراکز فحشاء برقرار و ارتکاب فحشاء رائج است، مساجد و مراکز دینی خلوت ولی مجالس و مراکز فساد پر رونق و پر ازدحام است، وقتیکه مسافرت می‌کنید، می‌بینید در موقع نماز از میان مسافران یک اتوبوس که ۴۰ نفر می‌باشند یک نفر یا دو نفر پیر مرد یا پیر زن برای خواندن نماز پیاده می‌شوند و از مسافران یک قطار که ۵۰۰ نفر مسافر دارد ده نفر مثلاً نماز می‌خوانند و این نمونه‌ها نمایانگر آن است که آثار و آداب دینی رو به تحلیل می‌رود.

نوشته‌ها و گفتارها و فیلمها و رسانه‌های دیگر بد آموزیهای فراوان دارند و هر قدر در رابطه با کوبیدن و کم رنگ کردن ارزشهای اسلامی تأثیر داشته باشند آزاد می‌باشند ولی از وعاظ و خطبای اسلامی سازمان امنیت شاه با تهدید الزام می‌گیرد که درباره سه موضوع حرف نزنند:

۱. از شاه بدگوئی نکنند.

۲. به اسرائیل حمله نکنند.

۳. نگویند اسلام در خطر است.^{۲۹۸}

و بالاخره علاوه بر آنچه که ذکر شد و علاوه بر اینکه اساساً دربار شاه منشأ بسیاری از مفاسد گردیده بود و خواهران و نزدیکان شاه مرتکب اعمالی می‌شدند که علمای اسلام و مردم مسلمان را سخت ناراحت و نگران می‌کرد این چند موضع ماهیت رژیم را بیشتر آشکار کرد و موجب ناراحتی مردم گردید:

۱- پشتیبانی و کمک به دولت صهیونیستی اسرائیل

دولت اسرائیل ساخته و پرداخته استعمار انگلیس و آمریکا است. این دولت اشغالگر سرزمین ملت مسلمان فلسطین را با راه انداختن موج خون و یغماگری مزورانه غصب کرد و مردم آن سرزمین را از خانه و کاشانه خود بیرون و آواره نمود و جز نوکری استعمار آمریکائی کاری ندارد و ملت مسلمان از

جنايات ضدّ انسانی صهیونیست دلی پر خون دارد ولی رژیم شاه با آن دوست و به آن کمک می‌کرد و حتی چنانکه گفته شد از وعاظ و خطبای مملکت تعهد می‌گرفت که علیه اسرائیل حرفی نزنند.

امام خمینی همواره خطر اسرائیل و جنايات این پدیده شوم استعماری را گوشزد می‌کرد، از جمله، در یکی از اعلامیه‌هایی که صادر کرد می‌گوید:

تأسّف بالاتر، مسلّط کردن اسرائیل و عمّال اسرائیل بر بسیاری از شوون حساس مملکت و قبضه نمودن اقتصادیات آن به کمک دولت و عمّال دستگاه جبار است.

اسرائیل با دُول اسلامی در حال جنگ است و دولت ایران با کمال دوستی با او رفتار می‌کند و همه نحو وسائل تبلیغ و ورود کالاهای آن را فراهم می‌سازد، من کراراً اعلام خطر کرده‌ام، خطر برای دیانت مقدّس، خطر برای استقلال مملکت، خطر برای اقتصاد کشور.^{۲۹۹}

و چون کمک رژیم شاه به اسرائیل باعث سر شکستگی ملت مسلمان ایران در میان دیگر مسلمانان شده بود از این جهت ملت متعهد و مسلمان ایران رنج می‌بردند و این موضوع را، ننگی برای عالم تشیع و پیروان علی بن ابی‌طالب (ع) می‌دانستند؛ چه اینکه حضرت امیر مومنان، علی بن ابی‌طالب (ع) که خود اسطوره مبارزه با تجاوز و حيله گری و نامردی بوده است اکنون چگونه شیعیان او به دولت متجاوز اسرائیل کمک کنند و با آن دوستی نمایند و آنرا در مملکت و شوون مملکت خود راه بدهند و در جنگ ضدّ انسانی و ضدّ اسلامی به آنان نفت و بنزین برسانند؟

در این رابطه بود که مجاهد بزرگوار و مصلح فریاد گر، امام خمینی چنین فرمودند:

«من به جمیع دُول اسلامی و مسلمین جهان در هر جا هستند اعلام می‌کنم که ملت عزیز شیعه از اسرائیل و عمّال اسرائیل متنفرند و از دولتهایی که با اسرائیل سازش می‌کنند

متنفر و منزجرند، این ملت ایران نیست که با اسرائیل منفور در حال سازش است، ملت ایران از این گناه بری است این دولت‌ها هستند که به هیچ وجه مورد تأیید ملت نیستند.»^{۳۰۰}

۲- تغییر تاریخ هجری اسلامی به تاریخ شاهنشاهی

۲۹۹. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی در ایران، ج ۱، ص ۶۹۲.

۳۰۰. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی در ایران، ج ۱، ص ۶۹۲.

یکی از کارهائی که رژیم خائن محمد رضا شاه انجام داد، تغییر تاریخ هجری به تاریخ شاهنشاهی بود. ملل عالم بر اساس اعتقاد دینی خود - از آنجا که دین، مهمترین عامل پیوند روحی یک انسان با یک آرمانی است که آن را برگزیده است و دارای قداست و احترام خاصی است - می‌خواهند تاریخ آنها یاد آور گذشته افتخارآمیز آنها باشد و لذا ملل مسیحی میلاد حضرت عیسی (ع) و مسلمانان، هجرت حضرت رسول اکرم (ص) را مبدأ تاریخ خود قرار داده و سالها است که تمام حوادث خود را بر اساس این تاریخ تنظیم نموده‌اند، اکنون محمد رضا شاه این تاریخ را به شاهنشاهی تغییر می‌دهد آیا این، اهانت و خیانت به ملت مسلمان ایران نیست؟

بعلاوه در همان روزها مقاله‌ای که استاد، محیط طباطبائی آن را منتشر کرد بی ارزش بودن و غلط بودن این تاریخ را یادآور شد و بطور خلاصه استادان و خردمندان جامعه بجز از جنبه مذهبی از این کار سبکسرانه بسختی متأثر شدند و مردم این کار را - که با سر نیزه عملی شد - یک نوع بازی با مقدّسات دانستند.

۳- مسأله کاپیتولاسیون

کاپیتولاسیون در لغت به معنای سازش و تسلیم است و بر قرار دادهایی اطلاق می‌شود که بموجب آن اتباع یک دولت در قلمرو دولت دیگر مشمول قوانین کشور خود می‌شوند و آن قوانین توسط کنسول آن دولت در محل اجرا می‌شود.^{۳۰۱}

این قراردادهای که نمایانگر یک نوع استکبار و تفوق‌طلبی است اغلب میان دولت‌های اروپائی با دولتهای آسیائی و آفریقائی بسته می‌شد.

در ایران این قرارداد انحطاط آور، یک بار در سال ۱۲۴۳ هجری قمری که در پایان جنگ میان ایران و روس که با قیام و امر به جهاد فقیه و مرجع عالی قدر سید محمد مجاهد در زمان فتحعلی شاه صورت گرفت و با کمال تأسف بوسیله خیانت دولت قاجاریّه به شکست ایران انجامید منعقد شد و به عهدنامه ترکمانچای مشهور گشت و در دوره رضاخان به کوشش عالمان مجاهدی مانند شهید مدرس این قرارداد لغو شد.

۳۰۱. بر اساس کاپیتولاسیون اگر یک نفر اروپائی یا آمریکائی در ایران مثلاً با دختری یازن بیوه‌ای زنا کند هیچ مجازات ندارد چون در آن کشورها این نوع ارتباطها آزاد است.

و یکی از کارهای رژیم محمد رضا شاه این بود که «کاپیتولاسیون» را در روزگار سیاه دولت اسدالله علم و حسنعلی منصور احیا کرد و به نفع اتباع آمریکا در ایران - که در آن موقع فقط در حدود شصت هزار مستشار نظامی آمریکائی در ایران وجود داشت - به تصویب رسید و شخصیت ایرانی و استقلال قضائی و اقتدار اسلامی و احترام ملی کشور را پایمال کرد.

یکی از مواردی که امام خمینی این مصلح خروش آفرین و فریادگر سخنرانی پر شوری ایراد کرد و اعلامیه بیدارگری صادر نمود در رابطه با همین کاپیتولاسیون بود، او در ردّ تصویب ننگ بار و ذلت آفرین این قرارداد، در صحبت خود به این اصل قرآنی:

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً^{۳۰۲} استناد کرد، اینک چند سطر از اعلامیه شورانگیز و غرور آفرین امام خمینی.

«آیا ملت ایران می‌داند در این روزها در مجلس چه گذشت؟ می‌داند بدون اطلاع ملت و بطور قاچاق چه جنایتی واقع شد؟ می‌داند مجلس به پیشنهاد دولت سَنَدِ بَرَدگی ملت ایران را امضاء کرد؟ اقرار به مستعمره بودن ایران نمود؟ سَنَدِ وحشی بودن ملت مسلمان را به آمریکا داد؟ قلم سیاه کشید بر جمیع مفاخر اسلامی و ملی، قلم سرخ کشید بر تمام لاف و گزافهای چندین ساله سران قوم؟ ایران را از عقب افتاده‌ترین ممالک دنیا پست‌تر، کرد اهانت به ارتش محترم ایران و صاحب منصبان و درجه داران نمود، حیثیت دادگاههای ایران را پایمال کرد، به ننگین‌ترین تصویب نامه دولت حاضر بدون اطلاع ملت با چند ساعت صبحتهای سرّی رأی مثبت داد، ملت ایران را در تحت اسارت آمریکائیها قرارداد، اکنون مستشاران نظامی و غیر نظامی آمریکا با جمیع خانواده و مستخدمین آنها آزادند هر جنایتی بکنند هر خیانتی بکنند پلیس ایران حق بازداشت آنها را ندارد دادگاههای ایران حق رسیدگی ندارد.

امروز که دولت‌های مستعمره یکی پس از دیگری با شهادت و شجاعت خود را از تحت فشار استعمار خارج می‌کنند و زنجیرهای اسارت را پاره می‌کنند مجلس مترقی ایران! با ادّعی سابقه تمدن دو هزار و پانصد ساله بالافِ همدریف بودن با ممالک مترقیه به ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویب‌نامه غلط دولتهای بی حیثیت رأی می‌دهد و ملت شریف ایران را پست‌ترین و عقب افتاده‌ترین ملل به عالم معرفی می‌کند.

از بعضی منابع مطلع به من اطلاع دادند که این طرح مفتضح را به دولت پاکستان، اندونزی، ترکیه و آلمان غربی پیشنهاد کرده‌اند و هیچکدام زیر بار این اسارت نرفته‌اند، تنها دولت ایران است که اینقدر با حیثیت، ملیت و اسلامیت بازی می‌کند و آن را به باد فنا می‌دهد^{۳۰۳}.

۳۰۲. آیه ۱۶۱، سوره نساء.

۳۰۳. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی در ایران، ص ۷۰۵ و تبعید امام خمینی به ترکیه بعد از این اعلامیه و سخنرانی صورت گرفت.

در آن تاریخ پس از سخنرانی بیدار گر و خروش آفرین و این اعلامیه امام خمینی یکی از ادبای بیدار چنین سرود.

تاریخ ما به ورطه ذلت فتاد و باز از یمن همت تو از این ورطه جان کشید
 در ردّ ننگ لایحه شوم اجنبی نازم خروش تو که بهر سو عنان کشید
 اسلام زنده گشت ز شور قیام تو فریادها به راه تو نسل جوان کشید
 ای کاوه مقدّس بیدار گر! کنون دست تو پرده از رخ ضحاکیان کشید

۴- اهانت به اسلام و مقدسات اسلام

اعتقاد به «اسلام» در اعماق روح مردم متعهد و مسلمان ایران جای دارد و خون اسلام در رگ و ریشه وجود آنها در جریان است، و اسلام با همه مبانی و معارف خود در نزد آنها مقدّس‌ترین چیزها است، و آنها از آغاز زندگی خود امتحان خود را در رابطه با اسلام داده‌اند و در هر صحنه اسلامی حضوردارند و برای نگهداری اسلام جان و جوان و خون خود را نثار می‌کنند و سالیانه میلیاردها تومان برای اداره حوزه‌های علمیّه که مرکز پرورش شاگردان حضرت صادق و سربازان حضرت ولی عصر (ع) است مایه می‌گذارند و میلیاردها مال و ثروت خود را در راه شعائر اسلامی و مجامع دینی خرج می‌کنند. و علمای بزرگ و راستین اسلام را بر اساس تأکیدات و سفارش حضرت پیغمبر اکرم (ص) و ائمه هدی: دوست می‌دارند و راه زندگی خود را از آنها می‌آموزند و رشته تقلید از آنها را بر گردن خود می‌آویزند.

ای کورش آسوده به خواب که ما بیداریم

ولی رژیم محمد رضا شاه به اسلام و مقدّسات اسلام توهین می‌کرد و در عین حالی که خود مرتکب ارتجاعی‌ترین اعمال قرون وسطائی می‌شد و در کالسکه می‌نشست و گروهی را با لباسهای سبز و قرمز منگوله‌دار در رکاب خود می‌دوانید و فضاحتی راه می‌انداخت و شوون بشریت را لگد مال می‌کرد و جشنهای واهی ۲۵۰۰ ساله ترتیب می‌داد و هزینه‌های هنگفت برای اینکه لحظاتی چند اشخاصی با لباسهای موهوم دوره‌های گذشته بسیار دور بیابند و از جلو سلاطین و روتسای جمهور کشورهای

مختلف که به عنوان مهمان دعوت شده و به این مملکت آمده‌اند بگذرند خرج می‌کرد و در عین حال که وطن دردست آمریکائی‌ها است، به کورش خاطر جمعی می‌داد که ای کورش آسوده بخواب که ما بیداریم با تمام این اوصاف اسلام مترقی را ارتجاع می‌خواند و علمای بزرگ اسلام را ارتجاع سیاه می‌نامید!

اکنون باید دید آیا اعمال شاه و همفکرانش ارتجاع است یا اسلام با قوانین حیات بخش و سعادت آفرین خود؟ و علمای راستین اسلام که هدفی جز اسلام و منطقی جز منطق حدیث ثقلین که معارف قرآنی و سنت پیغمبر(ص) و احادیث صاحبان ولایت: ندارند مرتجع می‌باشند؟ یا شاه و طرفدارانش؟

و بالاخره در نتیجه طرز تفکر رژیم پهلوی و حرکات آن و غرب زدگی حواشی و نزدیکان شاه و بد آموزی و زمینه سازی‌های تبلیغاتی بسیاری از افراد این مملکت؛ چون خودشان را به اصطلاح روشنفکر و متجدد مآب و فرنگی مآب می‌دانستند به ارزشها و معیارهای اسلامی با دیده تحقیر نگاه می‌کردند و متدینین را کهنه پرست و مرتجع و عقب مانده معرفی مینمودند. و این جریانها از شاه و از نزدیکان او سرچشمه می‌گرفت و در میان مقلدین او پخش می‌شد.

و در یک کلام او جز عیاشی و شکار و مسافرت‌های تفریحی و ترتیب دادن شب نشینیهای معلوم در حالی که بسیاری از مردم در آتش فقر و محرومیت می‌سوختند هدف دیگری نداشت. و حال آنکه از نظر اسلام زمامدار یک مملکت لازم است که در صف اول تقوا و تعهد و پاکی و صداقت و امانت و عدالت جای داشته باشد.

این اشعار را یکی از ادبای ایران به منظور مجسم کردن وضع آن روز سروده است:

| | |
|----------------------------------|-------------------------------------|
| روز شکار پیرزنی با قباد گفت | کاز آتش فساد تو جز دود آه نیست |
| روزی بیا بکلبه ما از ره شکار | تحقیقِ حالِ گوشه نشینان گناه نیست |
| هنگام چاشت سفره بی نان ما ببین | تا بنگری که نام و نشان از رفاه نیست |
| دزدم لحاف برد و شبان گاو پس نداد | دیگر به کشور تو امان و پناه نیست |
| از تشنگی کدو بُنم امسال خشک شد | آب قنات بُردی و آبی بچاه نیست |
| سنگینی خراج به ما عرصه تنگ کرد | گندم تراست حاصلِ ما غیرِ گاه نیست |
| در دامن تو دیده جز آلودگی ندید | بر عیب‌های روشن خویشت نگاه نیست |
| حکم دروغ دادی و گفتی حقیقت است | کار تباه کردی و گفتی تباه نیست |
| صد جور دیدم از سگ و دربانِ درگهت | جز سفله و بخیل در این بارگاه نیست |
| ویرانه شد ز ظلم تو هر مسکن و دهی | یغما گر است چون تو کسی پادشاه نیست |

یک دوست از برای تو نگذاشت دشمنی
 یک مرد رزمجوی ترا در سپاه نیست
 جمعی سیاهروز سیه کاری تواند
 باور مکن که بهر تو روز سیاه نیست
 تقویم عمر ما است جهان هر چه می‌کنیم
 بیرون ز دفتر کهن سال و ماه نیست
 سختی کنشی ز دهر چو سختی دهی بخلق
 در کیفرِ فلک غلط و اشتباه نیست

۵ - حکومت اختناق و سلب آزادی

یکی از مسائل مهم در فرهنگ اسلام، مسأله آزادی است، اسلام از آنجا که هر انسان را - همانطور که در اوائل کتاب گفته شد - موجودی مختار و با شرف و کرامت معرفی می‌کند دو مطلب را مورد عنایت قرار می‌دهد:

۱. هر فردی باید سعی کند «آزاد» زندگی کند و آزادی خود را پاس بدارد و هرگز تن به ذلت و پستی ندهد.

حضرت امیر مومنان (ع) فرمودند:

وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا.^{۳۰۴}

«هرگز بنده دیگران مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.»

و نیز آن حضرت فرمود:

الْمَنِيَّةُ لَا الدِّيَّةُ.^{۳۰۵}

«مرگ آری اما پستی نه.»

و نیز فرمودند:

أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ أَنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ
 عَوْضًا.^{۳۰۶}

«خود را گرامی دار و به هیچ پستی تن مده اگر چه پستی پذیری تو را به ناز و نعمتهای گرانقدر برساند؛ زیرا که تو هر مقدار از شخصیت خود مایه گذاری و از آن برای رسیدن به یک نعمت بکاهی به هیچ وسیله‌ای نمی‌توانی این‌کاستی را جبران کنی.»

۳۰۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳۰۵. نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۹۶.

۳۰۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. آزادی دیگران را مخصوصاً اگر برادر دینی باشد محترم بشمارد و پاس بدارد و هرگز از دیگران سلب آزادی نکند و اگر در نقطه‌ای به بیند فردی یا جمعی گرفتار ذلت شده‌اند، گرفتار بردگی فرهنگی یا اقتصادی یا نظامی گردیده‌اند باید برای گسستن زنجیرهای بردگی از دست و پای آنها بپا خیزد.

این یک وظیفه اسلامی است و حدیث شریف حضرت پیغمبر (ص) که فرمود:

مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.^{۳۰۷}

«هر کس صبح از جا برخیزد و اهمیّت به کارها و اوضاع مسلمانان ندهد مسلمان نیست، شامل این مورد هم می‌باشد.»

ولی رژیم رضاخان و فرزندش محمد رضا شاه یک رژیم دیکتاتوری و استبدادی بود که از مردم آزادی را سلب کرده بود.

مردم مسلمان ایران به رهبری علمای بزرگ اسلام سالیان دراز در راه مبارزه با استبداد رنجها کشیدند، خونها دادند و بلاها دیدند تا حکومت مشروطه را بوجود آوردند و قانون اساسی آن را تدوین کردند و در جای جای آن مسأله آزادی را گنجانیدند و برای آن قربانی بسیار با عظمتی مانند آیت الله شیخ فضل الله نوری را دادند که تا این مشروطه «مشروع» باشد یعنی بر اساس قوانین و ضوابط اسلامی باشد ولی خاندان پهلوی، مشروطیت را زیر پا گذاشتند و استبدادی بدتر از استبداد زمان قاجار بوجود آوردند و خود را حاکم مطلق این سرزمین اسلامی می‌دانستند، نفس‌ها را در سینه‌ها خفه کردند، مردم را به زنجیر اختناق کشیدند، نه یک نفر مجتهد طراز اول در مجلس شورابود و نه قوه مقننه

آزادی داشت و نه قوه قضائیه و نه مجریه، قلم‌های آزادی خواهان را شکسته و زبانها را بسته‌اند نه روزنامه‌ها آزادی دارند و نهو عاظ و خطبا می‌توانند حق را بگویند.

مردم ایران خاموش و مایوس و نگران در میان خون و اشک روزگار می‌گذرانیدند.

جمعی از آزادیخواهان و حق طلبان مانند مدرس‌ها، میرزا محمد کفائی خراسانی‌ها، سعیدی‌ها، غفاری‌ها، نواب صفوی‌ها، واحدی‌ها، امانی‌ها، طیب‌ها و حاجرضائی‌ها را به مسلخ دیکتاتوری کشیدند، یا با زهر کشتند و یا بجوخه اعدام سپردند.

گروه زیادی امثال آیت الله طالقانی، آیت الله دستغیب و آیت الله قمی به گوشه‌زندان‌های انفرادی برده شدند.

بنده در سال ۱۳۴۵ در قزل قلعه که زندانی بودم اطلاع حاصل کردم که در همان وقت در سلولهای انفرادی حجج اسلام، علی اصغر مروارید، علی قدوسی، علی حیدری نهاوندی، آذری قمی و ربّانی شیرازی نیز در قزل قلعه بسر می‌بردند.

عده‌ای را برای اینکه صدای فریاد آنها به گوش کسی نرسد به تبعیدگاههای دور دست تبعید کردند.

و بالاخره در اواخر دوره سلطنت محمد رضا خانی وضع طوری بود که علمای اسلام و طلاب محترم نوعاً وقتی صبح از خانه بیرون می‌رفتند امید اینکه ظهر یا شب به خانه برگردند را نداشتند و شب‌ها که به خانه می‌آمدند امید اینکه آنها را بگذارند که تا صبح در خانه‌هایشان بمانند را نداشتند.

۱۴- تقاضای زمان و دعای مردم مسلمان ایران

برای ظهور یک بت شکن

این بود وضع ایران از جهت مظالم و مفسد و فحشاء، این بود وضع ایران از لحاظ سلب آزادی و سلب حقوق، این بود وضع ایران از نظر حکومت استبداد و حکومت خفقان و اختناق، این بود وضع مملکت از جهت کشتن آزادیخواهان و حق طلبان، این بود وضع از لحاظ شکنجه و شکنجه گاهها و تبعید و تبعیدگاهها و زندان و زندانی‌ها این بود وضع از جهت کم رنگ شدن یا از بین رفتن ارزشهای و معیارهای اسلامی.

و در این وضع سراسر ایران ساکت و تاریک و خاموش و نگران بود و این مطلب نیز بر همگان معلوم بود که ریشه این جریانها، استکبار جهانی است و فعلاً سرنخ در دست ابر قدرت آمریکای جهانخوار است.

ولی در عین حال در اعماق دل مردم مسلمان این فکر بود که اگر باز هم شعله نوری و رشته امیدی باشد باید در حوزه‌های علمیّه باشد؛ زیرا در زمان غیبت حضرت ولی عصر (ع) چهره‌های رجال اصلاح و آزادیخواه و بت شکن از این حوزه‌های پر برکت که پایگاه علم و اسلام و ولایت است طلوع کرده است و لذا مردم مسلمان ایران که از نقشه‌های مزورانه و ترفندهای استکبار به ستوه آمده و خسته شده بودند می‌گفتند: زمان ما احتیاج به یک بت

شکن فریاد گر شجاع و قاطع دارد که بُت استعمار را نه تنها چند سنگر عقب‌براند بلکه آن را بشکند و از ایران اسلامی قلع و قمع کند، بُت شکنی که دارای فکر پیامبر گونه باشد و خون حیدر کرار در رگهای او بجوشد.

آنها که از نور امید، دلشان روشن شده بود دست به دعا بر می‌داشتند و از خداوند با حالت تضرع و استغاثه مسألت می‌کردند که برای شکستن این بت‌ها فردی را بر گزیند.

این بت‌های جاندار که گاهی با لقب فرعون و قیصری و کسرائی و گاهی با لقب شاهنشاهی و آریا مهری و زمانی با لقب ابر قدرتی، انسانها را به زنجیر بردگی می‌کشند و آزادیها و حقوق آنها را پایمال می‌سازند و منابع فکری و سیاسی و مخازن اقتصادی آنها را مورد دستبرد قرار می‌دهند از بت‌های فلزی و چوبی و سنگی بدتر و خطرناکتر می‌باشند.

و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ

و بالاخره لطف و عنایت حضرت حق شامل حال مردم مسلمان ایران شد و دعاها مستجاب گردید، یک بت شکن شجاع که یادگار ابراهیم خلیل (ع)، بت شکن کلد و آشور و وارث موسی بن عمران (ع) در هم شکننده فرعون و فرعونیان و از نسل حضرت رسول اکرم و علی (ع) بت شکنان سرزمین مکه بود، پیا خاست و بعنوان یک حماسه آفرین و مجاهد اسلامی مانند طوفانی سهمگین به صف استکبار جهانی که تقریباً مدت دو قرن دنیای اسلام را در چنگ خود داشت، هجوم برد و این صف قدرتمند را شکافت و در هم ریخت و در این جهاد مقدس‌نه تنها بت‌های منحوس ایران را واژگون کرد، بلکه شاه‌رگ حیاتی بت‌جهانخوار را نیز قطع کرد و پیروز و سر بلند از این صحنه بیرون آمد و نتیجه‌کارش یاد آورد «أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» گردید.

این بت شکن، فقیه بود، اما فقیه زمان شناس و موقع شناس، شجاعی بود که شجاعت را از حیدر کرار (ع) به ارث برده بود.

حکیم و فیلسوفی بود که در حکمت نظری شناخت کاملی در معرفت حقایق جهان هستی داشت و در حکمت عملی در سیاست مُدُن متبجّر بود، مرجعی بود که ملجاء همه مستضعفان جهان و محرومان روزگار بود.

عارف بود اما بر اساس عرفان قرآنی و حدیثی، مرزبان بود اما مرزبان دل‌های همه مسلمانان عالم نویسنده‌ای بود که مدادش از خون شهیدان بالاتر بود گوینده‌ای که فصاحت و بلاغتش یادآور

خطبه‌های فصیح و بلیغ **نهج البلاغه** امیر مومنان (ع) بود مدرس بود اما درسش فقهای مجاهد و فریادگر می‌پرورید.

رز مجوئی بود که صلابتش، صلابت مالک‌اشتر را تداعی می‌کرد، **آزادخواهی** بود که از خون همه آزاد مردان و آزاد اندیشان همه ملت‌ها در همه قرون و اعصار قطراتی در رگهای خویش بیادگار داشت.

ادیب و شاعر بود ولی شعرهایش شعور آفرین بود **فریاد گری** بود که هر یادش تجسم رنجهای همه ستم کشان روزگار بود.

او فقیه بزرگوار و مرجع عالی مقدار امام خمینی بود او رژیم سلطنتی ۲۵۰۰ ساله را در ایران ریشه کن کرد و بجای آن **حکومت اسلامی** تأسیس نمود. کاری که او انجام داد منتهای آرزوی علمای

بزرگ اسلام در قرون بود مسلماً **روزی** که **خواجه نصیر الدین** به‌مراه **هلاکوخان** به منظور کاستن از خشونت اخلاقی او به بغداد آمد و **روزی** که **طغرل بیک** لشکریانش در محله شیعه نشین **کرخ بغداد**، کتابخانه و منبر درس **شیخ طوسی** را آتش زدند و اهالی محله کرخ را قتل عام و اموالشان را غارت کردند و **روزی** که **علامه حلی** در مجلس **سلطان خدابنده** برای مناظره با علمای اهل تسنن شرکت کرد و **روزی** که **شیخ بهائی** به همراه **شاه عباس** از **اصفهان** تا به **مشهد** آمد و **روزی** که **شیخ جعفر کبیر** در **فنته وهابیت** و **اخبار بین** به **ایران** مسافرت کرد و **روزی** که **سید محمد مجاهد** بیست ماه بعنوان یک مرجع پیشاهنگ در پیشاپیش مردم مسلمان **ایران** با **روسیه** جنگید و **روزی** که **مدرس** با **رضاخان** درگیریها داشت و **روزی** که **عالم مجاهد حاج آقا حسین قمی** در برابر **رضاخان** در مسأله کشف حجاب بانوان قیام کرد و **روزی** که **شهید اول** و **شهید ثانی** در زیر شمشیر **جلاد** بودند و **روزی** که **عالم ربّانی حاج شیخ عبدالکریم حائری** برای حفظ **حوزه مقدسه قم** خون دل در برابر **جنایات رضاخان** می‌خورد و صبر می‌کرد همه و همه آرزوی **بدست آوردن قدرت** و **تأسیس حکومت**

اسلامی را داشتند ولی خداوند متعال این توفیق را به **امام خمینی** بواسطه شرايطی که در زمان او بوجود آمد به او عنایت کرد:

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

موقف امام خمینی (ره)

در تاریخ زندگی بعضی از پیامبران و امامان موقف خاصی بوجود آمده است که آن موقف برجستگی ای مانند **کوه دماوند** در میان کوهها و یا **درخشندگی** ای مانند **ستاره سهیل** در میان ستارگان با برجستگی چشمگیری جلوه می‌کند:

مانند موقف حضرت ابراهیم (ع) که او در برابر نمرود که «أَنَا أَحْيَىٰ وَ أُمِيتٌ»^{۳۰۸} می‌گفت و در برابر بت پرستان که با گفتن «وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا غَابِدِينَ»^{۳۰۹} در برابر چوبها خضوع می‌کردند با منطق «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ»^{۳۱۰} در برابر نمرود و با گفتن «تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ»^{۳۱۱} در مقابل بت پرستان قیام کرد و نمرود را نابود و بت پرستان را سرکوب کرد و بت‌ها را شکست و توحید الهی را حاکم و استوار کرد.

و یا موقف حضرت موسی (ع) در برابر فرعون که نعره «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ»^{۳۱۲} می‌گوید او از کنار دریاچه نیل به گوش عالمیان می‌رسید قیام نمود و فرعون و فرعونیان را در همان رود نیل غرق کرد و به اعتقاد به توحید الهی قدرت و به موحدان عزت بخشید.

و یا موقف حضرت محمد بن عبدالله^۸ که در برابر کل جهان و ابوسفیانها، ابولهبها، ابوجهلها و کسرای ایران، و قیصر روم با کلمه طیبه «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُتَقَلُّوا» انقلاب عظیمی را آغاز کرد و بت‌های بی جان و جاندار را شکست و اسلام را فاتح جهان و مسلمانان را سر بلندترین انسان‌ها کرد و «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» درباره او نازل گردید.

و یا موقف حضرت سید الشهداء (ع) که در مقابل یزید و یزیدیان که اسلام را ملعبه سیاستهای شیطانی خود قرار داده بودند نهضتی را آغاز و مکتب غلبه خون بر شمشیر را تأسیس و چهره حق را رنگین و درخشان کرد.

نهضت امام خمینی را نیز در همین راستا و دنباله آنها باید به حساب آورد او نیز با قیام خود استعمارگران و جبّاران روزگار را سرکوب و نقشه‌های شیطانی و استعماری آنها را نقش بر آب کرد و به اسلام حاکمیت و به اسلامگرایان قدرت و عظمت بخشید.

نامه مرجعی برای مرجعی:

۳۰۸. آیه ۲۵۸، سوره بقره؛ نقل گفتار نمرود است که می‌گفت من زنده می‌کنم و می‌میرانم.

۳۰۹. آیه ۵۳، سوره انبیاء.

۳۱۰. آیه ۲۵۸، سوره بقره؛ جواب حضرت ابراهیم ﷺ به نمرود است که خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد تو او را از مغرب بیاور.

۳۱۱. آیه ۵۷، سوره انبیاء.

۳۱۲. آیه ۲۴، سوره نازعات.

راه شما راه پیغمبران اولوالعزم است

این موضوع تنها کلام ما نیست بلکه عالمان روشن، و متفکران روشن بین نیز چنین می‌گویند، شما برای نمونه، کلام آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی را در طی نامه‌ای به محضر امام در موقعی که در ترکیه تبعید بود بنگرید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خوشا به سعادت آن سرزمین که حضرتعالی در آن تشریف دارید، قلوب همه مردم با ایمان متوجه شما است؛

فَإِنَّهُ تَعَالَى جَعَلَ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْكَ^{۳۱۳}

و همگی برای نصرت و تأیید شما که لسان ناطق همه مجامع روحانی و دینی هستید، و گفته شما کلام حق و حقیقت است دعا می‌نمایند.

راه شما که وارث انبیاء: هستید همان راه است که خدا برای پیغمبران اولوالعزم و ائمه هدی علیهم الصلاة والسلام معین فرموده.

برای جلوگیری از اعلاء کلمه توحید بعضی از پیشوایان چون حضرت ابراهیم (ع) را در آتش افکنده و حضرت یحیی (ع) را سر بریدند و جد شما حضرت موسی بن جعفر ۸ را سالهای متمادی به زندان بردند با همه احوال نتوانستند چراغ خدا را خاموش کنند.^{۳۱۴}

امام خمینی (ره) یکی از بت شکنان تاریخ

در نتیجه این قیام، کلمه توحید برتری یافت و کلمه شرک و کفر پست گردید و بت‌ها شکست و مجسمه‌ها بر زمین افتاد و امام خمینی بعنوان یکی از بت شکنان تاریخ بر فراز این قرن جای گرفت و حاج میرزا حبیب خراسانی گفت:

| | |
|-----------------------------|--|
| الا ای بت شکن فرزند آذر | که داری از خلیل الله نشانی |
| تو ابراهیم وقتی زانکه حق را | خلیلی باشد اندر هر زمانی |
| بنا کن کعبه جان را ز نو باز | چو بستی بت شکستن را میانی ^{۳۱۵} |

۳۱۳. اقتباس از آیه ۳۷ سوره ابراهیم، فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ.

۳۱۴. نهضت امام خمینی در ایران، ج ۱، ص ۷۵۰.

۳۱۵. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، ص ۲۹.

عمده‌ترین خصیصه رسالت انبیاء شکستن سنت‌های غلط حاکم بر تاریخ و ویران ساختن بتخانه‌ها و شکستن بت‌ها است «و يَضَعُ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^{۳۱۶}

برجسته‌ترین ضربه انقلاب همان بت شکنی بود که تبر توحید را نه تنها برفرق بت کوچک بلکه بر سر فرعون زمان آمریکا فرود آورد و همانطور که بت پرستان زمان حضرت ابراهیم (ع) دیدند بت‌های آنها شکسته و بر زمین ریخته شده است و بت پرستان عصر حضرت رسول الله (ص) یک روز نگریستند که بت‌های آنها خرد و متلاشی گردیده است ایرانیان نیز دیدند که در شهرها بت‌ها سرنگون و بر زمین افتاد:

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ای کز تو انقلاب سوی جاودان کشید | ای قرن‌ها حماسه و ای سال‌ها خروش |
| فریاد زندگی به تمام جهان کشید | ای مظهر حماسه اسلام، کز تو دین |
| یکباره ره به جُرگه پیغمبران کشید | کو تا تو را زمانه شناسد که کار تو |
| بیرون زخواب خویش چو سیل دمان کشید | ای بت شکن که شور تو این خلق خفته را |

شاید منظور از آن مردی که از قم - که حرم اهل بیت عصمت: است و حوزه علمی آن در راه حفظ دین و نشر معارف اسلامی بر حسب احادیث اهل بیت: دارای اهمیت خاصی است - بر اساس حق قیام می‌کند همین بزرگ مرد تاریخ است که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود:

رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمْ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ لَا تَزَلُهُمُ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُؤُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يَجْبُنُونَ وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.^{۳۱۷}

«مردی از اهل قم قیام می‌کند، مردم را به حق فرا می‌خواند، گروهی با او همراهی می‌کنند که چون قطعه‌های آهن می‌باشند. تندبادها آنان را تکان نمی‌دهد و از جنگ نمی‌ترسند و از چیزی ترس بدل راه نمی‌دهند و با توکل بر خداوند به پیش می‌تازند و همواره پیروزی نهائی از آن پرهیزگاران است و این علائم و اوصاف را تاریخ فقط از این بزرگ مرد بخاطر دارد.»

شجاعت و قاطعیت

۳۱۶. آیه ۱۵۷، سوره اعراف.

۳۱۷. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

امام خمینی معمار بزرگ انقلاب هیچ موقعیتی را در راه به ثمر رساندن انقلاب از دست نداد و از هیچ رنجی خم به ابرو نیاورد، مانند آهن آبدیده سختی‌ها بر استقامت او می‌افزود و مشقت‌ها او را در راه هدف مصمم‌تر می‌کرد.

پس از اینکه او را از قم به زندان بردند و از زندان به تبعیدگاه و از تبعیدگاه دوباره به فکر اینکه شاید راه ملائمت پیش بگیرد به قم برگردانند، دیدند مقاوم‌تر و مصمم‌تر شده است، او را به ترکیه تبعید کردند، پس از مدتی او را از ترکیه به عراق تبعید نمودند و از عراق نیز او را اخراج کردند به طرف کویت رفت راهش ندادند او گفت: از فرودگاه به فرودگاه می‌روم و سخن خود را می‌گویم.

الگوی او رفتار حضرت پیغمبر (ص) بود که می‌گفت: اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند از دعوت خود صرف نظر نمی‌کنم و از این راه بر نمی‌گردم^{۳۱۸} و رفتار حضرت امیر مومنان (ع) بود که می‌گفت:

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ وَاللَّهِ مَا أَطُورِبُهُ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ
نَجْمًا.^{۳۱۹}

«آیا شما پیشنهاد می‌کنید که من بوسیله بذل و بخشش از این بیت المال برای خودم کمکی و پشتیبانی فراهم کنم و به این وسیله از راه حق و عدالت در تقسیم بیت المال که

پیش گرفته‌ام برگردم قسم به خدا تا شب و روز در جریان است و تا ستاره‌ای در آسمان بدنبال ستاره‌ای حرکت می‌کند چنین کاری نخواهم کرد.»

او اینها را برای خود الگو قرار داده بود و لذا همیشه با قاطعیت سخن می‌گفت و با قاطعیت گام برمی‌داشت، او می‌گفت: و الله گناهکار است کسی که داد نزند و البته مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند.^{۳۲۰}

او راستی مصداق کامل بیان حضرت امیر مومنان (ع) است که فرمود:

لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ.^{۳۲۱}

«مرد حق کوه است که او را طوفانهای سهمگین در هم نمی‌شکند و گردبادها او را از جای نمی‌کند.»

۳۱۸. این عبارت در سیره‌های پیغمبر ﷺ مشهور است.

۳۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۳۲۰. نطق انقلابی مشهور علیه تصویب کاپیتولاسیون، ماه جمادی الثانی ۱۳۸۴.

۳۲۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۷.

در دفترهای سیاسی جنبش آمده است: آقای خمینی هرگز در برابر زور سر فرود نیاورد، هرگز از عظمت قدرت نظام نترسید، هرگز در برابر سلطان جابر کلام حق را قربانی نکرد و هرگز در گورستان خاموشیها و ترسها و محافظه‌کاریها و فرصت طلبیها و سازش کاریها و جاذبه‌های پول و قدرت سر تسلیم فرود نیاورد و هرگز نخواست گوشه زندان تهران و یا اتاق گلین نجف و گرمای طاقت فرسای آن دیار و نان و ماست و سفره خالی خود را با جاه و جلال و حشمت و وحشم کاخ نیاوران عوض کند.^{۳۲۲}

در گرما گرم مبارزه که از آسمان گلوله می‌بارید و از زمین خون‌می‌جوشید گاز اشک آور و صدای تانکها فضای ایران را از رعب و وحشت پر کرده بود همه جناحهای سیاسی و روشنفکران موضعگیری امام را «یکدنگی» می‌خواندند و خود نگران و نومید و متزلزل بودند و هیچکدام پیروزی را به صورتی که امام می‌خواست احتمال نمی‌دادند و رفتن شاه و سقوط رژیم سلطنتی را باور نمی‌کردند سیاست گام به گام را پیشنهاد می‌کردند ولی او قاطع‌تر از قبل با تأکید می‌گفت: شاه باید برود، شاه باید برود

و بالاخره هنگامی که از نوفل لوشاتو به تهران برگشته بود دولت حکومت نظامی، وقت حکومت نظامی را برای اینکه بتواند کودتا کند تمدید کرد ولی او ذره‌ای نگرانی بدل راه نداد و گفت: با کودتا مقابله خواهیم کرد توضیح اینکه:

در روز سه شنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ رژیم، بسر کردگی بختیار، با زمینه سازی قبلی به اندیشه عملی ساختن کودتا افتاد، رادیو نظامی دولت، ساعت ۲ بعد از ظهر شنبه اعلام کرد که بر مدت منع عبور و مرور افزوده شده است و امروز از ساعت ۲۱۴ تا فردا ساعت ۱۲ حکومت نظامی برقرار است، مردم پس از انتشار اعلامیه فرماندار نظامی، سخت نگران شدند و خیابانها را ترک می‌کردند و افراد برای خیرخواهی تا مبدا حادثه‌ای مانند ۱۷ شهریور پیش بیاید به مردم می‌گفتند: به خانه‌ها بروید و از خانه‌ها بیرون نیائید اما امام خمینی با قاطعیت همیشگی خود و با دلی همچون دل پیامبران، حکم انقلابی صادر کرد که: مردم اعلامیه فرماندار نظامی را هیچ انگارند، و به آن اعتنا نکنند و به خیابانها بریزند، همینکه امام گوش دادن به دستور فرماندار نظامی را تحریم کرد، مردم از همه جا و همه سوی به خیابانها و میدانها ریختند، شهر یکپارچه بدست مردم افتاد و نقشه رژیم عملی نشد و کار به پیروزی مردم منتهی گردید:

وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

اطلاعیه امام، نمایندگان کارتر

رئیس جمهور آمریکا را در هوا برگرداند

در رابطه با شجاعت و قاطعیت این فقیه ربّانی و مصلح مجاهد، مطالب بسیاری در دست است و ذکر آنها در جاذبیت و درخشندگی مطالب این کتاب نیز موثر است ولی چون فرصت بیش از این نیست با ذکر اطلاعیه‌ای به صلابت کلام و شجاعت و شهامت روحی و عزّت و اقتدار وی که اقتدار و عزّت اسلام است بهتر پی می‌بریم و به همین اکتفا می‌کنیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

از قرار اطلاع نمایندگان ویژه کارتر در راه ایران هستند و تصمیم دارند به قم آمده و با این جانب ملاقات نمایند؛ لذا لازم می‌دانم متذکر شوم دولت آمریکا که با نگهداری شاه اعلام مخالفت آشکار با ایران را نموده است و از طرف دیگر آن طور که گفته شده است سفارت آمریکا در ایران محلّ جاسوسی دشمنان ما علیه نهضت مقدّس اسلامی است لذا ملاقات با من به هیچ وجه برای نمایندگان ویژه ممکن نیست و علاوه بر این:

۱- اعضای شورای انقلاب اسلامی به هیچ وجه نباید با آنان ملاقات نمایند.

۲- هیچیک از مقامات مسوول حق ملاقات با آنان را ندارند.

۳- اگر چنانچه آمریکا، شاه مخلوع، این دشمن شماره یک ملت عزیز ما را به ایران تحویل دهد و دست از جاسوسی بر ضدّ نهضت ما بردارد راه مذاکره در موضوع بعضی از روابطی که به نفع ملت است باز می‌باشد.

۱۳۵۸،۸،۱۶ - روح الله الموسوی الخمینی^{۲۲۳}

که روح الله بخشد جان به پیکر

در طول غیبت حضرت ولی عصر (أرواحنا لثرابِ مقدّمه الفداء) تاریخ هرگز بیاد ندارد که یک مرجع عالم تشیع این اندازه عظمت و اقتدار داشته باشد و مذهب تشیع که همان اسلام ناب و اصیل است در سطح جهان این اندازه شکوه و عظمت پیدا کند.

وَاللّٰهُ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ الْمُؤْمِنِينَ. ۳۲۴ صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

سخن را می‌فزاید شوکت وفر

ثنایت ای مهین فرزانه رهبر

۳۲۳. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۵۸.

۳۲۴. آیه ۸، سوره منافقون.

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| شود از پرتوش رخشنده دفتر | چو آید بر زبانِ خامه نامت |
| که روح الله بخشد جان به پیکر | به میهن رأی والای تو جان داد |
| شهامت از نگاهت می‌کشد پر | شجاعت در بیانت می‌زند موج |
| که کردی مُلکِ دلها را مسخّر | تو را زبید سریر پیشوائی |
| نشان از فکرت و خوی پیمبر | زعامت را توئی در خور که داری |
| فضیلت را توئی شایسته مظهر | کرامت را توئی والا نمونه |
| طنین افکنده درگیتی سراسر | ندای روشن سازنده تو |
| ز بیم آشفته شد طاغوتِ خودسر | ز فریادی که از نای تو برخاست |
| که جوشد در رگ تو خون حیدر | از آن باپور بوسفیان کنی جنگ |
| شدی تبعید اگر مانند بوذر | ز دیده رفتی و در دل نشستی |
| بپرس این باغ را آمد چه برسر | از این گلشن نسیم آسا چو رفتی |
| که داد از جور این شاه ستمگر | تو را هر ذره این پاسخ بگوید |
| ز بیدادِ سمومِ جور پرپر | بسا گله‌ها ز گلزار وطن شد |
| ستم می‌خیزد از «عدل مظفر» | در و دیوار مجلس فاش گوید |

ویژگی این انقلاب این است که صددرصد دینی است

ویژگی انقلاب اسلامی ایران که با دست توانای این پرچمدار بزرگ، امام خمینی تحقّق یافت «اصالت و استقلال» آن است به این معنا که صددرصد دینی است، و علت پیشرفت مبارزاتی که در راه تحقق آن صورت گرفت همه و همه به «دین» بر می‌گردد.

هیچکس فکر نمی‌کرد که بتوان یک باره با دشمن در جبهه داخلی و خارجی جنگید و کسی گمان نداشت که ملّتی با دست خالی بتواند در برابر جهانخواران بایستد و در هدف خویش پیروز شود و کسی احتمال نمی‌داد که یک روحانی سالخورده بدون اتّکاء به یک قدرت بتواند یک نظام را واژگون کند نظامی که پشتوانه‌ای مانند آمریکای ابر قدرت دارد.

اما یک‌دفعه دیدند این روحانی سالخورده به همه ابر قدرتها می‌تازد و در برابر همه قدرتهای آن روز آمریکا، انگلیس و شوروی ایستاده است و می‌گوید:

آمریکا از شوروی بدتر و شوروی از آمریکا بدتر و انگلیس از هر دو بدتر.

حتی برخی می‌گفتند:

امام خمینی تند می‌روند، محلّ اتّکائی لازم است، دشمن قوی است، باید با سیاست عمل کرد، نباید همه را با خود بد کرد، باید برای رسیدن به هدف، مراحلی قائل بود، باید گام به گام پیشرفت.

ولی این رهبر انقلاب در زمان واحد جهاد خود را هم با استعمار خارجی وهم با استبداد داخلی آغاز کرد و با صراحت و قاطعیت فریاد زد که:

شاه باید برود و همه چیز باید دگرگون شود و باید سلطنت بر آفتد، در اسلام سلطنت نیست، و دست بیگانگان باید کوتاه شود، باید ملت‌مسلمان ایران آزادی خود را بدست بیاورند و احکام اسلام باید عملی شود.

راز و رمز قدرت و عظمت این نهضت همین بود که این نهضت، نهضت دینی است و طراح نهضت پرورده مکتب دین و در رده وارثان انبیاء: است و لذا ابراهیم‌وار که با نمرودیان گفت:

تَاللّٰهِ لَاكَيْدَنَّ اَصْنَامَكُمْ^{۳۲۵}

با قاطعیت حرف می‌زند و علی‌وار که در سه جبهه ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید در چند جبهه می‌جنگد و راه او راه پیامبران و بدّریان و عاشوراییان است.

تصریح مکرر امام و تاکید او که این نهضت اسلامی است

او بارها تصریح کرد که این نهضت، نهضت اسلامی است تا تفاوت ریشه‌ای میان این نهضت و قیامهای دیگر برای همگان معلوم باشد.

در پاریس به محمد حسنین هیکل گفت:

«نهضت فعلی ایران نمونه نهضتی است که در صدر اسلام به وقوع پیوست، در فاصله کوتاهی نهضت ما تأثیر بزرگی برای مدت طولانی به جا خواهد گذاشت.»^{۳۲۶}

۳۲۵. آیه ۵۷، سوره انبیاء.

۳۲۶. کیهان، چهارشنبه، ۵۷، ۱۲، ۲ از سخنان امام به محمد حسنین هیکل در پاریس.

و باز در یکی از سخنرانیهای قم تأکید کرد: این قیامی که از ۱۵ خرداد شروع شد و تا کنون باقی است و امید است باقی باشد تا همه اهداف اسلام‌جامه عمل بپوشد، قیام اسلامی است، قیام ایمانی است، پیرو هیچ قیامی نیست.

این شعار باید محفوظ باشد که این قیام، قیام مَلّی نیست، این قیام قرآنی است این قیام، قیام اسلامی است، یک مَلّت ضعیفی که هیچ نداشت در مقابل ابرقدرتها و در مقابل این قدرت شیطانی که همه چیز داشتند و تا دندان مسلّح بودند به قوه مَلّیت نمی‌تواند غلبه کند، مَلّتی که غلبه کرد برای اینکه شهادت‌آرزوی او بود، بعضی از جوانها از من شهادت را طلب می‌کردند و مرا قسم می‌دادند که دعا کن شهید بشویم، زنهایی که جوانهای خودشان را دادند افتخار بر این کردند که شهید دادیم و آنکه یک نفر از او باقی مانده بود باز می‌گفت:

«این را هم اهدا می‌کنم.»

این قدرت مَلّیت نیست این قدرت ایمان است این قدرت اسلام است، غلط نکنید، اشتباه نکنید، این اسلام است که غلبه کرد، بر ابرقدرتها، این اسلام است که فرزندان او به شهادت راغب هستند، این قوه ایمان است که مردم را در سرتاسر ایران بسیج کرد این دست غیبی الاهی بود که مردم ایران را سرتاسر از بچه دبستانی تا پیر مرد بیمارستانی با هم هم صدا کرد هیچ جبهه‌ای نمی‌تواند این کار را بکند هیچ بشری قادر نیست که هم چه بسیجی بکند، هیچ مَلّتی نمی‌تواند اینطور بسیج بشود.

قدرت ایمان، قوه اسلام، قدرت معنوی مَلّت این پیروزی را به ما ارزانی داشت، ما منت از خدای تبارک و تعالی می‌کشیم، ما منت از ولی عصر (ع) می‌کشیم که پشتیبانی از ما فرمودند، نباید ابهامی در قضایا باشد اگر چنانچه ابهامی در قضایا باشد یا بخواهند منحرف کنند این نهضت اسلامی ما را، منتهی به شکست خواهد شد، خیانت به مَلّت است، خیانت به اسلام است^{۳۲۷}

این همه تاکید از طرف رهبر این قیام - چنانکه ملاحظه کردید - برای این است که راز و رمز پیشرفت این قیام و همچنین هدف از آن برای همه جهانیان روشن شود.

رهبر این قیام همیشه با شور و اخلاص عمیق سخن از دل می‌گفت و برای خدا حرکت کرد و همیشه به یاد خدا بود و همواره از خداوند کمک می‌خواست و می‌گفت:

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.^{۳۲۸}

۳۲۷. اطلاعات، «کیهان» ۱۹، ۱۲، ۵۷.

۳۲۸. آیه ۱۲۶، سوره آل عمران.

و چون هرگز «منم، منم» نگفت، سخنانش تأثیر فراوانی داشت، و از دمی مسیحائی برخوردار بود، از دل بر می‌خواست و بر دل می‌نشست، و راز و رمز اینکه او توانست با دو سطر عبارت و دو جمله کلام میلیونها جمعیت را به حرکت در بیاورد و طنین صدای او در تمام جهان منعکس شود همین بود و همین.

سخن گر خیزد از اعماق جانی به فریاد آورد جانِ جهانی

چو شرح عشق گوید بیقاراری برد آرامش از هر بُرد باری

سخن کز دل برآید آتش است آن که می‌سوزد ترا تا پرده جان

چو آید نغمه دل، دل بجوید نشیند بر دل و از دل بگوید

برو بشنو کلام پاک جانی که سازی جان خود زان دم جهانی

بالاخره کلام برخاسته از ایمان و اخلاص امام خمینی دلها را زنده کرد و نیروها را به حرکت در آورد و آن قدر قدرت بخشید که علاوه بر پیروزی انقلاب، مدت ۸ سال مردم مسلمان ایران در جبهه‌های حق علیه باطلی که تمام ابرقدرتها به آن کمک می‌کردند جهاد کردند و پیروز شدند و این مقاومت و شهادت طلبی و بمب بستن به کمر از یک بچه ۱۴ ساله و رفتن زیر تانک دشمن همه از برکت اسلام بود.

شگرفترین بُعد انقلاب در وجود امام خمینی است

و در یک کلمه دین حیات بخش اسلام و رهبری داهیانیه و پیامبر گونه امام خمینی این دگرگونی شگرف را بوجود آورد که در کتاب انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی می‌گوید:

«شگرفترین بُعد انقلاب ایران را در وجود امام خمینی باید جست؛ چون اوست که توانست پادشاه ایران را پس از دو هزار و پانصد سال سلطنت از تخت بزیر آورد، اگر امام خمینی دولتمداری توانا و سیاست پیشه‌ای چیره دست و سرداری قوی پنجه و یا انقلابی آتشین و حرفه‌ای بود جای شگفتی نبود، شگفتی در آن است که یک روحانی کهن سال عبا بر دوش و نعلین به پا پانزده سال تمام از تبعیدگاه خود با حربه کلام، با مقتدرترین حکومت استبدادی بخشی بزرگ از جهان در افتاد و آنقدر آن دم گرم از دل بر آمده را در قلبهای سرد و نومید دمید و دمید تا یک حکومت طاغوتی تمام عیار را سرنگون ساخت بی آنکه خود حضور داشته‌باشد.»^{۳۲۹}

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست

و چون برای مردم تیز هوش و متعهد و مسلمان ایران این مطلب مسلم شد که این نایب امام عصر (ع) دردی جز غم خطر از بین رفتن اسلام و ارزشهای اسلامی در سایه حکومت طاغوتی ایران و هدفی نیز جز احیای اسلام و اصالت‌های اسلامی ندارد و قیام او فقط برای خدا است لذا همگی به سخنان و اعلامیه‌ها و راهنمایی‌های او گوش دل سپردند و از اعماق جان به اطاعت و رهبری او تن در دادند و او با اینکه در تبعید بود و در غربت و دور از وطن بسر می‌برد ولی همه جا در شهر و روستا، در دبستان و دبیرستان، در دانشگاهها و ادارات، در کارخانه‌های نفت و مزارع و کارگاهها سخن از امام و کلام امام بود نام او بر همه زبانها و محبت عمیق او در همه دلها و همه می‌گفتند:

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| ای ز وطن دور ای امام خمینی | ای تو علی را یگانه پور همانند |
| جوهر اسلام در تو کرد تجلی | بعد گذشت هزار و سیصدی و آند |
| گر تو نباشی مباد فکرت مجموع | گر تو نباشی مباد خاطر خرسند |
| جز تو شریعتمدار نیست در اسلام | جز تو ز بیت النبی نمانده پساوند |
| خواست چو اهریمن پلید وطن را | یکسره سودا کند به غیر به ترفند |
| خواست چو با دست مستشار نظامی | ریشه اسلام را ز خاک وطن کند |
| داد چو بیگانه را جواز خیانت | خواست چو این ملک را ز ننگ بیاکند |
| همت پاکت نداد رخصت خواری | نعره زدی کاین بساط تا کی و تا چند؟ |
| آتش خشم وطن زنای تو افروخت | بانگ تو برخاست چون غریو دماوند |
| نعره زدی بر عراق و مشهد و شیراز | وای زدی بر حجاز و مصر و سمرقند |
| نعره به دنیا زدی، به مردم آزاد | از دل این مردم ستمکش دربند |
| کز بد ضحاک، جان مردم ایران | هست چو بر آتش گداخته، اسپند |
| خلق بر آشفست همچو سینه عثمان | مشت بر افراشت همچو قلّه الوند |
| چشم تو روشن که در سراسر ایران | فکر تو این تخم انقلاب پراکند |

هنگامی که امام خمینی در نوفل لوشاتوی فرانسه بودند و من هم برای ملاقات و درک محضر پر برکتشان چند روزی در آنجا بودم کسانی که از ایران به دیدنشان می‌آمدند متذکر می‌شدند که شما

برای دیدن من آمدید و مرا هم دیدید هر چه زودتر به ایران برگردید و به کارتان ادامه بدهید پس از بیرون رفتن شاه ما با مشکلات زیادی روبرو خواهیم بود باید مشکلات را حل کرد و کشور را آباد و احکام اسلام را عملی کرد و در همان موقع روزنامه‌های ایران نوشتند:

امروز دو دست لباس آیت الله خمینی و دو نعلین ایشان و غذای ساده‌ای که از یک کف دست نان و کمی ماست و سیب زمینی و چند عدد خرما در شبانه‌روز تجاوز نمی‌کند بنیاد یک دیکتاتوری بیست و پنج ساله را در هم فرو می‌ریزد.

وقتی تلویزیون فرانسه زندگی ایشان را برای مردم نشان می‌دهد مسیحیت و بخصوص آئین کاتولیک که در بار پاپ تشریفات مجلل آن را معرفی می‌کند تکان می‌خورد و تشییع اسلامی و حرکت پوینده آن مطرح می‌شود.^{۳۳۰}

در موقعی که بنده در تبعیدگاه خلخال بسر می‌بردم و در شهرهای ایران یکی پس از دیگری قیام و تظاهرات علیه حکومت محمدرضا خان انجام می‌گرفت و ایران اسلامی یکپارچه شورش و نهضت بود این اشعار را که بیانگر اوضاع ایران در آن روز است در آن تبعیدگاه سروده‌ام و قبل از پیروزی انقلاب که از تبعیدگاه به قم برگشتم از قم به فرانسه به نوفل لوشاتو برای ملاقات امام ۱ رفتم این اشعار را بعنوان گزارش اوضاع ایران در محضر معظم له قرائت نمودم.

هدف نزدیک می‌گردد

| | |
|---------------------|----------------------|
| صدای انزجار آید | زهر سو انفجار آید |
| هدف نزدیک می‌گردد | خزان رفت و بهار آید |
| طنین لعنت و نفرت | تنور خشم این ملت |
| هدف نزدیک می‌گردد | گرفته اوج و هم وسعت |
| کند ملت قیام آخر | نماند این نظام آخر |
| هدف نزدیک می‌گردد | بگیرد انتقام آخر |
| کند تا شاه را بنیان | ز «قم» آغاز شد طوفان |
| هدف نزدیک می‌گردد | شود آسوده تا ایران |
| بُود هر زخم را مرهم | شعار مسجد اعظم |
| هدف نزدیک می‌گردد | زند کاخ ستم برهم |

| | |
|-------------------------|----------------------|
| روان شد جوی خون در «قم» | بنا حق کشته شد مردم |
| ولی خونها نگردد گم | هدف نزدیک می‌گردد |
| خیابان اَرَم پر خون | صفائیه شده جیحون |
| تمام چهره‌ها گلگون | هدف نزدیک می‌گردد |
| همه کشور تلاطم شد | به پشتیبانی از قم شد |
| به فکر یک تهاجم شد | هدف نزدیک می‌گردد |
| دلاور مردم «تبریز» | بسوزاندند «رستاخیز» |
| که هان ای زاده چنگیز | هدف نزدیک می‌گردد |
| قیامشان قیام حق | پیامشان پیام حق |
| شعارشان بنام حق | هدف نزدیک می‌گردد |
| همه با مشت پر قدرت | همه با قلب پر جرئت |
| کشیده نعره با صولت | هدف نزدیک می‌گردد |
| که مرگ سرخ می‌خواهیم | عموماً دشمن شاهیم |
| همه از وضع آگاهیم | هدف نزدیک می‌گردد |
| قیام «یزد» خونین بود | برای یاری دین بود |
| بسی شایان تحسین بود | هدف نزدیک می‌گردد |
| ز «جَهْرُم» نعره جانانه | که هان ای ابن مرجانه |
| شدی سیر از ستم یا نه؟ | هدف نزدیک می‌گردد |
| مجاهد مردم «قزوین» | همه با مشت پولادین |
| قیامشان برای دین | هدف نزدیک می‌گردد |
| منور مردم «تهران» | زغیظ و خشم چون شیران |
| ببسته حجره و دگان | هدف نزدیک می‌گردد |
| ز غیظ و قهر روز و شب | شعار مرگ‌زا بر لب |
| تو گوئی کرده «تهران» تب | هدف نزدیک می‌گردد |
| چه روشن مردم «اهواز» | همه دانا و اهل راز |

| | |
|------------------------|--------------------------|
| هدف نزدیک می‌گردد | عقاب آساکند پرواز |
| بَسانِ لَشْکَرِ تازی | قوی مردانِ «شیرازی» |
| هدف نزدیک می‌گردد | گذشت آن خیمه شب بازی |
| بپا کرده عَجَبِ طوفان | طنین غیظ «اصفاهان» |
| هدف نزدیک می‌گردد | کند کاخ ستم ویران |
| که ما ضحاک را کشتیم | دِرَفَشِ کَویان بستیم |
| هدف نزدیک می‌گردد | تو هم باید شوی تسلیم |
| که با تاکتیک بس صائب | قیام «کازرون» جالب |
| هدف نزدیک می‌گردد | شده بر دشمنان غالب |
| همه با قلبِ خشم آگین | یَلانِ «اردبیلی» بین |
| هدف نزدیک می‌گردد | زَنَدِ نعره که‌ای پر کین |
| زده بر قلبِ شه نشتر | چه جالب نهضت «شوشتر» |
| هدف نزدیک می‌گردد | بامید دل خوشتر |
| خروشان همچو شیر نر | به خلق «بهبهان» بنگر |
| هدف نزدیک می‌گردد | زده بر قلبِ شه اخگر |
| بماند جاودان در دهر | قیام شهر «خرمشهر» |
| هدف نزدیک می‌گردد | همه جوشان زغیظ و قهر |
| فتاده لرزه بر ارکان | زِ موجِ خشمِ «آبادان» |
| هدف نزدیک می‌گردد | که هان ای دشمنِ ایران |
| که هان ای گرگ خون آشام | صدا بر خاست از «ایلام» |
| هدف نزدیک می‌گردد | مزن دیگر دم از اسلام |
| رسید از ماهیان تا ماه | نهیَبِ خشمِ «کرمانشاه» |
| هدف نزدیک می‌گردد | که هان ای ظالم گمراه |
| بروز رزم جوشانست | «همدان» جای شیرانست |
| هدف نزدیک می‌گردد | ز خشم خود خروشان است |

| | |
|-----------------------|-------------------------|
| شعارش آیت ایمان | چه جالب نهضت «کرمان» |
| هدف نزدیک می‌گردد | همی خون جوشد از چشمان |
| شعار مرگ زا گوینان | خروشان مردم «گرگان» |
| هدف نزدیک می‌گردد | بقصد رزم پاکوبان |
| بپا کردند طوفانی | سلحشوران «زَنجانی» |
| هدف نزدیک می‌گردد | که هان ای ظالم و جانی |
| همه با فکر و با تدبیر | «نهادندی» بسان شیر |
| هدف نزدیک می‌گردد | شده با دشمنان درگیر |
| چو شیران در خروش آمد | «رضائیه» بجوش آمد |
| هدف نزدیک می‌گردد | شعار حق بگوش آمد |
| بسی دیده ستم بی حد | قوی دل مردم «مشهد» |
| هدف نزدیک می‌گردد | زغیظ و خشم می‌جوشد |
| برای بذل جان حاضر | که ما بودیم با نادر |
| هدف نزدیک می‌گردد | بدان ای «نوکر کارتر» |
| که کرد سفیانیان نابود | ابو مسلم هم از ما بود |
| هدف نزدیک می‌گردد | تو هم گردیده‌ای مطرود |
| برای یاری قرآن | ز غیظ و خشم «رفسنجان» |
| هدف نزدیک می‌گردد | عیان شد جنبش و طوفان |
| که تا شه را کند معزول | قیام و کوشش «دزفول» |
| هدف نزدیک می‌گردد | بود سرمشق هر مسوول |
| بهردم فکر نخجیر است | «لُرستان» بیشه شیر است |
| هدف نزدیک می‌گردد | حلیفِ رزم و شمشیر است |
| بدل خشم و بکف شمشیر | خروشان خلقِ «بهمنشیر» |
| هدف نزدیک می‌گردد | که هان ای عنصر تزویر |
| کند طاغوت را نابود | «خمین» آن شهرِ خشم آلود |

| | |
|-----------------------|--------------------------|
| هدف نزدیک می‌گردد | ز کاخ شه برآرد دود |
| قیام توأمان با خون | قیام خلق «تُنْكَابُنْ» |
| هدف نزدیک می‌گردد | نموده شاه را مجنون |
| شده از خشم خود جوشان | چو دارالمومنین «کاشان» |
| هدف نزدیک می‌گردد | بزد نعره که‌ای شیطان |
| که می‌جوشد بسانِ مِلْ | شگفت از نهضت «آمل» |
| هدف نزدیک می‌گردد | فکنده لرزه و غُلْغُلْ |
| برای قتل دژخیمان | رجال رزم «تویسرکان» |
| هدف نزدیک می‌گردد | کشیده خنجر برآن |
| بدست هر یکی آجُرْ | مجاهد مردم «سُنْقُرْ» |
| هدف نزدیک می‌گردد | ز غیظ و خشم دلها پر |
| شد از قید ستم آزاد | «نجف‌آباد» شد آباد |
| هدف نزدیک می‌گردد | در این ره کشته‌ها بس داد |
| بسر دارد هوای جنگ | «ورامینی» بدستش سنگ |
| هدف نزدیک می‌گردد | رهاند خویش را از ننگ |
| ز دشمن خون کند جاری | قیام «بابل و ساری» |
| هدف نزدیک می‌گردد | کُشد طاغوت جبّاری |
| همه با نور آگاهی | جوانان «بم و شاهی» |
| هدف نزدیک می‌گردد | برای محو گمراهی |
| در آینده نه چندان دور | چنان گردیده شه منفور |
| هدف نزدیک می‌گردد | شود راهی بسوی گور |
| چو اقیانوس شد جوشان | غَیور آن خلق «کردستان» |
| هدف نزدیک می‌گردد | که هان ای دشمن انسان |

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| نشان تیرِ صیّادم | اسیر دست جلاّدم |
| هدف نزدیک می‌گردد | ولی از کار خود شادم |
| کند دشمن چه تهدیدم | غریب شهر تبعیدم |
| هدف نزدیک می‌گردد | ولیکن هست امّیدم |
| مکن باور که بد عالم | غریب شهر خلخالم |
| هدف نزدیک می‌گردد | ز کار خویش خوشحالم |
| تمام مشکل آسان شد | به من آتش گلستان شد |
| هدف نزدیک می‌گردد | دل دشمن پریشان شد |
| نبرد خصم شد لازم | جهاد ما بود دائم |
| هدف نزدیک می‌گردد | خمینی می‌شود حاکم |
| ره مردان حقّ بین است | ره ما راه خونین است |
| هدف نزدیک می‌گردد | ره عشق و ره دین است |
| که پیمودن نه آسان است | ره سالار مردان است |
| هدف نزدیک می‌گردد | متاعش دادن جان است |
| ره میثمّ تمّار است | ره احرار و ابرار است |
| هدف نزدیک می‌گردد | ره خون و ره دار است |
| ره عشّاقِ جانان است | ره پاکان و نیکان است |
| هدف نزدیک می‌گردد | ره و رسم شهیدان است |
| ره عابِس ره اشتر | ره حُجر و ره بوذر |
| هدف نزدیک می‌گردد | ره دعبِل ره قنبر |
| بیابد عمر جاویدان | در این ره هر که شد قربان |
| هدف نزدیک می‌گردد | بهشتش می‌دهد یزدان |
| نه کسب مال و نه جاه است | در این ره مقصد الله است |
| هدف نزدیک می‌گردد | هدف نابودی شاه است |
| فتاده بی تن و پیکر | در این ره صد هزاران سر |

| | |
|---------------------|------------------------|
| هدف نزدیک می‌گردد | ولی تو باش کوشاتر |
| به جنت رهنمون آید | از این ره بوی خون آید |
| هدف نزدیک می‌گردد | ولی دشمن زبون آید |
| ز جان و مال بگذشتن | ز قید و بند بگسستن |
| هدف نزدیک می‌گردد | ز خونِ نابِ رو شستن |
| چه درس جاودان دادند | شهیدانی که جان دادند |
| هدف نزدیک می‌گردد | بما توش و توان دادند |
| که صدها آفرین بر او | پیام من به دانشجو |
| هدف نزدیک می‌گردد | توئی حق جو توئی حقگو |
| حماسه آفرین بودی | تو رهبر را معین بودی |
| هدف نزدیک می‌گردد | به هر رازی امین بودی |
| بعهد خود وفا کردی | تو جان خود فدا کردی |
| هدف نزدیک می‌گردد | تو با رهبر صفا کردی |
| درخت پر ثمر گشتی | تو رهبر را سپر گشتی |
| هدف نزدیک می‌گردد | تو ما را بال و پر گشتی |
| نمانده طاقت و تابی | تو ای ارتش مگر خوابی |
| هدف نزدیک می‌گردد | اگر ما را تو دریابی |
| بخود مپسند این ذلت | تو هم آخر بکن همت |
| هدف نزدیک می‌گردد | کجا تصمیم و آن غیرت |
| چنین ذلت چرا خواهی | مگر تو برده شاهی |
| هدف نزدیک می‌گردد | تو خود از وضع آگاهی |
| چرا اینقدر سفاکی | پیام من به ساواکی |
| هدف نزدیک می‌گردد | مگر آخر تو ضحاکی |
| بترس از انتقام ما | بیا بشنو پیام ما |
| هدف نزدیک می‌گردد | رسد آخر قیام ما |

| | |
|------------------------|---------------------|
| شدهی پیش همه منفور | برای حفظ یک مزدور |
| هدف نزدیک می‌گردد | مگو مأمورم و معذور |
| که باشد دین در آن داور | هَدَف تأسیس یک کشور |
| هدف نزدیک می‌گردد | بود آزادی پرور |
| سپس آزاد بنشینیم | رژیم نحس برچینیم |
| هدف نزدیک می‌گردد | حکم از شرع بگزینیم |

بازشناسی اسلام از برکت انقلاب

در پیامهائی که همه سیاستمداران و انقلابیون جهان برای امام خمینی فرستادند، موضعگیری و قیام او را که باعث تغییر نگرش‌ها نسبت به «اسلام» گردید مورد تمجید و تحسین قرار دادند و اقدام و قیام آن بزرگ مرد اسلامی تاریخ را بعنوان یک اسوه برای رهائی از دیکتاتوری طاغوت‌های جهان تلقی کردند برای نمونه به قسمتی از پیام فیدل کاسترو توجه کنید:

باشد که روزی به پایمردی امام خمینی و با کمک همه مردم مسلمان و ستم دیده ایران رژیمهای دیکتاتوری و طاغوتی سراسر جهان واژگون، و مذهب ما جهانی و تاریخ بین المللی با ظهور مسیح قرن بیستم صفحات تازه‌ای در پهنه گیتی بگشاید و عصر تازه‌ای پیدا شود و این ممکن نیست مگر با فداکاری و از خود گذشتگی یکپارچه مردم مسلمان شرق همچنانکه این روزها پشت بزرگترین کشورها و امپراطوریهای جهان به لرزه در آمده است.^{۳۳۱}

در کتاب تفسیر آفتاب می‌گوید:

این انقلاب باعث بازشناسی اسلام در همه جای عالم شد و تأثیر عمیق برای رهائی خلقهای محروم بر جای گذاشت در همه اقطار عالم آثار آن ظاهر شد از برکت این انقلاب مسلمانان شوروی نیز به آزادیهای بیشتری رسیدند و در آن کشور به مذهب امکانات بیشتری دادند در چین نیز فعالیت‌های مذهبی آزاد گشت و حتی کلیسا دوباره باز شد.^{۳۳۲}

در اینجا برای نمونه نامه امام خمینی به گورباچف را نیز می‌توانیم مورد مطالعه قرار بدهیم.

۳۳۱. مرد امروز، شنبه ۱۲، ۱۲، ۵۷.

۳۳۲. تفسیر آفتاب، ص ۴۲۸ - ۴۲۹.

پیام مهم و تاریخی حضرت امام خمینی (ره)
به آقای گورباچف صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای گورباچف صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی با امید خوشبختی و سعادت برای شما و ملت شوروی.

از آن جا که پس از روی کار آمدن شما چنین احساس می شود که جناب عالی در تحلیل حوادث سیاسی جهان خصوصاً در رابطه با مسائل شوروی در دور جدیدی از بازنگری و تحول و برخورد قرار گرفته‌اید و جسارت و گستاخی شما در برخورد با واقعیات جهان چه بسا منشأ تحولات و موجب به هم خوردن معادلات فعلی حاکم بر جهان گردد، لازم دیدم نکاتی را یادآور شوم، هر چند ممکن است حیطه تفکر و تصمیمات جدید شما تنها روشی برای حل معضلات حزبی و در کنار آن حل پاره‌ای از مشکلات مردمتان باشد، ولی به همین اندازه هم شهادت تجدید نظر در مورد مکتبی که سالیان سال فرزندان انقلابی جهان را در حصارهای آهنین زندانی نموده بود، قابل ستایش است. و اگر به فراتر از این مقدار فکر می‌کنید. اولین مسأله‌ای که مطمئناً باعث موفقیت شما خواهد شد، اینست که در سیاست اسلاف خود دایر بر خدا زدایی و دین زدایی از جامعه که تحقیقاً بزرگترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدید نظر نمایید و بدانید که برخورد واقعی با قضایای جهان جز از این طریق میسر نیست.

البته ممکن است از شیوه‌های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنماید، ولی حقیقت جای دیگری است. شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره‌های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب حل

کنید نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده‌اید که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند. چرا که امروز اگر **مارکسیسم** در روش‌های اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل البته به شکل دیگر و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است.

جناب آقای گورباچف!

باید به حقیقت رو آورد؛ مشکل اصلی کشور شما مسأله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما **عدم اعتقاد واقعی به خدا است**، همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید، مشکل اصلی شما **مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است**.

جناب آقای گورباچف!

برای همه روشن است که از این پس **کمونیسم** را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که **مارکسیسم** جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست، چرا که مکتبی است مادی و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد.

حضرت آقای گورباچف!

ممکن است شما اثباتاً در بعضی جهات به **مارکسیسم** پشت نکرده باشید و از این پس هم در مصاحبه‌ها، اعتقاد کامل خودتان را به آن ابراز کنید، ولی خود می‌دانید که ثبوتاً این گونه نیست. رهبر چین اولین ضربه را به **کمونیسم** زد و شما دومین و علی‌الظاهر آخرین ضربه را بر پیکر آن نواختید. امروز دیگر چیزی به نام **کمونیسم** در جهان نداریم، ولی از شما جداً می‌خواهم که در شکستن دیوارهای خیالات **مارکسیسم**، گرفتار زندان غرب و **شیطان بزرگ** نشوید. امیدوارم افتخار واقعی این مطلب را پیدا کنید که آخرین لایه‌های پوسیده هفتاد سال کژری جهان **کمونیسم** را از چهره تاریخ و کشور خود بزداؤید. امروز دیگر دولت‌های همسو با شما که دلشان برای وطن و مردمشان می‌طپد، هرگز حاضر نخواهند شد بیش از این منابع زیرزمینی و رو زمینی کشورشان را برای اثبات موفقیت **کمونیسم** - که صدای شکستن استخوان‌هایش هم به گوش فرزندان‌شان رسیده است - مصرف کنند.

آقای گورباچف!

وقتی از گلدسته‌های مساجد بعضی از جمهوری‌های شما پس از هفتاد سال **بانگ الله اکبر** و شهادت به رسالت **حضرت ختمی مرتبت (ع)** به گوش رسید، تمامی طرفداران **اسلام ناب محمدی (ص)** را از شوق به گریه انداخت، لذا لازم دانستم این موضوع را به شما گوشزد کنم که بار دیگر به دو جهان **بینی مادی و الهی** بیاندیشید. مادیون معیار شناخت در جهان بینی خویش را «**حس**» دانسته و چیزی را که محسوس نباشد، از قلمرو علم بیرون می‌دانند و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد، موجود نمی‌دانند. قهراً جهان غیب مانند وجود **خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت** را

یکسره افسانه‌می‌دانند. در حالی که معیار شناخت در جهان بینی الهی اعم از «حس و عقل» می‌باشد و چیزی که معقول باشد، داخل در قلمرو علم می‌باشد گرچه محسوس نباشد. لذا هستی اعم از غیب و شهادت است و چیزی که ماده ندارد، می‌تواند موجود باشد. و همان طور که موجود مادی به «مجرد» استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متکی است.

قرآن مجید اساس تفکر مادی را نقد می‌کند و به آنان که بر این پندارند که خدا نیست و گرنه دیده می‌شد:

لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً؛

می‌فرماید:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

از قرآن عزیز و کریم و استدلال آن در مورد وحی و نبوت و قیامت بگذریم که از نظر شما اول بحث است. اصولاً میل نداشتیم شما را در پیچ و تاب مسائل فلاسفه، بخصوص فلاسفه اسلامی بیندازم. فقط به یکی دو مثال ساده و فطری و وجدانی که سیاسیون هم می‌توانند از آن بهره‌ای ببرند، بسنده می‌کنم: این‌از بدیهیات است که ماده و جسم هر چه باشد از خود بی‌خبر است. یک مجسمه‌سنگی یا مجسمه مادی انسان، هر طرف آن از طرف دیگرش محجوب است، در صورتی که به عیان می‌بینیم که انسان و حیوان از همه اطراف خود آگاه است؛ می‌داند کجاست، در محیطش چه می‌گذرد، در جهان چه غوغایی است. پس در حیوان و انسان چیز دیگری است که فوق ماده است و از عالم ماده جدا است و با مردن ماده نمی‌میرد و باقی است، انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می‌خواهد و شما خوب می‌دانید که انسان می‌خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص است، دل نبسته است. اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد. انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد. پس قدرت مطلق، و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن ببندد؛ آن خداوند متعال است که همه به آن متوجهیم گرچه خود ندانیم. انسان می‌خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاویدان و مصون از مرگ است.

اگر جنابعالی میل داشته باشید در این زمینه تحقیق کنید، می‌توانید دستور بدهید که صاحبان این گونه علوم علاوه بر کتب فلاسفه غرب، در این زمینه به نوشته‌های فارابی و بوعلی سینا - رحمه الله علیهما - در حکمت مشاء مراجعه‌کنند تا روشن شود که: قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است نه محسوس، و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هرگونه استدلال بر

آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس. و نیز به کتاب‌های سهروردی - رحمه الله علیه - در حکمت اشراق مراجعه نموده و برای جناب‌عالی شرح کنند که: جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزله از حس می‌باشد، نیازمند است و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش، مبرا از پدیده حسی است. و از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدرالمتألهین - رضوان الله تعالی علیه و حَشْرَهُ اللهُ مع النبیین و الصالحین - مراجعه‌نمایند تا معلوم گردد که: حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده و هرگونه اندیشه از ماده منزله است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد.

دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب عرفاء بخصوص محیی الدین ابن عربی نام نمی‌برم که اگر خواستید از مباحث این بزرگ مرد مطلع گردید، تئی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این گونه

مسائل قویاً دست دارند، راهی قم‌گردانید تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریک‌تر ز موی منازل معرفت آگاه گردند که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.

جناب آقای گورباچف!

اکنون بعد از ذکر این مسائل و مقدمات از شما می‌خواهم درباره اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحص کنید و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به جهت ارزش‌های والا و جهان شمول اسلام است که می‌تواند وسیله راحتی و نجات همه ملت‌ها باشد و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید. نگرش جدی به اسلام ممکن است شما را برای همیشه از مسأله افغانستان و مسائلی از این قبیل در جهان نجات دهد. ما مسلمانان جهان را مانند مسلمانان کشور خود دانسته و همیشه خود را در سرنوشت آنان شریک می‌دانیم.

با آزادی نسبی مراسم مذهبی در بعضی از جمهوری‌های شوروی، نشان دادید که دیگر این گونه فکر نمی‌کنید که مذهب مخدّر جامعه است. راستی مذهبی که ایران را در مقابل ابر قدرت‌ها چون کوه استوار کرده است، مخدّر جامعه است؟! آیا مذهبی که طالب اجرای عدالت در جهان و خواهان آزادی انسان از قیود مادی و معنوی است، مخدّر جامعه است؟! آری مذهبی که وسیله شود تا سرمایه‌های مادی و معنوی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی در اختیار ابر قدرت‌ها و قدرت‌ها قرار گیرد و بر سر مردم فریاد کشد که دین از سیاست جدا است، مخدّر جامعه است. ولی این دیگر مذهب واقعی نیست بلکه مذهبی است که مردم ما آن را مذهب امریکایی می‌نامند.

در خاتمه صریحاً اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین پایگاه جهان اسلام به راحتی می‌تواند خلاء اعتقادی نظام شما را پر نماید و در هر صورت کشور ما همچون گذشته به حسن همجواری و روابط متقابل معتقد است و آن را محترم می‌شمارد.

و السلام علی من اتبع الهدی

روح الله الموسوی الخمينی

۱۳۶۷، ۱۰، ۱۱

نامه امام به گورباچف حاوی چند نکته است

- ۱- اسلام آمادگی پاسخگوئی به همه نیازهای فکری و اعتقادی همه انسانها را دارد.
- ۲- ابراز همدردی و حمایت از مسلمانان شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق.
- ۳- هشدار جدی که مبادا در دام قطب دیگر استکبار جهانی و نظام سرمایه‌داری غرب بیفتد.
- ۴- تبیین این مطلب که صدور انقلاب به معنای دخالت در شوون مردم کشورهای دیگر نیست بلکه به معنای پاسخ دادن به سوالهای فکری همه انسانها و رفع عطش انسانهایی که تشنه معارف الهی می‌باشند.
- ۵- یک فقیه زمان شناس و موقع شناس می‌تواند نقش **انبیاء و ائمه**: را در هدایت همه بشر داشته باشد.

موج گرایش مسلمانان جمهوری‌های شوروی و کشورهای سوسیالیستی به اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی و توجه آنان به جمهوری اسلامی ایران بعنوان کانون اسلام ناب محمدی همه و همه از برکات این نامه بود.

امام: اصول قوانین اسلامی

با آنچه که استعمار گران می‌گویند متفاوت است

امام خمینی در یکی از مصاحبه‌های خود گفتند: استعمار گران و استعمار گران و امپریالیستها تمام سعی خود را کردند تا اسلام شناخته نشود، امروز نیز اکثر آن را به عنوان یک مذهب ارتجاعی معرفی می‌کردند که ۱۴ قرن پیش متولد شده و دیگر ارزشی ندارد اینها تماماً تبلیغات ضد اسلامی است **اصول قوانین اسلامی با آنچه اینها می‌گویند بسیار متفاوت است** و ما در حکومت اسلامی سعی خواهیم کرد قوانین را حتی المقدور نزدیک به آنچه در زمان محمد (ص) اجرا می‌شد عمل کنیم آن وقت خواهید دید چه اختلاف فاحشی است بین دمکراسی اسلامی و دمکراسی به اصطلاح غربی^{۳۳۳}.

انقلابی به وسعت پهنه زمین و درازای همه اعصار

امام همواره به جنبه جهانی شدن این انقلاب و بقای آن برای همیشه نظر داشتند چنانکه خود گفتند: «تبلیغات و دستگاههای خبری غرب فضای یأس و نومیدی بر ملل کشورهای اسلامی تحمیل کرده بودند همچنین سلطه خود را برای جلوگیری از آزادی این ملّت‌ها تحمیل کرده بودند ولی من اطمینان دارم که بسیاری از ملل اسلامی هر آنچه ما کردیم خواهند کرد و در راه رهایی از سلطه به نهضت ما خواهند پیوست از خداوند مسألت دارم که مسلمانان آزاد شوند و آمالشان برآورده شود.^{۳۳۴}

امام خمینی امید و اطمینان داشتند که شعله مقدس انقلاب خاموش نخواهد شد و باعث بازشناسی اسلام در همه جای عالم خواهد شد و تأثیر شگرفی برای رهایی خلقهای محروم برجای خواهد گذاشت چنانکه اکنون با گذشت تقریباً بیست سال از عمر انقلاب می‌بینیم روز به روز بر وسعت و عظمت آن افزوده می‌شود و دشمنان اسلام هر قدر که نقشه و ترفند در خاموش کردن آن بکار می‌گیرند نقشه آنها عقیم و نتیجه معکوس می‌شود:

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.^{۳۳۵}

هر که بر شمع خدا آرد پفو شمع کی میرد؟ بسوزد پوز او

شکر و تشکر و بیداری

یکی از وظائف اسلامی و انسانی «شکر گزاری» نعمتهای خداوند است و شکر نعمت موجب افزایش و بقاء و کفران آن باعث زوال نعمت و عذاب الهی است.

قرآن مجید فرمود:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.^{۳۳۶}

«اگر شکر نعمت خداوند را بجا بیاورید من نعمتهای خود را افزایش می‌دهم ولی اگر کفران نعمت بکنید عذاب من سخت است.»

اکنون که خداوند بر ملّت ایران منت نهاد و پیروزی انقلاب و تحقق حکومت اسلامی را که پیام آور عزّت و شرف و آزادی است نصیبشان گردانید و در نتیجه در میان ملل جهان سرفراز و سر بلند

۳۳۴. کیهان، چهارشنبه ۱۲، ۱۳۵۷.

۳۳۵. آیه ۸، سوره الصف.

۳۳۶. آیه ۷، سوره ابراهیم.

شدیم لازم است این نعمت بزرگ را قدر بشناسیم و دستاوردهای آنرا گرامی بداریم و با حاکم ساختن معیارها و ارزشهای اسلامی از قبیل ایمان و تعهد و تقوا و عدالت و صداقت و عفت و پاکی و اتحاد و وحدت و اقامه نماز و بجا آوردن روزه و حج و انفاق در راه خدا و تعاون و کمک در راه تأمین مصالح عمومی و رفاه اجتماعی و اجتناب از گناهان از قبیل ظلم و اختلاف و دروغ و خیانت و تهمت و غیبت سعادت دنیوی و اخروی خود را تأمین کنیم و با توفیق خداوند امت و سَط و الگو و اسوه برای ملت‌های دیگر باشیم و آثار حکومت اسلامی را در معرض نمایش برای جهانیان بگذاریم:

ان تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَنْبِتْ أَعْدَابَكُمْ.

حَزْم و احتیاط را هیچ وقت نباید از دست بدهیم

در ضمن لازم است که دارای «حَزْم» و عاقبت اندیشی نیز باشیم تا هیچ وقت از طرف دشمن غافلگیر نشویم چون می‌دانیم که دین آگاهی بخش و سعادت آفرین اسلام که مسلمانان را همیشه به وحدت و مقاومت در برابر منافع نامشروع جهانخواران و اهداف تجاوز گران دعوت می‌کند دشمنان فراوانی دارد که هیچ وقت نمی‌خواهند در هیچ نقطه‌ای از جهان، اسلام ناب حاکم باشد.

و لذا دیدیم که پس از انقلاب دشمنان زخم خورده اسلام به سرکردگی امریکا هرگز بیکار نشستند، ابتدا در سفارتخانه آمریکا در ایران دست به ترفندهائی زدند و بعد از آن به نفوذ در دولت موقت دل خوش کردند، از آن‌پس به ترور و دامن زدن به آتش جنگ داخلی در گنبد و کردستان و ایجاد اختلاف قومی و مسلکی دست زدند، و بعد از آن با تهدید نظامی و حمله مستقیم در طبرس و با جریان پایگاه نوزده همدان مواجه شدیم، و بعد از آن با ایجاد جنگ تحمیلی و تقویت همه جانبه صدام در کمین بر اندازی انقلاب نشستند که با توفیق و کمک پروردگار در تمام این جبهه‌ها مسلمانان متعهد و حماسه آفرین با مقاومت خود نقشه‌های دشمن را نقش بر آب کردند اکنون نیز دشمنان اسلام و انقلاب در پشت جبهه به ترفندها و مکرهای شیطانی خود ادامه می‌دهند.

این فرمان قرآن کریم همیشه باید نصب العین ما باشد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ. ۳۳۷

یعنی: ای اهل ایمان حَزْم و احتیاط خود را همیشه حفظ کنید و آمادگی دفع دشمن را همواره داشته باشید، آمادگی فکری و روحی آمادگی نظامی و دفاعی و آمادگی بدنی و تمرینی و آمادگی

اقتصادی و بطور خلاصه بیدار و هشیار بودن و آمادگی داشتن، غافلگیر نشدن یکی از دستوره‌های مهم دین ما است.

ما اکنون بعد از شکر گزاری به درگاه خداوند متعال که توفیق نگارش این مطالب را به ما عنایت فرمود با این قطعه شعر که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بعنوان تشکر و تقدیر پخش گردید تشکر خود را ابراز می‌داریم.

ای وارث بر حق علی دست مریزاد

| | |
|-------------------------------------|--|
| ای بر همگان رهبر و بر ما همه استاد | ای بت شکن ای قائد بیباک خمینی |
| مرأت حقیقت، گهر پاک خداداد | ای آیت حق فخر بشر آدم کامل |
| خوی تو و رأی تو جهانگیر بماناد | ای دست تو بر همزنِ کانونِ رذالت |
| هر راه که بستند بما رأی تو بگشاد | ای خوی تو بیدارگری راهگشائی |
| وی آنکه نپیموده است ره فتنه و بیداد | ای بت شکن ای دست خدا، رهبر ملت |
| تا ملک شود باز به تدبیر تو آباد | ایران به تو زنده است و تو از سوی خدائی |
| ای وارث بر حق علی دست مریزاد | ای دشمن بیداد گران در همه احوال |

این نامه را هم در پایان این بحث بخوانید:

بسم الله الرحمن الرحيم

فرزندان عزیزم! دیگر این شمايید که باید هر چه بیشتر کوشش کنید تا نهال آزادی و استقلال کشور را آبیاری نمائید.

فردای شما فردای دشواریست که اگر مجهز به علم و تقوا و شعور انقلابی اسلامی شدید پیروزیتان حتمی است و اگر خدای نا کرده در این مرحله کوتاهی کنید مسوولیت بعده خود شما است.

هرگز اجازه ندهید که عده‌ای معدود چون گذشته تلخ روزهای استبداد بر شما حکومت کنند اصل دمکراسی اسلامی را فراموش نکنید.

سعی کنید تا با اتحاد خویش جامعه اسلامی بوجود آورید.

لازم است تذکرات زیر را بدهم:

۱- رمز پیروزی ما «وحدت کلمه» بوده است اکنون با کمال خضوع می‌خواهم تا از اختلاف دست برداشته و برای فردای خود فکر اساسی کنید و از هر گونه اختلاف بپرهیزید که چون موریانه خوب و بد را نابود می‌کند.

۲- باید در سراسر ایران محیطی بوجود آورید که اطفال ما را شیر بچگانی که همیشه پشت جبهه مقاومت علیه آمریکا و صهیونیسم و سایر دول چپاولگر شرق و غرب نشسته‌اند تربیت کنید.

و مطمئن باشید که خمینی تا قطع ریشه‌های استعماری چپ و راست همسنگر شما است و رسالت اسلامی هر فرد مسلمان تا مرگ ادامه دارد.

من چشم امیدم به شماست.^{۳۳۸}

و السلام علیکم و رحمة الله

روح الله الموسوی الخمینی

تاریخ ۲۱ ربیع الاول ۹۹

۳۰ بهمن ۵۷

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید

در اینجا لازم است از یک استقبال که در تاریخ بی نظیر است، و مثل و مانند آن را در تاریخ بشری سراغ نداریم سخن بگوئیم:

استقبال و اجتماعی که بار دیگر کلام امیر مومنان (ع): که علمای راستین اسلام محبوب دل‌های مردمند و جبّاران روزگار در حریم دل‌های مردم متعهد و با ایمان هرگز راه ندارند را^{۳۳۹} مجسم کرد و مردم مسلمان ایران محبت خود را به علمای بزرگ اسلام در انظار جهانیان به نمایش گذاشتند.

امروز میلیون‌ها ایرانی در یک مجمع بزرگ جمع شده‌اند و همه یک نام بر زبان دارند و آن نام خمینی است.

امروز تهران نور باران شد، بانک الله اکبر، خمینی رهبر، تهران را نور باران کرد و همین بانگ نیز دیشب شهر تهران را ستاره باران کرده بود.

رهبری می آید که آمدنش پایان همه ناکامیها و سردرگمی‌ها است. رهبری که آمدنش آغاز راهی روشن و امید بخش است.

رهبری که تجسم آمارنها و آرزوهای همه مردمان درهم کوفته جهان است.

مردی که خاطره رنج یک ملت و مژده رهائی همه ملتها از رنج است.

مردی که همه عزم راسخ است و اراده پولادین.

خورشیدی از غرب بشرق می آید، خورشیدی که امانت شرق بود نزد غرب.

۳۳۸. تفسیر آفتاب، ص ۴۴۱ با تلخیص از طرف اینجانب.

۳۳۹. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۳۹.

فقیهی است که با نوشتن دستخط کوتاهی ملتی را میلیون میلیون به جوش و خروش در می آورد. **مجاهدی** است که بدون تانک و توپ و مسلسل به جنگ صاحبان قدرتمندترین سلاحهای مخرب جنگی می رود.

رنج کشیده‌ای است که تجسم رنجهای همه ستمکشان و رنج‌دیدگان جهان است.

فرمانروائی است که با مردم، مهربان و نرم و ملایم است و با دشمنان قاطع و کوبنده است.

دلاوری است که به مردم درس همت و غیرت و مردانگی آموخت.

آزاد مردی است که از خون آزاد مردان و آزاد اندیشان همه ملتها در اعصار و قرون قطراتی در رگهای خویش دارد.

او شجاعی است که چهره شجاعت اسلامی و شجاعان اسلام را که در زیر غبارهای قرون و اعصار پنهان مانده بود آشکار کرد، **شجاعی** است که مظهر اراده و اقتدار یک ملت چهل میلیون نفری است.

او تاریخ را با دستهای توانای خود ساخت و با نهضت خود هویت اسلامی و ایرانی را به ما بازگرداند و هویت اسلامی را به همه مسلمانان جهان.

روز پنجشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از یکصد و هفده روز توقف در پاریس وارد تهران شد.

۱۵ سال قبل سحرگاه روزی خاموش که سکوت فضای ایران را فرا گرفته بود تنها به شهری دور افتاده در ترکیه تبعید شد.

اکنون بعنوان یک چهره جهانی که رهبری انقلابی بزرگ را بعهده دارد به ایران باز می‌گردد.

پنج هزار ژاندارم پلیس و نیروهای مخصوص در پاریس مسیر امام خمینی را زیر نظر دارند و در حدود یکهزار تن از دانشجویان زن و مرد مقیم

سایر کشورهای اروپائی و آمریکائی که برای مشایعت امام به فرودگاه آمده بودند در محوطه فرودگاه در حالی که ده‌ها عکس امام خمینی را درست داشتند شعار می‌دادند و سرودهای انقلاب و پیروزی می‌خواندند.

یکی رفت و یکی می‌آید از آن یک، در دل مردمان نفرت چندان که به انتظار هر چه زودتر رفتنش لحظه‌ها را یکایک می‌شمردند و از این یک در دل مردمان محبت چندان است که به انتظار هر چند زودتر آمدنش هر لحظه را به لحظاتی کوچکتر تقسیم کرده‌اند.

شب تهران چگونه گذشت؟!؟

شهر تهران شب ۱۲ بهمن در هیجان دیدار و استقبال از امام خمینی بیدار بود در تمام شب قلب تهران می‌طپید و در التهاب و صف ناپذیری شب را بصبح رساند، جوانان مسئول انتظامات، انجام وظیفه می‌کنند، کنترل راهها را دردست گرفته‌اند، انتظامات و راهنمایی مردم در طول مسیر تا محوطه فرودگاه مهر آباد کنترل و انتظامات را پلیس فرودگاه در اختیار داشت، عده زیادی از مردم شب را در اتومبیلهای خود در پارکینگ‌های اطراف میدان آزادی به صبح رساندند تا بتوانند جای مناسبی برای دیدار امام داشته باشند.

در سالن فرودگاه از ساعت ۵،۳۰ صبح خبرنگاران و عکاسان گرد آمده بودند و در این میان دوربین‌های تلویزیون که ماهها فعالیت نداشتند به چشم می‌خورد.

روز پنجشنبه روز میعاد

در سالن کوچک فرودگاه بین المللی مهرآباد جایگاههای مشخصی برای مستقبلیین تعیین شده که از جایگاه روحانیان آغاز می‌شود بعد جایگاه برادران اهل تسنن، اقلیتهای مذهبی، احزاب و جمعیت‌های سیاسی، استادان دانشگاه، قضات و حقوقدانان، جمعیت حقوق بشر، کارکنان بخشهای خصوصی و نمایندگان شهرستانها، سندیکای مشترک صنایع نفت، دهقانان، کارگران، معلمان و... که هر کدام در جایگاه مخصوصشان قرار گرفتند.

دانشگاه هم برای ورود امام برنامه منظمی داشت، دانشگاه یکی از چند مرکز توقف امام بود بهشت زهرا هم چهره دیگری داشت:

گروههای وسیعی از مردم شب و نخستین ساعت بامداد در این محل جمع شده‌اند و سیل جمعیت همچنان به سوی بهشت زهراء روانست.

در ضلع شمالی قطعه ۱۷ آرامگاه که مخصوص شهداء انقلاب می‌باشد، جایگاه مخصوصی برای استقرار و سخنرانی امام خمینی ساخته‌اند، و در اطراف جایگاه، محل مخصوصی برای یکصد و پنجاه نفر خبرنگار خارجی منظور شده، فرستنده‌های متعدد تلویزیون در محوطه بهشت زهراء نصب شده است و یک گروه سیار تلویزیونی نیز در محوطه در حرکت است.

ساعت ۹،۰۵ دقیقه صبح غرش هواپیما در آسمان تهران و بر فراز فرودگاه تاریخ ایران را ورق زد، انتظار تمام شد و همزمان با غرش هواپیما فریادهای شادی مردم نیز به آسمان برخاست، هواپیما پس از آخرین دوری که بر فراز فرودگاه زد روی باند فرودگاه بر زمین نشست این لحظه‌ای بود که

صدها نفر در داخل فرودگاه از نزدیک شاهد آن بودند و میلیونها نفر در سراسر ایران چگونگی آن را از صفحه تلویزیونهای خود مشاهده کردند.

۳۳ کیلومتر راه مسیر امام تا بهشت زهراء را میلیونها نفر جمعیت با کمال نظم و ترتیب، دو طرف خیابانها را گرفته بودند و هر لحظه دقیقه شماری می‌کردند تا امام از مقابلشان عبور نماید.

پنجاه هزار نفر از جوانان انتخاب شده و تعلیمات لازم را دیده بودند تا محافظت رهبر را در طول مسیر میدان آزادی و بهشت زهرا بر عهده بگیرند.

این گروه پنجاه هزار نفری با نظم و دقت در صفوف فشرده در دو سوی خیابانها ایستاده بودند.

اتومبیل حامل امام و افراد اسکورت و سایر همراهان و مستقبلین باسرعتی متعادل به سوی میدان آزادی به راه افتاد تا از آنجا راهی دانشگاه تهران شوند و پس از آن راه را به طرف بهشت زهرا ادامه دهند از بیان و شرح آنچه در روز پنج شنبه در استقبال امام خمینی در تهران گذشت زبان به راستی قاصر است.

تعداد جمعیت مستقبلین را رادیو لندن دو میلیون نفر، خبرگزاری یونایتدپرس ۴،۵ میلیون و رادیو کلن تا شش میلیون نفر ذکر کرده‌اند.

ولی افرادی که با دقت حساب کردند می‌گویند: سی و سه کیلومتر مسیر بعرض متوسط ۳۰ متر و در تمام این مسیر صف‌های پشت سر هم جمعیت و نیز میدان بزرگ آزادی که خود گنجایش صدها هزار نفر دارد بعلاوه گورستان ۳،۶۰۰،۰۰۰ (سه میلیون و ششصد هزار) متری بهشت زهرا سراسر آکنده از جمعیت بود، جمعیتی که از اقصی نقاط کشور گرد آمده و سرشار از شور و شوق فریاد می‌زدند: خوش آمدی خمینی.

بنابراین حداقل جمعیت هشت میلیون و اگر بگوئیم ده میلیون مبالغه نکرده‌ایم.^{۳۴۰}

نُواب مخصوص امام زمان (ع) و ارواحنا فداه

از آغاز کتاب تا اینجا مطالبی در رابطه با فضیلت و عظمت علمای اسلام و موقعیت آنها در هدایت و ارشاد و در تعلیم و تربیت مسلمانان و همچنین نقش آنها در نشر معارف اسلامی و اجرای احکام الهی و

حفظ موارث اسلام و در زعامت و مدیریت اجتماع اسلامی و مبارزه با منکرات و ستیز با ظلم و استکبار بیان گردید و نمونه‌هایی از تاریخ **علمای بزرگ اسلام** که در عصر ما یازمانهای نزدیک به عصر ما می‌زیسته‌اند و اینکه آنها در بیداری و هشیاری مسلمانان در برابر ترفندهای استکباری چه نقش مهمی ایفا کردند و پرچم‌جهد و استکبار ستیزی را با چه اندازه از تحمّل مشکلات و غیرت دینی بدوش گرفتند و در بسیج کردن ملت مسلمان چه قدر کوشش بکار بردند ذکر شد و بویژه نقش بزرگ مجدد مذهب و احیاگر تاریخ اسلام امام خمینی (ره) نیز مذکور گردید.

از مباحث قبل این مطلب نیز روشن شد که در **دین اسلامی** هدایت مردم بعد از پیغمبر بزرگ اسلام (ص) و **ائمه اطهار**: بعهد علمای راستین اسلام گزارده شده است و آنان بر اساس درایت و تعهد اسلامی خود در حفظ **کیان تشیع** و نشر معارف اسلام در عصر **ائمه**: نیز بر پایه مکتب آنها رسالت خطیر خود را انجام دادند و پس از آن نیز در ادای این وظیفه مقدّس با کمال جدّیت و استقامت کوشا هستند.

ولی در این مورد تذکر این نکته لازم است که نحوه ارتباط شیعیان با **ائمه اطهار**: بر اساس سیاستهای خصمانه گوناگونی که دشمنان **اهل بیت**: داشته‌اند متفاوت بوده است **خلفای بنی امیه و بنی عباس** که اساساً کینه و دشمنی سختی با **اهل بیت**: داشتند همواره سختگیری‌هایی نسبت به آنها ایجاد می‌کردند حتی در خاموش کردن نور الهی با زهر و شمشیر گام برمی‌داشتند و در منزوی کردن **اهل بیت**: و قطع ارتباط مردم با آنها کوشش‌ها و نقشه‌های فراوانی بکار می‌بستند.

اما از زمان **متوکل عباسی** که شقاوتمند ترین خلفای بنی عباس است این سختگیری‌ها به مراتب تشدید شد و او **حضرت هادی و حضرت عسکری (ع)** را از **مدینه** به **سامراء** آورد و آن دو امام بزرگوار را تحت نظر قرار داد و ارتباط مردم را با **اهل بیت**: قطع کرد.

از این تاریخ **ائمه اطهار**: تعدادی از علماء که از جهت علم و تقوا و تعهد و تدبیر شایستگی مخصوصی داشتند را برای اداره **حوزه تشیع** انتخاب نمودند و در نتیجه آنها میان **ائمه**: و مردم مسلمان واسطه بودند نامه‌ها و خواسته‌های مردم را به محضر **ائمه**: می‌رساندند و جوابها را دریافت کرده به مردم تقدیم می‌کردند و **حوزه تشیع** را در برابر حوادثی که هر روز به شکل خاصی پدید می‌آمد حفظ می‌کردند و با کمال اقتدار و عزّت کیان تشیع را نگاه می‌داشتند و وجوه شرعیّه را نیز از مردم مسلمان که از بلاد دور و نزدیک نقل می‌شد دریافت می‌کردند و با نظر **ائمه**: در موارد مقررّه خود برای تقویت بنیه اقتصادی حوزه تشیع صرف می‌نمودند تا اینکه در اواخر عصر **حضرت عسکری (ع)** سختگیری‌ها شدّت بیشتری پیدا کرد و امام عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء از انظار غائب شد و دوران **غیبت صغری** که تقریباً ۷۰ سال طول کشید پیش آمد در این دوره چهار نفر از علمای بزرگ اسلام که در فقه و تفسیر و حدیث و سائر علوم اسلامی و در تدبیر و مدیریت مقام بسیار شامخی داشتند از طرف **حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف** بعنوان نیابت از آن حضرت حفظ و

اداره حوزه تشیع را که آن روز وسعت زیادی پیدا کرده شهرهای بلخ، بخارا، مصر، عراق، حجان، نیشابور، قم، ری، کرمانشاه و... را زیر چتر خود گرفته بود را بعهدہ گرفتند.

و باید توجه کنیم که این چهار عالم ربانی و بزرگوار از لحاظ شایستگی و فقاہت و تقوا و تعہد در حدّ بسیار بالائی بودند چه اینکه در آن زمان شهرهای تشیّع به نور ستارگانی مانند شیخ کلینی‌ها و علی بن بابویہ‌ها روشن بود با این وصف انتخاب این چهار نفر، برای نیابت دلیل بزرگی برای شایستگی آنها است.

اینک به شرح کار و زندگی آنها توجه بفرمائید:

عثمان بن سعید نائب اول حضرت صاحب الزّمان (ع)

کنیہ عثمان بن سعید، ابو عمّر و لقب او سمّان یعنی روغن فروش است.

این شخصیت عالی مقام در سنّ ۱۱ سالگی به خدمت حضرت هادی (ع) رسید و از همان سنّ نوجوانی از اعماق دل عاشق و دلدادہ ولایت اہلبیت عصمت: گردید و از آن تاریخ خدمتگزاری آن حضرت را بعهدہ گرفت و نائب آن حضرت شد و پس از ارتحال حضرت هادی (ع) خدمتگزاری حضرت امام حسن عسکری (ع) را نیز بعهدہ گرفت و بعد از درگذشت حضرت عسکری (ع) تا پایان عمر خود نیابت حضرت صاحب الزّمان (ع) را داشت، بنابراین او در حقیقت به افتخار نیابت و وکالت از سه امام معصوم نائل گردیدہ است.^{۲۴۱}

او از این جهت شغل خود را روغن فروشی قرار دادہ و به سمّان معروف شدہ بود کہ به وکالت از طرف ائمہ: شناختہ نشود؛ زیرا از زمان متوکلّ عباسی کہ حضرت هادی و حضرت عسکری ۸ را از مدینہ به سامراء آورد و تحت نظر قرار داد تقیّہ بسیار شدید بود و دستگاہ خلافت بنی عباس سعی می‌کرد کہ ارتباط ائمہ: را با شیعیان قطع کند و شیعیان چون نمی‌توانستند بہ محضر امام برسند خمس اموال خود را بہ عثمان بن سعید می‌دادند تا بہ محضر امام برساند و او برای اینکہ تقیّہ را مراعات کردہ باشد آن اموال را در داخل خیک‌های روغن جا می‌داد و بہ محضر حضرت هادی و حضرت عسکری و حضرت صاحب الزّمان: می‌رسانید^{۲۴۲} و با نظر امامان: آن را در مصارفی کہ دستور می‌دادند صرف می‌کرد.

۲۴۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۱۱ و تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲۴۲. و یا بہ اطلاع آنها می‌رساند.

جلالت و عظمت عثمان بن سعید نایب اول امام عصر (ع)

در جلالت و عظمت عثمان بن سعید روایات بسیاری از ائمه اطهار: رسیده‌است احمد بن اسحاق که از اَجَلّیِ راویان احادیث اهل بیت: است می‌گوید:

به حضرت هادی (ع) گفتم: ای سرور من، من توفیق درک محضر شما را همیشه ندارم به گفتار چه کسی عمل کنم و فرمان چه کسی را مورد اطاعت قرار بدهم؟ حضرتش در پاسخ فرمود: ابو عمر و (منظور عثمان بن سعید است) مورد وثوق و امین است، هرچه او به شما بگوید، من گفته‌ام، و هر چه که از طرف من بگوید، راست گفته و از طرف من گفته است، و چون حضرت امام هادی (ع) ارتحال نمود به محضر حضرت عسکری (ع) نیز همان مطلب را که به پدر او گفته بودم گفتم، او هم در جواب من فرمود: این ابو عمرو مورد وثوق و امین است هم در حال حیات من و هم بعد از درگذشت من، هر چه بگوید، من گفته‌ام و هر چه از طرف من بگوید راست گفته و از طرف من گفته است^{۳۴۳} و نیز از احمد بن اسحاق نقل شده است که گفت: به حضرت عسکری (ع) گفتم: از چه کسی حدیث اخذ کنم و گفتار چه کسی را قبول کنم؟ در پاسخ فرمود: عثمان بن سعید و فرزندش محمد بن عثمان مورد وثوق می‌باشند و هر چه بگویند از طرف من گفته‌اند، حرف آنها را گوش کن و آنها را اطاعت کن که آنها مورد وثوق و امین می‌باشند.^{۳۴۴}

راویان احادیث این گفتار را که هر چه او بگوید من گفته‌ام و هر چه را که از طرف من گفته باشد از طرف من گفته است که از دو امام معصوم ۸ صادر شده‌است دلیل روشن و بزرگی برای عظمت و جلالت عثمان بن سعید می‌دانند و او این شایستگی را داشت که عهده دار غسل دادن و کفن کردن و دفن نمودن حضرت عسکری (ع) گردید.^{۳۴۵}

حضرت عسکری (ع): هر کس بمیرد و فرزند من و حجّت بعد از من را

نشناسد مرگ او مرگِ زمان جاهلیت است

شیخ بزرگوار طوسی در کتاب غیبت می‌گوید:

۳۴۳. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۵۴؛ بحارالانوار ج ۱، ص ۳۴۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۱۲؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳۴۴. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۵۴؛ بحارالانوار ج ۱، ص ۳۴۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۱۲؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳۴۵. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۶ و معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۱۲.

جماعتی از اهل یمن خمس اموال خود را آورده بودند تا به محضر امام حسن عسکری (ع) تقدیم کنند و در آن حال عثمان بن سعید نیز در محضر امام عسکری (ع) بود حضرتش در حضور آن جماعت به عثمان بن سعید فرمودند:

«ای عثمان تو وکیل و مورد وثوق و امین من می باشی، این اموال را از اهل یمن که از شیعیان ما می باشند تحویل بگیر!»

عثمان بن سعید اطاعت کرد و آن اموال را تحویل گرفت.

از آن پس، از حضرت عسکری (ع) سوال شد یا بن رسول الله! حجّت و امام بعد از تو کیست؟ حضرتش فرمودند:

اِبْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْاِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي، مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، اَمَّا اِنْ لَهٗ غَيْبَةٌ يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطَلُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي اُنْظَرُ اِلَى الْاَعْلَامِ الْبَيْضِ تَحْفُقُ فَوْقَ رَاسِهِ بِنَجْفِ الْكُوفَةِ.^{۳۴۶}

«فرزند من محمد امام و حجّت است بعد از من، کسی که معرفت در حق او نداشته باشد مرگ او مرگ زمان جاهلیت است، آگاه باشید برای او غیبتی است که در زمان غیبت او افراد جاهل حیران و سرگردان می شوند و اشخاصی که راه باطل می روند به هلاکت می رسند و کسانی که وقتی برای ظهور او معین می کنند دروغ می گویند او پس از سپری شدن زمان غیبت ظهور می کند، من مثل اینکه پرچمهای سفیدی را که در بالای سر او در نجف کوفه در حرکت و اهتزاز است می بینم.»

آن جماعت به حضرت عسکری (ع) گفتند:

«ای سرور ما، ما می دانستیم که عثمان بن سعید از اخیار شیعیان شما است ولی از این عباراتی که نسبت به ایشان فرمودید برای ما روشن شد که او وکیل و مورد وثوق شما است.»

حضرت عسکری (ع) فرمودند:

«شما گواه باشید بر اینکه عثمان بن سعید وکیل من است و پسر او محمد وکیل فرزند من مهدی است.»

محمد بن عثمان نائب دوم حضرت صاحب الزمان (ع)

نائب دوم حضرت صاحب الزمان (ع) ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید است.

شیخ طوسی می‌گوید:

«شیعیان همه می‌دانستند که بعد از درگذشت عثمان بن سعید که سالیان دراز عهده‌دار نیابت، از طرف حضرت هادی و حضرت عسکری (ع) بود و بعد از آنها نیز تا پایان عمرش نائب امام عصر (ع) بود فرزندش محمد بن عثمان عهده‌دار نیابت از حضرت صاحب الزمان (ع) خواهد بود و در وثاقت و عدالت و امانت او تردیدی نداشتند؛ چه اینکه حضرت عسکری (ع) به وثاقت عثمان بن سعید و فرزندش محمد تصریح کرده بود و بعد از شهادت حضرت عسکری (ع) حضرت صاحب الزمان (ع) وثاقت محمد بن عثمان بن سعید را مورد تأکید قرار داد.»^{۳۴۷}

بر این اساس نامه‌هایی که از طرف حضرت صاحب الزمان (ع) برای اشخاص صادر می‌شد به همان ترتیبی که در حال حیات عثمان بن سعید بدست او می‌رسید بعد از درگذشت او بدست فرزندش محمد می‌رسید و او به صاحبان آنها می‌رسانید.^{۳۴۸}

عبدالله بن جعفر حمیری که از علمای بزرگ و ساکن قم بوده است می‌گوید:

«بعد از درگذشت عثمان بن سعید نامه‌هایی از طرف حضرت صاحب الزمان (ع) می‌رسید که محمد بن عثمان جانشین پدرش می‌باشد.»^{۳۴۹}

نامه تسلیت حضرت صاحب الزمان (ع) به محمد بن عثمان

و اظهار مسرت از اینکه او جای پدر خود را گرفته است

شیخ طوسی از عبدالله بن جعفر روایت می‌کند: هنگامی که عثمان بن سعید درگذشت از طرف حضرت صاحب الامر (ع) نامه‌ای به این مضمون که مشتمل بر تعزیت و تسلیت بود به فرزندش محمد بن عثمان صادر گردید.

۳۴۷. روایاتی که دلالت بر این موضوع دارند را در بیان احوال عثمان بن سعید ذکر کردیم.

۳۴۸. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۶۲ - ۳۶۳.

۳۴۹. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۶۲، و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹، حدیث ۲.

أَجْزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَ أَحْسَنَ لَكَ الْعِزَّاءَ رُزِيَتْ وَ رُزِينَا وَ أَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَ أَوْحَشَنَا، فَسَرَّهُ
 اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ كَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَدَاً مَثَلِكَ يَخْلُفُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَقُومُ مَقَامَهُ
 بِأَمْرِهِ وَ يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَ أَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّ الْأَنْفُسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيكَ وَ
 عِنْدَكَ، وَأَعَانَكَ اللَّهُ وَ قَوَّأَكَ وَ عَضَّدَكَ وَ وَفَّقَكَ وَ كَانَ لَكَ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ رَاعِيًّا وَكَافِيًّا^{۳۵۰}

«خداوند به تو پاداش و صبر عنایت بفرماید، در گذشت پدر تو مصیبتی است هم برای تو و هم برای ما، همانطور که فراق او تو را ناراحت کرد ما را نیز ناراحت کرد، خداوند متعال او را بواسطه جا دادن در مقرر رحمت خود مسرور گرداند و از کمال سعادت او آن است که فرزندی مانند تو که جانشین و قائم مقام او می‌گردد و او را دعا می‌کند دارد، و من خدا را حمد می‌کنم و از جهت اینکه تو جای پدر خود را می‌گیری خوشحالم، خداوند در وجود تو شایستگی قرار داده و به تو کمک کرده و توفیق عنایت فرموده است، خداوند ولی و حافظ تو باشد.»

علامه مجلسی در بحار الانوار از عبدالله بن جعفر حمیری نقل می‌کند که: پس از درگذشت عثمان بن سعید نامه‌ای در تسلیت به فرزندش محمد بن عثمان به این مضمون از طرف حضرت صاحب الزمان (ع) صادر گردید.

أَنَا اللَّهُ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَ رَضِيَ بِقَضَائِهِ، عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَ مَاتَ حَمِيدًا
 فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَ أَلْحَقَهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَ مَوَالِيهِ فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى اللَّهِ
 عَزَّوَجَلَّ وَ إِلَيْهِمْ، نَضَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَ أَقَالَه عَثْرَتَهُ.^{۳۵۱}

«ما همه مملوک خدا هستیم و بازگشت ما بسوی خداوند است و تسلیم امر پروردگار و راضی به قضای او می‌باشیم، پدر تو با سعادت زندگی کرد و مرگ او در حالی که مورد ستایش بود فرار رسید، خداوند او را رحمت کند و او را به اولیای او - ائمه اطهار - ملحق بگرداند، او در تمام زندگی در انجام مأموریتی که از جانب آنها داشت کوشا بود و در انجام آنچه که موجب تقرب او به خداوند و تحصیل منزلت در نزد اهل بیت: بود سعی می‌کرد، خداوند چهره او را شاداب بگرداند و لغزش او را مورد عفو خود قرار بدهد.»

حضرت صاحب الزمان (ع): محمد بن عثمان مورد وثوق من است

اسحاق بن یعقوب می‌گوید:

۳۵۰. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۶۱، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۴۸؛ احتجاج طبرسی، ص ۴۸۱ و کمال الدین، ص ۱۵۰؛ معجم

رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۷۵.

۳۵۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹.

از محمد بن عثمان تقاضا کردم که نامه‌ای را که - در رابطه با مسائلی که بر من مشکل شده بود - نوشته بودم به محضر حضرت صاحب الزمان (ع) برساند و او آن نامه را رسانید و جواب آورد، آن حضرت در جواب - به خط خود - مرقوم داشته بودند: محمد بن عثمان - که خداوند از او و از پدرش راضی باشد - مورد وثوق من می‌باشد و نوشته او نوشته من است.^{۳۵۲}

بر اساس این مقام و منزلتی که محمد بن عثمان در نزد حضرت صاحب الزمان (ع) داشت، شیعیان و علاقه‌مندان به ولایت، همیشه، احوال حضرت صاحب الزمان (ع) را از محمد بن عثمان می‌پرسیدند، عبدالله بن جعفر حمیری از او پرسید آخرین دفعه‌ای که حضرت صاحب الزمان (ع) را ملاقات کردی آن حضرت در چه حال بود؟

او گفت: آخرین دفعه‌ای که آن حضرت را دیدم این بود که در نزد خانه کعبه دعا می‌کرد و به خداوند می‌گفت:

اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي.^{۳۵۳}

«پروردگارا وعده‌ای را که به من داده‌ای محقق و عملی بگردان.»

مقام علمی و فقهی محمد بن عثمان نائب دوم امام عصر (ع)

محمد بن عثمان یکی از محدثین عالم تشیع و در میان فقهای اسلام از جهت مقام علمی و فقهی دارای جایگاه بلندی می‌باشد.

شیخ طوسی در کتاب غیبت می‌گوید:

«محمد بن عثمان روایاتی از حضرت عسکری و از حضرت صاحب الزمان (ع) داشت - و مدت نسبتاً زیادی از محضر پر فیض آنها استفاده کرده بود، و آنچه را که شنیده بود ضبط نموده بود - و همچنین روایاتی از پدرش عثمان بن سعید که او از حضرت هادی و

حضرت عسکری (ع) نقل کرده بود در دست داشت همه اینها را جمع کرده و کتابهایی در فقه تصنیف نموده بود و در موقعی که حسین بن روح (نائب سوم امام عصر (ع)) را به امر امام عصر (ع) جانشین خود قرار داد این کتابها را نیز به او تسلیم کرد و او نیز هنگامی که

۳۵۲. بحارالتنوير، ج ۵۱، ص ۲۴۹ - ۳۵۰.

۳۵۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۷۵ و غیبت شیخ طوسی، ص ۳۶۴.

ابوالحسن علی بن محمد سَمُرّی (نائب چهارم حضرت صاحب الزّمان (ع)) را بعنوان جانشینی خود برگزید به او تقدیم نمود.^{۳۵۴}

حضرت عسکری (ع): کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد

مرگ او مرگ زمان جاهلیت است

از جمله روایاتی که محمد بن عثمان از پدر خود نقل می‌کند این است: من از پدر خود شنیدم که می‌گفت: از حضرت عسکری (ع) در حالی که من در محضر مبارک او بودم سوال شد: نظر شما در خصوص خبری که از پدران شما: روایت شده است چیست؟ آن خبر به این مضمون است:

انَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

«هرگز روی زمین تا روز قیامت از حجت خدا خالی نخواهد ماند و کسی که از دنیا برود و امام زمان خود را نشناخته باشد مرگ او مرگ جاهلیت و جاهلانه خواهد بود؟»

حضرت عسکری (ع) فرمودند:

إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ.

این مضمون، مضمون حق است همانطور که روز روشن حق است.

حضرت صاحب الزّمان (ع) هر سال در مراسم حج حضور پیدا می‌کند

و نیز از جمله روایاتی از محمد بن عثمان نقل شده و محدثین ما در کتابهای حدیث در ضمن اعمال حج ذکر کرده‌اند این است:

وَ اللَّهُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لِيَحْضُرَ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ.^{۳۵۵}

«قسم به خدا صاحب این امر (حضرت صاحب الزّمان (ع)) هر سال در موسم حج حضور پیدا می‌کند مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم هم او را می‌بینند و نمی‌شناسند.»

۳۵۴. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۶۴، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۷۵.

۳۵۵. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۰.

از زمان حضرت صادق (ع) عادت شیعیان بر این جاری شده بود، موقعی که خمس اموال خود را به محضر امام یا نایب او می‌آوردند تا کرامتی را مشاهده‌نمی‌کردند آن خمس را تحویل نمی‌دادند و کرامتی که از محمد بن عثمان ذکر می‌کنیم یکی از آنها است:

کرامت محمد بن عثمان در راهنمایی به آنچه که گم شده بود

شیخ طوسی از امّ کلثوم دختر محمد بن عثمان نقل می‌کند که روزی شخصی کالاهائی را از قم به سوی محمد بن عثمان آورد که به محضر مبارک صاحب‌الزمان (ع) برساند و آن شخص همینکه آن کالاها را تحویل محمد بن عثمان داد و خدا حافظی کرد که برود محمد بن عثمان گفت: یکی از کالاها را که بطور امانت به شما داده بودند که به ما برسانی جا مانده است و آن را تحویل نداده‌ای و آن شخص گفت: کلیه آنچه را که به من داده‌اند به خدمت شما بیاورم آورده و تحویل دادم و چیزی باقی نمانده است، محمد بن عثمان گفت: این چنین نیست و چیزی باقی مانده است، برو فکر کن تا به یاد تو بیفتد و تفحص کن و پیدا کن و بیاور و تحویل بده.

آن شخص رفت و چند روز فکر کرد و چیزی به یادش نیامد و از همراهانش نیز سوال کرد، آنها هم چیزی به خاطر نیاوردند و برگشت به نزد محمد بن عثمان آمد و گفت:

«من هر قدر فکر کردم چیزی به خاطر نیامد.»

محمد بن عثمان گفت:

دو قطعه لباس که فلانی فرزند فلانی به تو داد که برای من بیاوری آنها را چه کرده‌ای؟

او تا این جمله را شنید به یادش افتاد که دو قطعه از لباسها را همراه نیاورده است و برگشت و رفت و هر چه تفحص کرد آنها را پیدا نکرد و مراجعت کرد و گفت:

«پیدا نکردم.»

محمد بن عثمان گفت:

«برگرد و برو به خانه آن مرد پنبه فروش که در ابتدا تمام کالاهای خود را آنجا بردی و با این نشانه‌ها که من می‌گویم آن کالاها را در نظر بگیر که پیدا می‌کنی و او با در نظر گرفتن آن نشانه‌ها کالاها را پیدا کرد و آورد به محمد بن عثمان تحویل داد.»^{۳۵۶}

تقاضای چهل نفر از بزرگان اصحاب حضرت عسکری (ع)

از آن حضرت که امام زمان (ع) را به آنها نشان بدهد

چهل نفر از بزرگان و مشاهیر اصحاب حضرت امام حسن عسکری (ع) اجتماع کرده با هم درباره جانشین آن حضرت مذاکره کردند و قرار گذاشتند که باهم به محضر امام (ع) برسند و در این رابطه از آن حضرت سوال کنند و حضرت صاحب الزمان (ع) را نیز ببینند تا به افرادی که از آنها سوال می‌کنند نیز خبر بدهند و عثمان بن سعید را به عنوان کسی که متصدی سوال از حضرت عسکری (ع) باشد در نظر گرفتند بر این اساس به خانه حضرت عسکری (ع) آمدند و به محضر امام (ع) شرفیاب شدند، عثمان بن سعید از جا برخاست و گفت: یا بن رسول الله اگر اجازه بفرمائید سوالی داریم و شما بهتر از ما می‌دانید که سوال در چه موضوعی است، حضرت عسکری (ع) به عثمان بن سعید گفت: بنشین و او نشست و حضرت عسکری (ع) از جای خود حرکت کرد و فرمود: شما بنشینید تا من برگردم بعد از آن داخل خانه شد و پس از ساعتی برگشت و فرمود: آیا بگویم برای چه آمده‌اید؟ گفتند: بلی بفرمائید، فرمود: آمده‌اید از من سوال کنید که بعد از من حجت خدا کیست؟ آنها در پاسخ گفتند: بلی ما همه برای همین موضوع آمده‌ایم.

یک دفعه پسر بچه‌ای که چهره‌اش مانند ماه می‌درخشید و شبیه‌ترین مردم به حضرت عسکری (ع) بود وارد آن جمع شد و فضای آن مجمع را مهابت مخصوصی فرا گرفت و همه آنها در برابر جمال و عظمت و مهابت قیافه او مبهوت شدند.

حضرت عسکری (ع) فرمودند:

هَذَا إِمَامُكُمْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ^{۳۵۷}

نواب امام زمان (ع) برای افزایش ایمان و اطمینان مردم

کرامت‌های فراوانی را از خود نشان می‌دادند

چنانکه قبلاً گفتیم وکلای ائمه اطهار: برای اینکه مراجعین اطمینان بیشتری در حق آنها پیدا کنند کرامت‌های فراوانی را از خود نشان می‌دادند:

محمد بن علی اسود می‌گوید:

۳۵۷. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۵۵ - ۳۵۶؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵؛ منتخب الاثر، ص ۳۹۲، حدیث ۲؛ غیبت شیخ طوسی، ص

۲۱۷؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۱۵؛ ینابیع المودة، ص ۴۶۰؛ بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۶ - ۳۴۷.

«زنی به من یک قطعه لباس داد که آن را به عثمان بن سعید برسانم و من آن را به همراه لباسهای دیگر که اشخاص دیگر داده بودند در یک جا قرار داده به بغداد عزیمت کردم و هنگامی که به محضر عثمان بن سعید رسیدم و خواستم لباسهای را به او تحویل بدهم گفتم: اینها را به محمد بن عباس قمی - که او در محضر عثمان بن سعید بود - تحویل بده و من که داشتم لباسها را تحویل می‌دادم عثمان بن سعید رو به من کرد و گفت: آن قطعه لباسی که فلان زن به تو داد آن را هم تسلیم کن، من لباسها را مورد دقت و بررسی قرار دادم و دیدم آن قطعه در میان لباسها نیست و متأسف شدم عثمان بن سعید گفت: تأسف نخور آن را پیدا خواهی کرد و موقعی که پیدا کردی آن را بیاور و تحویل بده و من آن لباس را بعداً پیدا کرده و آوردم تسلیم کردم.»^{۳۵۸}

کرامت محمد بن عثمان در رابطه با اموالی

که احمد دینوری از دینور و کرمانشاه آورده بود

محدث عالی مقام شیخ طبری در کتاب دلائل الامامة از شخصی به نام احمد دینوری نقل می‌کند که: احمد می‌گوید: پس از گذشت یک دو سال از ارتحال حضرت عسکری (ع) من از اردبیل به قصد انجام اعمال حج حرکت کرده و به دینور آمدم، شیعیان آن شهر که مرا کاملاً می‌شناختند به دور من جمع شدند و گفتند: مبلغ شانزده هزار دینار از بابت خمس در نزد ما جمع شده است و لازم است که تو آن را همراه خود در این مسافرت حمل کنی و به کسی که لازم است پرداخته شود بپرداز، من گفتم: اکنون برای ما روشن نیست که وضع بعد از ارتحال حضرت عسکری (ع) بر چه حال است آنها گفتند: بالاخره چون ما به تو اعتماد داریم این پولها را همراه ببر ولی بدون حجّت و دلیل نباید به کسی تسلیم کنی. من از دینور با همراه گرفتن آن شانزده هزار دینار حرکت کرده به کرمانشاه آمدم، در

کرمانشاه نیز احمد بن حسن بن حسن مادرانی هزار دینار در میان یک کسیه و قطعاتی از لباس به من داد و گفت: اینها را همراه خود ببر ولی تا کسی حجّت و دلیلی برای امامت اقامه نکند به او تحویل مده، من از کرمانشاه حرکت کرده و به بغداد آمدم و در بغداد بعد از تفحص برای تحویل گرفتن خمس سه نفر را به من معرفی کردند یکی شخصی به نام قطّانی، دوم، شخص دیگری به نام اسحاق احمر، سوم، ابو جعفر محمد بن عثمان عمّری، من اول سراغ قطّانی و اسحاق احمر رفتم ولی آنها دلیلی در زمینه امامت اقامه نکردند و من هم آن اموال را به آنها ندادم و به محضر ابو جعفر (محمد بن عثمان

نائب دوّم حضرت صاحب الزّمان (ع) رسیدم و او را پیر مرد متواضعی یافتم که روی یک قطعه نمَد در خانه کوچکی نشسته بود، پس از سلام و جواب، جریان کار و مقصد خود را به ایشان گفتم، او در جواب گفت: اگر می‌خواهی این اموال بدست آن کسی که باید برسد اکنون برو به سامراء و خانه ابن الرضا را سوال کن و آنچه که تو می‌خواهی در آن خانه وجود دارد من به سامراء رفتم و آن‌خانه را پیدا کردم و گفتم من با نائب حضرت صاحب الزّمان (ع) کار دارم، مرا به خانه‌ای بردند و در آنجا نشستم و مقداری استراحت کردم تا اینکه یک چهارم از شب سپری شد و بعد از آن شخصی برای من طوماری آورد که در آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد بن محمّد دینوری مجموعاً شانزده هزار دینار همراه خود آورده است که آنها در کیسه‌های متعدد قرار دارد، - تعداد کیسه‌ها را نوشته‌بود و همچنین در داخل هر یک از آن کیسه‌ها چه مقدار پول وجود دارد شرح داده بود و صاحب هر یک از آن کیسه‌ها چه کسی است همه را معین کرده و بعد از آن نوشته بود که - در کرمانشاه نیز احمد بن حسن مادرانی یک کیسه که در آن هزار دینار پول وجود دارد و چند قطعه لباس را - که

تعداد قطعه‌ها را نیز ذکر کرده و رنگهای آنها را یک یک مُشخص ساخته بود - به احمد بن محمّد داده‌است.

من از دیدن این طومار خیلی خوشحال شدم و خدا را شکر کردم، سپس به من گفتم: اکنون تمام این اموال را همراه خود به نزد محمّد بن عثمان که در بغداد او را ملاقات کردی می‌بری و درباره آنها آنچه محمّد بن عثمان گفت عمل می‌کنی.

من از سامراء حرکت کرده به بغداد آمدم و رفت و برگشت من از بغداد به سامراء و مراجعت به بغداد سه روز طول کشید من که در بغداد به محضر محمّد بن عثمان رسیدم نامه‌ای به محمّد بن عثمان نیز از طرف حضرت صاحب الزّمان (ع) رسید که در آن شرح تمام اموالی که همراه من بود - بدون اینکه آن اموال را در سامراء و بغداد به کسی ارائه کرده باشم - نوشته شده بود و در نامه ضمناً

قید شده بود که این اموال تحویل محمّد بن احمد بن جعفر قَطّان قمی شود، محمّد بن عثمان گفت: تمام این اموال را هم اکنون ببر و تحویل احمد بن جعفر قَطّان قمی بده و من بر اساس این دستور همه آن اموال را بُردم و به قَطّان تسلیم کردم و بعد از آن به مگّه رفتم و موقعی که در مراجعت از سفر مگّه به دینور آمدم و اهالی دینور از مراجعت من مطلع شدند و به دیدن من آمدند و من آن طوماری را که نائب حضرت صاحب الزّمان (ع) در رابطه با اموالی که برده بودم به من داده بود برای مردم خواندم و آنها بسیار خوشحال شدند و گفتند: ما خدا را شکر می‌کنیم که ما را هدایت کرد. از آن پس به کرمانشاه رفتم

و ابوالحسن مادرانی را ملاقات کردم و جریان را برای او نقل کردم و طومار را به او نیز نشان دادم او گفت: سبحان الله من دیگر هرگز در موضوع ولایت اهل بیت: تردیدی به خود راه نمی‌دهم و شکی ندارم که خداوند هرگز زمین را از حجت خالی نمی‌گذارد.^{۳۵۹}

امر حضرت صاحب الزمان (ع) به محمد بن عثمان

که آماده رفتن به سفر آخرت باشد و تعیین تاریخ مرگ

شیخ صدوق روایت می‌کند: علی بن احمد قمی روزی برای ملاقات محمد بن عثمان رفت و دید صفحه‌ای از ساج پیش روی او قرار دارد و آیاتی از قرآن مجید را بر آن نقش می‌کند و اسامی ائمه اطهار: را بر حواشی آن می‌نویسد، علی بن احمد پرسید: این چیست؟

او در جواب گفت: این لوح را برای اینکه بعد از مرگ در داخل قبر من قرار داده شود آماده کرده‌ام و قبر خود را نیز کنده و مهیا نموده‌ام و هر روز به قبری که آماده کرده‌ام داخل می‌شوم و مقداری از آیات قرآن را در آن تلاوت می‌کنم، و بعد از آن از جای خود حرکت کرد و مرا همراه خود برد و قبر خود را به من نشان داد و سپس گفت: از طرف حضرت صاحب الزمان (ع) به من امر شده است که کارهای خود را ساماندهی کنم که مرگ من نزدیک است و من در روز فلان از ماه فلان از سال بسوی خداوند می‌روم و در همین قبر درحالی که این لوح همراه من است به خاک سپرده می‌شوم.

علی بن احمد می‌گوید:

«وی پس از مدت کوتاهی مریض شد و در همان تاریخی که گفته بود یعنی جمادی الاولی سال ۳۰۴ پس از اینکه ۵۰ سال به نیابت از حضرت صاحب الزمان (ع) قیام کرده بود درگذشت.»^{۳۶۰}

محمد بن عثمان از طرف حضرت صاحب الزمان (ع)

مأمور می‌شود که برای خود جانشین معرفی کند

محمد بن عثمان هنگامی که مریض شد، شیعیان - چون می‌دانستند که حضرت صاحب الزمان (ع) نیز مانند امامان قبل از خود هرگز شیعیان را بدون سرپرست نمی‌گذارند و محمد بن عثمان که پنجاه سال است نیابت از آن حضرت را در عهده دارد اکنون که از دنیا می‌رود باید شخصی را به عنوان نیابت

۳۵۹. مرآة العقول، ج ۶، ص ۱۹۴ - ۱۹۵ از کتاب حجة اصول کافی؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰ - ۳۰۳.

۳۶۰. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۶۵ و معجم رجال الحدیث، ص ۲۷۵ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۱ - ۳۵۲.

معرفی کند - همگی جمع شدند و به حضور محمد بن عثمان آمدند و بعد از احوال پرسی از او سوال کردند که اگر حادثه‌ای به وقوع پیوست چه کسی جانشین تو خواهد بود؟
او در جواب گفت:

«ابوالقاسم حسین بن روح جانشین من و سفیر میان حضرت صاحب الزمان (ع) و شما است و مورد وثوق و امانت است و در کارهای خود به او مراجعه کنید که من مأمور شده‌ام او را به این عنوان به شما معرفی کنم و من اکنون به وظیفه خود عمل کردم.»^{۳۶۱}

حسین بن روح نائب سوم حضرت صاحب الزمان (ع)

همانطور که در احوال محمد بن عثمان بن سعید نائب دوم حضرت صاحب الزمان (ع) ذکر گردید او قبل از درگذشت خود به امر آن حضرت حسین بن روح را به عنوان نائب حضرت صاحب الزمان (ع) به مردم معرفی کرد.

ام کلثوم دختر محمد بن عثمان - که از عبارات و مطالبی که درباره او در کلمات علماء دیده می‌شود این نکته استفاده می‌شود که او دارای علم حدیث و فقه بوده است - می‌گوید: ابوالقاسم حسین بن روح چندین سال وکیل مخصوص پدرم محمد بن عثمان بود و بر املاکی که متعلق به حضرت صاحب الزمان (ع) و در اختیار محمد بن عثمان بود نظارت داشت و میان علماء و روسای شیعه و محمد بن عثمان وساطت داشت و اسرار و مطالبی که مابین آنها: و شیعیان وجود داشت از طرف پدرم به شیعیان می‌رسانید و پدرم ماهی ۳۰ دینار برای امرار معاش او به او می‌داد روی این جهت حسین بن روح در محیط تشیع معروف و مشهور شده و دارای وجهه بسیار خوبی بود تا اینکه پدرم از طرف

حضرت صاحب الزمان (ع) مأمور شد که او را جانشین خود قرار بدهد و به عنوان نائب آن حضرت به مردم معرفی کند.^{۳۶۲}

نامه علی بن بابویه به حسین بن روح

۳۶۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۷۱ و منتخب الاثر، ص ۳۹۶، و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۵.

۳۶۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۷۲.

و درخواست دعا از امام عصر (ع) برای تولد فرزند

شیخ طوسی می‌گوید:

علی بن بابویه فرزندی نداشت، نامه‌ای برای **شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح** نوشت که از **حضرت صاحب الزمان (ع)** تقاضا کند که او دعا کند، تا خداوند به او اولاد عنایت کند، **حسین بن روح** نامه **علی بن بابویه** را به آن حضرت رسانید و حضرتش در جواب مرقوم داشتند: از برای تو به درگاه خداوند دعا کردم و تو از این زنی که هم اکنون در اختیار داری دارای فرزندی خواهی شد و از این پس زنی که دیلمی است در اختیار خواهی گرفت و از او دارای دو فرزند **فقیه** خواهی شد، در نتیجه این دعا خداوند به او دو فرزند پسر که یکی **محمد** معروف به **صدوق** و دیگری **حسین** عنایت کرد و هر دو از فقهای بزرگ گردیدند و مخصوصاً از جهت قوت حافظه ممتاز بودند و مردم می‌گفتند: که این خصوصیت از این جهت است که اینها به واسطه دعای **حضرت صاحب الزمان (ع)** متولد شده‌اند.

صدوق خود افتخار می‌کرد که من به برکت دعای **امام عصر (ع)** متولد شده‌ام.^{۳۶۳}

علی بن بابویه برای رفتن به حج

از حضرت صاحب الزمان (ع) اجازه می‌خواهد

حسین بن علی بن بابویه می‌گوید:

«پدرم در سال ۳۲۹ نامه‌ای بواسطه **حسین بن روح** به **حضرت صاحب الزمان (ع)** نوشت و در طی آن از آن حضرت برای رفتن به حج اجازه خواست، حضرتش در پاسخ مرقوم فرمود که: **امسال به حج نروید**، وقتی این جواب بدست **علی بن بابویه** رسید مجدداً نامه‌ای به آن حضرت و نیز بواسطه **حسین بن روح** نوشت که این حج نذری است که نذر کرده‌ام امسال به حج بروم آیا جائز است که از رفتن امسال صرف نظر کنم؟ حضرتش در پاسخ مرقوم فرمودند که: **با آخرین قافله برو.**»

حسین بن علی بن بابویه می‌گوید:

«در آن سال **قراطمه** سر راه **حجاج** را گرفتند و همه **حجاج** را قتل عام کردند و فقط قافله آخر نجات پیدا کرد و کسی از آن قافله کشته نشد.»^{۳۶۴}

۳۶۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۲۱.

۳۶۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۹۳.

همانطور که از خورشید پشت پرده ابر مردم بهره‌مند می‌شوند

از وجود امام زمان (ع) نیز که در پشت پرده غیبت است

مردم بهره‌مند می‌شوند

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از اسحاق بن یعقوب نقل می‌کند که از محمد بن عثمان تقاضا کردم که نامه‌ای که در آن مسائلی را - که برای من مشکل شده بود - مندرج کرده بودم به محضر امام زمان (ع) برساند و جواب آن را برای من بیاورد و او همین تقاضا را به انجام رسانید و نامه جوابیه به خط مبارک آن حضرت را برای من آورد و در آنجا در ضمن جواب سوالها این مطلب نیز بود:

و امّا علّت غائب شدن من این است: که خداوند فرمودند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ أَنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْوِئًا.^{۳۶۵}

«ای اهل ایمان از چیزهایی که اگر آشکار شود موجب ناراحتی شما می‌شود سوال نکنید و هیچیک از پدران من زندگی نکردند مگر اینکه بیعت یکی از طاغوتها روزگار در گردن آنها قرار گرفت و من ظهور می‌کنم در موقعی که بیعت هیچیک از طاغوتهای روزگار در گردن من قرار نگیرد.»

مطلب دوم این بود:

وَأَمَّا وَجْهُ الْاِئْتِنَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالِائْتِنَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَأَنِّي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَأَعْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَغْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كَفَيْتُمْ وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.^{۳۶۶}

«همانطور که خورشید در عین اینکه پشت ابر است منفعت او به مردم می‌رسد فوائد وجود من نیز در عین اینکه در پشت پرده غیبت می‌باشم به مردم می‌رسد و وجود من برای مردم روی زمین امنیّت و ایمنی بخش است همانطور که ستارگان آسمان برای اهل آسمان ایمنی بخش می‌باشند، درهای سوال از چیزی که برای شما نتیجه‌ای ندارد را بر روی خود ببندید و چیزی که علم شما به آن نمی‌رسد درباره آن خود را به تکلف نیاندازید و درباره تعجیل فرج دعا زیاد کنید که فرج شما در آن است.»

۳۶۵. آیه ۱۰۱، سوره مائده.

۳۶۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳ - ۴۸۵.

این تشبیه اشاره به این نکته‌ها دارد

باید دانست روایتی که متضمّن تشبیه بهره‌مند شدن مردم از وجود حضرت صاحب الزّمان (ع) در حالی که در پشت پرده غیبت است به بهره‌مند شدن مردم از خورشیدی که در پشت ابر است را علامه مجلسی در بحار از حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت صادق و حضرت صاحب الزّمان^۸ نقل کرده و سپس گفته‌است: این تشبیه اشاره به این نکات است:

۱. همانطور که از خورشید در عین اینکه پشت ابر پنهان است نور و روشنائی به مردم می‌رسد، نور هستی و نور علم و هدایت نیز بواسطه امام عصر(ع). در عین اینکه غائب است به مردم می‌رسد؛ زیرا روایات مستفیضه دلالت بر این مطلب دارند که **ائمه اطهار: علّت غائی** موجودات می‌باشند یعنی خداوند عالم، هستی را به طفیل وجود آنها آفریده است.

بنابراین اصل هستی موجودات و تمام نعمت‌های این جهان به برکت وجود ائمه: به مردم می‌رسد چه آنکه آنها واسطه‌های فیض الهی می‌باشند و گرنه مردم نوعاً به جهت ارتکاب گناهان و اعمال ناپسند استحقاق عذاب خداوند را دارند، چنانکه حضرت حق درباره حضرت پیغمبر (ص) فرموده‌است:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ.^{۳۶۷}

و ما بطور مکرّر - که از شماره خارج است - تجربه کرده‌ایم که هر موقع مشکلاتی پیش می‌آید و تمام درها به روی ما بسته می‌شود همینکه به **ائمه اطهار**: متوسّل می‌شویم و آن وجودات مقدّسه را شفیع درگاه خداوند قرار می‌دهیم درب رحمت پروردگار به روی ما باز می‌شود و دعا‌های ما مستجاب

می‌گردد. و این موضوع برای کسانی که دیده قلب خود را با کشیدن سرّمه ایمان روشن کرده باشند واضح است.

۲. همانطور که خورشید هنگامی که در زیر ابر است و از نور آن جهان بهره‌مند می‌شود مردم در هر آن انتظار آن را دارند و لحظه شماری می‌کنند که از زیر ابر خارج شود و بهره‌مندی از آن بیشتر شود **امام زمان (ع)** نیز که در پشت پرده غیبت است و مردم از برکات وجود او بهره می‌برند شیعیان و مخلصان آن وجود مقدس در هر لحظه انتظار ظهور او را دارند و برای ظهور او لحظه شماری می‌کنند و هرگز مایوس نمی‌شوند.

۳. اینکه منکر وجود او - با این همه آثار و برکاتی که از وجود او ظاهر می‌شود - مانند منکر وجود خورشید است در هنگامی که ابرها آن را از چشمها پوشانده باشند.

^{۳۶۷}. آیه ۲۳، سوره انفال، یعنی ای پیغمبر تا هنگامی که تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نمی‌کند.

۴. همانطور که گاهی قرارگرفتن خورشید در پشت ابر گاهی اَصْلَح به حال مردم است، غیبت آن حضرت نیز در زمانهایی که غائب است اَصْلَح به حال مردم است و لذا غائب شده است.

۵. همانطور که خورشید در هنگامی که زیر ابر است بعضی از مردم آن رامی بینند و برخی نمی بینند - چون پشت ابر قرار گرفتن و نگرفتن خورشید نسبت به نقاط مختلف زمین فرق می کند - امام عصر (ع) نیز در موقعی که در پشت پرده غیبت است برخی از مردم که شایستگی دارند می توانند آن حضرت را ببینند و برخی که شایستگی ندارند نمی توانند ببینند.^{۳۶۸}

همانطور که گفته شد نواب امام عصر (ع) برای جلب اطمینان و ازدیاد بصیرتهای مردم مسلمان کرامت‌هایی داشتند و این کرامت‌ها از آن جمله است:

حسین بن روح: آنچه را که از اموال به همراه آورده‌ای

در دجله بیانداز و از من تحویل بگیر

علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار از ابو علی بغدادی نقل می‌کند که زنی را در بغداد دیدم از مردم سوال می‌کرد که وکیل و نائب حضرت صاحب الزمان (ع) کیست؟ و برخی از اشخاص که اهل قم بودند و می‌دانستند که حسین بن روح نائب حضرت صاحب الزمان (ع) است او را به آن زن معرفی کردند، آن زن، راه منزل حسین بن روح را در پیش گرفت و من هم برای اینکه حسین بن روح را زیارت کرده باشم همان راه را پیش گرفته و پیش از اینکه آن زن به محضر او وارد شود من به حضور او

رسیدم و نشسته بودم که آن زن وارد گردید و براساس عادتی که شیعیان ائمه: در موقع آوردن خمس مال به محضر ائمه اطهار: داشتند و لازم می‌دانستند - که قبل از نشان دادن و تحویل خمس، امام (ع) و نائب او خبر بدهند که این مال چه قدر است و مال چه کسی است و از چه راهی بدست آمده است و حتی اگر سوالاتی نیز نوشته و همراه داشتند لازم می‌دانستند قبل از اینکه سوالات را ارائه بدهند جواب کتبی آنها را تحویل بگیرند و بعد از آن ارائه بدهند - آن زن رو به حسین بن روح کرد و گفت: ای شیخ من چه چیز و چه مقدار مال آورده‌ام که به عنوان خمس به محضر شما تقدیم کنم؟

حسین بن روح بمنظور اینکه قدرت معنوی خود را که در نتیجه ارتباطی که با حضرت صاحب الزمان (ع) داشت به آن زن ارائه نماید تا اطمینان و ایمان او افزایش پیدا کند به او گفت: اگر می‌خواهی اکنون آنچه که همراه آورده‌ای ببر در میان آب دجله بیانداز و بیا تا بگویم چه چیز را همراه آورده بودی و آن زن نیز از جهت اعتمادی که به نائب امام عصر (ع) داشت آنچه را که آورده بود بر دو به

۳۶۸. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۳ - ۹۴؛ علامه مجلسی ۸ نکته ذکر کرده است و ما به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

دجله انداخت و به محضر حسین بن روح برگشت و تا نشست، حسین بن روح رو به کنیز خود کرد و گفت: برو آن حُقّه را بیاور، آن کنیز فوراً آن حُقّه را آورد و به حسین بن روح تقدیم کرد، حسین بن روح آن را روی دست گرفت و گفت: این همان حُقّه ای است که آن را در داخل آب انداختی، زن نگاه کرد دید، بلی، این حُقّه همان است، سپس حسین بن روح گفت: اکنون خبر بدهم که در داخل این حُقّه سر بسته چه چیزی وجود دارد؟ آن زن گفت: بفرمائید! گفت: در داخل این حُقّه یک جفت دستبند طلا و یک حلقه بزرگی که در آن گوهر مخصوصی نصب شده است و نیز دو حلقه کوچک که در هر یک از آنها نیز یک گوهر قرار داده شده و دو انگشتر که یکی از آنها عقیق و یکی دیگر فیروزه است وجود دارد.

و بطور خلاصه کلیّه آنچه را که آن زن همراه آورده بود قبل از اینکه حُقّه سر بسته را باز کند یک توضیح داد، از آن پس حُقّه را باز کرد و دیدیم گفته حسین بن روح با آنچه که در داخل حُقّه وجود داشت کاملاً مطابق بود و آن زن هم با دقت نگاه کرد و گفت: درست است و اینها همان است که من همراه خود به محضر شما آورده بودم.

ابو علی بغدادی گفت: از دیدن این کرامت از حسین بن روح من و آن زن مبهوت شدیم که خداوند به نایب امام زمان (ع) چه قدرتی عنایت فرموده است! و دارای چه کرامتی است.^{۳۶۹}

راهنمایی حسین بن روح به قطعه طلائی که آورنده، آن را گم کرده بود

شیخ صدوق نقل می کند که: مردی به نام محمد حسن صیرفی که در سرزمین بلخ زندگی می کرد می گوید: من تصمیم گرفتم از بلخ به حج بروم، جمعی از اهالی آنجا اموالی از بابت خمس به من دادند که به حسین بن روح نایب حضرت صاحب الزمان (ع) برسانم - این اموال عبارت بود از تعدادی از قطعات طلا و تعدادی از قطعات نقره - و در بین راه به سرخس که رسیدم در زمینی خیمه خود را برپا کردم که شنزار بود و در آن نقطه مشغول بررسی آن قطعات شدم، اتفاقاً یک قطعه از طلاها از دست من افتاده در میان شن ها فرو رفته بود و من متوجه نشده بودم تا اینکه به سیر خود ادامه داده به همدان که رسیدم در نقطه ای منزل کرده دوباره آن قطعات را مورد بررسی قرار داده و شمردم دیدم که یک قطعه که وزن آن ۱۰۳ (یا اینکه گفت ۹۳) مثال بود در بین آنها نیست با خود فکر کردم که باید تعداد قطعات را به همان تعداد که مردم به من داده بودند به حسین بن روح تحویل بدهم لذا یک قطعه طلا به همان وزن از کیسه خودم تهیه کردم و به جای آن که از دست رفته بود گذاشتم و آمدم تا وارد بغداد شدم و به محضر حسین بن روح رسیدم و کلیّه قطعات طلا و نقره را که به همراه داشتم به او تحویل دادم، حسین

بن روح در میان آن قطعات آن قطعه‌ای را که از مال خودم تهیه کرده بودم برداشت و کنار زد و گفت: این مال ما نیست آن را که مال ما بود در سرخس که منزل کرده بودی در میان شن‌ها فرو رفت و جا ماند! اکنون که بر می‌گردی به آن نقطه از سرخس که رسیدی زمین را کاوش کن که آن را پیدا می‌کنی و موقعی که به بغداد برای سفر بعد آمدی آن را همراه بیاور و تحویل بده و این را نیز بدان موقعی که بر می‌گردی من از دنیا رفته‌ام آن شخص می‌گوید: من به سرخس برگشتم و آن نقطه را که گفته بود کاوش کردم و آن را پیدا کردم و به شهر خود برگشتم و از آنجا به حج رفتم و در مراجعت از حج به بغداد آمدم دیدم حسین بن روح از دنیا رفته‌است و آن را به ابوالحسن سمری (نائب سوم حضرت صاحب الزمان (ع)) تقدیم کردم.^{۳۷۰}

نشان دادن حسین بن روح قطعه طلائی را که آورنده

در بین راه آن را گم کرده بود

شیخ صدوق نقل می‌کند: ابو علی بغدادی گفت: من در بخارا بودم مردی به نام ابن جاوشیر، ده قطعه مخصوص طلا به من داد و گفت: اینها را در بغداد به حسین بن روح برسان و من آنها را همراه خود برداشته و به قصد بغداد از بخارا حرکت کردم و در بین راه به آمویه (نهری است میان خراسان

و ترکستان و آمون هم نامیده می‌شود) که رسیدم یک قطعه از آن قطعات از من گم شده بود و من متوجه نشده بودم تا وقتیکه به بغداد رسیدم و قطعات را مورد بررسی قرار دادم متوجه شدم که یکی از آنها از بین رفته است و من از مال خود یک قطعه به همان مقدار خریدم و بر آن قطعات نه گانه که باقی مانده بود اضافه کردم و آوردم به محضر حسین بن روح تسلیم کنم و در مقابل او آنها را بر زمین نهادم و او هنگامی که چشمش به آن قطعات افتاد آن نه قطعه را که از بخارا آورده بودم برداشت و آن یک قطعه را که من از مال خود تهیه کرده بودم کنار زد و آن را بدست خود گرفت و به من پس داد و گفت: تو این را از مال خود خریده‌ای و قبول نکرد و سپس گفت: آن قطعه را که در بین راه گم کردی به من رسیده است و آن را بیرون آورد و به من نشان داد و من دیدم آن قطعه عیناً همان قطعه‌ای است که من آن را در بین راه گم کرده بودم.^{۳۷۱}

علی بن محمد سمری نائب چهارم حضرت صاحب الزمان (ع)

۳۷۰. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۰.

۳۷۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۳۴۰ - ۳۴۲.

شیخ طوسی در کتاب غیبت می‌نویسد: چون اجل ابوالقاسم، حسین بن روح نایب سوم امام عصر (ع) فرا رسید از طرف آن حضرت مأمور شد که ابوالحسن علی بن محمد سمری^{۳۷۲} را به عنوان نایب امام عصر (ع) به مردم معرفی کند.^{۳۷۳}

و علی بن محمد سمری مدتی نامه‌ها و تقاضای مردم را به محضر صاحب‌الزمان (ع) می‌رساند و جوابها را دریافت کرده و به صاحبان آنها تحویل می‌داد و اموالی که مردم برای تقدیم به محضر آن حضرت می‌آوردند تحویل می‌گرفت و با نظر حضرتش در راههایی که ارائه می‌نمود صرف می‌نمود و برای حفظ موقعیت تشییع کوشش می‌کرد.

و برای علی بن محمد سمری نیز کرامت‌هایی در کتب حدیث و تاریخ ذکر شده است از جمله اینکه شیخ طوسی می‌گوید: روزی عده‌ای از بزرگان شیعه از اهل قم در خدمت علی بن محمد سمری حضور داشتند او یک دفعه گفت: خداوند، علی بن بابویه را رحمت کند و منظور او این بود که علی بن بابویه در این ساعت از دنیا در گذشت، از آن پس به حضار گفت:

أجرکم الله فی علی بن الحسین فقد قبض فی هذه الساعة.

حضار آن مجلس، تاریخ آن ساعت و آن روز و آن ماه را یادداشت کردند تا اینکه بعد از هفده یا هجده روز خبر که رسید علی بن بابویه از دنیا رفته است برای اینها ثابت شد که علی بن بابویه عیناً در همان ساعتی که علی بن محمد سمری گفته بود، از دنیا رفته است.^{۳۷۴}

نامه صاحب‌الزمان (ع) به نایب چهارم خود

که شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت و بجای خود نایب معین مکن

چند روز قبل از درگذشت علی بن محمد سمری نامه‌ای را که از حضرت صاحب‌الزمان به او رسیده بود به مردم نشان داد و مضمون نامه این بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدِ السَّمُرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ اخْوَانِكَ فَيْكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتِّهِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُؤْوِصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتْ

۳۷۲. سمری منسوب به جد او است که نامش سمره بوده است.

۳۷۳. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۹۴.

۳۷۴. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۹۴.

الْغَيْبَةُ التَّامَةُ فَلَا ظُهُورَ الْآبَعْدَ اذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ
 امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا.^{۳۷۵}

خداوند اجر و ثواب بزرگی به برادران تو در رابطه با مصیبت در گذشت تو عنایت بفرماید، تو شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت بنابراین کارهای خود را سر و سامان بده و کسی را به جای خود وصی قرار مده که قائم مقام تو باشد؛ زیرا غیبت تامه (غیبت کبرا) فرا رسید و دیگر ظهوری برای من نیست مگر بعد از اذن خداوند تعالی و این هم بعد از مدت طولانی که دلها را قساوت فرا بگیرد و سطح زمین از ظلم پر شود صورت خواهد گرفت.

و ارتحال علی بن محمد سمری آخرین نائب حضرت صاحب الزمان (ع) در ۱۵ شعبان سال ۳۲۹ واقع شد.

شیعیان بدون مشاهده امر خارق العاده

خمس اموال خود را به گیرنده آن تحویل نمی‌دادند.

خمس وسیله رفع احتیاجات محتاجان و تأمین مصالح عمومی جوامع اسلامی و تأسیس موسسات عام المنفعه از قبیل: مدارس علمی و اداره حوزه‌های علمیه که مرکز تعلیم علماء و فقها است و نیز وسیله تأمین مخارج اعزام علماء به بلاد و مناطق شیعه برای تعلیم و تربیت و ارشاد مردم به معارف اسلام و اهل بیت: و تأسیس کتابخانه‌ها به منظور نگهداری مواریث علوم مسلمانان است و چون این قبیل موضوعات برای اداره جامعه و تأمین هزینه زندگی مستمندان و محتاجان و ارتقاء فکری و فرهنگی همیشه مورد نیاز است لذا لازم است که ادای خمس همواره در جریان باشد تا در تداوم این موضوعات هیچ وقت اختلال و رکود بوجود نیاید و از این نظر است که در فقه اهل بیت: خمس اختصاص به غنائم جنگی که مال زمان مخصوصی است ندارد و به ارباح مکاسب - هر نوع کسب که باشد - و به معادن و به موادی که از راه غواصی در آنها بدست می‌آید و همچنین به گنجهایی که مورد استخراج قرار می‌گیرد تعلق می‌گیرد.

و باید بدانیم شیعیان خود را ملتزم و متعهد می‌دانستند که خمس اموال خویش را به امام معصوم زمان خود تقدیم بدارند، از زمان حضرت صادق (ع) تا زمان رحلت حضرت عسکری (ع) عادت طائفه شیعه بر این جاری شده بود که خمس اموال خود را یا شخصاً یا بوسیله نمایندگانی به امام وقت خود تسلیم می‌کردند که در رابطه با این امر هم امام را زیارت می‌کردند و هم در نتیجه این ملاقات و تعلیم و ارشاد امام غذای روحی و فرهنگی خود و جامعه خود را تأمین می‌نمودند و از طرف دیگر چون کرامات و امور خارق العاده‌ای هم‌ضمناً از امام مشاهده می‌کردند بر درجات ایمان و اطمینان آنها به حقانیت راه خود که راه ارتباط با اهل بیت: و راه تشیع بود افزوده می‌شد.

و از طرفی چون در زمان غیبت صغرا سختگیریهای دستگاه سلطنت‌ظالمانه بنی عباس مانع از آن بود که شیعیان بتوانند حضرت صاحب الزمان (ع) را ملاقات کنند لذا حضرت صاحب الزمان (ع) اشخاص مخصوصی را به عنوان سفیر یا وکیل و نائب معین کرده بود تا واسطه‌ای میان آن حضرت و مردم باشند که هم نامه‌های مردم که مشتمل بر سوالات شرعی و مشکلات علمی و نیازمندیهای زندگی بود را به محضر آن حضرت تقدیم و جواب دریافت کنند و به مردم برسانند و راه زندگی مادی و معنوی و فکری و فرهنگی مردم را روشن سازند و هم خمس اموال شیعیان - را که از بلاد و مناطق شیعه نشین که آن روز وسعت زیادی پیدا کرده بود به سوی امام زمان (ع) حمل می‌شد دریافت دارند و با نظر آن حضرت در راه تأمین زندگی جامعه به شرحی که گفته شد مصروف سازند.

و از طرف سوم چون مقام نیابت از امام معصوم (ع) مقام بسیار شامخی بود که تنها به ادعای شخص ثابت نمی‌شد لذا لازم بود کسی که ادعای مقام سفارت و نیابت را دارد بواسطه اقامه دلیل و برهان اعتماد مردم را جلب و حقانیت خود را به ثبوت برساند و در این مورد چون از زمان حضرت صادق (ع) همانطور که گفته شد شیعیان عادت کرده بودند که موقعی که خمس اموال خود را از شهرها و مناطق زندگی خود به محضر امام می‌آوردند قبل از تحویل خمس اموال خود از امام تقاضا می‌کردند و انتظار داشتند که درباره اموالی که همراه خود آورده‌اند خبر بدهد که اموال چه مقدار است و از چه جنسی است و صاحبان هر مقداری از اموال را امام معین کند و اینکه از چه راهی بدست آمده است شرح بدهد و حتی اگر سوالاتی درباره موضوعاتی به همراه آورده‌اند قبل از ارائه سوال امام جواب آن سوالات را نیز بیان نماید، اکنون که امام زمان (ع) غائب است و دسترسی به او ممکن نیست شیعیان انتظار داشتند که نائب امام (ع) نیز همین خصوصیات را داشته باشد و لذا شیعیان خمس اموالی را که برای نواب صاحب الزمان (ع) نیز می‌آوردند از نواب می‌خواستند که قبل از تحویل آن اموال خصوصیات آن را بیان کنند و آنها نیز به برکت ارتباط با حضرت صاحب الزمان (ع) همین کار را انجام می‌دادند و شیعیان بدون مشاهده امور خارق العاده هرگز خمس اموال خود را تحویل نمی‌دادند و

صدور این کرامات از طرف نوّاب حضرت صاحب الزّمان (ع) موجب مزید ایمان و اطمینان آنها به حقّانیت راهی که در زندگی پیش گرفته اند می شد و با نشاط بیشتری به راه خود ادامه می دادند و شما نمونه هائی از این موضوع را در ضمن شرح حال امام عصر (ع) و نوّاب او ملاحظه کردید و اکنون یک نمونه دیگر:

حضرت صاحب الزّمان (ع) قبل از تحویل گرفتن اموال

نام و نشان را بیان می کند

شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین می گوید:

«بعد از اینکه حضرت امام حسن عسکری (ع) از دنیا رفت نمایندگانی از مردم شهر قم و اطراف آن اموالی را به عنوان خمس به سامراء بردند تا به محضر امام حسن عسکری (ع) تقدیم کنند موقعی که به سامراء رسیدند به آنها گفته شد که: حضرت عسکری (ع) از دنیا رفته است، آنها پرسیدند وارث آن حضرت کیست؟ گفته شد: جعفر، برادر آن حضرت و این در حالی بود که جعفر با غلامانش برای تفریح با عده ای از نوازندگان به خارج سامراء رفته بود، آنها منتظر ماندند تا جعفر برگشت و به حضور جعفر رفته گفتند: ما از قم و اطراف آن برای حضرت امام حسن عسکری (ع) اموالی می آوریم و تقدیم می کردیم و فعلاً هم به همین

قصد آمده بودیم اکنون به ما خبر بده که ما چه مقدار اموال همراه آورده ایم؟ و این اموال از چه راهی بدست آمده است؟

جعفر گفت: شما دروغ می گوئید، برادر من این کار را نمی کرد، غیب را فقط خدا می داند و بس، آنها هنگامی که این کلمات را شنیدند، متحیر ماندند و از تحویل دادن اموال به جعفر خود داری کردند جعفر از آنها خواست که اموال را تحویل بدهند، آنها گفتند: این اموال مال خودمان نیست و ما اجیریم و با ما صاحبان اموال شرط کرده اند که بدون حجّت و دلیل برای امامت به کسی تحویل ندهیم و ما همیشه اموالی را که می آوریم به کسی می دادیم که خصوصیات آن را قبل از دیدن بیان می کرد، جعفر رفت و جریان این امر را پیش خلیفه عباسی مطرح کرد خلیفه عباسی به آنها گفت: اموال را به جعفر تسلیم کنند آنها مقاومت کردند و گفتند: ما همیشه اموالی را که از قم به سامراء می آوریم برادر او حضرت عسکری (ع) نام و نشان آن اموال را برای ما توضیح می داد که آن چه مقدار است و از چه راهی بدست آمده است و چون ما اجیر می باشیم و صاحبان اموال نیز به این شرط به ما داده اند باید به کسی بدهیم که دارای این علامت باشد.

و بالاخره از تحویل اموال به جعفر امتناع کرده از شهر سامراء خارج گردیده و متحیر بودند که در این حال جوانی را دیدند که به نزدیک آنها آمد و آنها را یک با نام صدا کرد و گفت: به حضور مولای خود بیائید آنها از این جریان خوشحال شدند و به همراه او رفتند و به محضر امام (ع) داخل شدند امام درباره اموالی که همراه آنها بود - قبل از اینکه آن را مشاهده کند - از جهت مقدار و اینکه صاحبان آنها چه کسانی هستند و سایر خصوصیات توضیح داد و از آن پس آنها آن اموال را تقدیم کردند و امام (ع) به آنها گفت: بعد از این تاریخ خمس اموال خود را به سامراء حمل نکنید و در بغداد به نواب من تحویل بدهید.^{۳۷۶}

اهمیت دادن شیعیان به ادای خمس و نقل آن به محضر امام (ع)

و نواب او با شرائط مشکل و طاقت فرسا

از روایات متعدد و معتبری که در رابطه با ادای خمس وارد شده است این مطلب روشن می شود که شیعیان اهمیت بسیاری برای ادای خمس مال خود قائل بودند؛ زیرا در آن زمان با اینکه وسائل

مسافرت و حمل و نقل کم بود و مسافرت مشکل و با مشقت توأم بود و از طرف دیگر تقیه بسیار شدید و تمام حرکات شیعیان تحت نظر و مراقبت از طرف دستگاه خلافت بنی عباس بود مع الوصف از شهرهای قم، آوه، دینور، کرمانشاه، نیشابور، اهواز، استرآباد، نساء، مصر، بلخ، مرو، بخارا، بغداد،

موصل، قزوین، شیراز و روستاهای عراق شیعیان خمس اموال خود را به محضر امام (ع) یا نائب او حمل می کردند و بدون مشاهده امور خارق عادت خمس مال خود را تحویل نمی دادند یعنی لازم می دانستند که تحویل گیرنده خمس قبل از تحویل گرفتن آن، نام و نشان اموالی را که می خواهد بعنوان خمس تحویل بگیرد بدهد که این مال، مال کیست و چه مقدار است و از چه راهی بدست آمده است.

و نیز نکته مهمی که از این روایات بدست می آید این است که **ائمه اطهار**: لازم می دانستند که **خمس** بدست آنها یا نائب آنها برسد و مسلمانان نیز ملتزم بودند که به این ترتیب به وظیفه شرعی خود عمل کنند و لذا در این همه روایات حتی یک مورد را ما نمی یابیم که **ائمه**: اذن داده باشند که اشخاص خودشان خمس مال خود را بدون مراجعه به امام (ع) صرف کرده باشند و شاید علت این مطلب این باشد که **ائمه**: لازم می دانستند که همه اموالی که به عنوان خمس پرداخته می شود در یک مرکز جمع بشود تا برای حفظ کیان تشیع و اقامه شعائر مذهبی و اداره مرکز علمی و قیام به مساعدتها مالی و تأسیس مراکز فرهنگی یک قدرت اقتصادی مهمی تحت اشراف و نظر **ائمه**: یا نواب آنها همیشه وجود

داشته باشد که اگر این اموال متفرق باشد و هر کس در شهر و منطقه خود مصرف کند و مرکزیتی در بین نباشد قدرت اقتصادی وجود نخواهد داشت.

در اصول کافی نقل می‌کند که مردی از تجار فارس نامه‌ای به حضرت رضا (ع) نوشت و از او اجازه خواست که خودش خمس مال خود را مصرف کند حضرتش در جواب مرقوم داشتند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ، لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ؛ إِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَى دِينِنَا وَعَلَى عِيَالِنَا وَعَلَى مَوَالِينَا وَمَا نَبْدُلُهُ وَنَشْتَرِي مِنْهُ أَعْرَاضَنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزُوهُ عَنَّا وَلَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَانَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَتَمْحِصُ ذُنُوبِكُمْ وَمَا تَمَهَّدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ، وَالْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي اللَّهُ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَالسَّلَامُ.^{۳۷۷}

«خداوند در زندگی وسعت بخش و کریم و ضامن دادن ثواب در مقابل عمل نیک است و هیچ مالی جز از راهی که خداوند حلال قرار داده است حلال نمی‌شود.»

خمس، کمک ما برای نگهداری دین ما است و وسیله‌ای است برای مساعدت به کسانی که در تحت مدیریت ما اداره می‌شوند و نیز وسیله‌ای برای کمک به دوستان و شیعیان ما است و نیز ما خمس را در راه دفاع از حیثیت و موقعیت خود خرج می‌کنیم، بنابراین، خمس را از ما دریغ نکنید و خود را از دعای ما محروم ننمائید - که شما بوسیله دادن خمس مشمول دعای خیر ما می‌شوید بدانید که خمس کلید روزی شما و باعث بخشودگی گناهان شما است و وسیله آمادگی برای روز احتیاج شما است.

و مسلمان کسی است که به عهدی که با خداوند بسته است وفا کند و کسی که با زبان خود اظهار موافقت می‌کند ولی در قلب مخالف است مسلمان نیست و السلام.»

از این حدیث نقش سازنده و مهم خمس در حفظ و نگهداری و اداره زندگی محتاجان، و فراهم کردن وسائل رشد و پیشرفت زندگی و تأمین دفاع از حیثیت و کرامت پیشوایان دین روشن می‌شود و اینکه نظر آن حضرت این است که باید خمس اموال در اختیار حضرتش قرار بگیرد.

از این تاریخ وظیفه هدایت و اداره امور مسلمین

به علماء محوّل می‌شود

اکنون پس از اینکه مدّت غیبت صغرا که در آن دوره امام زمان (ع) بواسطه نوّاب مخصوص خود که شرح حال آنها گذشت جامعه مسلمانان را هدایت می‌کرد در سال ۳۲۹ هجری قمری سپری گردید و دوره غیبت کبرا پدید آمد این سوالات در رابطه با هدایت مسلمانان پیش می‌آید:

- ۱- مردم مسلمان احکام شرعی و معارف اسلامی را از چه کسی باید فرا بگیرند؟
- ۲- در حوادث و وقائعی که روز به روز در زندگی فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مسلمانان پدید می‌آید به چه کسانی مراجعه‌کنند؟ و چه کسانی می‌توانند سگّاندار کشتی انسانها در دریای پر تلاطم زندگی باشند و آن را به ساحل سلامت برسانند؟
- ۳- حقوق شرعی و اخماس اموال که رقم بسیار بزرگی از ثروت و مال را تشکیل می‌دهد و در تأمین حوائج زندگی مسلمانان و حفظ کیان تشیّع نقش مهمی - چنانکه قبلاً شرح داده شد - دارد و از عصر امام صادق (ع) با نظر ائمه اطهار: در مصارف خود صرف می‌شد و در زمان غیبت صغرا بدست نوّاب خاص امام عصر (ع) می‌رسید و با نظر و اشراف آنها مصروف می‌شد اکنون که دوره غیبت صغرا سپری شده است بدست چه کسانی باید برسد؟ و با نظر چه کسانی باید در مصارف خود صرف شود؟

و نیز اختیار انفال که منبع اصلی ثروتها است در زمان ائمه اطهار: با آنها است و اکنون که دسترسی به امام عصر (ع) ممکن نیست اختیار انفال با چه کسانی است؟

در پاسخ به این سوالات باید توجه داشته باشیم که طائفه شیعه تردیدی در این موضوع نداشته و ندارد که تنها فقهای بزرگ اسلام که چون از جهت آشنابودن به علوم اسلامی و از لحاظ تعهد و تقوا در سطح بالائی قرار دارند شایستگی هدایت و مدیریت جامعه اسلامی را دارند و تنها آنها هستند که شایستگی سگّاندار بودن این کشتی را دارا می‌باشند چه اینکه حضرت رسول اکرم (ص) و اهل بیت کرام او: این تعبیرات را فقط درباره این علمای بزرگ دارند.

۱- علماء حصون اسلام یعنی قلعه‌ها و پناهگاه اسلامند.

۲- علماء اُمنای اسلام می‌باشند.

۳- علماء جانشینان پیغمبران خدا: هستند.

۵- علماء بهترین خلق خدا بعد از ائمه: می‌باشند.

۶- علماء کفیلان یتیمان اهل بیت: هستند.

۷- مجاری امور مردم - چه فرهنگی چه سیاسی چه اقتصادی در دست علماء است که امین حلال و حرام می‌باشند.

و بالاخره چون تنها علمای بزرگ اسلام در مکتب فضیلت بخش ائمه اطهار: تربیت شده‌اند و در دارا بودن ارزشهای اسلامی در صف مقدم قرار دارند لذا شایستگی برای مرجع و ملجأ و ملاذ بودن امت اسلامی را دارند و مخصوصاً در این مورد، این نامه که از حضرت امام عصر (ع) صادر گردید تکلیف مسلمانان را بیش از پیش روشن کرد.

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^{۳۷۸}

در کلیه حوادث و پیش آمدهایی که به وقوع می‌پیوندد به کسانی که تخصص در احادیث ما دارند مراجعه کنید که آنها از جانب من حجّت بر شما و من نیز از جانب خدا حجّت بر آنها می‌باشم (معلوم است که این عنوان فقط به فقهای اسلام تطبیق می‌شود).

بر این اساس بود که شیعیان پس از اینکه از ملاقات و درک فیض حضور ائمه: محروم شدند به فقهای بزرگ اسلام مراجعه کردند و احکام و معارف اسلام را از آنها اخذ نمودند و رشته تقلید آنها را به گردن خود آویختند و با ارشاد و هدایت آنها در کلیه شئون زندگی گام برداشتند.

فقهای اسلام نیز با وظیفه بسیار خطیری مواجه شدند

علمای اسلام نیز خودشان را با وظیفه بسیار خطیری مواجه دیدند؛ زیرا احادیث اهل بیت: - که برخی از آنها مذکور گردید - چنانکه وظیفه مردم را در سوال از علماء و مراجعه به آنها تعیین می‌کرد تکلیف علماء را نیز در پاسخگویی به سوالات و مراجعات معین می‌کرد.

همانطور که تعلّم و آموختن و تربیت پذیری را بر مردم واجب می‌کرد، تعلیم و آموزش و تربیت مردم را نیز بر علماء واجب می‌ساخت.

و در یک کلام حدیث:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

وظیفه علماء را بسیار سنگین معرفی می‌کند چه اینکه مفاد حدیث این است که علماء حجّت بر مردم و امام زمان (ع) حجّت خدا بر علماء است یعنی مردم باید علماء را اسوه و الگوی زندگی خود قرار

دهند و در این رابطه علماء نیز لازم است حضرت امام عصر (ع) را اسوه و الگوی زندگی خود قرار دهند.

بنابراین، بر فقهای اسلام که جانشینان ائمه اطهار: و نائب امام عصر (ع) می‌باشند لازم است که پای اهل بیت: گام بردارند و خود را برای نگهبانی و نشر اسلام و معارف اهل بیت: و ارشاد و تعلیم مردم مجهز سازند و در معرفی فرهنگ تشیع که همان اسلام ناب است گامهای موثری بردارند و نیز بر آنها لازم است که بر اساس پیروی از مکتب اهل بیت: همیشه با استکبار و ستمگران در ستیز باشند.

تشیع اسلام اصیل است

نخستین وظیفه‌ای که علمای بزرگ اسلام خود را موظف به ادای آن دانستند، تثبیت این مطلب بود که تشیع همان اسلام اصیل است یعنی «اسلامی» که حضرت رسول اکرم (ص) از جانب خداوند آورده است چیزی جز تشیع نیست و این که ما می‌گوییم شیعه جعفری یا مذهب جعفری از باب احترام به امام جعفر صادق (ع) و سپاس و تقدیر از مقام والای آن امام و توجه دادن به این مطلب است که آن حضرت و پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر (ع) بواسطه فرصتی که بدست آوردند توانستند

تعالیم اسلام را به مردم بیاموزند و معارف اسلامی را که از حضرت رسول اکرم (ص) به حضرت امیر مومنان علی (ع) و از آن حضرت به حضرت امام حسن و از او به حضرت امام حسین و از او به حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین و از آن حضرت به امام محمد باقر (ع) و از او به امام صادق: رسیده بود در میان جوامع منتشر کنند که امام صادق (ع) شخصاً می‌گفت:

حَدِيثُ أَبِي، وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي، وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ، وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ، وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^{۲۷۹}

«حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم حدیث حسین است، و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیر مومنان و حدیث امیر مومنان حدیث رسول الله است و حدیث رسول الله (ص)، گفتار خداوند عزیز و جلیل است.»

بنابراین معنای این شهرت و نامگذاری مذهب جعفری این است که گفته شد، وگرنه مذهب تشیع چه به صورت فقهی و چه به صورت کلامی آن مانند مذاهب حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی که مذاهب اهل تسنن می‌باشند نیست؛ چه اینکه این مذاهب پدید آمده سوم و چهارم هجری است که بوسیله ابو

حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل بوجود آمده‌اند ولی تشیع همان اسلامی است که حضرت رسول اکرم (ص) آن را آورده است.

هویت تشیع

شیعه در اصول خود نه کاری به ابوالحسن اشعری دارد و نه به عمرو بن عبید معتزلی و نه در فروع کاری به مذاهب اربعه که ذکر گردید دارد، تشیع به همان شرحی که ذکر شد مأخوذ از حضرت رسول اکرم (ص) است^{۳۸۰} و مذاهب اربعه که در قرن سوم و چهارم بوجود آمدند با تشیع ارتباط ندارند و مذهب شیعه هیچگاه زیر تأثیر قدرتها و کشمکشهای سیاسی شکل نیافته است؛ چون اساس تشیع این است که پیامبر اسلام (ص) بزرگتر و عاقل‌تر از این بود که سرنوشت مسلمانان را پس از خود بدست هرج و مرج بسپارد و بگذرد و برای خود جانشین و برای امت سرپرست معین نکند.

شیعه می‌گوید:

کسانی که هنوز جنازه پیغمبر (ص) بر زمین بود و تنها علی بن ابیطالب (ع) مشغول غسل و کفن و دفن او بود جسد مبارک او را رها کرده و هیچگونه احترامی برای او که آنان را از تاریکی های جهل به نور علم هدایت کرده بود قائل نشدند و منتظر دفن او نیز نگردیدند و در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و بر سر حکومت اسلامی به نزاع برخاستند و در آنجا میان مهاجر و انصار سخت‌اختلاف رخ داد و کار به مشاجره کشید، مقداد بن اسود کندی صحابی معروف را به هنگام دفاع از حق کتک زدند و سینه‌اش را شکستند و در رابطه با همین جریان سعد بن عبادہ انصاری صحابی جلیل و رئیس قبیله خزرج را کشتند و

گفتند: شب هنگام جنیان او را کشته‌اند و بالاخره با دسیسه چینی و شتاب، کار را برای ابوبکر تمام کردند، همه اینها اشتباه و خطا و انحراف از حقیقت است و عمر، خود گفت که این فلته است یعنی کار حساب نشده و لغزش بود ولی حق و حقیقت معلوم است و پیغمبری که مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ است به خلافت حضرت علی بن ابی طالب (ع) بارها تصریح کرد و مورد تأکید قرار داد اما قدرتهای سیاسی در تقویت این راه خطا و اشتباه که مقاصد آنها را بهتر تأمین می‌کرد کوششهای فراوانی بجا آوردند و اسلام‌ناب را از مجرای اصلی خود منحرف کردند.

۳۸۰. در این رابطه برای توضیح بیشتر به کتاب اصل الشیعه و اصولها مراجعه کنید.

و بالاخره این خطا و اشتباه باعث گردید که فقه بر دو گونه شود، اصول و کلام و تفسیر و حدیث بر دو گونه شود، و مسائل بسیاری بر اساس تشیع و تسنن در عالم اسلام بوجود بیاید، و اندیشه‌ها و تفکرات گوناگون در محیط اسلامی در دو شاخه سنّت و تشیع رنگ بپذیرد، و اختلافهای گوناگون دیگر نیز دامنگیر جامعه اسلامی شود.

با توجه به آنچه ذکر گردید علمای بزرگ شیعه که در عصر غیبت امام زمان (ع) (متصدی هدایت امت اسلامی بودند خود را موظف به انجام این اعمال دیدند که ذکر می‌شود:

الف- تأسیس حوزه‌های علمی

تأسیس حوزه‌های علمی‌ای که دنباله حوزه علمی چهار هزار نفری امام صادق (ع) باشد تا در آن حوزه‌ها در طی قرون و اعصار رجال علم و تحقیق در فنون و علوم مختلف تربیت شوند و چراغ هدایت همیشه روشن و پرچم تشیع با برداشتن گامهای مثبت و موثر در راه علوم پویا و سیراب کننده عقول و افکار که از مکتب اهل بیت: الهام می‌گیرد همواره در اهتزاز باشد و تأسیس حوزه علمیّه قم و ری بوسیله شیخ صدوق و حوزه علمیّه بغداد بوسیله شیخ مفید و حوزه علمیّه نجف بوسیله شیخ طوسی و حوزه علمیّه حله بوسیله ابن ادریس و حوزه لبنان و بعلبک بوسیله شهید اول و ثانی و حوزه کربلا بوسیله وحید بهبهانی و حوزه علمیّه اصفهان بوسیله محقق ثانی و حوزه علمیّه قم

بوسیله ملا محسن فیض کاشانی و محقق بزرگوار حاج شیخ عبدالکریم حائری و تأسیس آن در جای جای مناطق شیعه از نمونه‌های روشن این موضوع است و این شجره طیبه که **أصلها ثابتٌ و فرعها فی السماء توّتی أكلها كل حين باذن ربّها** همچنان با رور و نیرومند تا روز ظهور حضرت ولی عصر (ع) باقی خواهدماند تا آن باغبان اصلی رونق بیشتری به این باغستان بدهد:

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ.

ب- تدوین و تألیف و تحقیق و ابتکار

علمای شیعه قبل از اینکه علمای اهل تسنن در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و رجال و درایه دست به تدوین و تألیف بزنند مبتکر این علوم گردیدند و این علوم را در حوزه‌های علمی خود مورد بررسی و تحقیق قرار دادند و کتابهایی را در این زمینه به رشته تألیف در آوردند که شرح آن در کتاب ارزشمند **تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام** تألیف محقق بزرگوار سید حسن صدر برای نمونه ذکر گردیده است.

و تألیف و تحقیق در حوزه‌های علمی شیعه همچنان برقرار است و یکی از گام‌های مهم در این راه تألیف کتابهایی است در **فقه مقارن** مانند **خلاف شیخ طوسی** و **معتبر محقق** و **تذکره و منتهای علامه حلی** که مزیت فقه شیعه را که مأخوذ از **مکتب اهل بیت**: است ثابت می‌کند.

و بالاخره علمای بزرگ شیعه توانستند در رشته‌های مختلف، مخصوصاً **فقه** و **حدیث** کتابهای بسیاری را تألیف کنند و با خدمت قلمی خود کتابخانه‌ها و محیط اسلام را با فرهنگ غنی و محققانه خود پر رونق و سرشار از علم و تحقیق بگردانند، برای توضیح مطلب به کتاب **ارزشمند الذریعة الی تصانیف الشیعه** مراجعه کنید تا ببینید که علمای شیعه چگونه غنای فرهنگی تشیع را به‌نمایش گذاشته‌اند.

ج- گفتگو و مناظره

همانطور که **ائمه اطهار**: شاگردانی مانند **هشام بن حکم** ها و **مومن طاق‌ها** تربیت کرده بودند تا در راه اثبات حقانیت تشیع و فرهنگ تشیع که همان اسلام اصیل است مجهز باشند علمای شیعه نیز لازم دانستند که در حوزه‌های علمی افرادی را برای مناظره تربیت کنند و در این رابطه مجامعی ترتیب دهند و کتابهایی در مناظره و آداب مناظره برشته تألیف در بیاورند که **شیخ مفید** و **سید مرتضی** و **شیخ طوسی** بر اساس مترقی‌ترین مکتب کلامی کتابهایی نوشتند و در مجامع علمی مباحثاتی انجام دادند و این کار پرارزش همچنان در حوزه‌های علمی شیعه ادامه پیدا کرد و **کتب عبقات الانوار**، و **الغدیر**، و

المراجعات، و **معالم المدرستین** در این رابطه بوجود آمده‌اند و **مناظره شیخ صدوق** در **بغداد** در **مجلس فخر الدوله دیلمی** و **مناظره علامه حلی** در **مجلس سلطان خدابنده** از نمونه‌های روشن این موضوع است.

د- مرزبانی فرهنگ جهاد و شهادت

از آنجا که **جهاد** و مبارزه با ستمگران و غاصبان حقوق در فرهنگ **اهل بیت عصمت**: جایگاه بلندی دارد و آن مجاهدان راه خدا و بیدار گران توده‌ها هر یک در عصر خود به نحوی که می‌توانستند و مصلحت عصر و زمانشان اقتضا می‌کرد هرگز خاموش نمی‌نشستند و با خروش خود بیداری و حرکت می‌آفریدند و به استقبال شهادت می‌رفتند، علماء شیعه نیز یکی از وظائف خود را حفظ **کیان تشیع** در برابر جبهه مستبدان و جبّاران تشخیص دادند و در این راه طاقت فرسا و مشکل آفرین گام‌هایی برداشتند.

آنها که جانشان از حماسه و خروش لبریز بود با تحمل شکنجه‌شکنجه‌گران و تحمل رنج‌های تبعید و زندان با در دست داشتن پرچم «**أَنَّمَا الْحَيَاةُ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ**» این راه پر افتخار را پیمودند و در بسیاری از اوقات با سرکشیدن کاسه زهر قتال و نشستن زیر شمشیر جلاّد و رفتن بالای چوبه دار و

بالاخره با دادن خون و جان از شهادت در راه خدا استقبال و با حسن انتخابی که داشتند «انْ أكرمَ المَوْتِ القَتْلُ»^{۲۸۱} را انتخاب کردند و چهره اسلام ناب را رنگین ساختند و حتی در مواردی اجساد پاک آنها را ستمگران و کج روان تاریخ بعد از کشتن به اعماق دریا افکندند و یا طعمه آتش ساختند و خاکسترشان را بر باد دادند و با ینوسیله افتخارآمیز است که چهره تشیع که همان چهره مکتب اهل بیت: و مصداق حدیث ثقلین است روز بروز درخشنده‌تر از پیش درخشش و جذّابیت دارد و بالاخره همه قلّه‌های جهان را فتح خواهد کرد و صبح دولتش همه عالم را روشن خواهد نمود.

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است

ه - حضور اجتماعی

حضور اجتماعی به معنای حضور داشتن شخص در میان مردم در همه مراحل زندگی است. و این موضوع در زندگی اجتماعی بشر دارای اهمیت زیادی است، فرض کنید انسان در محله‌ای زندگی می‌کند و در این محله سیل راه افتاده و بطرف خانه‌ها سرازیر است، همه مردم آن محله دست بکاری می‌زنند تا جلو آن سیل را بگیرند، اگر کسی در آن محله در چنین موقعی - یا از جهت بیخبر ماندن از جریان سیل،

یا بواسطه تنبلی و سهل انگاری یا هر علت دیگر - با مردم همدردی و همکاری نکند و دستی در میان دستها نباشد و کمکی به تلاشهای همسایگان یا هموطنان خود نکند، حضور اجتماعی ندارد.

یا فرض کنید اهل محله‌ای می‌خواهند بیمارستانی بسازند، مدرسه‌ای تأسیس کنند که هر کسی به اندازه قدرت خود تشریک مساعی می‌کند، اگر یک نفر به مشکلات اهل این محله بی اعتنا باشد و به اندازه توان و امکان خود همراهی و همدردی نکند حضور اجتماعی ندارد.

همانطور که در کلاس درس ممکن است عده‌ای حاضر باشند و برخی غائب، در کلاس اجتماع و وظائف اجتماعی نیز چنین است و انسان متعهد کسی است که در اجتماع مسلمانان در هر نقطه‌ای که هست، شهر یا روستا، مملکت خود یا غیر مملکت خود، در محله خود یا غیر محله خود^{۲۸۲} حضور داشته و با مردم همدلی و همراهی داشته باشد.

از نظر اسلام حضور اجتماعی یک وظیفه است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

مَنْ اصْبَحَ لايَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ.^{۲۸۳}

۲۸۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳.

۲۸۲. هر چند نحوه حضور در این موارد فرق می‌کند ولی بحث در اصل حضور است.

۲۸۳. سفینه البحار، ج ۸، طبع جدید، ص ۷۱۱.

و حضرت صادق (ع) فرمودند: مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.^{۲۸۴}

«کسی که به کارهای مسلمانان اهمیت ندهد و در برابر جریانهای کارهای مردم بی تفاوت باشد مسلمان نیست.»

رمز فضیلت و برتری عالم بر عابد

در روایات اهل بیت عصمت: که تفاوت زیادی میان عالم و عابد گذاشته شده و فضیلت و برتری عالم نسبت به عابد با تعبیرات مختلفی ذکر شده است از همین نقطه سرچشمه می‌گیرد که عالم تعهد اجتماعی بیشتری دارد و می‌تواند خدمت بیشتری انجام دهد ولی عابد این چنین نیست و نمی‌تواند باشد.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ.^{۲۸۵}

«فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت و برتری ماه شب چهارده بر ستارگان آسمان است.»

حضرت باقر (ع) فرمودند:

عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ.^{۲۸۶}

«عالمی که اجتماع از علم او بهره‌مند می‌شود از هفتاد هزار عابد بالاتر است.»

سعدی می‌گوید:

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا برگزیده‌ای تو از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش برون می‌برد ز آب وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را

۲۸۴. سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۲۳.

۲۸۵. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲۸۶. اصول کافی، ج ۱.

و این مطلب از این جهت است که انسانها در زندگی با مشکلات و مسائل فراوانی - از لحاظ فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی - روبرو هستند و موثرترین کسی که می‌تواند در سرو سامان دادن به مسائل و حل مشکلات کمک کند و یار و یاور مردم باشد عالم آگاه ربّانی است.

بنابراین مسأله حضور اجتماعی و شرکت در حل مسائل و مشکلات مادّی و معنوی انسانها برای عالمان اهمیت بسیار دارد و جزء تکالیف آنها است بویژه در اجتماعاتی که سالها زیر فشار بوده‌اند و از هر جهت به آنها ستم رفته است چه اینکه حضرت امیر مومنان (ع) فرمودند: خداوند از عالمان پیمان گرفته است که در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی مظلومان آرام ننشینند.^{۲۸۷}

و لذا در اجتماعاتی که سالیان دراز جبّاران روزگار و استعمارگران برای تأمین مقاصد و مطامع خود بر سر راه رفاه و ترقی و تکامل آنها دامها گسترده و نقشه‌ها کشیده و ترفندهائی بکار بسته‌اند یک عالم آگاه باید رسیدگی به امور بسیاری را بعهده بگیرد و تکالیف بسیاری را انجام بدهد تا این جریانها را پشت سر بگذارد و آب رفته را به جوی بازگرداند و از خداوند باید توفیق بخواهد تا بتواند وظیفه پر اهمیّت خود را به انجام برساند.

اسلام با گوشه‌گیری مسلمانان مخصوصاً علماء مخالف است

بنابر آنچه که ذکر گردید یک مسلمان از دیدگاه اسلام کسی است که با مسلمانان دیگر در کلیّه مراحل زندگی شرکت کند و در همه صحنه‌ها حضور داشته باشد و لذا دوری کردن از اجتماع مردم و انزوا و گوشه‌گیری در اسلام مذموم و مورد نکوهش است.

در عصر حضرت رسول اکرم (ص) فرزند عثمان بن مظعون که یکی از اصحاب آن حضرت بود وفات کرد، عثمان بن مظعون در مرگ فرزند خود سخت متأثر شد و ارتباط خویش را با اجتماع قطع کرد و قسمتی از خانه خود را به عنوان مسجد از خانه جدا کرد و در آنجا نشست و در را بروی خود بست و تصمیم گرفت که برای همیشه در آنجا مشغول عبادت شود تا خبر این جریان به گوش پیغمبر اکرم (ص) رسید عثمان بن مظعون را خواست و به او فرمود: خداوند متعال بر امت اسلام رهبانیت (یعنی ترک دنیا و گوشه‌گیری) را روا نداشته است:

إِنَّمَا رُهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

«رهبانیت امت من این است که در راه خدا به جهاد بپردازند.»^{۲۸۸}

۲۸۷. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲۸۸. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۴۰.

ملاحظه می‌کنید که پیغمبر بزرگوار اسلام (ص) از انزوا و گوشه‌گیری نهی می‌کند و بجای آن **جهاد** که اوج شرکت در امور اجتماعی و حضور در صحنه‌زندگی مسلمانان است را معرفی می‌کند.

روشن است که با کناره‌گیری مسلمانان از فعالیت‌های اجتماعی مخصوصاً سیاسی و از دست دادن پُست‌های مدیریت اجتماعی هرگونه قدرتی به مرور زمان از دست می‌رود و بدست دیگران می‌افتد و کار بجائی می‌رسد که ما به احکام دین خود حتی در سطح خود هم نمی‌توانیم عمل کنیم مثلاً نمی‌توانیم فرزند خود را با فرهنگ دینی تربیت کنیم.

اگر متدینین حضور سیاسی اجتماعی خود را از دست بدهند (بویژه حضوری که هم اکنون پس از انقلاب اسلامی بدست آمده است) حضورهای دیگر مانند حضور در امور فرهنگی و اقتصادی نیز از دست خواهد رفت.

و باید بدانیم که شرکت در امور سیاسی به قصد اداره جامعه بر اساس حق و عدل و نگهداری جامعه از انحراف و بمنظور حفظ دین خدا و نگهداری ارزشها و اصالت‌ها و انتقال آن به نسلهای آینده و برای پاکسازی و پاکداری کشورهای اسلامی از لوٹ وجود بیگانگان و استعمارگران و بمنظور حفظ استقلال سرزمینهای قرآنی از افضل طاعات و اعظم عبادات است.

اُمّه اهل بیت (ع) به کسانی که می‌توانستند با حضور خود حتی در دستگاہهای جبّاران در رفع مشکلات مسلمانان موثر باشند اجازه انزوا و کناره‌گیری نمی‌دادند و روی همین اصل بود که **علی بن یقطین** ها در دستگاہهای جبّاران **بنی عباس** دارای پست و سمت بودند.

فریاد امام خمینی (ره) بر سر رفاه طلبان و ترسوهای گوشه‌گیر

امام خمینی (ره) در کتاب ولایت فقیه درباره کسانی که به استناد چند روایت که صاحب وسائل آنها را نقل کرده و دلالت دارند بر اینکه قبل از ظهور **حضرت مهدی (ع)** قیام در برابر ستمگران جائز نیست و باید مردم به صبر و سکوت برگزار کنند تا **حضرت مهدی (ع)** ظهور کند^{۳۸۹}. می‌فرماید:

«انزواطلبان شکم‌پرست با مستمسک قرار دادن روایات ضعیف، تنبلی و سستی خود را

توجیه می‌نمایند.»

بعد می‌گوید:

۳۸۹. روایات مزبور درج ۱۱ وسایل الشیعه، ص ۳۵، باب ۱۳ از ابواب جهاد با دشمنان است و مجموعاً ۱۷ خبر نقل کرده است که بعضی از آنها از جهت سند معتبر است ولی همانطور که فرموده‌اند می‌توان گفت اینها مخالف قرآن مجید و مخالف عقل است.

«ملاحظه کنید با دو روایت ضعیف چه بساطی راه انداخته‌اند و آن را در مقابل قرآن کریم قرار داده‌اند قرآنی که جدیت دارد بر ضد سلاطین قیام کنید و موسی (ع) را به قیام علیه سلاطین وا می‌دارد. علاوه بر قرآن مجید، روایات بسیاری درباره مبارزه با ستمگران و کسانی که در دین تصرف می‌کنند وارد شده است، تنبها، اینها را کنار گذاشته‌اند آن دو روایت ضعیف را که شاید وَعَاظِ السَّلَاطِينَ جَعَلَ كَرْدَه‌اند در دست‌گرفته و مستند قرار داده‌اند که باید با سلاطین ساخت.»

و بالاخره می‌فرمایند:

«انزوا طلبی ناشی از سود جوئی و رفاه‌طلبی و یا ترس و زبونی است.»

و- شناخت زمان

در اینجا این مطلب نیز معلوم است که کسانی می‌توانند تکلیف و وظیفه خود را در امور اجتماعی و سیاسی درست انجام بدهند که نسبت به شرائط و زمینه‌های آن نیز شناخت داشته باشند و این شناخت بدون «شناخت زمان» امکان‌پذیر نیست و لذا شناخت زمان مخصوصاً برای علما از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که حضرت صادق (ع) فرمودند:

وَالْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ.^{۳۹۰}

کسی که شناخت کامل از اوضاع زمان خود دارد بطوری گام بر می‌دارد و وظیفه خود را انجام می‌دهد که هرگز مورد هجوم جریانهای که او را به اشتباه می‌اندازند قرار نمی‌گیرد، یعنی کار را صحیح و به موقع انجام می‌دهد.

و بالاخره شناخت عنصر زمان مورد تأکید اهل بیت عصمت: است که حضرت امیر مومنان (ع) حتی در تربیت فرزندان و نسلهای بعد آن را مورد تذکر قرار داده فرمودند:

لَا تَقْسِرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى آدَابِكُمْ فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ.^{۳۹۱} فرزندان خود را بر اساس تجهیزات و فنون و آداب نومی که با عنصر زمان همراه است تربیت کنید و در این امور آنها را به زمان

۳۹۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶ - ۲۷؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۸۷.

۳۹۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۷.

خودتان محدود نکنید که البته منظور آداب و فنونی است که وسائل و اسباب کار است و بر حسب زمان فرق می‌کند و اما احکام الهی و مظاهر دینی مثل صداقت و امانت و عدالت و عفت... در همه زمانها محفوظ و ثابت است آن روزی که بشر در شبها در روشنی چراغ روغنی می‌نشست و بر الاغ و شتر سوار می‌شد و در دخمه‌ها سکونت داشت **عدالت و عفت و صداقت خوب** و طرح نقشه ظلم و خیانت قبیح بود. امروز هم که در پرتو برق می‌نشینند و بر هواپیما سوار می‌شود و در آسمان خراشها ساکن می‌شود عدالت و عفت و صداقت خوب و طرح نقشه ظلم و خیانت و دورغ قبیح است.

و بالاخره معنای عارف به زمان بودن یک عالم دینی آن است که پس از تفقه در دین - یعنی شناخت کامل فرهنگ اسلامی از جهت سیاست و اقتصاد و موازین اجتماعی بر اساس **کتاب خدا و احادیث معصومین (ع)** - اولاً در سطح منطقه زندگی خود بداند که بر مردم چه می‌رود و در چه حالی هستند تا با آنها همدردی و همراهی کند.

ثانیاً در سطح جهانی استعمارگران و ستمکاران را از جهت نقشه‌ها و ترفندها - چه در قیافه استعمار کهنه چه در قیافه استعمار جدید و راهکارهای آنها- بشناسد.

ثالثاً بداند که آنها در طول قرون و اعصار با کشورهای اسلامی و غیراسلامی مخصوصاً در **آسیا و آفریقا** چه کرده‌اند و وضع فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آنها هم اکنون در چه حال است.

رابعاً راههای مبارزه با استکبار و استضعاف را بشناسد و در یک کلام قولاً و عملاً بتواند ثابت کند که اسلام، امروز هم قدرت اداره اجتماع را بطور کامل دارد.

بیان نورانی و راهگشای **حضرت ولی عصر (ع)** که فرمودند:

أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا. ۳۹۲

«در حوادثی که برای شما پیش می‌آید به روایان احادیث ما - علمای بزرگ اسلام - مراجعه کنید اشاره به علمای عارف به زمان دارد چه اینکه «حوادث» به پیش آمدهایی گفته می‌شود که با زمان ارتباط دارد.»

ز- وارث پیامبر بودن و رأفت و رحمت پیامبرانه به مردم داشتن

عالم ربانی وارث پیامبران و جانشین امامان: است، و این یک عنوان و یک تعارف نیست، بلکه یک واقعیت و یک مقام و یک مسوولیت بسیار مهم است.

وارث پیامبران بودن بهمان اندازه که افتخارآمیز است، مسوئولیت ساز نیز هست، و اینکه در روایات ما گفته شده است که: **علمای اسلام در دوران غیبتسرپرست یتیمان آل محمد: می‌باشند** به این منظور است که توده‌های مسلمان چون به محضر پیغمبر و ائمه: که پدر حقیقی آنها است نمی‌توانند برسند اداره امور آنها بدست عالم سپرده شده است و عالم متعهد آن کسی است که این مسوئولیت را احساس کند و بر اساس این احساس پدر و فرزندی گام بردارد.

قرآن کریم درباره حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ.^{۳۹۳}

«پیغمبری بسوی شما مردم از جانب خداوند تبارک و تعالی آمد که از جنس شما است، رنج و مشقت شما بر او سنگین و به هدایت و سعادت شما سخت علاقه‌مند است، نسبت به مومنان رأفت و رحمت سرشاری دارد.»

بنابراین یک عالم اسلامی باید با این تعهد و با این وجدان و دلسوزی و عاطفه اسلامی با مردم زندگی کند که مشکلات مردم را مشکلات خود بداند و از درد و رنج آنها رنج ببرد و عقب افتادگی‌ها، و محرومیت‌ها، و بی توجهی‌ها، و غفلت‌ها دل او را بلرزاند و در هر مورد اقدام مناسبی در راه رفاه و رفع مشکل آنها انجام بدهد.

او برای انجام این وظیفه باید از همه جا آگاه باشد از محیطهای رنج و محرومیت، از زاغه‌ها، و وضع زاغه نشینها، از دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها و بیمارستانها و کارگاهها و کارخانه‌ها و بالاخره از همه جا باید به مناسبت مسوولیت خود اگر چه عالم و واعظ و ملای یک روستا باشد آگاه باشد تا در انجام تعهد و مسوولیت خود تقصیری نکرده باشد.

اینکه در روایات می‌خوانیم **حضرات ائمه**: شبها به در خانه فقرا می‌رفتند و یا بخرابه‌ها می‌رفتند و به آنها کمک می‌کردند و چندین خانوار را بدون اینکه آنها خودشان بدانند اداره می‌کردند اینها همه بر این اساس بود که آنها یک یک اینها را می‌شناختند و به تناسب وضع آنها برای تأمین رفاه و رفع مشکل آنها اقدام می‌کردند.

و بالاخره علمای بزرگ اسلام که تربیت شدگان مکتب اهل بیت عصمت: بودند در کشاکش انجام این تعهد و تکلیف اجتماعی و این اقدام‌ها و در دفاع از حقوق محرومان و در مبارزه با دشمنان و بیگانگان، هرگونه فشار و شکنجه و محرومیت حتی زندان و تبعید و شهادت را بجان می‌خردند و باید ما هم با توفیق خداوند اینطور باشیم.

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| عمر بخشنودی دلها گذار | تا ز تو خشنود شود کردگار |
| رنج خود و راحت یاران طلب | سایه خورشید سواران طلب |
| دردستانی کن و درماندهی | تات رسانند به فرماندهی |
| گرم شو از مهر و زکین سرد باش | چون مه و خورشید جوانمرد باش |

ح- مردمی زیستن

یکی از خصوصیات یک عالم ربّانی، مردمی زیستن و درک و لمس مسائل و مشکلات مردم است، چنانکه می‌دانیم پیامبران خدا: از میان مردم برخاستند و خود از توده‌های مردم بودند، دردها و رنجهای مردم رامی‌شناختند و درد مردم را درد خود می‌دانستند و با واقعیت‌ها و دردها و مشکلات می‌زیستند و مردم را در کنار هر حادثه و واقعه‌ای در می‌یافتند و کمک می‌کردند و نجات می‌دادند و همه جا با مردم مخصوصاً با فقرا بودند و هیچ وقت آنها را تنها نمی‌گذاشتند مگر نه این است که پیغمبر اکرم (ص) می‌فرمود:

اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مِسْكِينًا وَأَمِتْنِي مِسْكِينًا وَأَحْشُرْنِي مَعَ زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ.

«خدایا مرا زنده بدار با فقرا بمیران با فقرا و همراه فقرا محشورم بدار.»

و از این جهت نقطه مقابل جبّاران و مستکبران و مترفین بودند زیرا آنها هرگز در کنار مردم نیستند و از برج عاج با مردم سخن می‌گویند، عبارتهای پرطمطراق می‌گویند ولی نمی‌توانند مشکلات مردم را درک کنند.

علمای بزرگ اسلام نیز همیشه حضور متعهدانه‌ای با مردم داشتند، زندگی آنها وقف بر مردم بود، درب خانه آنها بر روی همه مردم باز بود خانه آنها بر سر همگان سایه می‌افکند، سفره آنها در برابر همه مردم باز و غذای آن سفره را با مردم می‌خوردند، و از همه پذیرائی می‌کردند، گرفتاران و یتیمان، رنجدیدگان و حاجتمندان از خانه آنها و از نزد آنها حاجت برآورده شده و شادمان می‌رفتند و آنان ایده و آرمان خود را در راحتی و شادمانی مردم جستجو می‌کردند، آنها پناهگاهی بودند که مردم نیازمند و غمزدگان روزگار به آنها روی می‌آوردند و ملجأ و مرجعی بودند که دردها و فشارهای زندگی را از مردم رفع می‌کردند.

ط- علماء ربّانی بیش از همه شایستگی خدمتگزاری مردم را دارند

در کتاب اصول کافی از حضرت عیسی (ع) نقل می‌کند که آن حضرت به حواریین که یاران و شاگردان مخصوص آن حضرت بودند فرمود:

يَا مَعْشَرَ الْخَوَارِيِّينَ لِي الْيُكْمُ حَاجَةٌ أَفْضُوها لِي، قَالُوا: قُضِيَتْ حَاجَتُكَ يَا رُوحَ اللَّهِ فَقَامَ
فَغَسَلَ أَقْدَامَهُمْ، فَقَالُوا: كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا يَا رُوحَ اللَّهِ فَقَالَ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالَمُ أَنْمَا
تَوَاضَعْتُ هَكَذَا؛ لَكَيْمًا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعِي لَكُمْ، ثُمَّ قَالَ عِيسَى (ع): بِالتَّوَاضِعِ
تُعْمَرُ الْحِكْمَةُ لِأَبِالتَّكْبُرِ وَكَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ.^{۳۹۴}

یعنی حضرت عیسی (ع) به حواریین فرمود من از شما تقاضایی دارم آنها در پاسخ گفتند: ما آماده انجام هر پیشنهادی که از طرف شما باشد هستیم فرمود بنشینید و آنها نشستند.

حضرت عیسی (ع) از جای خود برخاست و پاهای یک یک آنها را شستشو داد.

چه اینکه در آن زمان رسم بود جمعی که از راه می‌رسیدند کوچکترها پاهای بزرگترها را شستشو می‌دادند که یک نوع احترام و در رفع خستگی نیز موثر بود.

آنها گفتند: یا روح الله برای انجام این کار ما که کوچکتر و جزء شاگردان شما هستیم شایسته‌تر بودیم حضرت عیسی فرمودند:

«شایسته‌ترین مردم برای خدمتگزاری علماء می‌باشند، و من بخصوص به این ترتیب در برابر شما تواضع کردم که این را سرمشق بگیرید و در مقابل مردم تواضع کنید، سپس اضافه کرد علم و حکمت بوسیله تواضع برکت و افزایش پیدا می‌کند نه بوسیله تکبر همانطور که زراعت در زمین نرم و هموار رشد می‌کند و می‌روید نه در کوهستان و سنگستان.»

علامة مجلسی در مرآة العقول در شرح این حدیث می‌گوید:

«علماء به هر مقدار که در علم و کمال کاملتر باشند باید به همان نسبت به مردم مهربانتر باشند و همین مهربانی و دلسوزی است که آنها را به خدمتگزاری می‌کشاند و عالم باید بوسیله تواضع و خدمت و مهربانی در دلهای مردم راه پیدا کند و قلوب مردم را به طرف خود جلب کند تا بتواند آنها را هدایت کند و گرنه در هدایت مردم توفیقی بدست نمی‌آورد و این را تجربه ثابت کرده است.»^{۳۹۵}

۳۹۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷.

۳۹۵. مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۲۱.

ی- موضع‌گیری صحیح

در هر اجتماعی که خطوط و راههای مختلفی وجود دارد و همه آنها با امکانات و وسائلی که در اختیار دارند به تبلیغ و جلب توجه دیگران مشغول و خود را طرفدار حق می‌دانند و راه خود را راه صحیح قلمداد می‌کنند لازم است انسان، با دقت و فکر راه صحیح را انتخاب کند؛ چه اینکه معلوم است که فقط یکی از این خطوط صحیح است و باید به این نکته نیز توجه کنیم که در برابر این خطوط بی‌تفاوت بودن و باری بهر جهت زندگی کردن صحیح نیست و این‌همان است که حضرت امیر مومنان (ع) آن را مورد مذمت قرار داد و چنین اشخاص را هَمَجُ رَعَا عٌ یعنی «پشه‌های ضعیفی که آنها را باد از هر طرف بوزد، به حرکت در می‌آورد و دنباله روهای بی اراده‌ای که دنبال هر صدا می‌روند» خواند.^{۳۹۶}

بلکه انسان عاقل باید - همانطور که گفته شد - با فکر و تحقیق، موضع‌گیری کند و آن راهی را که صحیح است و از نظر اسلام صراط مستقیم است انتخاب نماید و در آن راه گام بردارد.

حضرت موسی بن جعفر ۸ به مردی به نام فضل فرمودند:

أُبْلِغُ خَيْرًا وَ قَلُّ خَيْرًا وَ لَا تَكُنْ أَمْعَةً قَالَ: وَ مَا الْأَمْعَةُ قَالَ لَا تَقُولُنَّ أَنَا مَعَ النَّاسِ وَ أَنَا كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُمَا نَجْدَانِ: نَجْدٌ خَيْرٌ وَ نَجْدٌ شَرٌّ فَلَا يَكُنُّ نَجْدُ الشَّرِّ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ.^{۳۹۷}

«خیر را در میان مردم منتشر کن و همیشه حرف خیر را بگو و امّعه نباش پرسیدم (راوی): امّعه چیست؟ فرمود: مگو من هم مثل همه‌ام و من هم یکی از همین مردم می‌باشم (همرنگ جماعت هستم) که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده است: تنها دو راه وجود دارد راه خیر و راه شر مبادا راه شر را به راه خیر برگزینی.»

و این موضوع برای یک عالم مهمتر است و او باید مواظب باشد که مبادا بابت تفاوت بودن یا با انتخاب خط باطل آب به آسیاب دشمن اسلام بریزد یا بها و چراغ سبز نشان بدهد و در این میان هر قدر موقعیت اجتماعی مهم‌تر، تکلیف نیز حسّاس‌تر است.

اشتباه یک راننده اتوبوس با اشتباه یک راننده موتور فرق دارد و اشتباه یک خلبان با اشتباه یک کشتیبان فرق می‌کند و لذا اشتباه یک عالم که در امور فرهنگی سیاسی اجتماعی مورد مراجعه مردم است با دیگران خیلی فرق دارد.

۳۹۶. نهج البلاغه، کلمات قصار، ص ۱۳۹.

۳۹۷. سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۰.

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش | راه است و چاه و دیده بینا و آفتاب |
| بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش | چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود |
| بہتر ز دیدہ‌ای کہ نبیند خطای خویش | گر هر دو دیده هیچ نبیند باتفاق |

یا - شناخت بدعت‌ها و جلوگیری از آنها یکی از وظائف علماء است

یکی از وظائف مهم عالم اسلامی جلوگیری از بدعت‌ها و مبارزه با آنها است و باید بدانیم که بدعت منحصر به امور اعتقادی نیست و هر پدیده‌ای که با دین و موازین دینی اصطکاک پیدا می‌کند بدعت ناپسند است و باید توجه داشت که امروز در قلمرو سیاست‌ها و حکومت‌ها و ارتباطاتی که میان جوامع اسلامی و مجامع غیر اسلامی موجود است مسائل و موضوعاتی بوجود می‌آید و چون اکثر این مجامع

را دشمنان قرآن و اسلام تشکیل می‌دهد مسائل و جریان‌هایی را بوجود می‌آورند که قدرت فرهنگی و نظامی و سیاسی و اقتصادی مسلمانان را تضعیف می‌کنند، باید یک عالم اسلامی آگاهی و بیداری و روشن بینی و کیاست داشته باشد و از سیاستها و رموز کار سیاستمداران در سطح جهانی نیز آگاه باشد تا بدعت‌هایی که نتیجه آنها بضرر اسلام است را بشناسد و راه نفوذ آنها را نیز بداند تا بتواند روبروی آنها بایستد و راه‌های نفوذ آنها را ببندد و جامعه اسلامی را از آنها و عواقب آنها نجات بدهد.

اگر یک عالم فقط به مسائلی که در سطح حوزه‌های علمی و یا در محیط مملکت خود می‌گذرد توجه کند و از توجه به جهان و اوضاع جهان و نقشه‌های مستکبران و شگردهای استعمارگران غافل باشد و یا در برابر خدعه‌ها و نقشه‌های آنها بی‌تفاوت یا خدای نکرده تسلیم باشد چگونه می‌تواند امت اسلامی و کیان اسلام را حفظ کند و این بدعت‌های مخرب فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را برطرف کند.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.^{۳۹۸}

«هنگامی که بدعت‌ها در میان امت من پدیدار شد بر عالم لازم است که علم خود را در رابطه با شناساندن آن و مبارزه با آن ظهور کند و اگر کوتاهی کرد مشمول لعنت پروردگار است.»

در روایات بسیاری که از اهل بیت عصمت: رسیده است «کتمان علم» یکی از گناهها کبیره قلمداد شده است.

حضرت پیغمبر (ص) فرمود:

مَنْ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ فَكْتَمَهُ أَلْجَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلُجَامٍ مِنْ نَارٍ.^{۳۹۹}

«عالمی که علم خود را ظاهر نکند و در برابر منکرات و پدیده‌هایی که با اسلام در تضاد است سکوت کند خداوند در روز قیامت دهنه‌ای از آتش بر دهان او می‌زند.»

حضرت باقر (ع) فرمود:

وَ قَالَ عَلِيُّ (ع): مَنْ مَشَى إِلَى صَاحِبٍ بِدْعَةٍ فَوَقَّرَهُ فَقَدْ سَعَى فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ.^{۴۰۰}

«کسی که بطرف شخصی که بدعتی بوجود آورده - حرفی بر خلاف حق زده، مطلبی بر خلاف موازین اسلام نوشته و یا کار نو و بی سابقه‌ای که بر خلاف شرع است انجام داده است - قدم بردارد و او را مورد توقیر و احترام قرار بدهد در خراب کردن بنای اسلام کوشیده و قدم برداشته است.»

× × ×

چهل و یک فصل در شرح زندگی علمای اسلام

و بالاخره ما در این کتاب که با توفیق خداوند تبارک و تعالی به منظور شرح زندگانی علمای بزرگ اسلام که تربیت شدگان مکتب اهل بیت: می‌باشند به رشته تألیف کشیده شده است در چهل و یک فصل بحث می‌کنیم:

۱. زهد و ساده زیستی علماء
۲. اخلاص علماء و آثار خلوص نیت
۳. ارتباط علماء با اهل بیت عصمت: و موضوع ولایت
۴. رابطه علماء با امام عصر (ع)

۳۹۹. بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۰.

۴۰۰. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۱۱.

۵. اهتمام علماء به تحصیل علوم اسلامی
۶. نقش اراده و استقامت و زحمت در دستیابی به موفقیت‌ها
۷. قدر دانی علماء از وقت و عمر خود و تنظیم اوقات و تجلی نظم و انضباط در زندگی علماء
۸. جدیت و پُرکاری علماء و موفقیت آنها
۹. عاقبت تحمل زحمات و مرارتها در راه علم
۱۰. عبادات علماء و تهجد و سحر خیزی و نماز شب آنها
۱۱. توجه مخصوص علماء به فقه و فقاہت
۱۲. جهاد علماء و در هم کوبیدن هیمنه استبداد و استعمار و تحمل زندان و تبعید
۱۳. علمای جهاد گری که در راه اهداف اسلامی به درجه شهادت نائل گردیدند
۱۴. علماء و حکومت‌ها و تأسیس حکومت اسلامی
۱۵. علمائی که ذوفنون و جامع بودند
۱۶. علمائی که مُجدد مذهب بودند
۱۷. علمائی که قبل از رسیدن به سن بلوغ به درجه اجتهاد نائل شدند
۱۸. علمائی که در سن سی و چهل سالگی و در سن کهولت شروع به تحصیل کردند و به درجه والای اجتهاد رسیدند
۱۹. مواعظ و نصایح و وصایای علماء
۲۰. تهذیب نفس و حسن اخلاق علماء با مردم
۲۱. اهمیت دیدن استاد و تأثیر روحیات استاد در شاگرد
۲۲. صمیمیت و صفا میان استاد و شاگرد و تجلیل شاگرد از استاد و مراقبت و مهربانی استاد با شاگرد
۲۳. تواضع و صفا و صمیمیت بین علماء
۲۴. اهمیت قلم و علمائی که در انجام خدمت قلمی جایگاه ویژه‌ای دارند
۲۵. علمائی که دارای طبع شعر بودند و در قالب اشعار حکیمانه هنر اسلامی را به‌نمایش گذاشتند
۲۶. مناظرات علماء در راه اثبات حقانیت تشیع و فرهنگ تشیع
۲۷. علمائی که با شدت فقر و مضیقہ اقتصادی درس خواندند

۲۸. توجّه علماء به تربیت ایتام آل محمد (ص) و همدلی و همراهی با مردم در زندگی
۲۹. ورع و پرهیزکاری و تعهد علماء
۳۰. کرامت‌های علماء
۳۱. علماء در برابر حسودان و بدخواهان
۳۲. لذّت علم در ذائقه علماء
۳۳. توجّه علماء و عنایت بیشتر آنها به فقرا و ضعفا و طبقات کم درآمد جامعه.
۳۴. مسافرت‌های علماء برای تحصیل علم و دیدن علماء و اساتید
۳۵. زنان عالمه و فقیهه و جهادگر
۳۶. علما و حفظ میراث فرهنگی اسلام
۳۷. اهتمام علماء به موضوع عاشورا و عزاداری اهل بیت عصمت:
۳۸. محبوبیت علمای راستین اسلام و عظمت آنها
۳۹. مرجعیت و مسوولیت سنگین و خطیر علماء
۴۰. علمائی که حوزه علمیه تأسیس کردند
۴۱. علمائی که راه سیر و سلوک و عرفان را در پیش گرفتند

زهد و ساده زیستی

اکنون با توفیق خداوند متعال بحث خود را از نخستین فصل زندگی علمای بزرگ اسلام آغاز می‌کنیم: **زهد** که یکی از فضائل اخلاقی است و مورد تشویق و ترغیب روایات **اهل بیت**: است این است که انسان با اینکه طبعاً به چیزی میل و رغبت دارد بخاطر داشتن فکر و هدف بالاتر از آن چیز صرف نظر کند و در فکر تأمین هدف بالاتر باشد.

یعنی انسان در عین اینکه قدرت و امکان آن را دارد که لباس خوب بپوشد و غذای لذیذ بخورد و در مسکن عالی بنشیند و بر مرکب گران قیمت سوار شود اما برای اینکه مسوولیت خود را بهتر انجام دهد و با مردم مستمند و دردمند همدردی و همرنگی داشته باشد و خشنودی پروردگار را به این وسیله جلب کند از همه اینها صرف نظر کند و امکانات خود را در راه رفاه مستمندان و تأمین زندگی محتاجان صرف نماید و خود با زندگی ساده بسازد و از تنعم و تجمل و لذت گرائی پرهیز کند.

بنابراین زهد که این همه مورد تشویق احادیث اسلامی و یکی از فضائل مهم انسانی است بر دو پایه استوار است:

۱- **کیفیت روحی**، یعنی با اینکه به چیزی طبعاً میل دارد و مورد علاقه قلبی اوست و فراهم کردن آن نیز برای او ممکن است ولی برای خاطر تأمین هدف بالاتر که هدف الهی و معنوی است توجه خود را از آن چیز بر می‌دارد و به‌جانب آن هدف والا توجه می‌کند.

۲- در زندگی عملی خود، ساده زیستی و قناعت را پیشه خود می‌سازد و از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی پرهیز می‌نماید.

تفاوت زهد در اسلام که مورد تشویق است و **رُهبانیت** که مذموم است این‌است که **رُهبانیت** یعنی بریدن از مردم و رو آوردن به گوشه‌گیری برای خاطر اینکه دنیا و آخرت (از نظر راهب) سازگاری ندارند.

ولی زهد در اسلام این است که انسان نه تنها به مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که مسائل زندگی انسانها است پشت نمی‌کند بلکه دخالت در آنها را لازم می‌داند اما بواسطه فکر و هدف مهمتر و والاتر از آنچه که مورد رغبت و موجب لذت اوست چشم می‌پوشد و برای خود زندگی ساده و بی تکلف را انتخاب می‌کند تا اینکه بهتر از عهده مسوولیت و تعهد در مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی برآید.

و در نتیجه، فرق بین **زاهد** و **راهب** با اینکه هر دو از تنعم و لذت‌گرایی می‌گریزند این است که **راهب** از تعهد و مسوولیت اجتماعی نیز می‌گریزد و به **صومعه** و دامن کوه پناه می‌برد و از مردم می‌برد ولی **زاهد** به مردم روی می‌آورد و جامعه و ملاکهای آن و تعهد اجتماعی را محترم می‌شمارد و تجمل و لذت‌گرایی را ترک می‌کند و خدمت به مردم و انجام مسوولیت خود را عبادت می‌داند.

زاهد در حقیقت بر خود تنگ می‌گیرد تا دیگران را برای جلب خشنودی خدا به آسایش برساند؛ زیرا قلب حساس و دل درد آشنای او همیشه در فکر دردمندان و محتاجان است و شادمانی او در این است که خاری را از سر راهی بردارد و دست بر سر یتیمی بکشد و بازوی ناتوانی را بگیرد و دل‌شکسته‌ای را شاد کند.

زهد حضرت فاطمه زهرا (س) و گفتار پیغمبر (ص):

پدرش فدای او باد

حضرت رسول اکرم (ص) وارد خانه دختر عزیزه اش **حضرت زهرا (س)** شد دستبندی از نقره در دست **زهرا (س)** و پرده‌ای بر در اطاق **زهرا (س)** دید این جریان را - با توجه به وضع جامعه آن روز -

برای زهرا (س) نپسندید زهرای مرضیه (س) بلافاصله پرده و دستبند را توسط قاصدی خدمت رسول اکرم (ص) ارسال داشت که به مصرف نیازمندان برساند، چهره رسول اکرم (ص) از اینکه او زهد خود را آشکار کرد و دیگران را بر خود مقدم داشت شکفته شد و فرمود:

فداها اَبُوها.

«پدرش فدای او باد.»

ایثار یکی از نتایج و ثمرات زهد است

یکی از ثمرات زهد، ایثار است، ایثار یعنی دیگران را بر خود مقدم داشتن و خود را برای آسایش دیگران به رنج افکندن.

زاهد از آن جهت ساده و بی تکلف و در کمال قناعت زندگی می‌کند و بر خود ننگ می‌گیرد که دیگران را به آسایش برساند.

ایثار از پرشکوهترین مظاهر جمال و جلال انسانیت است و تنها انسانهای بسیار بزرگ به این قلّه شامخ صعود می‌کنند ما در تاریخ زندگی حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت صدیقه کبرا (س) و ائمه اطهار: به مواردی از ایثار برخورد می‌کنیم که دیدگان روح ما در برابر شکوه معنوی تحسین بر انگیز آن خیره می‌شود.

ایثار خاندان رسالت و نزول سوره هل اتی

قرآن کریم داستان ایثار حضرت امیر مومنان (ع) و خاندان گرامی اش را در آیات پر شکوه خود در سوره هل اتی منعکس کرده است علی و زهرا و فرزندان آنها در امکان داشتند که جز چند قرص نان نبود - با کمال نیازی که بدان داشتند تنها و تنها به خاطر رضای حق در سه روز پشت سر هم به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند و خود با آب افطار کردند و این داستان در مَلَأَ عَلیُّ بَازِ گُو شد و آیات قرآن درباره اش نازل گشت.

شعار «الجارُ ثُمَّ الدَّارُ» یعنی اوّل همسایه بعد از آن خانه رسم جاری این خاندان است و این صدیقه کبرا (س) است که در شب زفاف پیراهن نو را از تن خود می‌کند و به سائل می‌دهد و خود همان پیراهن کهنه را بر تن می‌پوشد.

و يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ

قرآن کریم، انصار مدینه را که در مکتب رسالت درس ایثار را خوانده بودند و برادران مهاجر خود را پذیرائی کردند و آنان را بر خودشان مقدم داشتند چنین توصیف می‌کند:

و يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.^{۴۰۱}

دیگران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خود فقیر و نیازمند می‌باشند.

یکی دیگر از ثمرات زهد همدردی و شرکت عملی در غم مستمندان و محرومان اجتماع است که ذکر گردید.

خیر و حکمت و سلامت و حلاوت ایمان همه و همه

در سایه زهد است

زهد که در فارسی از آن به ساده زیستی تعبیر می‌کنیم چنانکه گفتیم به این معنا است که انسان از چیزی که مورد رغبت و میل اوست (خانه خوب، غذای خوب، مرکب خوب و...) برای خاطر هدف الهی و معنوی صرف نظر کند و به زندگی ساده قناعت نماید و از تجمل و لذت گرائی پرهیز کند و با مستمندان و محرومان در وضع زندگی همدردی و همراهی نماید، این معنا مرتبه بالائی از کمال انسان و برای افراد کامل لذت بخش است و دارای فضیلت و آثار زیادی است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا وَمَنْ أُتِيهِنَّ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^{۴۰۲}

«هنگامی که خداوند اراده کند که برای بنده‌ای از بندگان خیر و صلاح پیش بیاورد به او توفیق زهد عنایت می‌کند و او را در احکام دین فقیه و بینا می‌گرداند و عیب‌های دنیا را به او می‌شناساند و کسی که دارای این اوصاف باشد خیر دنیا و آخرت به او داده شده است.»

و نیز آن حضرت فرمودند:

مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَانْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ.^{۴۰۳}

۴۰۱. آیه ۹، سوره حشر.

۴۰۲. بحارالتنوير، ج ۷۷، ص ۸۰ و ج ۷۳، ص ۵۵.

۴۰۳. بحارالتنوير، ج ۷۳، ص ۴۸.

یعنی کسی که در زندگی دنیا زهد را پیشه خود سازد خداوند حکمت و علم را در دل او ثابت و برقرار می‌کند و زبانش را به گفتن کلام حکمت آمیز گویا می‌گرداند و او را به شناخت عیب‌های دنیا و دردها و دواهای دنیا بصیر می‌نماید و او را با وصف سلامت و پاکی از دنیا خارج و به بهشت منتقل می‌کند.

و نیز حضرتش فرمود:

جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا.^{۴۰۴}

«تمام نیکیها در یک خانه قرار داده شده و زهد در دنیا کلید آن خانه است.»

و باز فرمود:

حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا.^{۴۰۵}

«تا زهد در دنیا در دلهای شما قرار نگیرد حرام است بر آن دلها که حلاوت ایمان را

بشناسند و بچشند.»

زهد بالاترین زینت انسانی است

حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمُوسَى: يَا مُوسَى إِنَّهُ لَنْ يَتَزَيَّنَ الْمُتَزَيِّتُونَ بِزِينَةِ أَرْزِينٍ فِي عَيْنِي مِثْلَ الزَّهْدِ.^{۴۰۶}

«خداوند به حضرت موسی (ع) فرمودند: زهد زینت بخش‌ترین و کاملترین زینت در نزد

من است که هیچکس نتوانسته است خود را به زینتی بهتر از آن بیاراید.»

حضرت امیر (ع): خوشا به حال زاهدان

نُوفٍ بَكَالِي كَهْ مِنْ أَصْحَابِ مَخْصُوصِ امِيرِ مَوْمِنَانِ (ع) است می‌گوید: آن حضرت را دیدم که شبی از رختخواب خود برخاست و به ستارگان نظر انداخت و سپس به من گفت: ای نُوفٍ در خواب هستی یا بیدار می‌باشی؟ گفتم: بیدار هستم ای امیر مومنان! گفت:

۴۰۴. سفینه البحار، ج ۳، ط ج، ص ۵۴۷.

۴۰۵. بحارالتواتر، ج ۷۳، ص ۵۵.

۴۰۶. سفینه البحار، ج ۳، ط ج، ص ۵۴۸.

ای نَوْفٍ «طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِينَ فِي الْآخِرَةِ أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بِسَاطًا وَ تَرَابَهَا فِرَاشًا وَ مَاءَهَا طِيبًا وَ الْقُرْآنَ شِعَارًا وَ الدُّعَاءَ دَثَارًا»^{۴۰۷}

«خوشا بحال زاهد پیشگان در دنیا که برای رغبت و نیل به مقامات عالی آخرت زهد را پیشه خود ساختند و آنان کسانی هستند که زمین را بساط خود و خاک روی زمین را

رختخواب خویش و آب را شربت گوارای خود و قرآن را شعار خویش و خواندن خدا و یاد خدا را راز راحت بخش دل خود قرار دادند.»

علم بدون تعلّم در سایه زهد است

حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُوتِيَهِ اللَّهُ عِلْمًا بَغَيْرِ تَعَلُّمٍ وَ هُدًى بَغَيْرِ هِدَايَةٍ فَلْيَرْزُقْهُ فِي الدُّنْيَا:^{۴۰۸}

«کسی که می خواهد خداوند به او - بدون احتیاج به فراگیری از مردم - علم بدهد و او را از جانب خود - بدون احتیاج به هدایت مردم - هدایت کند زهد در دنیا را پیشه خود بسازد.»

نتیجه علم بدون زهد دوری از خدا است

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ أَزَادَ فِي الْعِلْمِ رَشْدًا فَلَمْ يَزِدْ فِي الدُّنْيَا زُهْدًا لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا.^{۴۰۹}

«کسی که در علم پیشرفت کند ولی در زهد در دنیا پیشرفت نکند جز دور شدن از درگاه خدا نتیجه ای بدست نخواهد آورد.»

با هر عالمی نشست و برخاست نکنید

حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمودند:

۴۰۷. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۰۱.

۴۰۸. جامع السعادات، ج ۲، ص ۵۵.

۴۰۹. بحارالتنوير، ج ۲، ص ۳۷.

لَا تَجْلِسُوا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ إِلَّا عَالِمٌ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْخَمْسِ إِلَى الْخَمْسِ: مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ، وَمِنَ الْكِبْرِ إِلَى التَّوَضُّعِ، وَمِنَ الرِّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ وَمِنَ الْعَدَاوَةِ إِلَى النَّصِيحَةِ وَمِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الزُّهْدِ.^{٤١٠}

با هر عالمی نشست و برخاست نکنید و مراقب باشید فقط با عالمی مجالست کنید که شما را از پنج خصلت به پنج خصلت دیگر دعوت می‌کند:

۱. شما را از شک و تردید در معارف و اصول دین و ارزشهای اسلامی به یقین و ایمان کامل دعوت می‌کند.

۲. در اخلاق شما را از تکبر و خود بزرگ بینی به تواضع دعوت می‌نماید.

۳. در انجام عبادات شما را از ریا و تظاهر به اخلاص می‌خواند

۴. در امور اجتماعی شما را از عدوات و اختلاف با مردم به خیر خواهی مردم و وحدت دعوت می‌کند

۵. شما را در زندگی از حرص به دنیا و مادیات به زهد و پارسائی می‌خواند.

خداوند این دسته از علماء را دوست می‌دارد

حضرت امیر مومنان (ع) فرمود:

انَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنَ الْعَالِمَ الْفَقِيهَ الزَّاهِدَ الْخَاشِعَ الْحَيِّ الْعَلِيمَ الْحَسَنَ الْخُلُقَ الْمُقْتَصِدَ الْمُتَّصِفَ.^{٤١١}

«خداوند متعال، مومنی عالم فقیه زاهد با خشوع و با حیا و دانا و خوش خلق و میانه رو و با انصاف را دوست می‌دارد.»

خداوند بر پیشوایان عادل واجب کرده است

که وضع زندگی خود را همطراز زندگی فقرا قرار بدهند

٤١٠. بحارالانوار، ج ١، ص ٢٠٥.

٤١١. بحارالانوار، ج ٧٨، ص ٦.

در اجتماعی که افراد محروم و مستمند و محتاج در مقابل افراد ستمگر و متنعم وجود دارند، کوشش مردان خدا مخصوصاً علماء باید در این باشد که نخست وضع را دگرگون کنند و جلو این روند ظالمانه را بگیرند که حضرت امیر مومنان (ع) فرمودند:

وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ.^{۴۱۲}

خداوند از علماء عهد و پیمان گرفته است که در برابر پرخوری و ستم ظالمان و محرومیت و گرسنگی مظلومان بی تفاوت و آرام ننشینند و اگر امکان تغییر وضع و جلوگیری از ظلم و تأمین زندگی مرفّه برای همه محرومان و محتاجان را ندارند اقلأً از آنچه که در امکان و در اختیار دارند به ترمیم وضع نابسامان مستمندان و محتاجان اقدام کنند بعلاوه برای همدردی با رنج کشیدگان و محتاجان وضع زندگی خود را از لحاظ خوراک و پوشاک و مسکن و غیر آن هم سطح زندگی آنها قرار بدهند و با شرکت عملی در غم زندگی مستمندان و محرومان بر زخمهای دلهای آنها مرهم بگذارند.

حضرت امیر مومنان (ع) که در دوره خلافت خویش از هر وقت دیگر زاهدانه زندگی می کرد

می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أُنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلَا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ.^{۴۱۳}

«خداوند بر پیشوایان عادل فرض و واجب کرده است که زندگی خود را با طبقه ضعیف

همپراز قرار بدهند تا رنج فقر، مستمندان را ناراحت نکند.»

و هم آن حضرت می فرمود:

وَلَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرْصِ وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقَرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبْعِ أَوْ أُبَيْتِ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بُطُونٌ غَرَّتِي وَ أَكْبَادٌ حَزَى.^{۴۱۴}

«من هم اگر بخواهم می توانم از عسل مصفی بنوشم و از مغز گندم برای خود، نان تهیه کنم و لباسهای نرم و لطیف بپوشم ولی هیهات چگونه ممکن است هوای نفس بر من غلبه کند و مرا به سوی انتخاب بهترین خوراکیها بکشاند در صورتی که شاید در سراسر کشور حجاز یا در سرزمین یمامه افرادی یافت شوند که امید همین یک قرص نان را هم ندارند و دیر زمانی است که شکمشان سیر نشده است آیا سزاوار است شب را با سیری صبح کنم در صورتی که در اطرافم شکمهای گرسنه و جگرهای سوزان قرار دارد؟»

۴۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۴۱۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

۴۱۴. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

و هم آن حضرت فرمود:

أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أَسْوَأَ لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ؟^{٤١٥}

آیا با عنوان لقب امیر المومنین که روی من نهاده و مرا با آن خطاب می‌کنند خودم را قانع سازم و در سختیهای روزگار با مومنین شرکت نداشته باشم و یا در فقیرانه زندگی کردن امام و پیشوای آنان نباشم.

در کافی از حضرت امیر مومنان (ع) نقل می‌کند که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لَخَلْقِهِ فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَ مَطْعَمِي وَ مَشْرَبِي وَ مَلْبَسِي كَضِعْفَاءِ النَّاسِ كَيْ يَقْتَدِيَ الْفَقِيرُ بِفَقْرِي وَ لَا يُطْعِيَ الْغَنِيَّ غِنَاهُ.^{٤١٦}

«خداوند مرا پیشوای خلق قرار داده است و به همین سبب بر من فرض کرده است که زندگی خود را در خوراک و پوشاک در حدّ ضعیف‌ترین طبقات اجتماع قرار بدهم تا از طرفی مایه تسکین آلام فقیر و از طرف دیگر سبب جلوگیری از طغیان غنی گردد.»

حضرت صادق (ع) فرمود:

«حضرت صاحب الزّمان (ع) که ظهور می‌کند جامه‌ای مانند جامه امیر مومنان (ع) می‌پوشد و به روش علی (ع) رفتار می‌کند.»^{٤١٧}

حضرت امیر (ع) در مدت پنج سال حکومت خود

نه خشتی روی خشت گذاشت و نه زمینی به خود اختصاص داد

علامه مجلسی در بحار الانوار می‌گوید:

قَالَ الْبَاقِرُ (ع): وَ لَقَدْ وُلِّيَ خَمْسَ سِنِينَ وَ مَا وَضَعَ آجُرَةً عَلَى آجُرَةٍ وَ لَا لَبَنَةً عَلَى لَبَنَةٍ وَ لَا أَقْطَعَ قَطِيعًا وَ لَا أَوْزَرَ بَيْضًا وَ لَا حَمْرًا.^{٤١٨}

٤١٥. نهج البلاغه، نامه ٤٥.

٤١٦. اصول کافی، ج ١، ص ٤١٠.

٤١٧. بحار، ج ٤٠، ص ٣٣٦.

٤١٨. بحار، ج ٤، ص ٣٢٢.

«حضرت باقر (ع) فرمودند: حضرت امیر مومنان (ع) مدّت پنج سال که حکومت کرد نه آجری روی آجری گذاشت و نه خشتی روی خشتی و نیز قطعه زمینی را به خود اختصاص نداد و موقع ارتحال هم نقره و طلائی (پول آن روز) به ارث نگذاشت.»

اگر من در روز آخر حکومت خود چیزی غیر از آنچه را که

روز اوّل حکومتم مالک بودم داشته باشم جزء خیانتکاران می‌باشم

و نیز در بحار از اَصْبَغ بن نباته که از یاران مخصوص حضرت امیر مومنان (ع) است نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

دَخَلْتُ بِلَادَكُمْ بِأَشْمَالِي هَذِهِ وَ رَحَلْتِي وَ رَاحِلَتِي هَاهِي فَانَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِكُمْ بِغَيْرِ مَا دَخَلْتُ فَإِنِّي مِنَ الْخَائِنِينَ.^{۴۱۹}

«من روزی که در ابتدای حکومت خود داخل شهر شما شدم این لباس را که اکنون بر تن دارم بر تن داشتم و این لوازم مسافرت مانند یک قاشق و لیوان نیز همراه بود و بر این شتر که هم اکنون زیر پای من است سوار بودم، اگر روزی از این شهر بیرون بروم و غیر از اینها - که روز اول همراه داشتم چیزی همراه داشته باشم جزء خیانتکاران می‌باشم.»

حضرت امیر مومنان (ع) در زمان حکومت خود به مردم نان گندم و گوشت می‌خوراند ولی خود نان جو با سرکه می‌خورد.

حضرت باقر (ع) فرمود:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لِيُطْعِمَ خُبْزَ الْبُرِّ وَاللَّحْمَ وَ يَنْصَرِفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ يَأْكُلُ خُبْزَ الشَّعِيرِ وَ الزَّيْتِ وَ الْحَلِّ.^{۴۲۰}

«حضرت امیر مومنان (ع) - در زمان حکومت خود - به مردم نان گندم و گوشت می‌خورانید ولی خود به خانه‌اش بر می‌گشت و نان جو و زیتون و سرکه میل می‌کرد.»

۴۱۹. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۵.

۴۲۰. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۷.

هنگامی که حضرت امیر مومنان (ع) از دنیا رفت

هشتصد هزار درهم مدیون بود

حضرت باقر (ع) فرمودند:

«حضرت امیر مومنان (ع) که از دنیا رفت هشتصد هزار درهم مدیون بود و حضرت مجتبی (ع) باغستانی را که ملک آن حضرت بود به پانصد هزار درهم فروخت و این مقدار از آن قرض را ادا کرد و بعد از آن باغستان دیگری را نیز که حضرت امام حسن مجتبی (ع) بدست آورده بود به سیصد هزار درهم فروخت و بقیه قرض حضرت امیر مومنان (ع) را ادا کرد و این جریان برای خاطر این بود که حضرت امیر مومنان (ع) چیزی از بیت المال نگه نمی داشت و فوراً به فقرا می داد.»^{۴۲۱}

در شرح احوال استاد الفقهاء وحید بهبهانی ۱ می خوانیم که روزی یکی از عروسهای خود را مشاهده کرد که پیراهنی الوان از نوع پارچه هایی که معمولاً زنان اعیان و اشراف آن عصر می پوشیدند به تن کرده است، فرزندشان آقا محمد اسماعیل شوهر آن زن را مورد ملامت قرار دادند او در جواب پدر این آیه قرآن را خواند:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟^{۴۲۲}

«بگو چه کسی زینتهایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و همچنین روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟»

عالم ربانی وحید بهبهانی جواب داد من نمی گویم خوب پوشیدن و خوب نوشیدن از نعمتهای الهی استفاده کردن حرام است، خیر، در اسلام چنین ممنوعیتهایی وجود ندارد ولی یک مطلب دیگر هست و آن اینکه ما و خانواده ما به اعتبار اینکه پیشوای دینی مردم هستیم وظیفه خاصی داریم خانواده های فقیر وقتی که اغنیا را می بینند که از همه چیز برخوردارند طبعاً ناراحت می شوند یگانه مایه تسکین آلامشان این است که خانواده آقای وحید بهبهانی در تیپ خودشان هستند اگر ما هم در زندگی به شکل تیپ اغنیا در آییم این یگانه مایه تسکین آلام هم از میان می رود ما که قادر نیستیم عملاً وضع موجود را تغییر دهیم لااقل از این مقدار همدردی مضایقه نکنیم.^{۴۲۳}

۴۲۱. بحارالتنوار، ج ۴۰، ص ۳۳۸.

۴۲۲. آیه ۳۲، سوره اعراف.

۴۲۳. قصص العلماء، شرح حال استاد الفقهاء وحید بهبهانی.

زهد و ساده زیستی شیوه همه پیغمبران خدا صلوات الله علیهم است

عبدالله بن مسعود که یکی از اصحاب حضرت رسول اکرم (ص) می باشد نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

من کتابی را که از جانب خداوند بر من نازل شده است و همچنین کتابهایی که بر پیغمبران قبل از من نازل گردیده است همه را خواندم و از همه آنها این مطلب بدست می آید که «به بهشت وارد نمی شوند مگر کسانی که در سختی ها صابر و شکیباً باشند».

ای پسر مسعود منظور خداوند از اینکه فرموده است:

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. ٤٢٤

یعنی خداوند مرگ و زندگی را از این جهت مقرر داشت تا شما را آزمایش کند که کدام یک از شما عمل نیکوتر را انجام می دهید» این است که کدام یک در دنیا دارای «زهد بیشتری» می باشید.

ای فرزند مسعود خداوند از این جهت موسی (ع) را به مناجات با خود برگزید که او «زهد» را پیشه خود ساخته بود و در قوت و غذای خود به سبزیهای بیابان قناعت می کرد.

ای پسر مسعود اگر می خواهی از جریان زندگی نوح نبی الله (ع) به تو خبر می دهم او ۹۵۰ سال قوم خود را به سوی خدا در حالی که هنگام صبح امید زنده ماندن تا شب و هنگام شب امید زنده ماندن تا صبح را نداشت دعوت می کرد پوشش او لباسی خشن که از موی بافته شده بود و غذای او نان جو بود.

داود (ع) که خلیفه الله در روی زمین بود نیز لباسی خشن از موی بر تن داشت و غذای او نان جو بود.

به زندگی سلیمان (ع) نگاه کن او با اینکه دارای سلطنت با شکوهی بود و مردم را از نان گندم اطعام می کرد خود نان جو می خورد و لباسی که خشن و از موی بود بر تن می کرد و هنگامی که تاریکی شب او را فرا می گرفت به منظور عبادت و تضرع به درگاه خداوند دست هایش را به گردن خود می بست و تا صبح به عبادت خداوند می گذرانید.

کیفیت زندگی ابراهیم خلیل الرحمن (ع) را ببین لباس او پشم و غذای او نان جو بود.

به جریان زندگی یحیی (ع) بنگر لباس او از لیف خرما و خوراک او از برگهای درخت بود.

به کیفیت زندگی عیسی (ع) توجه کن و آن شگفت است. او می‌گفت: خورش من گرسنگی است – شاید منظور این باشد که در حال شدت گرسنگی نان خالی آنقدر لذت می‌دهد که احتیاج به خورش احساس نمی‌شود - و شعار من ترس از خداوند است و لباس من پشم و مرکب من پاهای من و ماه چراغ شب من است و وسیله گرمی من در زمستان تابش خورشید است میوه من دانه‌های بیابانی است که حیوانات وحشی و چهار پایان آنرا می‌خورند و شب را در حالی به صبح می‌رسانم که چیزی از مال دنیا ندارم و روز را نیز در حالتی به شب می‌رسانم که مالک چیزی از مال دنیا نیستم و کسی در روی زمین از من غنی‌تر نیست و این برگزیده شدگان زاهد پیشه را خداوند مورد ستایش قرار داده است.

همه این اشخاص بر این اساس که آنچه را که خداوند دشمن می‌دارد دشمن می‌داشتند و آنچه را که کوچک شمرده کوچک می‌شمردند و آنچه را که خدا کم بها شمرده کم بها می‌دانستند زندگی می‌کردند و خداوند آنها را در قرآن حکیم مورد ستایش قرار داد.

درباره نوح فرمود:

إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا. ۴۲۵

درباره ابراهیم گفت:

اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا. ۴۲۶

و به داود فرمود:

إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ. ۴۲۷

و درباره موسی فرمود:

وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا. ۴۲۸

و نیز درباره موسی گفت:

وَ قَرَّبْنَا هُ نَجِيًّا. ۴۲۹

و در رابطه با یحیی فرمود:

۴۲۵. آیه ۳، سوره اسراء.

۴۲۶. آیه ۲۴، سوره نساء.

۴۲۷. آیه ۲۵، سوره ص.

۴۲۸. آیه ۱۶۴، سوره نساء.

۴۲۹. آیه ۵۲، سوره مریم.

وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا.^{۴۳۰}

و به عیسی فرمودند:

يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ وَ الدِّينَ اذْ اٰتَيْتَكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا.^{۴۳۱}

و فرمود:

اِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغْبًا وَ رَهْبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ.^{۴۳۲}

یعنی: اینها کسانی بودند که در کارهای خیر تعجیل می‌کردند و در حال‌بیم و امید ما را می‌خواندند و همیشه به درگاه ما خاضع و خاشع بودند.^{۴۳۳}

زندگی همه پیامبران بر اساس ساده زیستی است

در نهج البلاغه نیز از حضرت امیر مومنان (ع) خطبه‌ای در این رابطه که زندگی همه پیامبران بزرگ خداوند متعال: بر اساس ساده زیستی و گریز از تجملات دنیا استوار بوده است مذکور است که مقداری از آن این است:

وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُوْلِ اللَّهِ (ص) كَافٍ لَكُمْ فِي الْاَسْوَةِ وَ دَلِيْلٌ لَكُمْ عَلَيَّ ذِمُّ الدُّنْيَا وَ عَيْبُهَا وَ كَثْرَةُ مَخَازِيْهَا وَ مَسَاوِيْهَا اذْ قُبِضَتْ عَنْهُ اطْرَافُهَا وَ وُطِئَتْ لَغِيْرِهِ اَكْنَافُهَا وَ قُطِمَ عَنْ رِضَاعِهَا وَ زُوِيَ عَنْ زَخَارِفِهَا وَ اِنْ شِئْتَ ثَنَيْتَ بِمُوسَىٰ كَلِيْمِ اللَّهِ (ع) حَيْثُ يَقُوْلُ رَبِّ اِنِّي لَمَّا اُنْزِلْتُ اِلَيْكَ مِنْ خَيْرٍ فَقِيْرٌ وَ اللّٰهُمَا سَاَلَهُ الْاَخْبِرَاً يَأْكُلُهُ لِاَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بِقَلَّةٍ الْاَرْضِ وَ لَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةٌ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيْفٍ صِفَاقٍ بَطْنُهُ لِهَزَالِهِ وَ تَشْدُبٍ لِحِمِهِ.

وَ اِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتَ بِدَاوُدَ (ع) صَاحِبِ الْمَزَامِيْرِ وَ قَارِيءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوْصِ بِيَدِهِ وَ يَقُوْلُ لِجَلْسَانِهِ اَيُّكُمْ يَكْفِيْنِي بَيْعَهَا؟ وَ يَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيْرِ مِنْ ثَمْنِهَا.

۴۳۰. آیه ۱۲، سوره مریم.

۴۳۱. آیه ۱۱۰، سوره مائده.

۴۳۲. آیه ۹۰، سوره انبیاء.

۴۳۳. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۹۴ - ۹۸.

وَ اِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي عَيْسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ (ع) فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْخَشِينَ وَ يَأْكُلُ الْجَشْبَ وَ كَانَ اِدَامُهُ الْجُوعَ وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَ ظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ فَاكِهَتُهُ وَ رِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْاَرْضُ لِلْبَهَائِمِ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تُفْتِنُهُ وَ لَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ وَ لَا مَالٌ يُلْفِتُهُ وَ لَا طَمَعٌ يُدِلُّهُ، دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَ خَادِمُهُ يَدَاهُ. ٤٣٤

یعنی در ساده زیستی پیروی کردن از شیوه رسول خدا (ص) و سرمشق‌گرفتن از زندگی آن حضرت کافی است. رفتار و نگرش آن حضرت دلیل‌روشنی برای بی اهمیت بودن و بسیاری از رسوائی های دنیا است.

چه اینکه وسائل تجمل و تنعم دنیا از پیغمبر اکرم (ص) با اینکه او عزیزترین و بهترین اشخاص در پیشگاه خداوند بود گرفته شد و برای دیگران، فراهم و آماده شد و این، خود دلیل پستی و بی اهمیّت بودن دنیا است زیرا اگر دنیا قابل اهمیّت و ارزش بود خداوند آنرا به بهترین و عزیزترین بندگان خود عطا می‌کرد و از او مضایقه نمی‌کرد.

بعد از آن ساده زیستی و دوری از تجملات زندگی دنیای موسی کلیم الله (ع) را در نظر بگیرید: او هنگامی که گفت:

رَبِّ اَنِّى لِمَا اُنزِلْتَ اِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيْرٌ.

«پروردگارا آنچه از خیر و نیکوئی که برایم نازل بفرمایی نیازمند می‌باشم.»

سوگند به خدا درخواست او جز مقداری نان برای خوردن خود چیز دیگری نبود زیرا غذای او گیاه زمین بود و به جهت لاغری و آب شدن گوشت بدن او، سبزی گیاه از نازکی پوست درون شکمش دیده می‌شد!

از آن پس زهد و ساده زیستی داود (ع) صاحب مزامیر و زبور و قاری اهل بهشت را مورد توجه قرار بدهید او بدست خود زنبیلهایی از لیف خرما می‌بافت و به همنشینان خود می‌گفت: کدام یک از شما در فروختن آنها مرا کمک می‌کند و آنها را با این ترتیب بفروش می‌رساند و از بهای آنها برای خوراک خود نان جو تهیّه می‌کرد.

و بالاخره زهد و ساده زیستی عیسی بن مریم (ع) را در نظر بیاورید او هنگام خوابیدن سنگ را زیر سر گذاشته بالش خود قرار می‌داد و جامه خَشِن و زِبُر در بر می‌کرد و غذای خشن می‌خورد و

خورش او گرسنگی بود (یعنی هنگام شدت گرسنگی غذا می‌خورد تا از خوردن آن لذت برده به خورش نیازمند نباشد).

و چراغ او در شب روشنائی ماه بود و سایه بان او در زمستان جائی بود که آفتاب می‌تابید یا فرو می‌رفت (یعنی خانه‌ای نداشت و زمستان را از این جهت ذکر کرده است که احتیاج به خانه در زمستان بیشتر است) و میوه و سبزی خوشبوی او گیاهانی بود که زمین برای چهار پایان می‌رویاند او نه‌زنی داشت که او را شیفته و سرگرم خود سازد و نه فرزندی که او را مشغول و اندوهگین کند و نه مالی که توجه او را به خود جلب نماید و نه طمع و توقع از کسی داشت که در این رابطه به ذلت کشانده شود پاهایش مرکب او و دستهایش خدمتکار او بودند. این بود شیوه پیغمبران خدا:

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

در ساده زیستی از پیغمبر خدا (ص)

که پاکیزه‌ترین خلق خدا است پیروی کنید

و نیز حضرت امیر مومنان (ع) فرمود:

فَتَأْسُ بِبَنِيكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ (ص) فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَةٌ لِمَنْ تَأْسَى وَ عَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَى وَ أَحَبُّ الْعِيَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِبَنِيهِ وَ الْمُقْتَصِّ لِأَثَرِهِ...

قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا وَ لَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا وَ أَحْمَصَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا عُرَضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا... وَ لَقَدْ كَانَ (ص) يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْتَقِعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يَرْدِفُ خَلْفَهُ وَ يَكُونُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فُلَانَةُ - لِأَحَدِي أَرْوَاجِهِ - غَيْبِيهِ عَنِّي.

... خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجْرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ فَمَا أُعْظِمَ مِنْهُ اللَّهُ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفًا نَتَّبِعُهُ قَائِدًا نَطَأَ عَقْبَهُ^{۴۳۵}

یعنی در ساده زیستی و زاهدانه زندگی کردن از پیغمبر خودتان (ص) که از همه نیکوتر و پاکیزه‌تر است پیروی کنید او را سرمشق و اسوه زندگی خود قرار بدهید محبوبترین بندگان خدا کسانی هستند که از پیغمبر خدا (ص) پیروی کنند.

او در دنیا به اندک قناعت کرد و به دنیا هرگز دل نبست او تهیدست‌ترین مردم بود دنیا به او پیشنهاد شد ولی او قبول نکرد.

او روی خاک می‌نشست و غذا می‌خورد و هنگام نشستن مانند برندگان می‌نشست (دو زانو می‌نشست و پا روی پا نمی‌انداخت). با دست خود پارگی کفشش را می‌دوخت و لباسش را وصله می‌کرد و با شکم گرسنه از دنیا بیرون رفت (از لذت و خوشی آن بهره‌مند نگردید) و با سلامت روح وارد عالم آخرت گردید.

او در دنیا سنگی بر روی سنگی گذاشت (برای خود ساختمانی ساخت) تا دعوت خدا را اجابت کرد و از دنیا درگذشت.

چه بسیار بزرگ است احسان خداوند که نعمت وجود آن حضرت را به ماعطا فرمود که از او پیروی کنیم او پیشوائی است که ما باید گام در جای پای او بگذاریم و راه او را ادامه دهیم.

از وصله زننده پیراهن خودم شرمنده شدم

و بالاخره حضرت امیر مومنان (ع) در آخرین فراز از کلامش در این خطبه فرمودند:

وَاللَّهِ لَقَدْ رَفَعْتُ مَذْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ
فَقُلْتُ أُعْزِبُ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرِيُّ.^{۴۳۶}

یعنی: قسم به خدا من بر این پیراهنی که بر تن دارم چندان وصله زدم که از وصله زننده آن شرمنده شدم و گوینده‌ای گفت که: آیا آنرا دور نمی‌افکنی؟ در پاسخ گفتم که: از من دور شو که «عِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرِيُّ» یعنی: هنگام صبح از مردم شبروکه شب را به راه پیمایی گذرانده‌اند و صبح به مقصد رسیده‌اند سپاسگزاری می‌شود.

این جمله مثلی است که درباره کسی که رنج را بر خود تحمل کند تا به سعادت برسد گفته می‌شود.

اکنون لازم است به زهد و ساده زیستی علمای بزرگ اسلام که از قرآن مجید و اهل بیت: الهام می‌گرفتند بنگریم. و نمونه‌هایی از آن را ذکر کنیم:

۱- زهد و ساده زیستی سید رضی

یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی که همه مورخان او را از جهت زهد و ساده‌زیستی و احتراز از تجمل زندگی ستوده‌اند عالم ربّانی سید رضی است.

سید رضی که نامش محمد فرزند حسین است و به چهار واسطه نسبش به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌رسد^{۴۳۷} دارای فضائل فراوان و مکارم بسیاری است و در سال ۳۵۹ قمری متولد گردید و در سال ۴۰۶ در سن ۴۶ سالگی درگذشت.

او علاوه بر تدریس و تربیت طلاب علوم اسلامی و علاوه بر تحقیقات علمی و تألیف کتابهایی ارزشمند دارای منصب امارت حجاج بیت الله الحرام بود و این منصب بسیار مهم در آن روز به کسی واگذار می‌شد که در سایه‌کفایت و درایت و تدبیر خود هزاران نفر که از اطراف و اکناف جهان برای زیارت خانه خدا عزیمت می‌کردند را بخوبی اداره کند و این عالم بزرگوار چندین سال این منصب را بعهده داشت.

او بعلاوه دارای منصب نقابت سادات نیز بود و لذا او را نقیب الطالبیین و نقیب الاشراف نیز می‌گفتند.

و این منصب به کسی داده می‌شد که به امور سادات محترم - که در سطح جهان آن روز پراکنده بودند و همانطور که علاقه‌مندان فراوان داشتند دشمنان بسیاری هم داشتند - رسیدگی کند و از آنها آمار و ارقامی داشته و از احوال و اوضاع آنها مطلع باشد و در راه تأمین یک زندگی آبرومند و ایجاد شغل‌های متناسب برای آنها تلاش کند فقرای آنها را به نوا برساند و وسائل درمان و معالجه را برای مریض‌های آنها فراهم بسازد و در راه تأمین وسائل ازدواج و مسکن دختران و پسران این ذریه شرافتمند بکوشد و در فکر تربیت یتیمان و رفع حوائج محتاجان آنها باشد و در این راه گام‌های عملی بردارد و ظلم‌ظالمان و تعدی متعدیان را از سادات محترم رفع کند.

سید رضی چند سال این منصب را نیز که یکی از مناصب بسیار مهم بود بر عهده داشت^{۴۳۸}.

سید محسن امین می‌گوید:

«سید رضی در میان علمای عصر خود یگانه و ممتاز بود او ادیبی بود متبحر، فقیهی کامل و متکلمی ماهر و مفسری برجسته و محدثی شایسته و ممتاز بود فضل و دانش او از کتابهایی که به رشته تألیف در آورد ظاهر گردید.»^{۴۳۹}

۴۳۷. اعیان الشیعه، ج ۵۹، ص ۲۱۶ و فوائد الرضویة، ص ۴۹۶.

۴۳۸. نامه دانشوران، ج ۳، ص ۲۹۳.

۴۳۹. اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۲۱۸.

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

سید رضی به جهت داشتن مقام مهم علمی و قدرت قلمی تألیفات بسیاری که تعداد آنها به ۲۶ عدد می‌رسد در عرصه علم و تحقیق به وجود آورد که متأسفانه بسیاری از آنها از دسترس مشتاقان علم خارج گردیده است و از جمله کتابی در تفسیر قرآن مجید تألیف کرده بود که به بزرگی تفسیر طبری می‌رسید.

و نیز **سید رضی** از جهت فصاحت و بلاغت و قدرت ادبی و ذوق شعری دارای امتیاز بزرگی است ادبا و سخن شناسان او را **اشعر قریش** یعنی شاعرترین قریش می‌دانند و می‌گویند: کسانی که از **طائفه قریش** ذوق شعری داشته‌اند یا اشعار زیاد نسروده‌اند و یا اگر اشعار زیاد سروده‌اند همه اشعارشان جالب و زیبا نیست ولی **سید رضی** تنها کسی است که در میان این قبیله برومند میان سرودن اشعار زیاد و زیبا بودن آنها جمع کرده است.

و باید توجه داشت که در میان تمام فضائل وی، آن فضیلتی که به **سید رضی** عظمت مخصوصی بخشید و نام او را مشهور و بلند آوازه ساخت تألیف **نهج البلاغه** است.

تألیف کتاب **مستطاب نهج البلاغه** که **صحیفه علویه** است و از جهت محتوا و مضمون - پس از **قرآن کریم** - هیچ کتابی در اسلام به این پایه و عظمت نمی‌رسد و مشتمل بر کلمات بلاغت نظام و فصاحت انتظام مولای **مؤمنان** (ع) است به **سید رضی** عظمت مخصوصی بخشید بطوری که جامعه شیعه با این دید به **سید رضی** می‌نگرد که او مؤلف **نهج البلاغه** است و نام با عظمت **نهج البلاغه** **امیر المومنین** (ع) معرفی **سید رضی** گردید و او به برکت این تألیف اشتهار و عظمت فوق العاده‌ای پیدا کرد.

هر نایه که در دست نسیم سحر افتاد

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

پدر سید رضی یک عالم مجاهد و قدرتمند

سید رضی در سال ۳۵۹ قمری به صحنه این جهان قدم نهاد و در سال ۴۰۶ در سن ۴۶ سالگی - چنانکه گفتیم - چشم از این جهان بر بست و جسد او را در خانه‌اش در **بغداد** بطور امانت به خاک سپردند و پس از مدتی از آنجا به **کربلا** معلاً منتقل کردند.

او مجد و عظمت را از پدر و مادر خود که هر دو دارای امتیازات افتخارآمیز بودند به ارث برده بود.

پدر او **حسین بن موسی ذوالمناقب** از چهره‌های برجسته علمی و اجتماعی آن عصر و نقیب و سرپرست شیعیان و عهده‌دار رسیدگی به امور و شغل و شأن و زندگی سادات محترم و نظارت بر دیوان مظالم بمنظور جلوگیری از ظلم به دودمان علویین و سرپرستی حُجاج و زائران خانه خدا بود.

به خاطر موقعیت حسّاس و محبوبیت مخصوص و موقعیت و نفوذ اجتماعی‌ای که داشت همواره مورد مراقبت دستگاه خلافت **بنی عباس** بود و بالاخره به جهت همین محبوبیت و موقعیت اجتماعی **عُضد الدّوله دیلمی** از قدرت او برای سلطنت و حکومت خود احساس خطر کرد و در سال ۳۶۹ که **سید رضی** ده ساله بود او را دستگیر کرد و به زندان انداخت و اموالش را نیز مصادره نمود.^{۴۴۰}

باید توجه داشت که بزرگان **شیعه** در طول تاریخ در راه پایبندی به خط **ولایت اهل بیت**: که خطّ تعهد آفرین و خطّ سرخ و خونین است و خطّ حماسه و جهاد است بهای سنگینی پرداخته‌اند شکنجه و شهادت و تبعید و زهر و زندان و محرومیت تاوانی بود که همواره بزرگان **شیعه** در برابر ستمکاران و جبّاران روزگار می‌پرداخته‌اند تا ب این وسیله این خطّ گران مایه و اصیل را همیشه حفظ کنند و این پرچم را در اهتزاز و این چراغ را همواره روشن نگاه‌دارند.

دستگیری و رنج زندان پدر **سید رضی** نیز از این مطلب سرچشمه می‌گیرد این بود موقعیت پدر **سید رضی** و امّا موقعیت و نقش مادر او:

عظمت مادر **سید مرتضی** و **سید رضی**

یکی از بانوانی که نام بلندش در صفحات تاریخ زنان درخشندگی خاصی دارد **فاطمه** مادر **سید مرتضی** و **سید رضی** است.

این بانوی بزرگ از دودمانی پاک و از تباری با عظمت است که ریشه در شجره **عترت** دارد و خون پاک حضرت **امیر مومنان** و حضرت **زهرا (س)** در رگهایش جاری است.

این بانوی با عظمت دختر ناصر صغیر محمد بن ابی الحسین که سپه دار و سرلشکر سپاه پدرش ناصر کبیر محمد حسین بن علی است می‌باشد و ناصر کبیر همان فقیه بزرگواری است که توفیق تأسیس حکومت اسلامی در منطقه مازندران را بدست آورد و آمل را مرکز این حکومت قرار داد.

ناصر کبیر کتابی ارزشمند در فقه شیعه نوشته که نوه‌اش سید مرتضی (اعلی الله مقامهما) آن را شرح کرده است که ناصریات نامیده می‌شود و در اول ناصریات سید مرتضی از جایگاه بلندی که جدش ناصر کبیر در فقه و ادب و شجاعت و برجستگی داشته است تمجید فراوانی بعمل آورده است.

نسب فاطمه به پنج واسطه به پیشوای ساجدان و زینت عابدان امام سجاد(ع) می‌رسد او از زنان والا قدر و دانشمند و با فضیلت علم و تقوا محسوب می‌گردد و در مسائل شرعی پاسخگوی زنان شیعه در عصر خود بوده است. خانه‌اش و محضرش مرکزی برای یادگیری احکام خدا و علوم دینی بشمار می‌رفت.

علاوه بر مقام علمی و پرهیزکاری زهد و پارسائی ممتاز سایه‌ای از جلالت و کرامت را بر سرش افکنده بود.

فاطمه در مدتی که شوهرش در زندان بسر می‌برد - و این مدت هفت سال طول کشید - عهده‌دار اداره زندگی و امور شوهر و تربیت دو فرزند گرامیش سید مرتضی و سید رضی گردید و در تعلیم و تربیت این دو پسر نقش مهمی را ایفا کرد.

خوابی الهام بخش و آئینه بیداری

پیشوای بزرگ شیعه شیخ مفید، یک شب، خوابی دید و با شوقی آمیخته به التهاب سر از بالین برداشت، او در خواب دید حضرت فاطمه زهرا صدیقه کبرا(س) دست دو پسر کوچک و گران مایه‌اش حسن و حسین (ع) را گرفت و نزد او در حالی که در مسجد کرخ برای تدریس نشسته بود آورد و گفت: ای شیخ به این دو فرزندم فقه بیاموز.

شیخ مفید طبق برنامه روزانه، صبح برای تدریس به مسجد کرخ (در منطقه شیعه نشین بغداد) رفت و پس از حضور شاگردان درس را شروع کرد درس آن روز تازه تمام شده بود که ناگهان زنی، باوقار و شکوه خاصی به اتفاق دو پسر کوچک وارد مسجد شد.

شیخ مفید آن بانوی بزرگوار را شناخت و او کسی جز فاطمه دختر ناصر کبیر نبود و آن دو فرزند نیز پسرانش محمد و علی سید رضی و سید مرتضی بودند.

شیخ به احترام این زن فقیهه بزرگوار شیعه از جا برخاست و بر او سلام کرد آنگاه مادر این دو فرزند خطاب به شیخ مفید کرد:

يَا شَيْخُ عَلَّمَهُمَا الْفِقْهَ

«استاد! این دو پسر، فرزندان منند، خدمت شما آورده‌ام به آنان فقه و علم دین بیاموز.»

شیخ مفید نتوانست خویشتن داری کند اشک در چشمانش حلقه زد و گریست؛ گریه استاد هم شاگردان و هم این بانو را شگفت زده کرد!

آنگاه شیخ مفید داستان خواب شب گذشته را تعریف کرد.

شیخ مفید با اشتیاق تمام امر تعلیم و تربیت این دو شکوفه شجره عظمت را بر عهده گرفت، گرچه پدرشان در تبعید و زندان بسر می‌برد ولی با درایت و همت این مادر فرزانه و با عنایت و توجه خاص استادشان شیخ مفید آن دو شاگرد شایسته و با اخلاص مرحله پربار و سرشاری از فراگیری علوم و ادب‌اسلامی را آغاز کردند و چیزی نگذشت که این دو شکوفه از آن شاخه مبارک به ثمر نشست و هر دو از چهره‌های درخشان و بارز فقه و تفسیر و حدیث و ادب‌معارف اسلامی گشتند.

خود این مادر نیز که در فقاہت و فضل ممتاز بود از فقیه بزرگ شیعه شیخ مفید درخواست تألیف رساله فقهی برای بانوان کرد شیخ مفید هم رساله ای بعنوان اینکه دستورالعمل زنان متدین قرار بگیرد تألیف کرد و این رساله ویژه بانوان «احکام النساء» نام گرفت.

این دو فرزند که هر یک در پهنه فقه و حدیث و ادب و در صحنه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی چهره برجسته و شخصیتی نابغه بودند علاوه بر شایستگی مخصوص خود مدیون خدمات این مادر بزرگوار نیز می‌باشند.

مرثیه سید رضی در مرگ مادر و تمجید از زهد و ساده زیستی مادر

در سال (س) ۸۵ این مادر با فضیلت چشم از جهان فرو بست سید رضی در فقدان او قصیده بلندی سروده که گویای عمق اندوهی است که در از دست دادن مادری نمونه بر دل سید رضی نشسته است و در این قصیده ۶۸ بیتی فضائل بسیاری را که در وجود مادرش متجلی بود ذکر می‌کند مخصوصاً از زهد و ساده زیستی مادر سخن می‌گوید و اظهار می‌دارد که دوست داشته که فدای مادر گردد و او بمیرد ولی مادرش زنده بماند تا خدمات خود را به عالم اسلام و مسلمین ادامه بدهد ولی تأسف می‌خورد که چنین نشده است و مادرش فدای او شده است.

ما برای نمونه مقداری از آن قصیده را ذکر می‌کنیم.

| | |
|--|---|
| وَأَقُولُ لَوْ ذَهَبَ الْمَقَالُ بِدَائِي | أُبْكِيكَ لَوْ نَفَعَ الْغَلِيلَ بُكَائِي |
| لَوْ كَانَ بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ عَزَائِي | وَ أَعُوذُ بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ تَعَزِّيًّا |
| مِمَّا أَلَمَّ فَكُنْتَ أَنْتِ فِدَائِي | فَقَدْ كُنْتُ أَمَلُ أَنْ أَكُونَ لَكَ الْفِدَاءَ |
| فَتَكُونُ أَجْلَبَ جَالِبِ لِبُكَائِي | فَعَلَاتُ مَعْرُوفٍ تُقَرُّ نَوَاطِرِي |
| وَ طَرِخْتُ مُثْقَلَةً مِنَ الْأَعْبَاءِ | أَنْضَيْتِ عَيْشَكَ عِفَّةً وَ زَهَادَةً |
| يَبْدُو لَهَا أَثْرُ الْيَدِ الْبَيْضَاءِ | فِي كُلِّ مُظْلَمٍ أَرْمَهُ أَوْ ضَيْقَهُ |
| وَ قِيَامِ طُولِ اللَّيْلَةِ اللَّيْلَاءِ | بِصِيَامِ يَوْمِ الْقَيْظِ تَلْهَبُ شَمْسُهُ |
| رَعْدَ الْجَنَانِ بِعَيْشَةٍ خَشْنَاءِ | مَا كَانَ يَوْمًا بِالْغَيْبِ مَنْ اشْتَرَى |
| غَنَى الْبَنُونِ بِهَا عَنِ الْآبَاءِ | لَوْ كَانَ مِثْلَكَ كُلِّ أُمَّ بَرَّةٍ |
| تُرْضِيكَ رَحْمَتُهُ صَبَاحَ مَسَاءٍ ^{٤٤} | إِنَّ الَّذِي أَرْضَاهُ فَعَلِكَ لَمْ يَزَلْ |

۱- ای مادر در مصیبتِ مرگ تو گریه می‌کنم اگر گریه به سوزش درون سوخته من تسکین بدهد - ولی تسکین نمی‌دهد.

به یاد تو سخن می‌گویم اگر گفتن سخن از تو درد مرا التیام ببخشد اما نمی‌بخشد.

۲- برای تسلی دل خود به صبر جمیل پناه می‌برم اگر صبر جمیل تسلی بخش دل من باشد.

۳- من آرزو می‌کردم که در حوادث روزگار فدای تو بشوم ولی افسوس که تو فدای من شدی.

۴- کارهای نیک تو که چشم مرا روشن می‌گردانید اکنون یاد آنها چشمهای مرا اشکبار ساخت.

۵- تو سراسر زندگی خود را با عفت و زهد و ساده زیستی گذرانیدی و همواره بار سنگین مشکلات را بر دوش خود حمل می‌کردی.

۶- تو آن بزرگوار هستی که در هر حادثه تلخی که مردم را در تنگنا قرار می‌داد آن را با سرپنجه قدرت و رأفت خود رفع می‌کردی.

۷- با گرفتن روزه در روزهای گرم و شب زنده داری در بلندای شبهای بلند روزگار خود را گذرانیدی.

۸- اگر همه مادرهای نیک و نیکوکار مانند تو بودند پسران از پدران خود مستغنی می‌شدند.

۹- اطمینان دارم که آن خداوندی که تو بواسطه انجام کارهای نیک او را راضی و خشنود ساخته‌ای تو را با رحمت خود راضی و خشنود خواهد ساخت.

سید رضی: نیل به کمالات انسانی در گرو زهد و سبکباریست

همانطور که ذکر گردید همه مورخان، این عالم ربانی و بزرگوار سید رضی را به زهد و ساده زیستی ستوده‌اند و او این دو شعر را که نشانگر روحیه زهد اوست سروده است.

حَذَقْتُ فُضُولَ الْعَيْشِ حَتَّى رَدَدْتُهَا إِلَى دُونِ مَا يَرْضَى بِهِ الْمُتَعَفِّفُ
وَأَمَلْتُ أَنْ أَمْضِيَ خَفِيفًا إِلَى الْعُلَى إِذَا شِئْتُمْ أَنْ تَلْحَقُوا فَتَخَفَّفُوا^{۴۲}

۱- تجملات زندگی را از خود دور کردم و به کمتر از آن مقداری که افراد عقیف به آن راضی می‌شوند من راضی شدم و با آن ساختم.

۲- زیرا هدف و آرزوی من این بود که سبکبار زندگی کنم و برای نیل به اهداف بلند سبکبار گام بردارم و چنین کردم شما هم اگر می‌خواهید به این مرحله از کمالات برسید، سبکبار باشید.

عزت نفس سید رضی

سید رضی در عزت نفس و استغناء طبع ممتاز بود و روح بلند پرواز و همت بلند او همواره افق عزت و عظمت را مورد نظر قرار می‌داد و اشعاری در این رابطه می‌سرود که یک قطعه از آنها این است:

اشْتَرِ الْعِزَّ بِمَا بِيَدَ عَ فَمَا الْعِزُّ بِغَالٍ بِالْقِصَارِ الصُّفْرِ أَنْ شِئْتَ أَوْ السَّمْرِ الطُّوَالِ
لَيْسَ بِالْمَغْبُوبِ عَقْلًا مَنْ شَرَى عِزًّا بِمَالٍ إِنَّمَا يُدْخِرُ الْمَالَ لِحَاجَاتِ الرِّجَالِ

وَالْفَتَىٰ مَنْ جَعَلَ الْأَمَّ وَالْأَثْمَانَ الْمَعَالِي^{۴۴۳}

۱- عزّت و عظمت را با دادن اموال خود بدست بیاور که عزّت زندگی را به هر قیمت که بخری ارزش دارد و گران نیست.

۲- در راه دستیابی به عزّت هر مقدار که طلا و نقره خرج کنی بجا است.

۳- کسی که عزّت را با خرج مال بدست بیاورد هرگز مغبون نیست.

۴- اموال را همیشه برای انجام حوائج زندگی ذخیره می‌کنند و در زندگی داشتن عزّت انسانی - شدیداً - مورد احتیاج است.

۵- جوانمرد کسی است که اموال خود را بهای کمالات انسانی و اهداف بلند زندگی قرار بدهد.

این نوع اشعار که یکی از ویژگیهای مهم سیّد رضی است و از احادیث اهل بیت وحی و عصمت: اتخاذ شده است مصداق کامل گفتار حضرت رسول اکرم (ص) که فرمودند:

انّ من الشّعْرِ لِحِکْمَةٌ^{۴۴۴}

یعنی برخی از اشعار، کلام حکیمانه است - می‌باشد چه اینکه احادیث فراوانی تأکید بر تحصیل عزّت نفس و حفظ آن دارند:

قال رسول الله (ص): «لَيْسَ الْغِنَىٰ عَنْ كَثْرَةِ الْعُرُوضِ، اِنَّمَا الْغِنَىٰ غِنَى النَّفْسِ»^{۴۴۵}

«غنا و بی نیازی به داشتن اموال زیاد نیست و بی نیازی تنها در سایه عزّت نفس و استغناء طبع بدست می‌آید.»

قال الباقر (ع): «الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ»^{۴۴۶}

«عزّت مومن در این است که هرگز چشم داشت به آنچه که در دست دیگران است نداشته باشد.»

قال الصادق (ع): «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَائُهُ عَنِ النَّاسِ»^{۴۴۷}

۴۴۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۲، ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۶۰.

۴۴۴. امالی صدوق، ص ۳۶۸.

۴۴۵. بحارالتنوير، ج ۷۷، ص ۱۶۲.

۴۴۶. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۰۷.

«شرافت مومن» به برخاستن در شبها برای عبادت و «عزت او» به داشتن استغناء از مردم است.»

سید رضی این احادیث را سرلوحه برنامه زندگی خود قرار داده بود و علاوه بر اینکه در زهد و پارسائی ممتاز بود در بلند همتی و عزت نفس و آزادی نیز نمونه کاملی از یک انسان آزاده بود و برای همیشه با سرافرازی و آزادی زندگی کرد هرگز از هیچکس هدیه قبول نمی‌کرد.^{۴۴۸}

سید رضی: به وزیر بگوئید من از هیچکس هدیه قبول نمی‌کنم

سیره نویسان می‌نویسند: خداوند به سید رضی نوزادی عنایت کرد ابو محمد حسن بن محمد مهلبی وزیر معز الدوله دیلمی از این جریان که اطلاع پیدا کرد، هزار دینار را در طبقی قرار داده به عنوان هدیه و تبریک تولد نوزاد به محضر سید رضی فرستاد سید رضی آن را قبول نکرد و به آورنده آن هدیه گفت: وزیر می‌داند من از هیچکس هدیه قبول نمی‌کنم غلام آن طبق را به نزد وزیر برگرداند و کلام سید رضی را به وزیر ابلاغ کرد، وزیر به غلام گفت: این طبق را دو باره نزد سید ببر و بگو این وجه را وزیر برای قابله‌ای که در تولد آن نوزاد انجام خدمت کرده است تقدیم داشته است.

سید رضی برای بار دوم نیز آنها قبول نکرد و گفت: زنان ما نمی‌گذارند در موقع زایمان زنان غریبه به آنان رسیدگی کنند پیره زنهای خودمان از عهده این امور بر می‌آیند آنها هم پول قبول نمی‌کنند.

وزیر برای بار سوم آن طبق را به محضر سید رضی فرستاد و به غلام گفت: بگو در میان طلاب علوم اسلامی که در محضر شما درس می‌خوانند تقسیم کنید و موقعی که در این مرتبه طبق را به محضر سید آورد طلاب اطراف سید در حلقه درسی نشسته بودند، غلام پیغام وزیر را بعرض سید رسانید سید رضی گفت: اکنون طلاب حضور دارند و هر یک از آنها هر چه می‌خواهد از این طبق بردارد.

هیچیک از آن طلاب که بر اساس برنامه تعلیم و تربیت سید رضی تربیت شده بودند به آن طبق نزدیک نشدند و دست به آن نزدند مگر یکنفر از آنها که دیناری را برداشته مقداری از آن را جدا کرد و

بقیه را در طبق گذاشت^{۴۴۹} و غلام آن طبق را به وزیر برگرداند از آن پس سید رضی از آن طلبه پرسید چرا این عمل را انجام دادی دینار را تگه کردی و مقداری از آنرا برداشته و بقیه در طبق نهادی؟ او در جواب گفت: دیشب برای مطالعه احتیاج به روغن برای چراغ پیدا کردم و چون خادم مدرسه حضور

۴۴۷. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۷.

۴۴۸. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۵۹.

۴۴۹. این دینارهای طلا دینارهای مخصوصی بود که طوری ساخته شده بود که ممکن بود نصف یا یک چهارم آنرا تگه کرده و برداشت.

نداشت که از او بخواهم برای چراغ روغن بیاورد از فلان بقال این مقدار قرض کردم و اکنون این مقدار را برداشتم تا قرض خود را ادا کنم.

سید رضی دستور داد به تعداد طلب کلیدهای برای انبار بسازند و به هریک از آنها یک کلید بدهند تا هر وقت به هر چه از لوازم احتیاج داشتند از انبار بردارند و منتظر خادم نشوند.^{۴۰}

در اینجا به این نکته باید توجه کنیم که مورخان می‌گویند: مدرسه‌ای که این طلب در آن اشتغال به تحصیل علوم اسلامی داشتند مدرسه‌ای بود که سید رضی خودش آن را ساخته بود و **دار العلم** نامیده می‌شد و در آن مدرسه همه لوازم زندگی طلب را فراهم کرده بود تا آنها با فراغت بال در محضر آن عالم ربانی درس بخوانند و اگر این برنامه در زمان ما نیز عملی شود کمک بسیار موثری برای رفاه طلاب علوم اسلامی و در نتیجه تأثیر فراوانی در پیشرفت علمی آنها خواهد داشت. و لازم است این موضوع را نیز بگوییم که شخصیت این عالم بزرگوار دارای ابعاد متعددی است که در سایر فصول این کتاب درباره آن ابعاد بحث خواهد شد.

۲- شیخ اعظم انصاری:

می‌خواهم که نامم تا آخر عمر در طومار فقرا باقی بماند

تجار بغداد می‌دانستند که **شیخ انصاری** زندگی بسیار زاهدانه‌ای دارد و زندگی او با عُسرت فقر و قناعت هم‌دوش است لذا آنها مبلغ قابل توجهی از حلال‌ترین اموال خود را در بین خودشان جمع‌آوری کرده و آن را در **نجف اشرف** به محضر **شیخ انصاری** آوردند و گفتند:

«این مبلغ از وجوهات شرعیّه نیست و از حلال‌ترین اموال شخصی ما است و این را به شما می‌بخشیم و تقاضا می‌کنیم که قبول بفرمائید تا در این دوران پیری از عُسرت زندگی خود بکاهید و در این دوره از عمر در وسعت زندگی کنید.»

شیخ انصاری قبول نکردند و گفتند که:

من عمری را به فقر گذرانده‌ام و در تحمل سختیها و تلخی‌های زندگی با فقرا همدردی کرده‌ام و اکنون که اواخر عمر من است آیا حیف نیست که نام خود را از طومار فقرا محو کنم و در آخرت از رسیدن به مقام آنها باز بمانم؟^{۴۱}

شیخ انصاری برای ادای دین خود فرش زیر پای خود را فروخت

و از بیت المال استفاده نکرد

شیخ انصاری - چنانکه از شرح زندگی او استفاده می‌شود - حتی الامکان از بیت المال استفاده نمی‌کرد و اشخاصی که به او ارادت داشتند و وضع روحی و زندگی او را می‌دانستند گاهی بعنوان هدیه و هبه اموالی به او تقدیم می‌کردند و نیز او از راه بجا آوردن نماز و روزه استیجاری مقداری پول بدست می‌آورد و برای ضروریات زندگی خود خرج می‌کرد.

یکی از علمای بزرگ می‌گوید: یک روز قریب به بیست هزار تومان از وجوه شرعی به نزد **شیخ انصاری** آورده بودند و او مشغول تقسیم آن به مستحقین بود در این اثناء شخصی به حضور **شیخ** آمد و **چهار تومان** از **شیخ** در برابر گندمی که به او داده بود و طلب داشت مطالبه کرد، **شیخ** فرمود: چند روز مهلت بده و آن طلبکار قبول کرد و رفت من به **شیخ** گفتم: این مقدار اموال در دست شما است چرا طلب آن مرد کاسب را ندادید و از او مهلت خواستید؟

شیخ در جواب گفت: اینها مال فقرا است ربطی به من ندارد و من هرگز از آن برای ادای بدهی شخصی خودم استفاده نمی‌کنم من می‌خواهم این فرش را که زیر پای من است بفروشم و ادای دین خود بکنم از این جهت از طلبکار مهلت خواستم.^{۴۵۲}

شیخ انصاری:

بعد از این روزی دو سیر و نیم بیشتر گوشت نخريد

رختخوابهای منزل **شیخ انصاری** در گوشه اطاق روی هم قرار گرفته بود و به نظر همسر **شیخ** چادر شبی لازم بود که روی آنها انداخته شود تا نمایان نباشد و لذا همسر **شیخ** از **شیخ** خواهش کرد تا چادر شبی برای پوشانیدن رختخوابهای خانه خریداری نماید **شیخ** به جهت احتیاطی که همیشه در خرج کردن بیت المال بکار می‌برد به این پیشنهاد عمل نکرد.

۴۵۱. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۱۱.

۴۵۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

و چون همسر او از نمایان بودن رختخوابها در گوشه اطاق در برابر کسانی که به آن منزل رفت آمد داشتند ناراحت بود پس از مایوس شدن از جلب موافقت شیخ در خرید گوشت که روزانه می‌خرید صرفه جویی کرد و بجای سه سیر گوشت که تا آن وقت می‌خرید از آن روز تا مدتی دو سیر و نیم خریداری کرد و از تفاوتی که از این راه ذخیره کرده بود چادر شبی خرید و روی رختخوابها کشید. وقتی شیخ چادر شب را در منزل دید و از نحوه خرید آن اطلاع حاصل کرد با ناراحتی گفت: ای وای تا بحال مقداری از وجوه بیت المال بی جهت مصرف شده است من خیال می‌کردم که سه سیر گوشت حداقلی است که ما می‌توانیم با آن زندگی کنیم! آنگاه شیخ دستور داد که چادرشب را پس بدهند و بعد از آن روزانه بجای سه سیر گوشت دو سیر و نیم خریداری کنند.^{۴۵۳}

شیخ انصاری مالی به ارث نگذاشت

و بازماندگانش پول مجلس ترحیم نداشتند

شیخ انصاری که مرجع کل شیعیان جهان بود و طبق آمار آن روز **چهل میلیون** شیعه از اطراف و اکناف جهان وجوهات خود را به محضر او می‌فرستادند از آن وجوهات برای خود به اندازه‌ای که در پائین‌ترین حد قناعت بتواند زندگی کند بر می‌داشت و بقیه را در راه اداره حوزه‌های علمیّه و مساعدت فقرا خرج می‌کرد و همیشه سعی می‌کرد که مانند یکی از فقرا زندگی کند.^{۴۵۴}

او از خود مالی به ارث نگذاشت و روزی که از دنیا رفت تمام دارائی او **هفده تومان** بود و به همین اندازه هم مقروض بود و چون آن مال را برای ادای دین او کنار گذاشتند بازماندگان او مخارج مجلس ترحیم و اقامه عزا برای او را نداشتند تا اینکه یک نفر از متمولین آن زمان مخارج اقامه مجالس ختم را بعهده گرفت.^{۴۵۵}

اعتماد السلطنه می‌نویسد:

ملت شیعه اثناعشریه از اهالی مملکت ایران و گروهی انبوه که در هند و بلاد روسیه و بعضی از ایالات عثمانیه و چند شهر افغانستان و ترکستان و غیرها هستند هر ساله از بابت اوقاف و زکوات و اخماس و سهم امام (ع) و امثالها نزدیک دویست هزار تومان به محضر اطهر شیخ انصاری ایصال می‌داشتند و او به اندازه یک مستحق مقتصدی نیز در حق خود از آن وجوه تصرف نمی‌فرمود و همه را در نهایت احتیاط تا دینار آخر به دست ارباب استحقاق می‌رسانید.

۴۵۳. مرگی در نور، ص ۵۹ و زندگی آخوند خراسانی، ص ۵۸.

۴۵۴. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۱۰.

۴۵۵. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۶ - ۸۷.

شیخ اعظم در جمیع دوران ریاست عام و نیابت امام (ع) یک نفر نوکر بیشتر نداشت آن هم مردی متقی از سلک ارباب عمائم بود موسوم به حاج ملا رحمة الله که همه جا به همین جهت مشهور است.

الغرض این شخص بزرگوار حقیقه از اعجاب اعصار و از نوادر روزگار بود و در علم و عمل و زهد و تقوا و ورع و عبادت و ریاضت از طراز اول اولین و آخرین محسوب می‌گردید.^{۴۵۶}

شیخ انصاری به مادرش گفت: برای برادرم منصور

هر چه می‌خواهی بردار ولی روز قیامت باید جوابگو باشی

شیخ انصاری برادری داشت به نام شیخ منصور که از علمای جلیل القدر بود ولی از جهت وضع زندگی در فقر و تنگدستی شدیدی بسر می‌برد روزی مادر او به حالش رقت کرد و از برادر بزرگترش یعنی: شیخ انصاری که در آن هنگام تنها مرجع شیعه بود گله کرد و گفت:

«تو می‌دانی که برادرت منصور با این عائله سنگین در شدت فقر بسر می‌برد و ماهانه‌ای که به او می‌دهی حوائج زندگی او را کفایت نمی‌کند در صورتی که این همه اموال تحت تصرف تو است و می‌توانی به او بیش از دیگران کمک کنی.»

شیخ با دقت سخنان مادر را - که برای او احترام خاصی قائل بود - گوش‌فرا داد و بعد از آن کلید اطاقی که در آن وجوه شرعی بود تحویل مادر داد و خطاب به وی با لحن مودبانه و خاضعانه

گفت: مادر بیا این کلید را بگیر و هرچه پول برای منصور می‌خواهی بردار به شرط اینکه در قبال آن من مسوولیتی نداشته باشم و وبال آن بر دوش خودت باشد و تو آن را تحمل کنی.

این اموالی که نزد من است حقوق فقیران و مستمندان است و بین آنان بطور مساوی تقسیم می‌شود همه تنگدستان در این بابت یکسانند و بسان دانه‌های شانه هیچکدام بر دیگری برتری ندارند.

مادرم! اگر جوابی برای فردای قیامت در قبال این مبلغ اضافی که برای منصور بر می‌داری، داری هر چه می‌خواهی انجام بده ولی بدان که حسابی در پیش است بس دقیق و سخت و هولناک و بدون کمترین مسامحه.

مادر شیخ که عنصر تقوا و فضیلت و خدا ترسی بود وقتی این جملات را شنید از خوف خداوند لرزه بر اندامش افتاد و از گفته خویش توبه کرد و در حالی که کلید را به فرزند تقدیم می‌کرد از او پوزش طلبید^{۴۵۷}.

شیخ انصاری: حدّاکثر کار من، کار خُرکچی‌های کاشان است

شیخ انصاری آن مردی که مرجع کلّ شیعه بود آن روزی که از دنیا رفت با آن ساعتی که به صورت یک طلبه فقیر دزفولی وارد نجف شد فرقی نکرد وقتی که خانه او را نگاه می‌کردند می‌دیدند مثل فقیرترین مردم زندگی می‌کند یک نفر به ایشان می‌گوید: آقا! خیلی هنر می‌کنید که این همه وجوه بدست شما می‌رسد هیچ تصرّقی در آنها نمی‌کنید می‌فرماید:

چه هنری کرده‌ام؟

می‌گوید:

چه هنری از این بالاتر؟!

می‌فرماید:

«حدّاکثر کار من کار خُرکچی‌های کاشان است که می‌روند تا اصفهان و بر می‌گردند، مردم به آنها پول می‌دهند که بروند از اصفهان کالا بخرند و بیاورند به کاشان آیا دیده‌اید

که آنها به مال مردم خیانت‌کنند؟ آنها امین هستند این مسأله امر مهمی نیست بلکه بنظر شما مهم آمده است.

اینجا است که می‌بینم مرجعیّت یک ذرّه نمی‌تواند روح این مرد بزرگ را تحت تأثیر خودش قرار بدهد.»^{۴۵۸}

۴۵۷. المکاسب، ج ۱، ص ۲۵ - ۲۶ مقدمه و تصحیح و تعلیق کلانتر.

۴۵۸. سیره نبوی، ص ۲۹ - ۳۰.

او می فرمود:

من یک نفر فقیر هستم باید مانند یک تن از فقرا زندگی کنم.^۱

باید توجه داشت که شیخ مرتضی انصاری از لحاظ مقام شامخ علمی و کمالات معنوی در سطح بسیار بالایی است که میرزا حبیب الله رشتی که خود یکی از اساطین علم و شاگرد مبرز شیخ انصاری است درباره استاد خود می گوید:

هو تالی العصمة علماً و عملاً.^۲

یعنی مقام شیخ در علم و عمل تالی تلو مقام عصمت است؛ از شیخ انصاری از اول بلوغ تا آخر عمر نوافل شبانه روزی و قرائت یک جزء از قرآن و نماز جعفر طیار و زیارت جامعه و زیارت عاشورا هر روز ترک نشد^۳ و ما با توفیق خداوند در ابعاد دیگر از شخصیت شیخ انصاری بحث خواهیم کرد.

۳. بانوی شایسته، مادر ملا محمد تقی مجلسی:

ترک شیوه قناعت بدون تدبیر صحیح کار ناپسندی است

جدّ علامه محمد باقر مجلسی که نامش ملا مقصود علی و از علمای جلیل القدر اصفهان بود تصمیم برای انجام مسافرتی گرفت و پسران خود ملا محمد تقی مجلسی (که پدر علامه مجلسی است) و ملا محمد صادق را برای ادامه تحصیل به محضر عالم ربّانی ملا عبدالله شوشتری که از لحاظ مقام علمی و پرهیزکاری دارای امتیاز مخصوصی بود آورد و به مراقبت اخلاقی و تعلیم آنها در آن محضر نورانی تاکید کرد و آنها تحت مراقبت ملا عبدالله شوشتری به تحصیل خود ادامه می دادند تا اینکه ایّام عیدی از اعیاد دینی فرا رسید ملا عبدالله خواست که مبلغ سه تومان به ملا محمد تقی بدهد و گفت: این مبلغی که بمناسبت عید به شما تقدیم می شود آن را در ضروریات زندگی خود مصرف نمائید او در جواب گفت: بدون اجازه مادرم نمی توانم این پول را بگیرم اجازه بدهید با او در میان بگذارم تا ببینم نظرشان چیست؟ و به خانه آمد و با مادر خود این موضوع را در میان گذاشت مادر آنها گفت: راه امرار معاش پدر شما از دکانی است که ملک او است و عائدات آن دکان چهارده غاز است^۴ و ما برنامه اقتصادی زندگی خود را با این عائدات هماهنگ نموده ایم و با زندگی کردن با این مبلغ در حدّ قناعت عادت کرده ایم و اکنون اگر این مبلغ را بگیریم و در زندگی خود خرج کنیم به مقدار همین مبلغ وسعت و رفاه بوجود

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۶.

۲. بدائع الافکار، ص ۴۵۷.

۳. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۹۰.

۴. «غاز» در آن عصر واحد کوچکی از پول بود.

می‌آید بعداً که این مبلغ تمام شد در حالی تمام می‌شود که ما عادت به شیوه قناعتی که قبلاً داشتیم را از دست داده‌ایم و تا حدی به وسعت زندگی عادت کرده‌ایم و این پول هم تمام شده است و در این حال به زحمت می‌افتیم باید منت این و آن را بکشیم و بالاخره در نتیجه از دست دادن آن تحمل و قناعتی که قبلاً داشتیم از زندگی فعلی خود ناراضی می‌شویم.

فرزندان عزیز! ترک شیوه قناعت بدون تدبیر صحیح برای آینده، کار پسندیده و اساسی نیست. وقتی ملا محمد تقی و ملا محمد صادق به محضر استادشان ملا عبدالله آمده و موضوعی را که مادرشان گفته بود باز گو کردند ملا عبدالله عقل و درایت آن بانوی صالحه را مورد تمجید قرار داد و در حق آنها دعا کرد حق تعالی دعای آن جناب را مستجاب نمود و این سلسله جلیله را از صلحا و حامیان دین قرار داد.^۱

۴- ملا محسن یزدی: صلاح ما نیست که با کاخ نشینان وصلت کنیم

برای علمای بزرگ اسلام با اینکه وسائل جمع مال و تجمل‌گرایی فراهم بود ولی برای اینکه زندگی خود را با فقرا و کوخ نشینان و تنگدستان هم آهنگ‌کنند و با ضعفا و مستضعفین همدردی داشته باشند و نیز بجای اینکه وقت و فکر خود را در جمع مال صرف کنند می‌خواستند وقت و فکر خود را در رسیدگی به وضع زندگی مادی و معنوی مردم صرف نمایند و لذا زاهدانه و ساده زندگی می‌کردند و از تجمل‌گرایی گریزان بودند.

بعلاوه اینکه از سلاطین و کاخ نشینان که در زندگی هدفی جز لذات دنیوی ندارند دوری می‌جستند.

فتحعلی شاه قاجار از آخوند ملا محسن یزدی - که از مشاهیر علمای ایران در آن زمان و از شاگردان سید محمد مجاهد و در نهایت زهد و ساده زیستی و پرهیزکاری زندگی می‌کرد و یکی از عبّاد (عبادت کنندگان) آن عصر بود. و ارادت خاصی به خامس آل عبا حضرت سید الشهداء (ع) داشت و بر اقامه عزا و گریه کردن و اشک ریختن بر مصیبت‌های آن حضرت مداومت می‌نمود و برای احیای مراسم عاشورا کتاب **مُنیر الاحزان** را تألیف کرده بود - خواست تا فرزند این عالم جلیل‌القدر را به دامادی برگزیند و دختر خود را به پسر این عالم بزرگوار تزویج نماید ولی ملا محسن یزدی علیرغم اصرار شاه این پیشنهاد را قبول نکرد و گفت: صلاح ما نیست که بنات الملوک (دختران سلاطین) در خانها باشند.^۲

۱. فوائد الرضویه، ص ۴۱۱.

۲. قصص العلماء، ص ۱۰.

۵ - امتناع سید طباطبائی

و صاحب فصول و صاحب ضوابط از ازدواج با کاخ نشینان

ضیاء السلطنه دختر **فتحعلی شاه قاجار** بعد از درگذشت پدرش به عتبات عالیات رفت و در ابتدا شخصی را نزد عالم ربّانی **سید محمد مهدی طباطبائی** فرزند عالم بزرگوار **سید علی طباطبائی صاحب ریاض** که زاهدترین علمای عتبات مقدّسه بود فرستاد که مرا اختیار کن ولی **سید محمد مهدی** قبول نکرد از آن پس شاهزاده **ضیاء السلطنه** از عالم فرزانه **شیخ محمد حسین صاحب فصول** خواهش کرد که با من ازدواج کن او هم قبول نکرد.

بعد از آن به محضر **استاد الفقهاء سید ابراهیم موسوی قزوینی صاحب ضوابط** که شخصیتی عظیم مانند **صاحب جواهر** بود کسی را فرستاد و تقاضای وصلت و ازدواج با او کرد **سید ابراهیم** در جواب گفت: مخارج شما شاهزادگان بسیار است و وضع زندگی ما فقیرانه است و لذا معذرت می‌خواهم.

شاهزاده **ضیاء السلطنه** دوباره کسی را فرستاد که من از شما هیچ مخارج مطالبه نمی‌کنم بلکه خرج شما و عیال شما را هم بعهده می‌گیرم **سید ابراهیم** در جواب گفت: که مرا عیال و زن و فرزند است که در حال سختی زندگی و فقر با من بسر برده‌اند و لازمه وصلت با شما آن است که از آنها چشم‌پوشم و من این کار را نمی‌کنم.

شاهزاده برای بار سوّم شخصی را فرستاد که شما در نزد اهل و عیال خود و در منزل خود باشید و منظور من این است که فقط اسم شما بر سر من باشد ولی آن عالم بزرگوار باز امتناع نمود و قبول نکرد.^۱

باید توجه کنیم که این عالم بزرگوار **سید ابراهیم موسوی قزوینی** فقیه بسیار بزرگی است که سالها در حوزه **کربلای معلی** شاگردان بسیار با عظمتی را تربیت کرد و درس او مانند درس **صاحب جواهر** منبع خیر و برکت و مرکز تحقیقات بود و در قسمت مهمی از **بلاد شیعیه** مرجعیت داشت و هر سال بیش از بیست هزار تومان از **هندوستان** و جوه شرعیه بسیاری از **ایران** و سایر جاها به خدمتش ارسال می‌شد ولی بسیار زاهدانه زندگی می‌کرد و جز گذران روزانه بسیار اندک و با نهایت صرفه جوئی چیزی بر نمی‌داشت و برای خود هرگز مالی نیندوخت.^۲

۱. قصص العلماء، ص ۱۱.

۲. قصص العلماء، ص ۱۰.

۶- مقدّس اردبیلی اموال خود را با فقرا تقسیم می‌کرد و برای خود به اندازه سهم یکی از فقرا نگاه می‌داشت

عالم ربّانی مقدّس اردبیلی (احمد بن محمّد) - که متبحّر در علوم فقه و کلام و تفسیر و حدیث و در ورع و تقوا ضرب المثل و ملاقات او با امام عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء در میان سیره نویسان مسلّم است - در مرتبه عالی از زهد و ساده زیستی و احتراز از تجمّل گرایی بود و در سالهایی که مردم از لحاظ وضع مالی در مضیقه و تنگدستی بودند اموال خود را با فقرا قسمت می‌کرد و برای خود نیز به اندازه سهم یکی از فقرا بر می‌داشت.^۱

علامه مجلسی در بحار می‌گوید:

«مقدّس اردبیلی در پرهیزگاری و زهد و فضل به مرتبه بسیار بالایی نائل شد که مانند او را در میان متقدّمین و متأخّرين نشنیده‌ام.»^۲

این جامه چرکین مرا شستشو بده و بیاور

مقدّس اردبیلی به اندازه‌ای ساده و بدون تشریفات در میان مردم رفت و آمد می‌کرد که اگر کسی سابقه قبلی نداشت او را نمی‌شناخت.

روزی یکی از زوّار نجف اشرف به او برخورد کرد و به وضع ساده وی نگاه کرد و شناخت به او گفت: این لباس چرکین مرا بگیر و ببر شستشو بده و بیاورتحویل بده مقدّس اردبیلی لباس را گرفت و برد و شستشو داد و آورد که تحویل بدهد آن زائر او را شناخت و خجالت کشید و بعضی از مردم به آن زائر اعتراض کردند که چرا لباس خود را برای شستشو به این شخصیت بزرگ‌علمی داده است مقدّس اردبیلی فوراً به آنها گفت: چیزی نشده است حقوق برادران مؤمن بر یکدیگر زیاده از این است.^۳

۱. فوائد الرضویّه، ص ۲۳، قصص العلماء، ص ۳۴۴، ریحانة الادب، ج ۴، ص ۶۳.

۲. فوائد الرضویّه، ص ۲۳.

۳. فوائد الرضویّه، ص ۲۴.

۷- حاج شیخ عبدالکریم همان شبی که از دنیا رفت

خانواده او شام نداشتند

موسس حوزه مقدّسه قم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری که در سال ۱۲۷۶ در مهرجرد یزد متولّد و در سال ۱۳۵۵ قمری چشم از این جهان بست علاوه بر کمالات و امتیازات فراوانی که داشت از لحاظ زهد و ساده زیستی نیز نمونه‌ای بود.

امام خمینی (ره) در یکی از سخنرانیهای خود فرمودند:

«مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم ما وقتی که فوت شد آقا زاده‌های او همان شب چیز نداشتند همان شب شام نداشتند»^۱

او چون مرجع شیعیان بود وجوه شرعیّه فراوانی به ایشان می‌رسید ولی هنگام وفات همه اثاثیه‌اش به هزار و پانصد تومان نمی‌رسید و مبالغی مقروض بود که طلبکاران همه طلب خود را به آن بزرگوار بخشیدند.^۲

در کتاب **نقباء البشر** می‌گوید:

«حاج شیخ عبدالکریم حائری با اینکه اموال فراوانی از وجوه شرعیّه برای او آورده می‌شد ولی او هرگز آنها را پیش خود نگاه نمی‌داشت و آن اموال را به تجّاری در بازار قم که از صلحاء بودند، تحویل می‌داد و در نزد آنها جمع می‌شد و در موقع دادن شهریه طلبّ یا مواقع دیگری که لازم می‌شد ایشان حواله می‌دادند و پول از آنها گرفته می‌شد و مورد تقسیم قرار می‌گرفت و یا به مصارف لازم خرج می‌شد»^۳

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۵.

۲. سیمای فرزندگان، ص ۴۲۰.

۳. نقباء البشر، تألیف آغا بزرگ تهرانی، ج ۳، ص ۱۱۶۰.

نمونه‌هایی از عقل و تدبیر یک عالم ربّانی خدمتگزار

علامه سیّد محسن امین در اعیان الشیعه می‌گوید:

«من در سال ۱۳۵۳ که به قصد زیارت حضرت رضا و حضرت معصومه (س) به ایران مسافرت کرده بودم به منزل حاج شیخ عبدالکریم وارد شدم و او به منظور احترام، جایگاهی را که در آن اقامه نماز جماعت می‌کرد در آن چند روزی که در قم اقامت داشتم به

من واگذار کرد و من از او نیابت می‌کردم در آن موقع در حوزه علمیه قم که او تأسیس کرده بود ۹۰۰ نفر طلبه تحت سرپرستی او درس می‌خواندند و او در کشور ایران دارای ریاست علمی و مرجعیّت بود و از شهرهای ایران اموال بسیاری به عنوان وجوه شرعیّه برای او ارسال می‌شد و او همه آنها را در نزد بعضی از تجّار بازار که مورد امانت بودند می‌گذاشت و بواسطه همان تجّار آن اموال را به مصارف طلبّ می‌رسانید و برای خود هم به اندازه معاش خود در حدّ قناعت از آنها می‌گرفت و این خود دلیل روشنی بر وفور عقل او است.

و ما مدّتی که در قم بودیم و با او معاشرت کردیم برای ما روشن شد که او مردی است سرشار از علم و عقل و کی است و فضل و یکی از دلائل وفور عقل او همان بود که ذکر کردیم.

و یکی دیگر از علائم عقل او این بود که هرگاه یک مسأله از او سوال می‌کردند یا مسأله‌ای در محضر او مورد بحث قرار می‌گرفت هرگز بدون فکر و تأمل حرف نمی‌زد و بدون تأمل و فکر جواب نمی‌گفت.

و پیش از ورود ما به قم سیل عظیمی به قم آمده خانه‌های بسیاری را که تعداد آنها به سه هزار خانه می‌رسید خراب کرده بود و او تلگرافهائی به تمام شهرهای ایران مخابره کرد و از مردم خواست در تعمیر آن خانه‌ها به او کمک کنند لذا از همه مناطق ایران کمکهایی برای این منظور به محضر ایشان تقدیم شد و او دست به آن پولها نزد و هیأتی را برای این موضوع ترتیب داد که آن هیأت هر شب با ریاست ایشان تشکیل می‌شد تا تمام آن خانه‌ها را تعمیر و تکمیل کرد و به صاحبان آنها تحویل داد.»^۱

۱. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۲.

نمونه‌ای از ساده زیستی و خدمتگزاری

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری مرجع تقلید و موسس حوزه علمیه قم‌خادمی داشت به نام شیخ علی او می‌گوید:

شبی در ایام زمستان در بیرونی آقا خوابیده بودم صدای در بلندشد، برخاستم و در را باز کردم دیدم زن فقیری است اظهار کرد: شوهرم مریض است نه دوا دارم و نه غذا و نه زغال دارم که اقلاکرسی را گرم کنم من جواب دادم: خانم این موقع شب که کاری نمی‌شود کرد و آقا هم می‌دانم الان چیزی ندارد که کمک کند، زن نا امید برگشت ولی دیدم آقا که حرفهای ما را گوش می‌داده مرا صدا کرد، من رفتم به اطاق، آقا فرمود: شیخ علی اگر روز قیامت خداوند از من و از تو باز خواست کند که در این ساعت شب بنده من به در خانه شما آمد چرا او را نا امید کردید؟ ما چه جوابی داریم؟ عرض کردم: آقا ما الان چه کاری می‌توانیم برای او انجام بدهیم؟

فرمود: تو منزل او را بلد شدی؟ عرض کردم: بلی می‌دانم، ولی رفتن میان آن کوچه‌ها با این گل و برف مشکل است؟ فرمود: بلند شو برویم وقتی که آمدیم مریض را دیدیم و منزل را هم ملاحظه کردیم صحت اظهارات آن خانم معلوم شد آن وقت آقا به من فرمود: برو از قول من به صدر الحکماء بگو همین الان باید این مریض را معاینه کند من رفتم دکتر را آوردم، دکتر پساز معاینه نسخه‌ای نوشت و به من داد و رفت، آقا به من فرمود: برو به دواخانه فلان بگو به حساب من دوا را بدهند من رفتم دوا را گرفته آوردم بعد فرمود: برو به منزل فلان علّف بگو به حساب من یک گونی زغال بدهد، من رفتم زغال را گرفتم با مقداری غذا آوردم، خلاصه آن شب آن خانواده فقیر از هر جهت راحت شدند هم بیمار با خوردن دوا حالش خوب شد هم غذا خوردند و هم کرسیشان گرم شد، بعد فرمود: روزی چقدر گوشت برای منزل ما می‌گیری؟ عرض کردم: هفت سیر، فرمود: نصف آن گوشت را هر روز به این خانه بده آن نصف دیگر هم برای ما فعلاً بس است آن وقت فرمود: حالا بلند شو برویم بخوابیم.^۱

ابعاد شخصیت حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره)

در اینجا لازم است توجه داشته باشیم که حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یکی از اعظام علمای عالم تشیع است و تأسیس حوزه مقدّسه قم در زمان طاغوت دست نشانده استعمار و استکبار و نگهداری آن و تربیت شاگردان مبرّز و متبحّر دلیل بزرگی بر عظمت و کفایت و درایت و تدبیر آن مرد بزرگ است و شخصیت او غیر از جهت زهد و ساده زیستی که مورد بحث قرار گرفت ابعاد دیگری نیز دارد که ما با توفیق خداوند متعال قسمتی از آن را در بحث جریانهای عصر پهلوی قبلاً تذکر دادیم و بقیّه را در موارد مقتضی متذکر خواهیم شد.

اکنون با ذکر این مطلب بحث درباره این عالم ربّانی را خاتمه می‌دهیم:

بنده خدای کریم مهمان خدای کریم گردید

هنگامی که آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری در سال ۱۳۵۵ قمری به لقاء الله پیوست آیت الله سید صدر الدین صدر که یکی از علمای بزرگ قم و از شاگردان مبرّز ایشان بود و بعد از درگذشت استاد خود سالها به عنوان یکی از علما و مدرّسین حوزه علمیه قم و یکی از مراجع تقلید در جامعه اسلامی مورد تکریم و تجلیل بود این قطعه را در مرثیه او سرود که بر لوح مرقد مطهر او هم اکنون ثبت است:

| | |
|--|---|
| عَبْدُ الْكَرِيمِ آيَةُ اللَّهِ قَضَىٰ | وَأُنْحَلُّ مِنْ شَمْلِ الْعُلُومِ عِقْدُهُ |
| أَجْدَبَ رُبْعُ الْعِلْمِ بَعْدَ خِصْبِهِ | وَهَدَىٰ أَرْكَانَ الْمَعَالِي فَقَدَهُ |
| كَانَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ خَيْرَ وَالِدٍ | وَبَعْدَهُ أُمَسَّتْ يَتَامَىٰ وُلْدُهُ |
| كَوْكَبٌ سَعَدَ سَعِدَ الْعِلْمُ بِهِ | دَهْرًا وَغَابَ الْيَوْمَ عَنْهُ سَعْدُهُ |
| فِي شَهْرِ ذِي الْقَعْدَةِ غَالَهُ الرَّدَىٰ | بِسَهْمِهِ يَا لَيْتَ شَلَّتْ يَدُهُ |
| فِي حَرَمِ الْأَيْمَةِ الْأَطْهَارِ فِي | شَهْرِ الْحَرَامِ كَيْفَ حَلَّ صَيْدُهُ؟ |
| دَعَاهُ مَوْلَاهُ فَقُلُّ مُورِّخًا | لَدَى الْكَرِيمِ حَلَّ ضَيْفًا عَبْدُهُ |

یعنی:

۱. عبدالکریم آیت خداوند رحلت کرد و رشته تدریس و تألیف علوم و تحقیق از هم گسست.

۲. علم و دانش بعد از گذراندن دوره افزایش و فراوانی به کاستی گرائید و فقدان این مرد بزرگ پایه‌های رسیدن به ارکان کمالات را سست و متزلزل گردانید.
۳. او برای اهل علم و فرزندان حوزه علمیّه پدرِ خوب و مهربانی بود و بعد از درگذشت او فرزنداناش یتیم گردیدند.
۴. او ستاره سعادت و درخشندگی بود و علم در روزگار او به اوج کمال و سعادت رسید ولی امروز نیل به سعادت و کمال از دست رفت.
۵. در ماه **ذی القعدة الحرام** صیّاد مرگ با تیر خود او را از پای درآورد و ای‌کاش دست این صیّاد فلج می‌شد.
۶. در **حرم ائمه اطهار: - شهر قم -** و در ماه حرام که شکار کردن حرام است چگونه شد که شکار کردن او حلال شد؟
۷. پروردگار او، او را دعوت کرد و برای تاریخ وفات او بگو:

بنده خداوند کریم مهمان خداوند کریم گردید

آخرین مصرع این قطعه: **لَدَى الْكَرِيمِ حَلٌّ ضَيْفًا عَبْدُهُ** با حساب حروف **أَبْجَد ۱۳۵۵** می‌شود که ماده تاریخ ارتحال او می‌باشد.

روایای صادقه، خوابی که چراغ راه بیدار دلان است

آیت الله حاج سید صدر الدین صدر سراینده قطعه اشعاری که ذکر گردید می‌گوید:

بعد از گفتن آن قصیده در عالم رویا خود را در باغی دیدم که بسیار خوش منظره بود. و من در خیابانهای آن باغ قدم می‌زدم شخصی جلو من آمد و گفت: میل دارید **حاج شیخ عبدالکریم حائری** را ملاقات نمائید؟ گفتم: کمال میل را دارم، افتاد جلو و گفت دنبال من بیائید؛ پس ما با هم سه چهار تا خیابان طی کردیم رسیدیم به فضائی که وسط باغ بود و در آن حوضی پر از آب که اطرافش گل کاری شده بود قرار داشت و در سمت راست آن فضا ساختمانی بود که سه‌چهار پله از زمین بلندتر بود و من نگاه کردم دیدم در آخر اطاق، گوشه دست راست **حاج شیخ عبدالکریم** تکیه به درّ نموده و به باغ نگاه می‌کند، من سلام کردم و وارد اطاق شدم و احوال پرسیدم جواب دادند که: **الحمد لله** حالم خیلی خوب است و ایشان از من احوال پرسیدند و وضع حوزه و احوال علماء و دوستانشان را پرسیدند من هم جواب دادم.

و بعد گفتم: آقا شما در این باغ تنها هستید اجازه بفرمائید من بیایم و در خدمت شما باشم فرمود: نه حالا شما نیائید شما کاردارید و مردم هم با شما کار دارند باید بروید، از آن پس هر دودست خود را بلند کرده فرمودند: من تنها نیستم خیر تنها نیستم آن وقت ملتفت شدم که ایشان فوت کرده‌اند دوباره احوال بررسی کردم بعد نظری به باغ انداختم ایشان چون متوجه شدند که من مجذوب آن باغ شده‌ام هر دو دست را بلند نموده به طرف من اشاره کرد و فرمود:

لَدَى الْكَرِيمِ حَلٌّ ضَيْفًا عَبْدُهُ.

من فوق العاده تعجب کردم که چگونه از شعر و تاریخ گفتن من مسبوق شده‌اند از شدت تعجب از خواب بیدار شدم.^۱

۸. فقیه عالی‌مقام سید محمد کاظم یزدی:

می‌خواهم گذشته خویش را فراموش نکنم

مرجع عالی مقام تشیع فقیه بزرگوار سید محمد کاظم یزدی با اینکه به مقام مرجعیت در سراسر جهان رسیده بود هرگز زی طلبگی خود را فراموش نمی‌کرد و همچنان زاهدانه و ساده زندگی می‌کرد و امکانات و موقعیت، در روح بلند و استوارش اندک تأثیری نگذاشته بود.

روزی یکی از بزرگان حوزه که به اطاق خصوصی سید رفته بود در گوشه اطاق چشمش به یک دیزی (دیگ کوچک دسته دار) افتاد از سید پرسید این چیست؟ سید در جواب گفت: دیگ زمان طلبگی من است آن را جلو چشم گذاشته‌ام که خودم را فراموش نکنم.^۲

این قصه یاد آور جریان ایاز و سلطان محمود است که ایاز به سلطان محمود گفت: من پوستین و چارق زمان شبانی را در داخل اطاق در بسته‌ای گذاشته‌ام و هر روز به آن اطاق داخل می‌شوم و پوستین کهنه را می‌پوشم و چارق را برپا می‌بندم و به خودم می‌گویم: ای ایاز اکنون که به موقعیت و مقام رسیده‌ای هرگز خود را فراموش مکن.

ای ایاز آن پوستین را یاد آر

از منی بودی منی را واگذار

۱. آثار الحجّه شیخ محمد رازی، ص ۶۸.

۲. مجله نور علم نجوم امت، باقری بیده‌ندی.

۹- حکیم وارسته حاج ملا هادی سبزواری

حاج ملا هادی سبزواری که از اعظام فلاسفه و حکمای اسلامی اواخر قرن سیزدهم هجری است در سال ۱۲۱۲ قمری در سبزواری متولد و پس از تکمیل مقدمات و پایه‌های علوم به اصفهان عزیمت کرد و مدت هشت سال در درس حاج شیخ محمد ابراهیم کلباسی و شیخ محمد تقی صاحب حاشیه و ملا علی نوری شرکت نمود و به مقام مهمی از علوم معقول و منقول نائل گردید و مدتی در مشهد مقدس رضوی به تدریس اشتغال داشت و در اواخر عمر خود به سبزواری مراجعت کرد و در آن شهر مدرسه‌ای تأسیس کرد که بزرگترین مدرسه فلسفه و حکمت و منطق به شمار می‌رفت و تعداد زیادی از رجال علم و تحقیق از بلاد ایران در جلسات درس او گرد آمده به مهارت علمی نائل شدند و اودارای خصایص ممتازی بود:

۱- زهد و ساده زیستی در حد بسیار بالا.

۲- سحر خیزی و تهجد.

۳- اقامه عزاداری حضرت سید الشهداء (ع) بطور دائم در ایام مقتضی در منزل خود.

۴- تقسیم اوقات شبانه روزی خود بطور منظم و دقیق.

۵- تدریس و تربیت طلاب علوم دینی و کوشش کامل در تهذیب اخلاق آنها.

راه معاش او منحصر به یک مزرعه بود که از عائدات آن ارتزاق می‌کرد و هر سال در هنگام بدست آمدن محصول، نخست زکوة آن را اخراج می‌کرد و برای خود به اندازه خوراک خود و اهل و عیالش آنهم در حد قناعت برمی‌داشت و اضافه را نیز بتدریج به فقرا می‌داد.

او در نتیجه عزت نفس و استغنائی طبع از هیچکس چیزی نخواست و تحفه و هدیه‌ای را از هیچکس قبول نکرد و با کمال زهد و تقوا و صدق و صفا روزگار خود را گذرانید و هیچ ثروتی نیندوخت و فرزندان خود را به ساده‌زیستی و احتراز از تجمل‌گرایی عادت داد.

در کتاب معارف الرجال می‌نویسد:

حاج ملا هادی سبزواری پس از تکمیل مقدمات در شهر سبزواری به تحصیل علم فقه و معقول پرداخت و بعد از آن به حوزه اصفهان رفته در مجلس درس شیخ محمد ابراهیم کلباسی صاحب اشارات متوفای ۱۲۶۱ حاضر گردید و درس فلسفه و حکمت را در

مدّت هشت سال در حضور ملاّ اسماعیل اصفهانی و ملاّ علی نوری آموخت و از آن پس به خراسان رفت و در حوزه مشهد مقدس به تحصیل و تدریس پرداخت و بعد از آن به کرمان رفت و یک سال در حوزه کرمان توقف داشت و بعد از آن به خراسان مراجعت کرد و بعد از یازده سال اقامت در خراسان به سبزوار رفت و بواسطه وجود او سبزوار مرکز علم و تحقیق گردید و فلاسفه و حکمای آن عصر از اطراف و اکناف به مرکز علمی سبزوار روی آوردند و او به تربیت طلاب علوم و فلاسفه اشتغال داشت و در زهد و پرهیزکاری و عبادت و انجام حوائج مردم ممتاز بود و در تهجد و عبادت‌های شبانه بسیار کوشا بود که معاصرین او می‌گفتند که: نماز شب و عبادت‌های شبانه او ۳۰ سال است که هرگز ترک‌نشده است.»^۱

حکیم حاج ملاّ هادی شاه و وزیر نمی‌شناسد

ولی شاه حکیم را می‌شناسد

ناصرالدین شاه در سفر خراسان به هر شهری که وارد می‌شد طبق معمول تمام طبقات به استقبال و دیدنش می‌رفتند و موقع حرکت از آن شهر نیز او را مشایعت می‌کردند تا اینکه وارد سبزوار شد در سبزوار نیز عموم طبقات از او استقبال و دیدن کردند.

تنها کسی که از استقبال و دیدن امتناع کرد حکیم و فیلسوف عارف حاج ملاّ هادی سبزواری بود و از قضا تنها شخصیتی که شاه در نظر گرفته بود در طول مسافرت راه خراسان او را از نزدیک ببیند همین مرد بود که شهرت علمی و زهد و تقوای او در همه ایران طنین انداز و بوجود آورنده حوزه علمیه باعظمتی در سبزوار بود.

شاه تصمیم گرفت خودش به دیدن این مرد بزرگ برود به شاه گفتند: حکیم حاج ملاّ هادی شاه و وزیر نمی‌شناسد شاه گفت: ولی شاه حکیم را می‌شناسد.

جریان را به حکیم اطلاع دادند و یک روز در حدود ظهر شاه فقط به اتفاق یک نفر پیشخدمت به خانه حکیم رفت خانه‌ای بود محقرّ با اسباب و لوازمی بسیار ساده شاه ضمن صحبتها گفت: هر نعمتی

شکری دارد، شکر نعمت علم تدریس و ارشاد است، شکر نعمت مال اعانت و دستگیری است، شکر نعمت سلطنت هم البته انجام حوائج است لهذا میل دارم شما از من چیزی بخواهید تا توفیق انجام دادن آن را پیدا کنم.

حکیم در جواب گفت: من حاجتی ندارم، چیزی نمی‌خواهم.

شاه گفت: شنیده‌ام یک زمین زراعی دارید اجازه بدهید دستور دهم آن زمین از مالیات معاف باشد که اقلأً به این اندازه خدمت جزئی موفق بوده‌باشم.

حکیم گفت: دفتر مالیات دولتی هر ایالتی مضبوط و معین است که از هر شهری چقدر مالیات بگیرند اینک اگر من (هادی) مالیات ندهم ناچار مقدار آن به سایر آحاد رعیت از طرف اولیای امور سرشکن شده و ممکن است یک‌قسمت از آن به فلان بیوه زن و یا فلان یتیم و یا فلان کم بضاعت تحمیل شود و شاه راضی نشوند که تخفیف یا معافیت من سبب تحمیل بر یتیمان و بیوه‌زنان باشد. بعلاوه دولت که وظیفه حفظ جان و مال مردم را دارد هزینه هم دارد و باید تأمین شود و ما با رضا و رغبت خودمان این مالیات را می‌دهیم.

شاه گفت: میل دارم امروز در خدمت شما غذا صرف کنم و از همان غذای هر روز شما بخورم دستور بفرمائید نهار شما را بیاورند.

حکیم حاج ملا هادی بدون اینکه از جا حرکت کند به خادم خود گفت: نهار بیاورید فوراً طبقی چوبین را که بر روی آن چند قرص نان و چند قاشق و یک‌ظرف دوغ و مقداری نمک دیده می‌شد، جلو شاه و حکیم گذاشتند.

حکیم نخست آن قرصها را با کمال ادب بوسیده و بر روی و پیشانی خود گذاشته و شکرهای بسیاری بجا آورد و پس از آن آنها را ریز و خرد کرده و توی دوغ ریخته و یک قاشق نیز جلو شاه گذاشت و گفت: بخور که نانی حلال است، زراعت و خفت کاری آن دسترنج خودم است. شاه یک قاشق خورد اما دید به چنین غذائی عادت ندارد و از نظر او قابل خوردن نیست از حکیم اجازه خواست که مقداری از آن نانها را به دستمال ببندد و تیمناً و تبرکاً همراه خود ببرد شاه پس از چند لحظه با یک دنیا حیرت خانه حکیم را ترک کرد.^۱

۱. داستان راستان، ج ۲، ص ۶۸ - ۷۱، داستان شماره ۹۴ و ریحانه الادب، ج ۲، ص ۴۲۴ - ۴۲۵.

مهمترین کرامت او این بود که

نَفْسِ خود را اسیر و مسخر کرده بود

و بالاخره این حکیم بزرگ در سال ۱۲۸۹ با فراهم کردن توشه‌ای از اخلاق فاضله و ایمان کامل و علم و عرفان و زهد و تقوا رهسپار جهان آخرت گردید.

کرامت‌های بسیاری را به او نسبت می‌دهند ولی مهم‌ترین کرامت او این بود که نَفْسِ خود را اسیر کرده بود.

او دارای ذوق شعر و طبع روان نیز بود و اشعار بسیاری که مشتمل بر نکات فلسفی و عرفانی است سروده است و تخلص او در اشعارش اسرار بود.

برای نمونه به این چند بیت توجه کنید:

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست | منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست |
| نه همین از غم او سینه ما صد چاک است | داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست |
| مُوسِی نیست که دعوی اَنَا الحَقّ شنود | ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست |
| چشم ما دیده خفاش بُود ورنه ترا | پرتو حسن بدیوار و دری نیست که نیست |
| گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار | بَرَش از عالم معنی خبری نیست که نیست |

۱۰- عالم ربانی صاحب معالم

از مال دنیا بیش از مخارج یک هفته و یا یک ماه برای خود نگه نمی‌داشت

عالم بزرگوار شیخ حسن، صاحب معالم در عرصه علم و تحقیق و تألیف مانند پدر بزرگوارش شهید ثانی خدمت بسیار بزرگی به حوزه‌های علمیّه و عالم اسلام انجام داده است.

در اعیان الشیعه می‌نویسد که:

او با شیخ بهائی هم عصر و عارف‌ترین علمای زمان خود در فقه و حدیث و در رجال بود و در زهد و ساده زیستی و اجتناب از زخارف دنیا و انجام عبادات و همدردی با فقرا و مساعدت و کمک به محتاجان اجتماع ممتاز بود.

او برای اینکه همیشه به یاد فقرا باشد و با آنها در وضع زندگی هم آهنگی داشته باشد و فقرا و تنگدستان اجتماع در مقایسه وضع زندگی فقیرانه و زاهدانه او با وضع زندگی خود

تسلّی پیداکنند هرگز از مال دنیا بیش از مخارج یک هفته یا حداکثر یک ماه برای خود نگه نمی‌داشت و اضافه را به فقرا می‌داد.^۱

۱۱- عالم شجاع و بیدار گر شهید مدرّس

شهید مدرّس در زمستان و تابستان همان لباس کرباس را می‌پوشید و در هنگام شهادت تمام ثروت او ۲۴ تومان بود.

موقعی که از اصفهان به تهران می‌آمد با اینکه در فصل تابستان و هوا گرم بود بر یک دو چرخه‌ای که یابوئی آنرا می‌کشید و خودش راننده آن بود سوار بود و به این ترتیب وارد پایتخت شد و در جستجوی منزل بود که دو اطاق در سر راه **امین حضور** برای او پیدا کردند یکی در هر ماه به اجاره ۳۰ ریال و یکی ۳۵ ریال مدرّس اطاق ۳۰ ریالی را اختیار کرد به او گفتند: برای ۵ قران صرفه جویی نکنید آن اطاق ۳۵ ریالی بهتر است در جواب گفت:

چیزی که استقلال عقیده و اراده را از بین می‌برد احتیاج است و من ۳۰ ریال را بدون احتیاج به خلق می‌توانم بپردازم ولی تهیّه ۳۵ قران به استقلال من خدشه وارد می‌کند و من نمی‌خواهم به کسی یا کسانی احتیاج مادّی پیدا کنم و باید زندگی خود را طوری بگذرانم که محتاج خلق نشوم رهین منت کسی نباشم تا از قدرت روحی من کاسته نشود.^۲

۱۲- زهد و ساده زیستی مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد کوهستانی

در صفحات مازندران در روستائی نزدیکی به شهر عالم بزرگوار و فقیه وارسته‌ای به نام شیخ محمد ولی کوهستانی زندگی می‌کرد، زندگی زاهدانه او بسیار آموزنده و این زندگی هیبت و عظمت زائد الوصفی به او داده بود که مردم مسلمان برای دیدنش - که انسان را به یاد خدا می‌انداخت و شنیدن کلماتش که در روح هر شنونده‌ای تحوّل روحی ایجاد می‌کرد و تماشای کارهایش که انسان را به معنویات و کارهای خدائی ترغیب می‌کرد - فوج فوج می‌آمدند.

۱. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۹.

۲. یکصد سال مبارزه روحانیت، مترقی، ص ۱۳۳.

ما در این کتاب درباره ساده زیستی مدرّس در ضمن شرح مبارزات او مطالبی قبلاً ذکر کردیم.

مرحوم **آیت الله کوهستانی** با آنکه می‌توانست وسائل زندگی بهتر برای خود فراهم سازد در کمال سادگی بدون آرایش بسر ببرد ولی در هیچ یک از جهات زندگی او آثار تجمل دیده نمی‌شد تمام فرشهای منزل و اطاق مهمانی و غیره را، حصیرهای بافت **مازندران** تشکیل می‌داد. کسانی که محل مطالعه و اطاق استراحت او را دیده‌اند بخود حق می‌دهند بگویند: این شیوه ستوده مخصوص اولیاء خداست، چندین بار مردان خیراندیش حاضر شدند که برای اطاقهای وی قالی یا فرشهای بهتر تهیه نمایند ایشان قبول نفرمودند معظم‌له نه تنها در ایام اشتغال بلکه در تمام مدت عمر خود برای هزینه شخصی خود از سهم **امام (ع)** و سایر وجوهات استفاده نکرده و گاهی می‌شد در شدت احتیاج و نیاز بود با این حال از تصرف آن خود داری می‌نمود و به اندک منافع املاک موروثی خود که در همان قریه «**کوسان**» قرار داشت اکتفا می‌کرد.

نوع لباس‌های **آیت الله** همه از کرباس سفید دست بافت بود که با سفارش خود ایشان تهیه می‌شد ظروف منزل ایشان حتی مهمانی همان کاسه بشقاب سفالین محلی بود که در گذشته در **مازندران** معمول بوده است.

او نمی‌توانست از نعمتهای دنیا لذت ببرد در حالی که جمعی از مستمندان و محرومان در آن اجتماع زندگی می‌کنند و یکی دیگر از خصایص و امتیازات این دانشمند بزرگ (**آیت الله کوهستانی**) مهمان نوازی وی بود، معظم‌له با کمال میل و رغبت از عموم واردین پذیرائی می‌کردند، آستانه منزلش در همه اوقات پناهگاه مستمندان و مهمانان بود. و از همه با گشاده رویی استقبال می‌نمود و هیچگونه فرقی بین مهمانان خود که از طبقات مختلف بودند نمی‌گذاشت رفتارشان نسبت به عموم مهمانان یک نواخت و بیشتر خوراک ایشان، در روزها «**آش**» بود و این پذیرائی «**آش**» از ایشان در **مازندران** مشهور است، ناگفته نماند ورود مهمانان بر ایشان روی حساب نبود هر کس می‌آمد و هر وقت که وارد می‌شد بدون هیچ تکلفی از او پذیرائی می‌شد و کمتر اتفاق می‌افتاد که روزها بر سر سفره‌اش مهمان نباشد نگارنده (مولف کتاب‌گوشه‌ای از زندگانی **آیت الله کوهستانی**) در عید فطری طبق مرسوم با جمعی به قصد زیارت ایشان رفتم از نزدیک دیدم که در آن روز متجاوز از سیصد نفر مهمان داشتند که از دور و نزدیک به قصد زیارتش آمده بودند مهمانان ایشان عقیده‌مند بودند که طعام **آیت الله** مایه

سعادت و شفای امراض می‌باشد از این رو هر چه نان در سر سفره باقی می‌ماند مهمانان به قصد شفا و تیرگ‌همه را با خود می‌بردند.^۱

۱. از کتاب: گوشه‌ای از زندگانی **آیت الله کوهستان**، نوشته حاج شیخ اسدالله ربانی.

۱۳- فقیه وارسته حاج آقا رضا همدانی

که مصباح الفقیه او چراغی است فرا راه فقهای شیعه

در اعیان الشیعه در ذکر احوال این فقیه بزرگ می‌گوید:

او عالمی بود فقیه و اصولی و محقق و مدقق و از با فضیلت‌ترین شاگردان میرزا محمد حسن شیرازی است و شب و روز به مطالعه و تألیف و تدریس در فقه و اصول اشتغال داشت.

و مردی زاهد و وارسته بود و غذای او در هر نهار که مامی‌دیدیم با چند نفر طلبه با هم غذا می‌خوردند جز نان و پنیر و سبزی چیز دیگری نبود و ما بعد از فراغت از تحصیلات سطوح علمی تا وقتی که در نجف بودیم یعنی مدت هشت سال با او معاشرت داشتیم و در سرش حضور می‌یافتیم هیچ لغزشی و گناه کوچکی نیز از او ندیدیم و کسان دیگری هم که با او معاشرت داشتند به همین مطلب گواهی دادند.

حقاً او دارای صفات علمای پارسا و پرهیزکار اعصار بود و او بسیار متواضع بود و برای احترام هر کس که وارد مجلس او می‌شد بپا می‌خواست و برای همه طلاب علوم دینی حتی در اثنای درس بپا می‌ایستاد.

او لوازم و احتیاجات منزلش را خودش می‌خرید و بدیگری واگذار نمی‌کرد روزی از روزهایی که در نجف اشرف زوآر زیاد بود دیدم که بر درِ دکان قصابی ایستاده است و منتظر است تا صف خریداران گوشت به آخر برسد و سر قصاب خلوت شود تا او جلو برود و گوشت بخرد و چون قصاب از فروش گوشت به زوآر غریبه بیشتر سود می‌برد به آنها گوشت می‌داد و به فروختن گوشت به محلی‌ها اعتنا نمی‌کرد من چند دقیقه ایستادم و چون استاد را می‌شناختم به این جریان چشم دوختم - خدا می‌داند که قبل از رسیدن من به دکان قصاب نیز چقدر آنجا ایستاده و معطل شده بود - من جلو رفتم و به قصاب گفتم: ببین این شیخ چه می‌خواهد او را معطل مکن حاج آقا رضا گفت: عیبی نداره، گفتم: چطور عیبی نداره؟ شما را بعد از همه راه می‌اندازد با اینکه شما از بسیاری از اینها جلوتر اینجا آمده‌اید آنگاه قصاب عذر خواهی کرد و برای او گوشت کشید. و اگر من به قصابی نرفته بودم حال او حال دختران شعیب بود.^۱

۱. اشاره است به جریان دختران شعیب در آنجا که معطل ایستاده بودند تا شبان همه‌گوسفندان خود را سیراب کند بعد از آنها به گوسفندان خود آب بدهند (قَالَتَا لِأَنْسُقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرَّعَاءُ)، آیه ۲۳، سوره قصص.

سپس می‌گوید:

در نجف مرسوم بود که هیزم فروشها با الاغ هیزم می‌آوردند و در کوچه و پس کوچه می‌فروختند من در روز جمعه یا پنجشنبه که درسها تعطیل بود، آن فقیه بزرگ حاج آقا رضا همدانی را دیدم که خود مشغول خریدن هیزم است و این در زمانی بود که او مرجعیت یافته بود و مردم از او تقلید می‌کردند به او گفتم: استاد کسی را مأمور کن تا برایتان هیزم بخرد، گفت: من راه و رسم زندگی خود را عوض نمی‌کنم.

او شب‌ها بهر جا که می‌خواست برود تنها می‌رفت و بر خلاف عادت بعضی‌ها که پیشاپیش آنها چراغ بر می‌دارند و چراغکش دارند نه کسی همراه خود بر می‌داشت و نه کسی جلو راه او چراغ می‌برد و بطور خلاصه او بنحوی ساده و بی‌پیرایه میان مردم رفت و آمد می‌کرد که اگر کسی او را نمی‌شناخت و می‌دید فکر می‌کرد که او یکی از طلاب فقیر نجف است با اینکه یکی از مراجع بود.^۱

او در سامراء صبح روز یکشنبه ۲۸ صفری سال ۱۳۲۲ به رحمت پروردگار پیوست و در رواق حضرت هادی و حضرت عسکری ۸ مدفون گردید.

علامه سید محسن امین می‌گوید:

استفاده بیشتر ما در فقه و اصول از این استاد بزرگوار بود و بعلاوه بیشتر استفاده ما از اخلاق و عمل این استاد بود و مفیدترین موعظه، موعظه‌ای است که با افعال و اعمال صورت‌بگیرد نه با اقوال.^۲

۱۴- سید الفقهاء حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی

در تمام ایامی که این مرجع بزرگ شیعه از بروجرد به آستانه حضرت معصومه (س) به قم مشرف شدند تا زمانی که رحلت نمودند، بنده در قم بودم و از محضر پر فیض و پر برکات آن فقیه بزرگوار استفاده می‌کردم و یکی از خصائص اخلاقی او زهد و ساده زیستی و احتراز از تشریفات بود.

۱. اعیان الشیعه، ۱۰ جلدی، ج ۷، ص ۲۱.

۲. اعیان الشیعه، ۱۰ جلدی، ج ۷، ص ۱۹.

ایشان همیشه دو ساعت پیش از اذان صبح از بستر بر می‌خاست و وضو گرفته نماز شب می‌خواندند سپس در آن شب مشغول مطالعه می‌شدند و در اول وقت صبح پس از خواندن نافله صبح نماز صبح می‌خواندند و بعد از تعقیبات نماز و قرائت قرآن مجدداً مشغول مطالعه کتب مختلف می‌شدند آنگاه طرف صبح صبحانه مختصری که از نان و پنیر تجاوز نمی‌کرد صرف می‌کردند و بعداً مشغول کارهای روزانه از مطالعه و تدریس و جواب مسائل و رسیدگی به امور مسلمانان - که تا ظهر اوقات ایشان را پر می‌کرد - می‌شدند و اول ظهر، نماز ظهر و عصر را بجا می‌آوردند، بعد از آن ناهار میل می‌کردند، ناهار ایشان هم مثل صبحانه بسیار ساده بود و تابستانها معمولاً آب دوغ و خیار میل می‌کردند و در غیر تابستان معمولاً ناهار معظم له آبگوشت بود و گاهی بعضی از نزدیکان ایشان اصرار می‌کردند که شما با این سنّ غذای مقوی میل کنید در جواب می‌گفتند: نه من از اول بدنم به این غذای طلبگی عادت کرده است.

یکی از روزهای جمعه که ایشان کسالت داشتند دکتر مدرسی پزشک معالج ایشان بخاطر ضعف ایشان دستور داده بودند دو سیخ کباب برای ناهار ایشان آماده کنند.

در موقع ظهر خانواده ایشان، دو سیخ کباب را که در داخل سفره گذاشت آقا پرسید این چیست؟ خانواده ایشان پاسخ دادند که به دستور پزشک برای شما آماده شده است، آقا فرمودند: من نمی‌خورم، به بچه‌ها بدهید و بقیّه را به بیرون (مستخدمین که بوی کباب را استشمام کرده بودند) بدهید و خودشان نان و پنیر و سبزی میل کردند.

روزی فرزند ایشان حاج سید احمد به یکی از نزدیکان آقا گفت: من دویست و پنجاه تومان قرض دارم و آقا آن را نمی‌دهد، آن شخص به محضر آقا عرض کرد: احمد آقا ۲۵۰ تومان مقروض است عنایت بفرمائید! آقا فرمودند: احمد هنوز مناسب نیست که منظومه سبزواری بخرد و او بیست و پنج تومان داده است و این کتاب را خریده است من این پول را چگونه بدهم؟^۱

و بالاخره این مرجع کلّ شیعیان جهان هنگامی که از دنیا رفت مقروض بود و خانواده‌اش برای شام شب پول نداشتند و از حسابدار دفترشان آقای حاج محمد حسین برای شامشان پول مطالبه کردند و او گفت: لازم است از یک مجتهد جامع الشرائط برای دادن پول اجازه‌ای تحصیل کنم و ظاهراً همین کار را انجام داد.

۱۵- عالم بزرگوار و سید عالی مقدار سید محمد باقر دُرچهای

آیت الله سید محمد باقر دُرچهای از لحاظ مقام علمی و تقوا و محاسن اخلاق اسلامی و زهد و ساده زیستی دارای مقامی شامخ و شایستگی کامل بود.

او از جمله اساتید آیت الله العظمی بروجردی در هنگام تحصیل او در حوزه علمیه اصفهان بود که مکرراً در درس خود از او با عظمت و تجلیل نام می برد.

مرحوم همائی درباره او چنین می گوید:

آن بزرگ مرد در علم و ورع و تقوا آیتی عظیم و به حقیقت جانشین پیغمبر اکرم و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بود در سادگی و صفای روح و بی اعتنائی به زخارف دنیا گوئی فرشته ای بود که از عرش به فرش فرود آمده و برای تربیت خلائق با ایشان همنشین شده است، مکرراً دیدم که سهم امامهای کلان برای او آوردند و دیناری نپذیرفت^۱ با اینکه می دانستم که بیش از چهار پنج شاهی پول سیاه نداشت، وقتی سبب می پرسیدم، می فرمود: بحمد الله مقروض نیستم و خرجی فردای خودم را هم دارم و معلوم نیست که فردا و پس فردا چه پیش می آید «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا»^۲ بنابراین اگر سهم امام را بپذیرم ممکن است حقوق فقرا ضایع شود.

گاهی دیدم چهارصد، پانصد تومان که به پول امروزی چهارصد پانصد هزار تومان بود برایش سهم امام (ع) آوردند و بیش از چند ریال که مقروض بود قبول نکرد.

اگر احیاناً - به اشتباه - لقمه ای «شبهه ناک» خورده بود سعی می کرد فوراً آن را استفراغ کند و این حالت را یک بار مخصوصاً با چشم خود دیدم، ماجرا از این قرار بود، یکی از بازرگانان ثروتمند، آن بزرگوار را با چند تن از علماء و طلاب دعوت کرده بود سفره ای گسترده بود از غذاهای متنوع با انواع تکلف، آن مرحوم به عادت همیشگی مقدار کمی غذا تناول کرد، پس از آنکه دست و دهانها شسته شد، میزبان قبله ای را مشتمل بر مسأله ای که به فتوای سید حرام بود برای امضاء حضور آن مرد روحانی آورد وی دانست که آن میهمانی مقدمه ای برای امضای این سند بوده و شبهه رشوه داشته است رنگش تغییر کرد و تنش به لرزه افتاد و فرمود:

من به تو چه بدی کرده بودم که این ز قَوم را به حلق من کردی؟

۱. مقصود آورنده آن سهم امام (ع) این بود که آنرا آقا برای شخص خودش صرف کند.

۲. آیه ۳۴، سوره لقمان.

چرا این نوشته را پیش از ناهار نیاوردی تا دست به این اِذا آلوده نکنم پس آشفته حال برخاست و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچه مدرسه مقابل حجره‌اش نشست و با سعی و کوشش آن را همه آن را استفراغ کرد و پس از آن نَفَس راحتی کشید.^۱

۱۶- عالم وارسته و محدّث احادیث اهل بیت عصمت:

حاج شیخ عباس قمی

عالم ربّانی، محدّث عالی مقام، حاج شیخ عباس قمی که با تألیفات ارزشمند خود خدمت بزرگی به عالم تشیّع انجام داد و شایستگی ملّقب شدن به لقب مجلسی‌ثانی را حائز گردید زندگی زاهدانه‌ای داشت. لباسش عبارت بود از یک قبای کرباس بسیار نظیف و تمیز، چند سال زمستان و تابستان را با آن قبای کرباس می‌گذرانید، هیچگاه در فکر لباس و تجمل نبود، فرش خانه‌اش گلیم بود، از سهم امام استفاده نمی‌کرد و می‌گفت:

من اهلیت ندارم از آن استفاده کنم، از نظر غذا هم با ملاحظه و محتاط بود.

روزی در نجف اشرف دو زن محترم که در بمبئی سکونت داشتند حضور ایشان رسیدند و تقاضا کردند که مبلغ ۷۵ روپیه به ایشان تقدیم کنند که از لحاظ زندگی در رفاه باشند در آن ایام مخارج ماهانه خانواده وی از ماهی ۵۰ روپیه تجاوز نمی‌کرد، حاج شیخ عباس از پذیرفتن آن خودداری کرد، میرزا محسن محدّث زاده، فرزند کوچک آن مرحوم اصرار کرد تا قبول نماید، ولی قبول نکرد تا اینکه آن زنها نا امید شدند و رفتند.

پس از رفتن آنها فرزند به پدر کلامی می‌گوید که معنای آن این است که چرا قبول نکردی ایشان در جواب می‌گویند:

من همین مقدار هم که الان خرج می‌کنم نمی‌دانم فردای قیامت چگونه جواب خدا و امام زمان (ع) را بدهم، در جواب این مقدار معطل هستم چگونه بارم را سنگین‌تر کنم؟

امرار معاش آن محدّث بزرگوار - با احتراز از گرفتن سهم امام (ع) - به این ترتیب بود که یکی از بازرگانان تهران وجه مختصری به ایشان می‌داد و او با کمال اقتصاد زندگی می‌کرد.

و در اواخر عمرش شخصی از همدان به نجف اشرف آمد و ایشان را در خانه‌شان ملاقات کرد و از وضع زندگی ایشان مطلع گردید و در موقع رفتن خواست مبلغی پول به ایشان بدهد ولی محدّث

۱. همائی نامه، ص ۱۷ - ۱۸.

قمی نپذیرفت و هر چه اصرار کرد قبول نکرد پس از رفتن آن شخص، فرزند بزرگوارش آقا محمد گفت: پدر! چرا نپذیرفتی؟ جواب داد: گردنم نازک و بدنم ضعیف است طاقت جواب خدا را در قیامت ندارم و مقداری از کلمات حضرت امیر مومنان (ع) را ذکر کرد و گریه کرد و به موعظه اهل خانه پرداخت.^۱

در اعیان الشیعه می‌گوید:

شیخ عباس قمی عالمی بود فاضل، صالح، محدث، واعظ، عابد و زاهد در سال ۱۲۹۳ به دنیا آمد و در سال ۱۳۵۹ در نجف اشرف درگذشت و مجموعاً دارای ۶۵ تألیف بود.^۲

او بسیار متواضع بود، بطوریکه در فوائد الرضویه که از تألیفات ایشان و در ذکر احوال علماء است و بترتیب حروف تهجی (الفباء) نگاشته است چون به نام خود می‌رسد می‌گوید: چون این کتاب شریف در بیان احوال علماء است شایسته ندیدم که ترجمه خود را که احقر و پست‌تر از آنم که در عداد ایشان باشم در آن درج کنم لهذا از ذکر حال خود صرف نظر می‌کنم.

موقعیت اجتماعی و محبوبیت در سایه زهد

عده‌ای علاقه‌مند بودند که لااقل فریضه خود را با مرحوم حاج شیخ عباس قمی بجا آورند و به همین اندازه از فیض وجودش در نماز جماعت نیز بهره‌مند شده باشند.

یکی از عادات این مرد شریف این بود که اغلب اوقات فریضه خویش را در مساجد متروکه بجا می‌آورد و اتفاقاً به محض اطلاع مردم، روز به روز بر کثرت جمعیت افزوده می‌شد تا به حدی که آن مسجد مورد علاقه مردم می‌گشت و به دست عده‌ای برومند تعمیر می‌گردید، پس از انجام مقصدش دیگر به نماز در آن مسجد حاضر نمی‌شد و یک مسجد متروکه و مخروبه‌دیگر را انتخاب می‌کرد و چند نوبت اداء فریضه را در آنجا ادامه می‌داد پس از چند روزی مردم مطلع شده و از راههای بسیار دور برای درک نماز با ایشان به آن مسجد می‌شتافتند و به این سبب این مسجد مخروبه نیز مامور می‌شد و هر زمان جمعیت کثیری در نماز خود مشاهده می‌کرد و یا به واسطه کثرت جمعیت مکبری تکبیر می‌گفت، روز دیگر به نماز حاضر نمی‌شد.

به این ترتیب هر سال چند مسجد متروکه را آباد و پر جمعیت می‌کرد و مراقب احوالات خود بود و شب و روز به وظایف خود اشتغال داشت و اهمّ شغل او تألیف بود و از درک فیض منبر و مواعظ و نصایح ایشان نیز ضمناً عموم طبقات استفاده می‌بردند.^۱

۱. حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت، ص ۴۲ - ۴۵.

۲. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۲۵.

۱۷- استاد الفقهاء صاحب جواهر اعلى الله مقامه

استاد فقهاء و تربیت کننده علماء مرجع والا مقام شیخ محمد حسن صاحب جواهر از علمای بزرگ و محققین عالی مقامی است که با طلوع خود در نیمه دوم قرن ۱۳ به مجامع علمی رونق تازه‌ای بخشید ریاست امامیه و مرجعیت شیعه در نیمه قرن ۱۳ به او منتهی گردید و مجلس درسش مجمع علمای بلاد و فقهای امصار عرب و عجم بود و در برابر کرسی تدریس او فقهای بزرگ‌زانی ادب به زمین زده و برای استفاده از آن منبع فقه و حدیث حضور می‌یافتند و خداوند به او توفیق تصنیف کتاب جواهر الکلام در فقه استدلالی مبسوط شیعه را عنایت کرد که مانند آن در اسلام تا کنون تصنیف نشده و حاکی از احاطه و تتبع و دقت نظر و استقامت این عالم بزرگ شیعه است.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

شما جواهر را ورق بزنید در حدود بیست هزار صفحه است و یک نفر انسان این مطالب تحقیقی را با چه همت و اراده بوجود آورده است! و او در آغاز کتاب جواهر اراده بلند و قدرت استقامت خود را با این شعر بیان کرده است:

بِعَزْمَةٍ دُونَهَا الْعِثُوقُ مَنْزِلَةٌ وَ سَاعِدٍ لَيْسَ تُثْنِيهِ الْمَلَمَاتُ

یعنی: با اراده‌ای که از ستاره عیوق فراتر و با بازویی که هرگز حوادث روزگار آنرا خم نمی‌کند به تحریر این کتاب اقدام کردم.

بعضی از علماء می‌گویند اگر بنا باشد حوادث عجیب روزگار صاحب جواهر را بنویسند چیزی عجیب‌تر از تصنیف این کتاب در آن روزگار وجود ندارد.^۲

او زندگی بسیار زاهدانه داشته است امام خمینی ۱ درباره او می‌گوید:

صاحب جواهر چنان کتابی نوشته است که اگر صدها نفر بخواهند بنویسند شاید از عهده بر نیایند و این یک کاخ نشین نبوده است یک منزل محقر داشتند و در یک اتاقشان به دالانی باز بوده است که از آن نسیم داغی می‌وزیده و ایشان مشغول تحریر جواهر بودند از یک آدمی که علاقه به شکم، شهوات مال و منال و جاه و امثال اینها دارد این کارها بر نمی‌آید.^۱

۱. مقدمه تحفه الاحباب محدث قمی.

۲. اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۴۹.

یکی از علمای تبریز در عصر زعامت و مرجعیت شیخ محمد حسن صاحب‌جواهر به نجف آمد وقتی چشمش به صاحب‌جواهر افتاد گفت:

من از برخوردی که در دوران طلبگی صاحب‌جواهر با وی داشتم او را می‌شناسم زیرا روزی خواستم مبلغی را بین‌طلاب تقسیم کنم وقتی بررسی و حساب کردم دیدم به هر طلبه‌یک تومان می‌رسد شروع کردم به تقسیم تا اینکه به محمد حسن (صاحب‌جواهر) رسیدم به او گفتم: این یک تومان سهم شما می‌شود بفرمائید.

او گفت: نه، من نمی‌گیرم گفتم: چرا؟ سبب چیست؟

گفت: من امروز بیش از دو ریال احتیاج ندارم و برای روزهای آینده چیزی از حقوق شرعی نمی‌گیرم از کجا که من بعداً زنده باشم و آن را در مورد خود مصرف کنم؟

من گفتم: پس دو ریالش را بردار و بقیه را بده!

گفت: من پول خرد ندارم.

سرانجام پیش یکی از کفش‌داری‌های حرم مطهر رفتیم و یک تومان را خرد کردیم و محمد حسن تنها دو ریال که هزینه یک روزش بود برداشت.^۲

۱۸- حضرت آیت‌الله العظمی آخوند ملا علی همدانی

یکی از علمای بزرگ عصر ما که علاوه بر مقام شامخ علمی از جهت تقوا و تعهد و محاسن اخلاقی و کرائم نفسانی و اخلاص و حسن معاشرت با مردم و زهد و ساده زیستی ممتاز بود استاد بزرگوار ما آیت‌الله العظمی آخوند ملا علی همدانی است.

او مصداق کامل حدیث حضرت امام صادق (ع) بود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «قَالَتِ الْخَوَارِئُونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يَرْغَبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ»^۳.

یعنی: حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند: خوارین (خواص اصحاب حضرت عیسی (ع)) به حضرت عیسی (ع) گفتند: ای روح‌الله با چه کسی نشست و برخاست بکنیم؟

۱. مجله حوزه، شماره ۶.

۲. سیمای فرزندگان، ص ۴۲۶.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹.

حضرتش در پاسخ فرمودند:

۱- کسی که دیدارش شما را به یاد خدا می‌اندازد.

۲- گفتارش معلومات شما را افزایش می‌دهد.

۳- رفتارش شما را به عالم آخرت و معنویات ترغیب می‌کند.

حضرت آیت الله العظمی آخوند ملاً علی همدانی حقاً دارای مشخصات مذکور در این حدیث بود.

ما اکنون به مناسبت بحث خود نمونه‌هایی از زهد و ساده زیستی و احتراز از تجمل‌گرایی ایشان را در اینجا ذکر می‌کنیم.

زهد واقعی و ساده زیستی این فقیه بزرگ در حد بسیار بالایی بود، هیچ‌وقت این روش الهی را در زندگی از دست نداد. هر کس محضر پربرکت او را درک می‌کرد و نصایح و عبارات موثر او را - که از مکتب اهل بیت: نشأت گرفته بود - می‌شنید و بر می‌گشت و توصیف می‌کرد می‌گفت: «شنیدن کی بود مانند دیدن» و به مضمون حدیث:

كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ^۱

«مردم را با عمل نیکوی خویش دعوت به خیر و صلاح می‌کرد.»

در زهد آنچنان بود که گاهی هر چه داشت به مستحقین می‌داد و برای خودش چیزی نمی‌ماند و ناچار مبلغ ناچیزی برای مراجعت به منزل از مغازه مجاور کوچه مدرسه قرض می‌گرفت. با آنکه مبالغ زیادی از وجوهات شرعیه را در اختیار داشت ساده می‌زیست و خود را در پایین‌ترین سطح زندگی مادی نگه می‌داشت و می‌فرمود: روزی که از وجوهات شرعی نزد من چیزی نیست راحت‌تر هستم.

با همه محبوبیت و جایگاهی که آن عالم بزرگوار داشت تا مدتی خانه‌نداشت و مستأجر بود و به آن خانه مستأجری قناعت می‌کرد تا اینکه فرد خیّری ساختمانی در جنب مدرسه برای سکونتشان اهدا کرد ولی اهالی محلی که وی در آنجا سکونت داشت با اصرار از عزیزت ایشان به محل جدید مخالفت کردند چون وجود ایشان را باعث برکت می‌دانستند لذا خواهش کردند که در محله آنها بماند و برای معظم له در همان محل منزلی خریدند و آن بزرگوار ساختمان اهدایی را به مدرسه تفویض نمود.

غرقة گشتند و نگشتند به آب آلوده

او هرگز خود را اسیر دنیا ننمود و همواره سعی داشت زندگی بسیار متعارف و معمولی داشته باشد و از حداقل معیشت برخوردار باشد و از تجمل و اعتبارات ظاهری گریزان بود.

از آن مرد بزرگوار که در جلسات بحث اخلاقی خود عنایت داشت که از نهج البلاغه استفاده کند و می‌توان گفت بیشتر خطبه‌ها و مطالب نهج البلاغه را از حفظ داشت به یاد دارم که در ضمن شرح خطبه ۱۸۴ نهج البلاغه که در رابطه با علائم و اوصاف متقیان است به این عبارت که می‌رسید:

صَبْرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةً مَّرْبِحَةً يَسْرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

یعنی: افراد با تقوا در چند روز زندگی کوتاه دنیا صبر و شکیبایی را پیشه‌خود ساختند و در عاقبت زندگی توأم با آسایش طولانی را بدست آوردند. و تجارت پر فایده‌ای را خداوند برای آنها فراهم ساخت دنیا به آنها رو آورد ولی آنها به خوشی زندگی دنیا پشت پا زدند و نخواستند. دنیا خواست آنها را اسیر کند ولی آنها با هشیاری و تصمیم خود، خود را از دام دنیا نجات دادند و در این ضمن این اشعار را از حافظ می‌خواندند:

خلعتِ شیبِ چو تشریفِ شبابِ آلوده

بطهارت گذران منزل پیری و مکن

که صفائی ندهد آبِ ترابِ آلوده

پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی

غرقة گشتند و نگشتند به آب، آلوده

آشنایانِ ره عشق در این بحر عمیق

همین عبای کهنه هم برای من زیاد است

یکی از فضلالی حوزه علمیه قم نقل می‌کند: در مدرسه آخوند بودم، یک مرتبه چشمم به عبای استاد بزرگوار آیت الله آخوند افتاد که بسیار مندرس و کهنه شده بود. چند روز بود که این عبا را بر دوش ایشان می‌دیدم. وقتی قصد مراجعت به منزل داشت، جسارتاً عرض کردم: چند روز است می‌بینم که حضرت عالی عبای مندرسی را بر تن دارید اگر اجازه فرمایید حقیر از قم عبای تابستانی نو و خوبی برایتان تهیه نمایم. استاد آه عمیقی کشید و فرمود: همین عبای کذابی هم خیلی زیاد است. مگر ما

می‌خواهیم چه بکنیم؟ شما می‌دانید من درآمد شخصی ندارم و آنچه بدستم می‌رسد وجوه شرعی و بیت المال است که مال طلاب و اهل علم است و حقیر احتیاط می‌کنم که در مصارف شخصی خودم بیش از این خرج کنم و آن منزل مسکونی و زندگی را هم که می‌بینید مال همسرم می‌باشد و مربوط به حقیر نیست و از بیت المال تهیه نشده است از این رو اکتفاء به این نوع لباس راحت‌تر و سالم‌تر می‌باشد و فردا حساب و کتابی در کار است و نمی‌توان سهم امام (ع) را هر طور که میل‌کشید خرج کرد.

احتیاط در مصرف شهریه:

یکی از علمای شایسته همدان نقل کرد که: **آیت الله آخوند فرمود:** زمانی که با **میرزا محمد ثابتی** تصمیم گرفتیم از مدرسه **زنگنه همدان** به **تهران** مهاجرت کنیم از شهریه آن ماه مقداری خرج شده و قسمت اعظم آن باقی بود لذا تصمیم گرفتیم که باقی مانده را نزد متولی شرعی مدرسه برده و به او تحویل دهیم. چرا که این پول باید صرف طلاب این مدرسه شود و ممکن است برای ما که به **تهران** می‌رویم جایز نباشد. هنگامی که پیش متولی شرعی مدرسه رفتیم دلیل خود را گفتیم، گفت: این پول برای استفاده طلبه‌ها است و شما هم طلبه اید ولی ما با اصرار آن پول را به ایشان تقدیم کردیم.

۱۹- عالم ربّانی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

یگه تاز میدان تحقیق و تدقیق **ملا محمد کاظم خراسانی** که از اکابر علمای امامیه و جامع علوم عقلیه و نقلیه است در سال ۱۲۵۵ قمری در **طوس** متولد و در بیست و دو سالگی به **تهران** رفته و علوم عقلیه را از اکابر فن فراگرفت و بعد از آن به قصد تحصیل در **نجف اشرف** به **عراق** عزیمت کرد و اواخر عمر **شیخ اعظم انصاری** را درک کرد و در درس فقه و اصول وی شرکت جست و بعد از وفات او در سال ۱۲۸۱ در درس **میرزای بزرگ شیرازی** مدتی حضور یافت و پس از مهاجرت **میرزا به سامراء** او در **نجف** به تدریس پرداخت و تدریس او بجهت شایستگی و تبرّز او رونق و شکوه یافت بطوریکه متجاوز

از هزار نفر از فحول علما و محققین در درس او شرکت می‌کردند که یکصد و بیست نفر از آنها مجتهد مسلم بودند و بعد از درگذشت **میرزای بزرگ حاج میرزا حسن شیرازی** بساط مرجعیت شیعه بوجود او مزین گردید.^۱

۱. ریحانۃ الادب، ج ۱، ص ۱۴.

کتابهای متعددی به رشته تحریر در آورده است ولی مهمتر از همه آنها کتاب **کفایة الاصول** او است که در علم اصول زمینه تحقیق و تدقیق را فراهم نموده است و سالها است که در حوزه‌های علمیّه مورد استفاده می‌باشد و عظمت این کتاب به حدّی است که گفته‌اند:

ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهَا النُّهْيَاءُ رَسَائِلُ، مَكَاسِبُ، كِفَايَةُ

یعنی سه کتاب که رسائل، مکاسب و کفایه می‌باشند زمینه تحقیق در آنها به اندازه‌ای وسیع است که پایان ندارد.

و بالاخره در روز سه شنبه بیستم ذیحجه ۱۳۲۹ قمری وفات یافت.

آخوند خراسانی: اموالی که بعنوان فقرا و محتاجان در اجتماع وجود دارد

اگر میان مستحقین قسمت کنند به ما بیش از این نمی‌رسد

در کتاب زندگانی آخوند خراسانی می‌نویسد:

زهد و ساده زیستی آخوند خراسانی رهبر انقلاب مشروطه و مولف مهمترین کتاب علم اصول به این شرح است:

تابستان لباسش **کرباس** و زمستان **برک** بود و با یک جامه **برک** سه چهار سال بسر می‌برد و اگر زائد بر قدر کفاف به رسم تعارف می‌آوردند به غیر می‌داد و چون در غایت نظافت می‌زیست خیال می‌شد که البسه فاخر پوشیده و اگر گوشت طبخ می‌شد نیم **حُقّه** گوشت گرفته می‌شد و آبش را زیاد می‌نمودند که زائد بر بیست نفر از آن آبگوشت می‌خوردند.

اطعمه لذیذه را خوش نداشت **میلِ مُفرط** به دوغ داشت، با آن ریاست گذرانش را از وضع **طلبگی** تغییر نداده بود بلکه قانع‌تر از طلبه‌های این زمان بود.

خودش می‌فرمود: در سابق من با عیال و اولاد دوازده ماه به دوازده تومان بسر بردم.

دخانیات هیچ استعمال نمی‌کرد و چای از یک استکان کم‌رنگ‌بیش نمی‌خورد و لذا دندانهایش با اینکه در سن ۷۴ بود ابدأ عیب‌نکرده بود و چون **دُرّ تالو** داشت و بسیار کم غذا می‌خورد و با ادنی طلبه هم کاسه می‌شد و مزیتی برای خود قرار نمی‌داد در روزگاری که او سه فرزند و سه عروسش در خانه‌ای بسیار کوچک و هر کدام در یک اطاق زندگی

می‌کردند یک روز فرزند ارشدش مهدی نزد پدر آمد و از تنگی جا شکایت کرد و آخوند به سخنانش گوش فرا داد و سپس فرمود:

بابا اگر قرار باشد منزل‌های این شهر را میان مستحقان قسمت‌کنند به ما بیش از این نمی‌رسد.^۱

| | |
|-----------------------------|---|
| شنیدم که صاحب‌دلی نیک مرد | یکی خانه بر قامت خویش کرد |
| کسی گفت می‌دانمت دسترس | کزین خانه بهتر کنی، گفت، بس |
| چه می‌خواهم از طارم افراشتن | همینم بس از بهر بگذاشتن |
| مکن خانه از بهر سیل ای غلام | که کس را نگشت این عمارت تمام ^۲ |

۲۰- حکیم الهی و عارف ربّانی علامه سید محمد حسین طباطبائی

هر چند این عالم عارف و این حکیم مفسر قرآن کریم و این استاد بزرگوار ما به واسطه کتابهایی که به رشته تحریر در آورد و شاگردانی که در مکتب پر فضیلت خود تربیت کرد از جهت بُعد علمی شناخته شد ولی این دریای کمالات روحی از نظر عرفانی و بعد روحی کاملاً شناخته نشده است و کمتر غواصی از غواصان علم و تحقیق توانسته است به اعماق این دریای متلاطم و موج‌پی‌ببرد.

او پژوهشگری بود که متجاوز از شصت سال به تحقیق و غور در دریای معارف اسلامی و فلسفی پرداخت و از این دریای بیکران گهرهای تابناکی را استخراج کرد و در اختیار حقیقت‌جویان قرار داد.

او در زمینه تزکیه نفس و سیر و سلوک و عرفان راههایی را پیمود و از مراحل گذشت که فقط نوادر روزگار توانسته‌اند آن راهها را بپیمایند و از آن مراحل بگذرند.

او مفسری بود که قرآن کریم در روح و قلبش رسوخ کرده بود و توانست‌پرده از روی اسرار بسیاری از مطالب این کتاب آسمانی را بردارد و حق‌طلبان و حقیقت‌جویان را خوشه چین خرمن خود سازد.

۱. زندگانی آخوند خراسانی، ص ۳۹۶ - ۳۹۷ و ص ۳۷۷.

۲. بوستان سعدی.

او چنان دلداده و عاشق **اهل بیت عصمت و طهارت**: بود که در قلم و بیانش محبت عمیق به آستان **اهل بیت**: همیشه جلوه‌گر بود.

او نابغه‌ای بود که در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی قدم به عرصه این جهان‌نهاد و در سال ۱۳۶۵ به دیدار معبود خود شتافت و آثار مهمی از خود بیادگار گذاشت.

شخصیت این بزرگ مرد حکمت و عرفان دارای ابعاد متعددی است ولی ما به مناسبت بحث فعلی خود جهت زهد و ساده زیستی او را مورد بحث قرار می‌دهیم.

در کتاب **مهر تابان** که بعنوان یاد نامه این عالم ربانی و عارف و حکیم الهی نگاشته شده است مقدمه از زهد چند نفر از علمای بزرگ سخن به میان می‌آورد و سپس زهد معظم له را به این شرح مورد تذکر قرار می‌دهد:

مرحوم آیت الله شیخ جواد بلاغی نجفی که فخر اسلام بود و علوم و مولفات او جهان دانش را روشن کرد در نجف اشرف در خانه محقری روی حصیر زندگی می‌کرد و برای طبع کتابهای خود علیه مادّیین و طبیعیین و یهودیان و مسیحیان که حقاً سند مباهات و افتخار عالم اسلام بود مجبور می‌گردد خانه مسکونی خود را بفروشد.

استاد استاد ما عالم عابد و فقیه محدّث و عارف نامدار مرحوم **حاج میرزا علی قاضی طباطبائی تبریزی** (۱۲۸۵ - ۱۳۶۶ هـ ق) در نجف اشرف با وجود عائله سنگین چنان در ضیق معیشت زندگی می‌نمود که داستانهای او برای ما ضرب المثل است.

در خانه او غیر از حصیر خرمایی چیزی نبود و برای روشن کردن چراغ نفتی در شب به جهت نبودن نفت چه بسا در خاموشی بسر می‌برد.

مرحوم **علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی** هیچ ممر معاشی نداشت و از حال ایشان کسی با خبر نبود چند سال به علم و اسلام و تشیع خدمت کرد و مجاهدات ارزنده‌ای انجام داد و آثار نفیس و بی نظیری از خود به یادگار گذاشت که امروزه مورد استفاده تمام اهل تحقیق و تتبع و محوّر مراجعات نویسندگان است.

این مرد که شب و روز مشغول نوشتن و زحمت کشیدن و جمع آوری اسناد و مدارک و نوشتجات بود وضع خانه او مانند یک طلبه معمولی ساده و بلکه پائین‌تر بود و شادائی تحمل نموده است که فوق تصور است.

علامه امینی صاحب الغدیر تا قبل از مشهوریت و معروفیت در تنگی معاش بسر می بردند و حتی برای طبع اول دوره **الغدیر** با مشکلاتی مواجه شدند.

علامه، استاد بزرگوار ما سید محمد حسین طباطبائی زندگانی بسیار ساده و بی تجملی در حدّ اقل ضرورت زندگی داشت.

ایشان به هیچ وجه از سهم امام (ع) استفاده نمی کردند.

ممر معاش ایشان و برادرشان از کودکی منحصر به زمین زراعتی در **قریه شاد آباد تبریز** بود که از نیاکان بعنوان ارث منتقل شده بود و ایشان می فرمودند:

این ملک ۲۷۰ سال است که ملک آباء و اجداد ما است و یگانه وسیله ارتزاق از راه کشاورزی می باشد و عائدات آن به قدری بود که از زندگی یک طلبه ساده پائین تر بود و برای امرار مقدار ضرورت از معاش آن هم به حداقل بود.

و گاهی چون امر فلاحت دچار خسارت می شد ایشان دچار مشکلات زندگی فراوان می گردیدند زمانی در **نجف اشرف** آنقدر به مضیقه افتادند که ناچار از مراجعت به **ایران** شدند و ده سال در **همان قریه شاد آباد تبریز** به فلاحت و زراعت اشتغال ورزیدند.

علامه طباطبائی در قم

آن استاد بزرگوار به **قم** که آمدند با اینکه فیلسوف معروف جهان اسلام و یک محقق نامی روزگار و یک استاد متبحر مشهور تفسیر و کلام و حکمت بودند با یک عمامه بسیار کوچک از کرباس آبی رنگ و قبای ساده و بدون جوراب با لباس کمتر از حدّ معمول در کوچه های **قم** تردد داشت و کسی اگر سابقه نداشت او را یک طلبه عادی تصور می کرد.

خانه او اجاره ای بود و به خاطر داریم که چند دفعه خانه خود را عوض کرد و از خانه ای به خانه ای منتقل شدند، خانه اش بسیار کوچک و محقر بود که حتی نمی توانستند دوستانش را در آنجا پذیرائی کنند چون از نظر امکانات بسیار محدود بودند.

من گاهی به خاطر پرسیدن جواب اشکالی که برای بنده در موضوعات علمی پیش می آمد مجبور بودم خدمت استاد در منزلشان شرفیاب شوم ایشان در حالی که به جلو در منزل آمده دو دست خود را

بر دو طرف در گذاشته سرشان را بیرون می آوردند و به سوال من گوش می دادند و پاسخ می گفتند در این ضمن این سوال برای من مطرح می شد که چرا استاد از من نمی خواهد به داخل منزل بروم بعدها

که آشنائی من با ایشان بیشتر شد متوجه شدم که داخل منزل ایشان به اندازه‌ای محدود و محقر است که نمی‌توانند از مهمان پذیرائی کنند.

مدتها زندگی ایشان از حق التالیف کتابهایشان اداره می‌شد و سالها مبالغ هنگفتی مقروض بودند و نزدیکان ایشان حتی دامادشان آقا قدوسی از این موضوع اطلاع نداشت.

او با وجود کسالت قلبی و کسالت اعصاب و کبر سن فقط و فقط برای حمایت از دین و نشر فرهنگ اسلام برای ملاقات و مصاحبه با آن مستشرق فرانسوی (دکتر کُربن) هر دو هفته یک بار با زحمت و تحمل رنج فراوان به تهران می‌رفتند و برمی‌گشتند این رفت و آمد با ماشین عمومی مستلزم رنجهای فراوان بود.

آسایش جاویدان جز با تحمل رنج فراوان بدست نمی‌آید

این بود وضع زندگی یک فیلسوف شرق بلکه یگانه فیلسوف عالم.

این است زندگی اولیای خدا که حضرت امیر مومنان (ع) در این رابطه فرمودند:

صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةٌ مَرْبِحَةٌ يَسْرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.^۱

مدت کوتاهی از دنیا را با رنج و زحمات فراوان بسر بردند و رنجها را تحمل کردند تا سر انجام به آسایش طولانی در جهان دیگر نائل شدند تجارت پرسودی را خداوند برای آنها فراهم کرد.

دنیا به آنها توجه کرد ولی آنها توجه به دنیا نکردند دنیا دامهای اسارت را در جلو آنها بگسترده اما آنها خود را از این دامها نجات دادند.

این است زندگی وارستگان و آزادگان از اسارت نفس امّاره و به پرواز درآمدگان حریم قضا و مشیت الهیه و سرسپردگان به عالم تفویض و تسلیم و رضا.

چقدر این شعر خوشایند استاد بود:

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن

به می‌پرستی از آن نقش خود بر آب زدم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در شریعت ما کافری است رنجیدن

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴.

به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

و آنگاه با این همه مشکلات یک دنیا از عظمت و وقار و آرامش و سکینه در او مشخص بود.

اینجا است که خوب زندگانی ائمه معصومین ما: رخ خود را نشان می‌دهد زیرا امثال استاد عالم و عارف طباطبایی‌ها می‌توانند بخوبی روشنگر و آیه و نماینده آن ارواح پاک باشند و چون آینه درخشان و صیقلی آن ذوات طهارت‌را حکایت کنند و معرف شیوه خاندان رسالت: باشند و اینانند که آیات و حجج ربانیّه می‌باشند.^۱

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ.^۲

هشدارهای امام خمینی (ره):

این تشریفات باعث می‌شود که روحانیت شکست بخورد

مسأله دیگر مسأله تشریفات حوزه‌های روحانیت است که دارد زیاد می‌شود وقتی تشریفات زیاد شد محتوا کنار می‌رود وقتی ساختمانها و ماشینها و دمو دستگاهها زیاد شد موجب می‌شود بنیه فقهی اسلام صدمه ببیند یعنی با این بساطها نمی‌شود شیخ مرتضی و صاحب جواهر تحویل جامعه داد این موجب‌نگرانی است و واقعاً نمی‌دانم با این وضع چه کنم!

این تشریفات باعث آن می‌شود که روحانیت شکست بخورد زندگی صاحب‌جواهر را با زندگی روحانیون امروز که بسنجیم خود می‌فهمیم که چه ضربه‌ای بدست خودمان به خودمان می‌زنیم.^۳

امام خمینی(ره):

صاحب جواهر کاخ نشین نبود و یک منزل محقر داشت

۱. مه‌رتابان، ص ۸ - ۹ بخش نخست و همان کتاب ص ۹۸ - ۱۰۳.

این کتاب مه‌رتابان را یکی از شاگردان مبرّز استاد علامه طباطبائی نگاشته است.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

۳. سخنرانی امام، ۶، ۱۲، ۱۳۶۳.

زندگی شیخ انصاری را بسیار شنیده‌اید چه وضعی داشته است اگر نبود آن وضع نمی‌توانست آن شاگردان بزرگ را تربیت کند و نمی‌توانست آن کتابهای ارزنده را تحویل جامعه بدهد.

صاحب جواهر چنان کتابی نوشته است که اگر صدها نفر بخواهند بنویسند شاید از عهده بر نیایند و این یک کاخ نشین نبوده است یک منزل محقر داشتند و در یک اطاقشان به دالانی باز بوده است که از آن نسیم داغی می‌وزیده و ایشان مشغول تحریر جواهر بودند از یک آدمی که علاقه به شکم، شهوات، مال و منال و جاه و امثال اینها دارد این کارها بر نمی‌آید طبع قضیه این است که نتواند.

در کیفیت تحصیل هر چه بروید سراغ تجملات و - انشاء الله نمی‌روید - از علمتان کاسته می‌شود آنهایی که این کتابهای قطور را نوشته و پر ارزش را، زندگی‌شان یک زندگی طلبگی بوده مثل شیخ انصاری...

امام خمینی (ره): روحانیون باید ساده زندگی کنند

تا منشأ آثار بزرگ و موجّه باشند

روحانیون باید ساده زندگی کنند آن چیزی که روحانیت را پیش برده تا حال او حفظ کرده است این است که ساده زندگی کرده‌اند آنها که منشأ آثار بزرگی بودند ساده زندگی کرده‌اند آنها که در بین مردم موجّه بوده‌اند که مردم حرف آنها را می‌شنیدند اینها ساده زندگی کرده‌اند.^۱

امام خمینی (ره): ارزش انسان

به داشتن هیاهو و اتومبیل و خانه خوب نیست

هرچه بروید به سراغ اینکه یک قدم بردارید برای اینکه خانه‌تان بهتر باشد از معنویاتان به همان مقدار، از ارزشتان به همان مقدار کاسته می‌شود ارزش انسان به خانه نیست به باغ نیست اگر ارزش انسان به اینها بود انبیا باید یک همچنین کاری بکنند.

ارزش انسان به این نیست که انسان یک هیاهو داشته باشد، یک اتومبیل کذا داشته باشد، یک رفت و آمد زیاد داشته باشد، ارزش روحانیت به آن نیست که یک بساطی داشته باشد.

۱. مجله حوزه، شماره‌های ۶، ۷ و ۱۰.

مرحوم مدرس را علمای طراز اول به تهران فرستادند، ایشان یک گاری خریده بود و خودش می‌راند تا به تهران رسید آنجا هم یک خانه محقر داشت و من ایشان را دیده بودم و منزل آن مرحوم ۱ می‌رفتم و مکرر خدمتشان می‌رسیدم.^۱

امام خمینی (ره): اگر روحانیون وضع خود را تغییر بدهند

اسلام و جمهوری اسلامی از بین می‌رود

از اهمّ مسائلی که باید تذکر بدهم مسأله‌ای است که به همه روحانیّت و دست‌اندرکاران کشور مربوط می‌شود و همیشه نگران آن هستم که مبدا این مردمی که همه چیزشان را فدا کردند و به اسلام خدمت نموده و به ما منت گذاشتند به واسطه اعمال ما از ما نگران بشوند؛ زیرا آن چیزی که مردم از ماتوقّع داشته و دارند و بواسطه آن دنبال ما و شما آمده‌اند. کیفیت زندگی اهل علم است اگر خدای نخواستہ مردم ببینند که آقایان وضع خودشان را تغییر داده‌اند، عمارت درست کرده‌اند و رفت و آمدهایشان مناسب شأن روحانیّت نیست و آن چیزی را که نسبت به روحانیّت در دلشان بوده از دست بدهند از دست دادن آن همان و از بین رفتن اسلام و جمهوری اسلامی همان.

امام خمینی (ره): بزرگی شما روحانیون به تشریفات دنیا نیست،

به این است که پیش خدا آبرومند باشید

البته من این نکته را عرض کنم، یک دسته‌ای که در معرض خطر هستند باید خودشان را حفظ کنند، ولی همین‌ها هم باید مواظب باشند که زائد بر میزان نباشد شما گمان نکنید که اگر با چندین اتومبیل بیرون بیائید و جبهه‌تان پیش مردم بزرگ می‌شود.

ما باید اسلام و جمهوری اسلامی را حفظ کنیم و حفظ آن به این است که زندگی ما عادی باشد.

امام جمعه‌ای وقتی در خیابان می‌آید خیابان را خلوت کنند و هیاهو به راه‌بیندازند این طور چیزها حیثیت‌شان را در جامعه ساقط می‌کند.

بزرگی شما آقایان به دنیا نیست، بزرگی شما به آخرت است و به اینکه پیش خدا آبرومند باشید و این یک مسأله مهمی است که دخالت در حفظ جمهوری اسلامی دارد و ما باید خیلی مواظب باشیم و

۱. مجله حوزه، شماره‌های ۶، ۷ و ۱۰.

اهل علم و دولت و دست اندرکاران بیشتر مواظب باشند چرا که همه دنبال این هستند که نقطه ضعفی از اهل علم پیدا کنند و در همه جا مطرح سازند.^۱

اگر فقیهی در فکر جمع آوری مال دنیا باشد عادل نیست و نمی‌تواند امین رسول اکرم (ص) و مُجری احکام اسلام باشد.^۲

× × ×

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَاءِكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ إِذَا خْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلًا مَّا عِنْدَكَ مِنَ النِّعَمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَ لَا اضْمِحَالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدُّنْيَاءِ وَ زُخْرِفِهَا وَ زَبْرَجِهَا

× × ×

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

حوزه علمیه مقدسه قم - حسین نوری همدانی

۱۳۷۸.۸.۱۰ مطابق با ۲۲ رجب المرجب ۱۴۲۰

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۲۴۹۸ - چهارشنبه ۲۶ تیر ۱۳۶۴ = ۲۸ شوال ۱۴۰۵.

۲. ولایت فقیه، ص ۹۷.